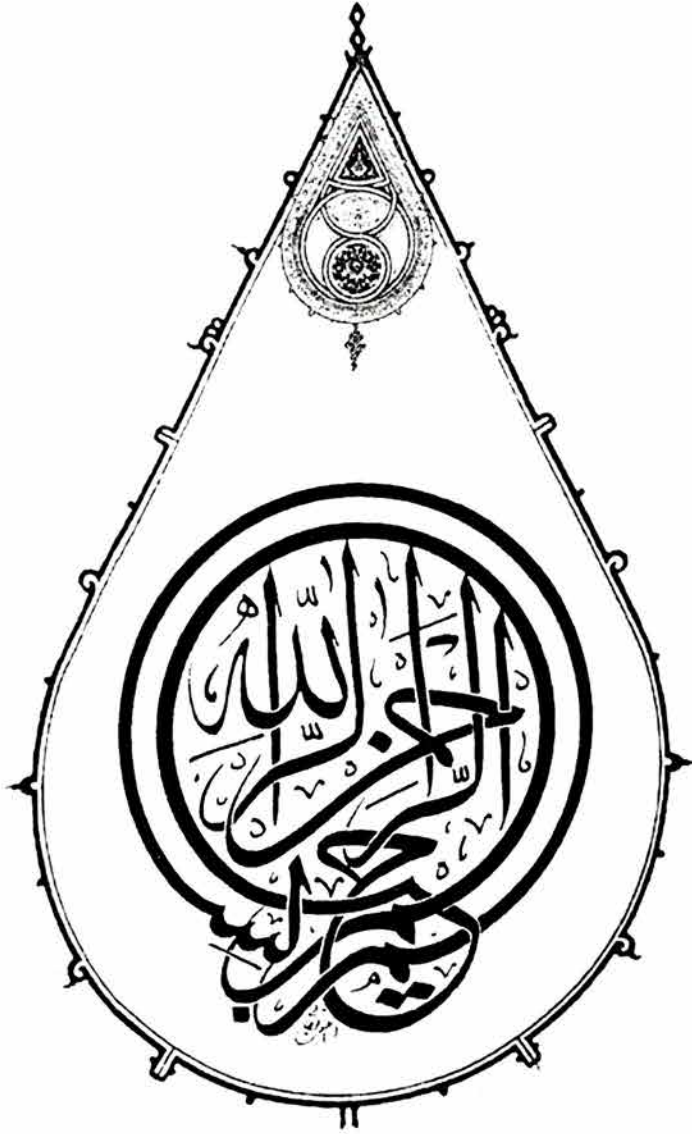


آیہ اللہ العظمیٰ مکارم سیرات

حزق و توفیق تفسیر سورہ

تہیہ و تنظیم:
ابولقاسم علیہ السلام شاکر دامغانی





تهیه و تنظیم:
ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی

فهرست نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

سرشناسه: علیان نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر سوره احزاب / گردآورنده: ابوالقاسم علیان نژادی

مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۳۶۸ ص.

شابک: 978-964-533-227-1

وضعیت فهرست نویسی: فیپا.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: تفاسیر (سوره احزاب)

موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ۷ت ۸ع / ۶۵۴ / ۱۰۲ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۸

شماره کتابشناسی: ۳۸۷۲۲۵۳

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

تفسیر سوره احزاب

سلسله مباحث تفسیری حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)

گردآورنده: ابوالقاسم علیان نژادی

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۳۶۸ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۴

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۲۲۷-۱



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۳۷۷۲۲۴۷۸ دورنگار: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۱۰/۰۰۰ تومان

فهرست

پیشگفتار ۱۷

مقدمه / ۱۹

ضریب اعمال در ماه رمضان ۱۹

ماه رمضان، بهار قرآن ۱۹

موضوع بحث: تفسیر سوره احزاب ۲۰

مقدمه اول: تدبیر در قرآن ۲۲

نمونه‌ای از تدبیر در قرآن ۲۳

مقدمه دوم: فضیلت تلاوت سوره احزاب ۲۴

مقدمه سوم: تعداد آیات سوره احزاب ۲۵

عدم تحریف قرآن ۲۵

نسخ تلاوت ۲۷

تفسیر آیات ۱ و ۲ و ۳: دستورات چهارگانه / ۲۹

شان نزول ۲۹

شان نزولی دیگر ۳۱

نکته‌ها و پیام‌ها ۳۲

۱. خطاب «یا ایها النبی» ۳۲

۲. تقوای پیامبر ﷺ ۳۲

حقیقت تقوا ۳۳

آثار تقوا ۳۵

۳۸	شاخه‌های تقوا.....
۳۹	۳. سیاست گام به گام.....
۴۴	فقط تابع وحی الهی باش.....
۴۷	اسلام و مسائل مستحدثه.....
۴۸	نکته ادبی.....
۴۹	توکل بر خدا.....
۵۰	حدیث ناب از امام سجّاد <small>علیه السلام</small>

تفسیر آیات ۴ و ۵: بخشی از خرافات عصر جاهلیت / ۵۳

۵۳	خرافهٔ اوّل: انسان‌های دارای دو قلب!.....
۵۴	۱. مرکز ادراکات کجاست؟.....
۵۶	کشفیات جدید.....
۵۷	۲. تفسیری دیگر.....
۵۷	میشم تمّار.....
۵۹	هدف از طرح خرافهٔ دو قلب.....
۶۱	خرافهٔ دوم: مسئلهٔ ظهار.....
۶۲	وظیفهٔ زن پس از ظهار.....
۶۲	ازدواج آسان و طلاق مشکل.....
۶۴	مفاسد طلاق.....
۶۵	سرچشمه‌های طلاق.....
۶۸	طلاق آخرین راه چاره.....
۶۸	اصل بر اعسار است!.....
۶۹	خرافهٔ سوم: مسائل مربوط به فرزندخواندگی.....
۷۰	شأن نزول: فرزندخواندهٔ پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۷۰	چند نکتهٔ مهم:.....
۷۰	۱. واقعیت‌ها و امور اعتباری.....
۷۱	۲. فرزندخواندگی در عصر و زمان ما.....

۷۴	نمونه‌های دیگری از خرافات عرب جاهلیت
۷۶	خطر خرافات
۷۶	خرافات در عصر و زمان ما
۷۷	سرچشمه‌های خرافات

تفسیر آیه ۶: احکام چهارگانه / ۸۱

۸۱	حکم اول: ولایت مطلقه پیامبر اسلام ﷺ
۸۲	شان نزول آیه شریفه
۸۳	زیارت‌نامه‌ها تجلی آیات قرآن
۸۴	تسلیم محض بودن یک استاد دانشگاه
۸۵	پیامبر ﷺ به فکر منافع شخصی نیست
۸۶	حکم دوم: ممنوعیت ازدواج با همسران پیامبر ﷺ
۸۷	حکم سوم: حکم ارث
۸۸	۱. دختران را از ارث محروم نکنید
۸۸	۲. محروم کردن بعضی از ورثه
۸۹	۳. تقسیم ارث در حال حیات
۸۹	۴. وصیت به ثلث
۹۰	مصرف ثلث قبل از مرگ
۹۱	پول، مورد احترام شیطان
۹۱	۵. فلسفه دو برابر بودن سهم الارث پسران
۹۲	بهترین ارث

تفسیر آیات ۷ و ۸: مسئولیت پیامبران و امت‌ها / ۹۵

۹۵	قاعده لطف
۹۷	مسئولیت پیامبران
۱۰۰	پیامبران الهی مؤید یکدیگرند
۱۰۱	مسئولیت امت‌ها
۱۰۲	دو روایت ناب

تفسیر آیه ۹: جنگ احزاب / ۱۰۵

- ۱۰۶ خلاصه جنگ احزاب
- ۱۰۷ ۱. چرا جنگ احزاب را «احزاب» گفتند؟
- ۱۰۹ ۲. هدف از جنگ احزاب
- ۱۰۹ ۳. حفر خندق
- ۱۱۰ ۴. خبرهای خوش پیامبر ﷺ از آینده اسلام

تفسیر آیات ۱۰ و ۱۱: میدان آزمایش و امتحان / ۱۱۳

- ۱۱۳ عوامل تزلزل
- ۱۱۶ امتحان و آزمایش برای همه
- ۱۱۹ فلسفه آزمایشات الهی
- ۱۲۰ مواد امتحانی

تفسیر آیات ۱۲ تا ۱۴: مردود شدگان در میدان امتحان / ۱۲۳

- ۱۲۴ گروه اول: منافقان
- ۱۲۴ گروه دوم: مؤمنان ضعیف‌الایمان
- ۱۲۵ گروه سوم: عذر تراشان دروغ‌گو
- ۱۲۷ منافقان بیمارند
- ۱۲۷ خطر منافقان
- ۱۲۷ سخنی با برادران اهل سنت
- ۱۲۸ نشانه‌های منافقان

تفسیر آیه ۱۵: پیمان شکنان / ۱۳۱

- ۱۳۲ اهمیت عهد و پیمان در اسلام
- ۱۳۴ انواع عهد و پیمان‌ها
- ۱۳۵ عهد و پیمان با انقلاب اسلامی ایران
- ۱۳۵ کاهش جمعیت، خطری بزرگ!
- ۱۳۶ احیای فرهنگ ازدواج
- ۱۳۷ همه در برابر ازدواج جوانان مسئول اند!

تفسیر آیات ۱۶ و ۱۷: فرار فایده‌ای ندارد / ۱۳۹

- ۱۴۰ اجل مشروط و قطعی
- ۱۴۱ اموری که اجل معلق را عقب می‌اندازد
- ۱۴۱ ۱. حسن نیت
- ۱۴۲ ۲. صلۀ رحم
- ۱۴۲ ۳. نیکوکاری
- ۱۴۳ ۴. زیارت قبر امام حسین علیه السلام

تفسیر آیات ۱۸ و ۱۹: موضع‌گیری منافقین / ۱۴۵

- ۱۴۸ عوامل بدبختی منافقان
- ۱۴۸ نگاهی به زندگی مؤمنان
- ۱۵۰ داستانی از جابر بن عبدالله انصاری
- ۱۵۲ نشانه‌های منافقان
- ۱۵۳ ۱. اهل مبارزه نیستند!
- ۱۵۳ ۲. اهل ایثار نیستند
- ۱۵۳ ۳. بسیار ترسو هستند
- ۱۵۴ ۴. طلبکارند
- ۱۵۴ احباط و تکفیر
- ۱۵۵ منکران احباط و تکفیر
- ۱۵۵ معتقدان به احباط و تکفیر
- ۱۵۶ گناهان ویرانگر
- ۱۵۹ طاعات جبرانگر

تفسیر آیات ۲۰ و ۲۱: وحشت منافقان / ۱۶۳

- ۱۶۵ شجاعت، زاییده ایمان
- ۱۶۵ شجاعت فوق العاده عبدالله بن عقیف
- ۱۶۸ پیامبر صلی الله علیه و آله الگوی مادر همه چیز

تفسیر آیات ۲۲ و ۲۳: مؤمنان ثابت قدم / ۱۷۱

- ۱۷۲ وعده خدا چه بود؟
- ۱۷۴ یک حادثه و دو نتیجه متناقض
- ۱۷۵ شهیدان و منتظران شهادت
- ۱۷۵ شأن نزول
- ۱۷۶ تغییر مسیر هرگز!

تفسیر آیه ۲۴: نتیجه امتحان میدان احزاب / ۱۷۹

- ۱۸۱ درهای نجات
- ۱۸۴ امید بخش ترین آیه قرآن
- ۱۸۵ دوست ابو بصیر

تفسیر آیه ۲۵: شکست دشمن و پیروزی مسلمانان / ۱۸۷

- ۱۸۸ علل و عوامل پیروزی مسلمانان و شکست دشمنان اسلام
- ۱۸۸ ۱. حفر خندق
- ۱۸۹ ۲. کمبود آذوقه سپاه کفر
- ۱۸۹ ۳. طولانی شدن زمان محاصره
- ۱۹۰ ۴. طوفان عجیب
- ۱۹۰ ۵. سرمای شدید
- ۱۹۰ ۶. رعب و وحشت
- ۱۹۱ ۷. پیروزی علی بن ابی طالب علیه السلام بر عمرو بن عبدود
- ۱۹۳ مبارزه علی علیه السلام و عمرو در کلام اهل سنت
- ۱۹۵ هنرنمایی خداوند متعال
- ۱۹۵ آثار مهم جنگ احزاب
- ۱۹۵ ۱. به سنگ خوردن آخرین تیر دشمن
- ۱۹۶ ۲. جدایی مؤمنان از منافقان
- ۱۹۶ ۳. دیدن معجزات الهی

۴. تقویت ابّهت پیامبر اسلام ﷺ ۱۹۶
۵. دفع شر بنی قریظه ۱۹۷
۶. فزونی یافتن جمعیت مسلمانان ۱۹۷
۷. شناخته شدن شخصیت حضرت علی علیه السلام ۱۹۷
- شیر پسر سنگین تر است! ۱۹۸
- علت رشد سریع اسلام در جهان ۲۰۰
- آیا اسلام در سایه شمشیر پیشرفت کرد؟ ۲۰۰
- خشونت طلبان، بیگانگان از اسلام ۲۰۴

تفسیر آیات ۲۶ و ۲۷: یهودیان پیمان شکن / ۲۰۵

- شان نزول ۲۰۵
- اقلیت‌ها در کشورهای اسلامی ۲۰۶
- طایفه بنی قریظه ۲۰۷
- لشکر الهی رعب و وحشت ۲۰۹
۱. جنگ بدر ۲۰۹
۲. جنگ احد ۲۱۰
۳. جنگ بنی نضیر ۲۱۱
۴. جنگ احزاب ۲۱۱
۵. جنگ بنی قریظه ۲۱۲
- امدادهای الهی در عصر و زمان ما ۲۱۲
- آثار لشکر نامرئی رعب و وحشت ۲۱۳
- پیام آیات پنج‌گانه ۲۱۳

تفسیر آیات ۲۸ و ۲۹: غنائم جنگی / ۲۱۵

- پیام‌ها و نکته‌ها: ۲۱۶
- پیام اوّل: وابستگی به دنیا با ایمان به خدا سازگار نیست ۲۱۶
- دنیای مذموم و دنیای مطلوب ۲۱۷

- ۲۱۹ عمومیت پیام آیه
- ۲۲۰ مخالفان و موافقان پیامبران
- ۲۲۱ تبعات نامیمون تجمل پرستی
- ۲۲۱ پیام دوم: رانت خواری ممنوع
- ۲۲۳ مبارزه امیرالمؤمنین علیه السلام با رانت خواری
- ۲۲۶ پیام سوم: جدایی زیبا!
- ۲۲۶ الف) طلاق، مبعوض ترین حلال ها!
- ۲۲۸ ب) عوامل طلاق
- ۲۳۰ ج) آثار طلاق
- ۲۳۱ د) تدابیر اسلام برای کاهش طلاق
- ۲۳۴ پیام چهارم: ایمان و عمل صالح
- ۲۳۴ تفسیر کلمه طیبه و خبیثه
- ۲۳۶ نشانه های ایمان

تفسیر آیات ۳۰ و ۳۱: تناسب مقامات با مجازات ها و پاداش ها / ۲۴۱

- ۲۴۱ ملاک های ارزش امور
- ۲۴۴ الگوها مراقب باشند
- ۲۴۵ عوامل ایجاد تفاوت در ارزش اعمال انسان ها
- ۲۴۵ اول: میزان علم
- ۲۴۵ دوم: پست های اجتماعی و سیاسی
- ۲۴۶ سوم: سنّ و سال
- ۲۴۶ چهارم: سطح دانش دینی
- ۲۴۶ پنجم: مذهب
- ۲۴۸ مسئولیت قمی ها

تفسیر آیات ۳۲ و ۳۳: دستورات هفت گانه / ۲۴۹

- ۲۵۰ پرواز با بال تقوا
- ۲۵۱ برکات مادی و معنوی تقوا

۲۵۲	معنای فرقان.....
۲۵۲	صاحبان فرقان.....
۲۵۲	۱. میثم تمار.....
۲۵۴	۲. خدیجه کبری <small>علیها السلام</small>
۲۵۵	۳. حضرت آسیه <small>علیها السلام</small>
۲۵۶	تفسیر تقوا.....
۲۵۷	هفت فرمان.....
۲۵۷	قاعده اشتراک در تکلیف.....
۲۵۸	فرمان اول: رعایت موازین عفت.....
۲۵۹	غریزه جنسی.....
۲۶۰	سنت ازدواج.....
۲۶۱	نگاه‌های آلوده.....
۲۶۲	تفکیک جنسیت ارزش است یا ضد ارزش؟.....
۲۶۲	فرمان دوم: گفتار پسندیده.....
۲۶۲	اهمیت و ارزش زبان.....
۲۶۴	خطرات زبان.....
۲۶۵	اهمیت سخن گفتن در روایات.....
۲۶۸	سفارشی به پدرها و مادرها.....
۲۶۹	فرمان سوم: زن در خانه!.....
۲۶۹	اشتغال زنان در خارج از خانه.....
۲۷۰	اهمیت خانه‌داری و تربیت فرزند.....
۲۷۱	فرمان چهارم: تبرج جاهلیت ممنوع.....
۲۷۲	جاهلیت ثانویه!.....
۲۷۲	ویژگی‌های عصر جاهلیت.....
۲۷۶	فرمان پنجم و ششم: اقامه نماز و اعطای زکات.....
۲۷۶	رابطه‌ها.....

۲۷۷ رابطه انسان با خدا
۲۷۸ آخرین سفارش امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۷۹ رابطه انسان با جامعه
۲۸۰ حقّ معلوم
۲۸۱ نمونه‌ای روشن از رابطه با مردم
۲۸۲ فرمان هفتم: اطاعت از خدا و رسولش
۲۸۲ نکات قابل توجه
۲۸۲ نکته اول: عدم خلأ قانونی
۲۸۴ نکته دوم: جایگاه تقلید
۲۸۶ نکته سوم: آیه تطهیر

تفسیر آیه ۳۴: یادآوری آیات خدا و حکمت و دانش / ۲۹۹

۲۹۹ توقعات از همه یکسان نیست
۳۰۰ تفاوت حکمت و آیات
۳۰۱ تفسیر لطیف و خبیر
۳۰۲ گناهان کوچک، خطرات بزرگ!

تفسیر آیه ۳۵: زنان، هم‌دوش مردان / ۳۰۵

۳۰۶ تساوی مرد و زن در ارزش‌های اخلاقی
۳۰۶ زنان در عصر جاهلیت
۳۰۷ دیدگاه اسلام در مورد دختران
۳۰۹ رسوبات تفکرات جاهلی
۳۱۰ تفاوت در مسئولیت‌ها
۳۱۱ سوده همدانی نمونه‌ای از زن قرآنی

تفسیر آیه ۳۶: مخالفت با فرمان خدا و رسولش ممنوع / ۳۱۳

۳۱۳ مقام تسلیم
۳۱۳ تسلیم بودن در برابر اوامر تشریحی
۳۱۴ تسلیم بودن در برابر اوامر تکوینی

- ازدواج ۳۱۴
- تحصیلات ۳۱۵
- خضر و موسی علیهم السلام ۳۱۵
- شأن نزول: داستان زید و زینب ۳۱۶
- معنای کفو و هم طراز بودن در ازدواج ۳۱۷

تفسیر آیه ۳۷: مبارزه با سنت‌های غلط / ۳۱۹

- سم پاشی دشمنان ۳۲۱
- فرزند خوانده فرزند نیست! ۳۲۲
- سنت‌های عصر جاهلیت و چگونگی برخورد اسلام با آن‌ها ۳۲۳
- سنت‌های شایسته ۳۲۳
- سنت‌های قابل اصلاح ۳۲۴
- سنت‌های ناشایست ۳۲۵
- سنت‌های نیاکان و پیشینیان ۳۲۵
- سنت‌های مذهبی! ۳۲۶
- سنت‌های ازدواج ۳۲۷
- خطر پایه گذاری سنت‌های ناپسند ۳۲۸
- اطعام میهمانان در مجالس ختم ۳۲۸

تفسیر آیه ۳۸: نگران سمپاشی‌ها مباش / ۳۳۱

- دلداری خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ۳۳۱
- مبارزه انبیای پیشین با سنت‌های غلط ۳۳۲
- عکس‌العمل قوم شعیب رضی الله عنه درباره آن پیامبر الهی ۳۳۲
- عکس‌العمل قوم حضرت ابراهیم رضی الله عنه در برابر آن حضرت ۳۳۳
- بهت و حیرت بت پرستان مکه مکرمه ۳۳۳
- سنت‌های بد و خوب عصر و زمان ما ۳۳۴
- سنت‌های ناپسند ۳۳۴
- سنت‌های پسندیده ۳۳۶

تفسیر آیه ۳۹: تبلیغ دین / ۳۳۹

- شرایط تبلیغ ۳۳۹
۱. احساس مسئولیت ۳۳۹
۲. شجاعت ۳۴۰
۳. مزد خود را از خدا بخواهد ۳۴۲
۴. اخلاص داشته باشد ۳۴۲
۵. گفتار و کردارش هماهنگ باشد ۳۴۲
- تبلیغ، وظیفه‌ای همگانی ۳۴۳
- حجت‌های الهی ۳۴۴
- آثار عمل به معارف دینی در دنیا ۳۴۴

تفسیر آیه ۴۰: مسئله خاتمیت / ۳۴۷

- تفسیر خاتم ۳۴۸
- شبهه‌های فرقه ضاله ۳۴۹
- فلسفه تعدد و تکثر انبیاء ۳۵۰
- طراوت و تازگی همیشگی قرآن مجید ۳۵۱
- خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ در دیگر آیات قرآن ۳۵۳
- خاتمیت در روایات اسلامی ۳۵۴
- دورنمای جنگ تبوک ۳۵۵
- دین ثابت و جامعه در حال تغییر و تحول ۳۵۷
- فهرست منابع و مأخذ ۳۶۱

پیشگفتار

کتابی که پیش روی شما خوانندگان محترم است، حاصل جلسات تفسیری مرجع عالی قدر و مفسر گرانمایه، حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله العالی) است، که در ماه مبارک رمضان سالهای ۱۴۳۳ و ۱۴۳۴ هـ ق (مصادف با تابستان ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ هـ ش) در صحن امام خمینی علیه السلام حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام، در حضور هزاران نفر از نمازگزاران عزیز و روزه داران گرامی برگزار شد. و خداوند متعال به این بنده حقیر توفیق جمع آوری و تحقیق و ارائه آن را در قالب این کتاب عنایت فرمود.

موضوع این جلسات پربرکت، تفسیر «سوره احزاب» بود که از تنوع خاصی برخوردار است و مباحث مختلفی در آن وجود دارد.

استاد بزرگوار ضمن تفسیر این سوره به زبان ساده و قابل درک برای همه اقشار مردم، نکات بسیار ظریف، دقیق، آموزنده و تازه ای را که در تفسیر نمونه به آن‌ها پرداخته نشده بود، مطرح کردند که دارای آثار تربیتی و اجتماعی فراوانی است و روح تشنگان معارف ناب قرآنی را سیراب کرده، و به آن‌ها کمک می‌کند که در کنار قرائت و تلاوت قرآن مجید، به تدبّر و تفکر در معارف بلند آن بپردازند و از این مائده آسمانی استفاده بهتری کنند.

در این جا لازم می‌دانم از تمامی عزیزانی که در تهیه این اثر ارزشمند شرکت داشته‌اند، به ویژه صدیق ارجمند جناب حجت الاسلام آقای احمد افخمی که در

یافتن برخی منابع و مصادر این کتاب قبول زحمت کردند، صمیمانه تشکر کرده و برایشان آرزوی توفیق روزافزون نمایم.

در پایان از خداوند بزرگ می‌خواهم که توفیق شناخت هرچه بیشتر کتاب بی‌بدیل آسمانی‌اش را که تنها نسخه شفابخش آلام بشری است، به ما عنایت فرماید تا بتوانیم با عمل کردن به دستورات گران‌سنگ آن، در دنیا و آخرت کامیاب و سعادت‌مند شده و به مقام قرب الهی راه پیدا کنیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ابوالقاسم علیان‌نژادی دامغانی

قم - مدرسه امام سجاد علیه السلام

۱۳۹۳ / ۴ / ۸

مصادف با اول رمضان المبارک ۱۴۳۵ هـ ق

مقدمه

ضریب اعمال در ماه رمضان

همه کارها در ماه مبارک رمضان ضریب دارد **أَلْحَسَنَاتُ فِيهِ مُضَاعَفَةٌ**؛^۱ یعنی در عدد مهممی ضرب می شود که حداقل آن هفتاد است.^۲ کمک به نیازمندان در این ماه، هفتاد برابر ماه های دیگر ارزش دارد. تلاش برای فرستادن دختران یتیم به خانه بخت، آزادی زندانیان، درمان بیماران، کمک به تحصیلات دانش آموزان و دانشجویان بی بضاعت و مانند آن در ماه مبارک رمضان هفتاد برابر ماه های دیگر اجر و ثواب دارد.

لذا این ماه عزیز فرصت بسیار خوبی است که باید آن را مغتنم شمرد و تا آن جا که می توان، کارهای خیر انجام داد، چراکه معلوم نیست عمر انسان به قدری طولانی باشد که ماه رمضان دیگری را درک کند.

ماه رمضان، بهار قرآن

یکی از کارهای بسیار مهم در ماه مبارک رمضان آشنایی بیشتر با قرآن است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۶، ح ۱۹.

۲. همان، ص ۲۲۲، ح ۱۰ و ص ۲۲۸، ح ۲۰.

کتابی که در این ماه پرفضیلت نازل شده^۱ و عظمت شب قدر - که در ماه مبارک رمضان است^۲ - به دلیل نزول قرآن در آن می‌باشد. بنابراین، ماه مبارک رمضان بهار قرآن است.

بحمدالله جلسات تلاوت و قرائت قرآن مجید در این ماه پربركت فراوان است و سال به سال بر کمیت و کیفیت آن افزوده شده، و در همه جا با شکوه و عظمت خاصی برگزار می‌شود.

ولی مهم تر از آن، آشنایی با مفاهیم و مضامین و معارف قرآن است. الفاظ قرآن، جسم است و روح آن، مفاهیم و معارف و تفسیر آیات قرآن است. ولذا علاوه بر جسم قرآن، باید با روح آن نیز آشنا شد.

موضوع بحث: تفسیر سوره احزاب

به همین علت سال‌هاست که خداوند توفیق داده در ماه مبارک رمضان در جمع خیل روزه‌داران به تفسیر آیاتی از قرآن مجید پردازیم. برای بحث امسال سوره احزاب را انتخاب کرده‌ایم که ۱۲ محور مهم دارد که یکی از آنها جنگ احزاب و مسائل مربوط به آن است. ان شاء الله آشنایی با این محورها به ما در مسیر قرب الی الله کمک می‌کند. به این محورهای دوازده گانه توجه فرمایید:

۱. جنگ احزاب؛ جنگ عظیمی که در آن تمام دشمنان اسلام و گروه‌های مخالف یگانه پرستی، دست به دست هم داده و برضد اسلام قیام کردند

۱. آیات قرآن و روایات متعددی دلالت بر این مطلب دارد. آیه شریفه ۱۸۵ سوره بقره و دعای معروف «یا علی یا عظیم» را که در ماه مبارک رمضان پس از نمازها خوانده می‌شود (و مرحوم ابن طاووس در کتاب الاقبال بالاعمال الحسنه، ج ۱، ص ۸۰ آن را ذکر کرده است) می‌توان به عنوان نمونه ذکر کرد.

۲. تردیدی نیست که «لیلة القدر» در ماه رمضان است. چون جمع میان آیه شریفه ۱۸۵ سوره بقره و آیه اول سوره قدر همین مطلب را اقتضا می‌کند؛ علاوه بر این که این مطلب از روایات و دعاهای متعددی استفاده می‌شود.

و سرانجام شکست خوردند. در این قسمت، عوامل، رویدادها و نتایج این جنگ مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۲. جنگ بنی قریظه؛ که پس از جنگ احزاب توسط یهودیان شعله‌ور شد.

۳. احکام حجاب؛ که در دو سوره نور و احزاب مطرح شده است.

۴. احکام ازدواج و طلاق؛ و همچنین حفظ حقوق زنان و مبارزه با خرافات عرب جاهلی.

۵. احکام ویژه همسران پیامبر ﷺ؛ که البته تعداد زیادی نیست و از جمله آنها حرمت ازدواجشان بعد از ارتحال پیامبر ﷺ است حتی اگر در سنین جوانی باشند. این حکم فلسفه روشنی دارد که شرح آن خواهد آمد.

۶. مسئله مهم خاتمیّت پیامبر اسلام ﷺ.

۷. آیه تطهیر؛ که مطابق آن، خاندان پیامبر ﷺ و ائمه هدی علیهم السلام مصون از گناه و خطا هستند.

۸. معرفی منافقان و نشانه‌های آنها.

۹. حکم مفسدان فی الارض؛ کسانی که منطقه وسیعی را به فساد می‌کشند و مجازات سنگینی دارند.

۱۰. آداب میهمانی؛ اموری که میهمان به هنگام میهمانی باید رعایت کند.

این بحث نشان‌دهنده توجه اسلام به ریزه‌کاری‌هاست.

۱۱. بحث‌هایی درباره رستاخیز و روز قیامت؛

۱۲. عرضه امانت به انسان؛ در دو آیه پایانی سوره احزاب سخن از عرضه امانتی بر آسمان و زمین به میان آمده که نپذیرفتند ولی همان امانت را انسان پذیرفت. این چه امانتی بود که آسمان و زمین نتوانستند بار آن را بکشند، اما انسان آن را تحمل کرد؟

قبل از ورود به شرح و تفصیل این دوازده محور، اشاره به سه مطلب به‌عنوان مقدمه لازم است:

مقدمه اول: تدبیر در قرآن

مسئله تدبیر در قرآن در آیات قرآن و احادیث معصومان علیهم السلام^۱ به طور گسترده مطرح شده و مؤمنان، به آن سفارش شده‌اند.

در روایتی از حضرت علی علیه السلام می‌خوانیم:

«الَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُّمٌ، الَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ، الَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ؛ آگاه باشید! دانشی که در آن اندیشه نباشد سودی ندارد. توجه داشته باشید! قرائتی که تدبیر نداشته باشد خیری ندارد. آگاه باشید! عبادتی که همراه با تفکر نباشد ارزش چندانی ندارد».^۲

سؤال: تدبیر در قرآن که این قدر مورد تأکید قرار گرفته، به چه معناست؟

جواب: یکی از نشانه‌های تدبیر این است که تنها دیگران را مخاطب آن ندانیم، بلکه خودمان را هم مخاطب این کلمات الهی بدانیم. مثلاً هنگامی که به آیه شریفه ۱۲ سوره حجرات می‌رسیم که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُم أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چراکه بعضی از گمان‌ها گناه است؛ و (هرگز در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ‌یک از شما غیبت دیگری را نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! به یقین همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است».

بگوییم: ما مخاطب این آیه شریفه هستیم و نباید به دیگران سوء ظن داشته باشیم، و در امور دیگران تجسس کنیم و آلوده غیبت شویم. این، تدبیر در قرآن محسوب می‌شود.

۱. بخشی از این آیات و روایات در میزان الحکمه، ج ۷، ص ۲۵۲، باب ۳۲۵۴، بند ۴، آمده است.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۶ (باب صفة العلماء، حدیث ۳).

یا هنگامی که آیه شریفه اول و دوم سوره حج را تلاوت می‌کنیم که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾؛ «ای مردم! از (عذاب) پروردگارتان بترسید، که زلزله رستاخیز امر عظیمی است! روزی که آن را می‌بینید، (آن چنان وحشت سراپای همه را فرامی‌گیرد که) هر مادر شیردهی، از شیرخوارش (به کلی) غافل می‌شود؛ و هر بارداری جنین خود را سقط می‌کند؛ و مردم را مست می‌بینی، در حالی که مست نیستند؛ ولی عذاب خدا شدید است!»

مر را فقط برای همسایه ندانیم، بلکه خود را نیز مخاطب آیه دانسته و به فکر مر و رستاخیز بیفتیم، تا بهتر بتوانیم نفس خود را کنترل کرده و درمقابل و سوسه‌های شیطان مقاومت و ایستادگی کنیم.

همچنین خود را مخاطب سایر آیات قرآن نظیر آیات خمس^۱ و زکات^۲ و حج^۳ و جهاد^۴ و صوم^۵ و صدقه^۶ و حرمت رباخواری^۷ و مانند آن بدانیم.

نمونه‌ای از تدبیر در قرآن

شما خوانندگان محترم «فضیل بن عیاض» را می‌شناسید و داستانش را شنیده‌اید. وی مردی بسیار خطرناک و سردسته گروه قدرتمندی از راهزنان بود که نام آن‌ها لرزه بر اندام مسافران می‌انداخت.

۱. سوره انفال، آیه ۴۱.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

۳. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۴. سوره توبه، آیه ۴۱.

۵. سوره بقره، آیه ۱۸۳.

۶. سوره بقره، آیه ۲۶۱.

۷. سوره بقره، آیه ۲۷۵.

وی به یک آیه قرآن گوش فراداد و خود را مخاطب آن دانست و نجات یافت! شب هنگام که قصد سرقت از خانه‌ای را داشت صدای کسی را شنید که این آیه شریفه را می‌خواند: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛ «آیا وقت آن نرسیده که دل‌های کسانی که ایمان آورده‌اند، در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آن‌ها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمان طولانی بر آن‌ها گذشت و قلب‌هایشان (بر اثر فراموش کاری) قساوت یافت؛ و بسیاری از آن‌ها گنهکارند؟!». ^۱ آری، فضیلت وقتی این آیه شریفه را شنید درنگی کرد و خود را مخاطب آیه دانست. لذا از همان جا برگشت و دست از دزدی کشید و جزء عباد عصر و زمان خود شد. ^۲ این کار، تدبیر در قرآن محسوب می‌شود و آثار مهمی دارد. بنابراین، باید آیات قرآن را تلاوت کرد و ترجمه آن را مطالعه نمود و خود را مخاطب آن دانست و به مضمون آن عمل کرد.

مقدمه دوم: فضیلت تلاوت سوره احزاب

پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد ﷺ فرمود:

«مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْأَحْزَابِ وَ عَلَّمَهَا أَهْلَهُ... أُعْطِيَ الْأَمَانَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ؛ کسی که سوره احزاب را تلاوت کند و آن را به خانواده‌اش تعلیم دهد... از عذاب قبر در امان خواهد بود». ^۳

بسیاری از مردم از عذاب قبر می‌ترسند و حقیقتاً هم ترسناک است. اگر شب اول قبر، شب عذاب باشد تا آخرش عذاب است و اگر رحمت الهی باشد به

۱. سوره حدید، آیه ۱۶.

۲. سفینه البحار، ج ۷، ص ۱۰۳.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۱۵.

مصدق «سالی که نکوست از بهارش پیداست»^۱ تا آخر آن رحمت الهی خواهد بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق روایت مذکور، یکی از عوامل مصون ماندن از عذاب قبر را قرائت سوره احزاب معرفی می‌کند. البته نه فقط تلاوت، بلکه تعلیم آن به اعضای خانواده نیز لازم است.

سؤال: آیا تنها روخوانی آیات سوره احزاب توسط خودمان و اعضای خانواده، برای مصون بودن از عذاب قبر کافی است؟ یا منظور این است که وقتی به آیات حجاب می‌رسند مراقب پوشش خود باشند و حجاب مطلوب خداوند را رعایت کنند و هنگامی که به آیات نفاق می‌رسند، درون خود را از نفاق و دورویی بزدایند؟
جواب: ما بارها گفته و نوشته‌ایم که ثواب تلاوت سوره‌ها برای کسانی است که علاوه بر تلاوت، در مضامین آیات تفکر و تدبّر کنند و سپس به آن عمل نمایند.

مقدمه سوم: تعداد آیات سوره احزاب

مفسران شیعه و مشهور مفسران اهل سنت معتقدند که این سوره ۷۳ آیه دارد؛ ولی اقلیتی از دانشمندان اهل سنت به پیروی از بعضی روایاتی که نقل کرده‌اند، معتقدند که تعداد آیات سوره احزاب همچون سوره بقره ۲۸۶ آیه بوده است!^۲ و این جاست که بحث تحریف قرآن مطرح می‌شود.

عدم تحریف قرآن

وهابی‌ها همواره به ما شیعیان تهمت می‌زنند که معتقد به تحریف قرآن هستیم و ما هرچه می‌گوییم: «دانشمندان ما در علم اصول و کلام از قدیم الایام تاکنون همواره منکر این مسئله شده و در کتاب‌های استدلالی و مشروح خود، به تفصیل در مورد آن بحث کرده‌اند و معتقدند که قرآن مجید موجود در دست

۱. امثال و حکم، ج ۲، ص ۹۴۰.

۲. روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۴۲.

مسلمانان دقیقاً همان قرآن نازل شده بر حضرت محمد ﷺ است»^۱ ولی وهابی‌ها نمی‌پذیرند و دوباره تهمت‌های خود را تکرار می‌کنند.

چطور ممکن است کسی معتقد به تحریف باشد در حالی که خداوند متعال در آیه نهم سوره حجر فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛ «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما به‌طور قطع آن را حفظ می‌کنیم»؟

مگر می‌شود قرآنی که خداوند وعده حفظ آن را داده، دستخوش تحریف شود؟ از سوی دیگر، قرآن مجید معجزه جاویدان پیامبر اسلام ﷺ است و معجزه باید برای همیشه دست‌نخورده باقی بماند وگرنه معجزه نخواهد بود. آیا ممکن است معجزه پیامبر ﷺ تحریف شود؟

بنابراین، شیعه تحریف را به‌شدت انکار می‌کند و اگر نویسنده‌ای در کتابی مسئله تحریف را مطرح کرده، ارتباطی با عقیده مشهور شیعه ندارد. اما افسوس که وهابی‌ها این مطلب را نمی‌فهمند و این تهمت بی‌اساس را مرتب تکرار می‌کنند، چراکه متأسفانه از ابزارهای کار آن‌ها دروغ و تهمت است. در میان اهل سنت نیز هستند کسانی که معتقد به تحریف قرآن شده‌اند، هرچند اکثریت آن‌ها، همچون اکثریت شیعه، منکر تحریف هستند.

از جمله مواردی که برخی از اهل سنت به آن به‌عنوان دلیلی برای تحریف قرآن استناد کرده‌اند همین سوره احزاب است. آلوسی بغدادی در کتاب روح المعانی، که تفسیر مفصّلی است و نکته‌های خوبی هم دارد، هنگامی که به تفسیر سوره احزاب می‌رسد می‌گوید: «یکی از راویان حدیث به نام زرین جیش گفت: ابی بن کعب از من پرسید: سوره احزاب چند آیه دارد؟ گفتم: ۷۳ آیه. گفت: من سوره احزاب را دیدم که به اندازه سوره بقره آیه داشت (لقد رأيتها و أنها لتعادل سورة البقرة)».^۲

۱. شرح این مطلب در تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۰ به بعد، ذیل آیه ۹ سوره حجر و انوارالاصول، ج ۲، ص ۳۴۳ به بعد، آمده است.

۲. روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۴۲.

آلوسی سپس می‌گوید: «منظور این است که نسخِ تلاوت شده است» از این فجع تر، مطلبی است که از عایشه نقل شده که: «سوره احزاب ۲۰۰ آیه بود، و آن را روی اوراقی نوشته بودند، حیوانات خانگی قسمت‌هایی از آن اوراق را خوردند و بیش از ۷۳ آیه باقی نماند!»^۱

زمخشری، از دیگر علمای اهل سنت، گفته است: «این مطلب، دروغی است که دشمنان اسلام، به اسلام بسته‌اند و حقیقت ندارد».^۲

راستی چگونه ممکن است حدود صد و سی آیه از قرآن حذف شود و از بین برود و هیچ‌کس متوجه نشود و سخنی نگوید! آیا این قدر بی حساب و کتاب بوده که این دروغ‌ها را به قرآن بسته‌اند؟!

نسخ تلاوت

در این جا لازم است توضیحی در مورد نسخ تلاوت داده شود.

نسخ بر دو قسم است:

۱. نسخ حکم؛ یعنی حکمی از احکام الهی که در قرآن آمده پس از مدتی نسخ شود؛ ولی تلاوت آن همچون سابق ادامه یابد. مانند لزوم پرداخت صدقه بر کسانی که قصد داشتند درگوشی با پیامبر ﷺ سخن بگویند.^۳

عده‌ای از مسلمان‌ها وقت و بی وقت با آن حضرت درگوشی حرف می‌زدند و بدین شکل برای آن حضرت ایجاد مزاحمت می‌کردند.

لذا خداوند دستور داد کسانی که قصد این کار را دارند باید قبلاً صدقه‌ای بپردازند. پس از نزول این حکم، مزاحمت‌ها برطرف شد و دیگر هیچ‌کس

۱. روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۴۲.

۲. الکشاف، ج ۳، ص ۵۱۸.

۳. سوره مجادله، آیه ۱۲.

درگوشی با آن حضرت سخن نگفت. تنها حضرت علی رضی الله عنه با پرداخت صدقه‌ای با آن حضرت سخن گفت و به این حکم عمل کرد.^۱
سپس این حکم نسخ شد، ولی تلاوت آیه مذکور همچنان به قوّت خود باقی است.^۲

۲. نسخ تلاوت؛ نسخ تلاوت به معنای حذف بخشی از آیات قرآن است. مانند این که گفته شود سوره احزاب ۲۰۰ آیه بوده و اکنون ۱۷۳ آیه دارد در نتیجه تعدادی از آیات آن حذف شده است.

بی شک نسخ تلاوت نیز نوعی تحریف قرآن محسوب می شود و با وعده‌ای که خداوند متعال برای حفظ قرآن داده^۳ سازگار نیست. بنابراین، قرآنی که اکنون در دست مسلمانان است هیچ تفاوتی با قرآن نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد.

* * *

۱. الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۴.

۲. همان.

۳. سوره حجر، آیه ۹.

دستورات چهارگانه



پس از بیان مقدمات، اکنون به تفسیر آیات سوره احزاب می پردازیم.
خداوند متعال در سه آیه اول می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا * وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾؛
«ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن که خداوند عالم و حکیم است و از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی می شود پیروی کن که خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است. و بر خدا توکل کن، و همین بس که خداوند حافظ و مدافع (انسان) باشد».

خداوند متعال در این آیات سه گانه، چهار دستور به پیامبرش داده است. گرچه مخاطب این آیات پیامبر گرامی اسلام ﷺ است ولی پیام آیات اختصاص به آن حضرت ندارد و همه مسلمانان باید به آن عمل کنند.

شان نزول

قبل از پرداختن به تفسیر آیات و تبیین دستورات چهارگانه آن، لازم است شان نزول آن‌ها بیان شود. توجه فرمایید:

پس از جنگ احد، که مسلمانان پیروزی اولیّه را با شکست معاوضه کردند، مشرکان مکه احساس غرور نموده و با خود گفتند: «ممکن است در این شرایط پیامبر اسلام را به سازش بکشانیم» ولذا مغز متفکر آنها ابوسفیان به همراه عبدالله بن ابی به سمت مدینه حرکت کرد.

به نزدیکی مدینه که رسید شخصی را خدمت پیامبر ﷺ فرستاد و امان خواست تا مطالبش را به آن حضرت بگوید. رسول اکرم ﷺ به وی امان داد. ابوسفیان خدمت پیامبر ﷺ رسید و گفت: «شما به بت‌های ما توهین می‌کنید، می‌گویید آنها عقل و شعور ندارند. از قطعه‌ای سنگ یا چوب ساخته شده‌اند. قادر به دفع ضرر از خود نیستند، تا چه رسد به کسانی که آنها را می‌پرستند. در حالی که اینها خدایان نیاکان و اجداد ما هستند. به بت‌های ما توهین نکنید، هرچقدر مایلید درباره خدای خودتان تبلیغ کنید». ابوسفیان با این پیشنهاد قصد داشت اولین گام سازش را بردارد و تصوّر می‌کرد که پیامبر ﷺ قبول خواهد کرد. خداوند متعال در پاسخ ابوسفیان آیات اولیّه سوره احزاب را نازل کرد^۱ و فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا * وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا»؛ ای پیامبر ما! نه از کافرانی مانند ابوسفیان و نه از منافقانی مثل عبدالله بن ابی طالب پیروی مکن و هرگز تسلیم خواسته‌های آنها مشو که خداوند آگاه است که چه نقشه‌هایی در سر دارند و این دستوری که به تو می‌دهم بر اساس حکمت است. بنابراین، تابع وحی آسمانی باش و درباره بت‌ها و خدای خود هر آنچه گفته‌ام بگو و به سخنان آنها گوش مده و بدان که خداوند از حال شما آگاه است. و اگر احتمال می‌دهی برضد تو توطئه‌ای کنند توکل بر خدا کن و غمی نداشته باش که خداوند حامی توست و اگر کسی مورد حمایت خداوند قرار گیرد برای او کافی است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۰۴ ذیل آیه مورد بحث.

در این صورت اگر تمام جهان برضد تو قیام کنند کاری از دست آنها بر نخواهد آمد.

هزار دشمنم ار می‌کند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک^۱ و این‌گونه نقشه دشمن نقش بر آب شد.

شان نزولی دیگر

بعضی از مفسران همچون آلوسی^۲ شان نزول دیگری ذکر کرده‌اند که تناسب بیشتری با آیات مورد بحث دارد. ایشان معتقد است: پس از جنگ احد که منتهی به شکست مسلمانان و پیروزی ظاهری مشرکان شد، آنها احساس کردند مسلمانان ضعیف شده‌اند و می‌توان آنها را وادار به سازش کرد و لذا سه گروه از مخالفان اسلام یعنی مشرکان و منافقان و یهودیان دست به دست هم دادند تا به این مقصود برسند. «کافران» که در آیات مورد بحث آمده، همان بت پرستان و مشرکان مکه بودند که دو سه نفر از آنها به عنوان نماینده به مدینه آمده و گفتند: «از این همه جنگ خسته شده‌ایم. جنگ و نبرد را رها کنیم، شما به خدایان ما توهین نکنید و در مورد خدای خود هرچقدر مایلید تبلیغ کنید». منافقان که در آیات مذکور در مورد آنها سخن گفته شده دوچهرگان ساکن مدینه بودند که می‌گفتند: «ادامه جنگ و درگیری به مصلحت نیست. بهتر است به نوعی با مشرکان سازش کنیم» و گروه سوم، یهودیان مدینه بودند که پیامبر اسلام ﷺ را تهدید به مر می‌کردند. آیه شریفه «تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا» اشاره به آنها می‌کند. یعنی ای پیامبر ما! از تهدیدهای یهودیان نهراس و توکل بر خدا کن که خداوند با توست. بنابراین، آیات مذکور ناظر بر هر سه گروه است و به پیامبر

۱. دیوان حافظ، ص ۳۰۳ (غزلیات، غزل ۲۹۴).

۲. روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۴۳.

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سفارش می‌کند که از هیچ‌کدام اطاعت مکن و تنها تابع وحی الهی باش و یک قدم نیز در مقابل آن‌ها عقب منشین.

نکته‌ها و پیام‌ها

چند نکته از این آیات سه‌گانه استفاده می‌شود که درخور توجه بیشتر است:

۱. خطاب «یا ایها النبی»

سوره احزاب با عبارت «یا ایها النبی» آغاز شده و خداوند «یا رسول الله» نگفته است چون «یا ایها» خطاب مهمی محسوب می‌شود اما ابهام دارد و همه کسانی که حاضرند، سربلند کرده و منتظرند ببینند مخاطب چه کسی است و زمانی که کلمه «النبی» به دنبال آن می‌آید از ابهام خارج می‌شود. بنابراین هرکجا «یا ایها» آمده برای جلب نظر عموم و احترام بیشتر است. به هر حال خداوند متعال در پی این خطاب مهم چهار دستور ارزشمند به پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده است.

۲. تقوای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

در این آیات، اولین سؤالی که ذهن مفسران را به خود مشغول کرده این است که مگر پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تقوانداشت که خداوند او را به رعایت تقوا سفارش می‌کند؟ فخر رازی^۱ دو جواب داده است:

الف) منظور از «اتق الله» در این جا درخواست استمرار و بقاء تقواست؛ نه حدوث و ایجاد آن. یعنی ای رسول ما! تو تقوا داری و انسان با تقوایی هستی، اما مراقب باش که در مسیر تقوا بمانی و ثابت قدم باشی. همان‌گونه که همه مسلمانان که در نماز ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ می‌گویند در مسیر مستقیم هستند اما

۱. التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۱۸۹.

تقاضای استمرار این هدایت و باقی بودن بر آن را دارند چون هر لحظه ممکن است و سوسه‌های شیطان یا هوی و هوس، انسان را از راه مستقیم خارج کند. ولذا همه‌روز حداقل ده بار از خداوند می‌خواهیم که ما را بر صراط مستقیم ثابت‌قدم بدارد. نتیجه این‌که منظور از تقوا استمرار تقواست.

ب) تقوا مراتب فراوانی دارد، بلکه می‌توان گفت مراتب آن بی‌پایان است. خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد به آنچه از مراتب تقوا دارد قناعت نکند و در پی کسب مراتب عالی‌تر و بالاتر باشد.

ادله‌ای می‌توان برای این مطلب اقامه کرد، از جمله این‌که خداوند متعال خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»؛ «و بگو: پروردگارا! علم مرا افزون کن».^۱ معنای آیه این است که علم پیامبر ﷺ امکان دارد زیادتر شود. شاهد دیگر آن این‌که مستحب است در تشهد نماز بعد از صلوات بر پیامبر ﷺ و آل طاهرینش گفته شود: «و تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ؛ پروردگارا! شفاعت آن حضرت را در حق ما بپذیر و درجاتش را بالا ببر».^۲

این جمله نیز نشان دهنده امکان ارتقاء درجات معنوی آن حضرت است. شاهد سوم این‌که پیامبر اکرم ﷺ با عباداتی که انجام می‌داد ترفیع مقام پیدا می‌کرد و هر عبادتی رتبه‌ای بر مرتبت او می‌افزود. بنابراین، معنای آیه شریفه این می‌شود که: ای پیامبر! تو دارای مقام عصمت و تقوا هستی، اما در راه ارتقاء آن و رسیدن به درجات بالاتر تقوا کوشش کن.

حقیقت تقوا

تقوا در معارف دینی اهمیّت فوق‌العاده‌ای دارد. این‌که سفارش شده خطیب جمعه در تمام خطبه‌های نماز جمعه، خودش و نمازگزاران را دعوت به تقوا

۱. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۹۸۹، ح ۱.

کند،^۱ و این که تقوا بهترین زاد و توشه آخرت معرفی شده^۲ و این که ملاک کرامت و بزرگواری انسان ها تقوا قرار داده شده،^۳ همگی نشانه اهمیت این فضیلت اخلاقی است. اما حقیقت تقوا چیست؟

برای درک معنای تقوا به مثال زیر توجه فرمایید: یک اتومبیل هنگامی که در یک سرایشی قرار می گیرد به هر نسبت که شیب آن تندتر باشد خطر بیشتری اتومبیل را تهدید می کند. اما هرچه قدرت بازدارنده ماشین، که همان ترمز است، قوی تر باشد احتمال سالم رسیدن ماشین به مقصد بیشتر است و هر قدر قدرت بازدارنده ضعیف تر باشد احتمال سقوط آن در دره و برخوردش با کوه ها و تپه ها بیشتر است. تقوا همان نیروی بازدارنده ای است که در سرایشی های هوی و هوس و وسوسه های شیطان، انسان را حفظ می کند. هرچقدر قدرت این نیروی بازدارنده بیشتر باشد خطر سقوط انسان در دره هوی و هوس کمتر و احتمال برخوردش با کوه ها و تپه های وسوسه های شیطان نازل تر است.

انسان با ایمان می تواند در سایه ایمان آن قدر تقوایش را تقویت کند که در تندترین شیب های هوی و هوس نیز خود را کنترل کند.

حضرت علی علیه السلام که به اوج قلّه تقوا رسیده بود می فرماید:

«وَاللّٰهُ لَوْ أُعْطِيَ الْاَقَالِمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاكِهَا، عَلٰى اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهَ فِى نَمَلَةٍ اَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعْبِرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛ به خدا سوگند! اگر اقلیم های هفت گانه را با آنچه در زیر آسمان هاست (همه جهان هستی را) به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جویی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم، هرگز چنین کاری نخواهم کرد!»^۴

چنین تقوایی شکست ناپذیر است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۸، ح ۱ و ۲.

۲. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۰، حکمت ۱۳۰.

۳. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۴. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۲۸، خطبه ۲۲۴.

یکی از آثار روزه ماه مبارک رمضان تقویت همین تقواست.^۱ به ویژه روزه در روزهای بلند تابستان که اجر و ثواب فراوانی دارد.^۲ چون در چنین روزهایی روزه دار به شدت تشنه می شود و درمقابل میل به آب مقاومت می کند و نیروی تقوایش زیادتر و زیادتر می شود.

حضرت یوسف علیه السلام در سایه همین تقوا موفق شد بر تمام مقدمات و ابزارهای گناه غلبه کند و تسلیم هوای نفس و شیطان نشود.

آثار تقوا

تقوا آثار و ثمرات مختلفی دارد که به هفت اثر آن با استفاده از آیات قرآن مجید اشاره می کنیم، که هرکدام از دیگری مهم تر است.

۱. خداوند متعال، طبق آنچه در آیه شریفه ۹۶ سوره اعراف آمده، می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی ها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، به یقین برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم». بنابراین یکی از آثار تقوا، نزول برکات آسمان و زمین بر جامعه با تقواست.

۲. انسان با تقوا احساس تنهایی نمی کند؛ هرچند تنها باشد. اگر جوان مسلمانی دارای تقوای لازم باشد و تنها مسلمان دانشکده ای در کشور خارجی باشد به وظایف دینی اش عمل کرده و احساس تنهایی نمی کند.

این مطلب در آیه شریفه ۱۲۸ سوره نحل آمده است؛ توجه بفرمایید:

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾؛ «خداوند با کسانی است که تقوا

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۳.

۲. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۱۹۱، باب ۲۳۲۶.

پیشه کرده‌اند، و کسانی که نیکوکارند». نتیجه این که یکی از آثار تقوا این است که شخص متقی احساس تنهایی نمی‌کند و خدا را همراه خود می‌بیند.

۳. روی جهنم، بلکه از داخل جهنم، پلی کشیده شده که همه مردم باید از آن عبور کنند و تنها انسان‌های باتقوا موفق می‌شوند سالم از آن بگذرند چون آن‌ها به سرعت برق عبور می‌کنند و اگر در نقطه‌ای آتش سوزی رخ دهد و کسی بتواند با چنان سرعتی عبور کند آتش اثری بر او نمی‌گذارد.

خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا﴾؛ و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم می‌شوید؛ این امر نزد پروردگارت، حتمی پایان یافته است. سپس کسانی را که تقوا پیشه کردند (از آن) رهایی می‌بخشیم؛ و ستمکاران را - در حالی که به زانو درآمده‌اند - در آن رها می‌سازیم.^۱

آری، عبور از جهنم و رسیدن به بهشت ثمره دیگر تقواست.

۴. اثر دیگر تقوا بیمه شدن در برابر نقشه‌های خائنانه دشمنان اسلام است.

آیه شریفه ۱۲۰ آل عمران به همین اثر اشاره می‌کند، می‌فرماید: ﴿إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَضُرُّوْا وَتَنْفَعُوْا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾؛ «اگر نیکی به شما برسد، آن‌ها را ناراحت می‌کند؛ و اگر حادثه ناگواری برای شما رخ دهد، خوشحال می‌شوند. ولی اگر (در برابرشان) استقامت و پرهیزکاری پیشه کنید، توطئه‌های آنان، به شما زیانی نمی‌رساند؛ زیرا خداوند بر آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد».

۵. تقوا سبب بصیرت انسان می‌شود و در سایه آن می‌تواند حق و باطل را از

یکدیگر تشخیص دهد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا *

۱. سوره مریم، آیات ۷۱ و ۷۲.

وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛ «او هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد».^۱

اگر زندگی‌ات، کسب و کارت به مشکل برخورد کرده و پیچیده شده و درها به رویت بسته شده با کلید تقوا قفل آن را باز کن، تا خداوند از آن‌جا که گمان نداری به تو روزی دهد. آری، تقوا، هم مشکلات روحی و معنوی انسان را حل می‌کند و هم مشکلات مادی و جسمی.

۶. اثر دیگر تقوا حفظ انسان از آسیب‌هاست. این مطلب در آیه ۲۶ سوره اعراف منعکس شده است. آن‌جا که می‌فرماید: ﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسَ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾؛ «ای فرزندان آدم! لباسی برای شما آفریدیم که اندام شما را می‌پوشاند و مایه زینت شماست؛ اما جامه پرهیزکاری بهتر است. این‌ها (همه) از آیات خداست، تا متذکر (نعمت‌های او) شوند».

لباس نه تنها بدن انسان را از نظر بیگانگان حفظ می‌کند، که جلوی آسیب‌ها را نیز می‌گیرد. اگر انسان، لخت مادرزاد باشد همواره بدنش آسیب دیده و مجروح می‌شود. علاوه بر این‌که لباس، او را از سرما و گرما نیز حفظ می‌کند. اما لباس تقوا از همه این‌ها بهتر است. لباس تقوا انسان را از آلوده شدن به مواد مخدر، رفتن به زندان، اعتیاد به شراب، فرو رفتن در شبهات و مانند آن حفظ می‌کند.

۷. خداوند متعال در آیه شریفه ۲۹ سوره انفال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از (مخالفتِ فرمانِ) خدا بپرهیزید، برای شما (نورانیّت درون و) وسیله تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد؛ و گناهانتان را می‌پوشاند؛ و شما را می‌آمرد؛ و خداوند دارای فضل عظیم است».

۱. سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

گاه مسائل پیچیده سیاسی یا اجتماعی یا خانوادگی در زندگی انسان رخ می‌دهد که تصمیم‌گیری درباره آن مشکل است. اما خداوند به کسانی که تقوای کافی دارند قدرت تشخیص حق از باطل عنایت می‌کند و آن‌ها می‌توانند در سایه این فرقان، راه را از چاه تشخیص داده و به حقیقت راهنمایی شوند. داستان جوان خواب‌آلود از همین قبیل است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز صبح را سلام داد، به هنگام خروج از مسجد جوان خواب‌آلودی توجه حضرت را به خود جلب کرد. فرمود: شب را چگونه به صبح رساندی؟ عرض کرد: شب را در حالتی به صبح رسانده‌ام که به مقام یقین رسیده‌ام! فرمود: ادّعی بزرگی می‌کنی! هر ادّعی دلیل و نشانه‌ای دارد، نشانه ادّعی تو چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله! گویا با همین چشمانم بهشتیان را می‌بینم و نعمت‌هایی را که از آن استفاده می‌کنند مشاهده می‌نمایم و جهنمیان را هم نظاره‌گرم که در جهنم عذاب می‌شوند!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این جوان بنده خالص و مخلصی است که خداوند در سایه تقوا چشم حقیقت‌بین به او عطا کرده است.^۱

نتیجه این‌که تقوا آثار فراوانی دارد که از خداوند می‌خواهیم شامل حال ما نیز بفرماید.

شاخه‌های تقوا

تقوا شاخه‌های مختلفی دارد که به سه شاخه آن اشاره می‌کنیم:

۱. شاخه اخلاقی؛ بدین معنا که انسان با تقوا کارهای خلاف اخلاق انجام ندهد. یعنی نیروی بازدارنده اجازه غیبت و استهزاء و نمّامی کردن و ایذاء و اذیت و تهمت زدن و مانند آن را به وی ندهد.
۲. شاخه سیاسی؛ منظور از تقوای سیاسی این است که به‌عنوان مثال برای رأی

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۴، باب حقیقة الايمان و اليقين، ح ۳.

گرفتن پول خرج نکند و مرتکب کارهای خلاف شرع نشود و به هر وسیله ممکن به مقصد سیاسی نرسد؛ بلکه تنها از طرق مشروع اقدام کند.

۳. شاخه رسانه‌ای؛ روزنامه‌ها و دیگر رسانه‌ها نیز باید تقوا داشته باشند، چون بی‌تقوایی سبب می‌شود خبر کوچکی را که به نفع آنهاست به‌عنوان خبری بزرگ جلوه دهند و خبر مهمی را که به ضررشان است کوچک و کم‌اهمیت جلوه دهند. بی‌تقوایی رسانه‌ای سبب می‌شود که اخبار مربوط به حزب و گروه و جناح خود را در سطح عالی پوشش داده و حتی درباره آن مبالغه و اغراق کنند و خبرهای جناح‌های مخالف را پوشش ندهند، یا به‌صورت دست‌وپا شکسته و با تحریف منعکس کنند.

اگر رسانه‌ها تقوای لازم را داشته باشند وضع جامعه بهتر از این خواهد بود، همان‌گونه که اگر محیط سیاسی و اخلاقی اجتماع مزین به تقوا باشد آثار فراوان آن سراسر جامعه را دربر خواهد گرفت.

۳. سیاست گام به گام

یکی از روش‌های افراد فاسد و مفسد این است که به تدریج نفوذ می‌کنند و از اول، حرف آخر را نمی‌زنند. این را سیاست گام‌به‌گام می‌گویند. دولت‌های استکباری و استعماری نیز از همین سیاست برای استعمار کشورها و ملت‌ها استفاده می‌کنند، تا ملت‌ها را به سازش بکشانند.

هنگامی که به قرآن مجید مراجعه می‌کنیم درمی‌یابیم که مخترع اصلی این سیاست، شیطان بوده است، ولذا خداوند متعال در چهار آیه قرآن مسلمانان را از پیروی کردن از سیاست گام‌به‌گام شیطان نهی کرده است. این مطلب در آیات شریفه ۱۶۸ و ۲۰۸ سوره بقره و ۱۴۲ سوره انعام، و ۲۱ سوره نور آمده است. در آیه آخر که به پیامدهای شوم پیروی از سیاست گام‌به‌گام شیطان نیز اشاره شده، می‌خوانیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از گام‌های شیطان پیروی نکنید. هرکس پیرو گام‌های شیطان شود او به کارهای زشت و منکر فرمان می‌دهد». آری، شیطان انسان را گام به گام به سمت گناه و انحراف و کفر و بدبختی و شقاوت سوق می‌دهد و برای مقابله جدی با آن، باید در همان گام اول متوقف شد و تن به سازش نداد.

برای روشن تر شدن سیاست گام به گام شیطان به دو مثال زیر، که یکی درباره ترک واجبات و دیگری در مورد انجام معصیت و گناه است، توجه فرمایید:

مثال اول: ترک واجبات

فرض کنید جوان مؤمن و متدینی نمازهای پنج‌گانه‌اش را در هر سه وقت در اول وقت در مسجد به جماعت می‌خواند.

شیطان به او نمی‌گوید: نماز نخوان؛ چون تأثیر نخواهد کرد، بلکه با استفاده از سیاست گام به گام به او می‌گوید: «اگر هر سه وقت موفق به نماز جماعت نمی‌شوی همان دو وقت کافی است. نماز صبح را زودتر به صورت فرادا در منزل بخوان، سپس استراحت کن و اول وقت با نشاط و سرحال به کارهای روزانهات بپرداز». بدین شکل، در گام اول نماز جماعت صبح را از او می‌گیرد.

پس از مدتی که ترک نماز جماعت صبح عادی شد، تصمیم به برداشتن گام دوم گرفته و شروع به وسوسه می‌کند که ظهر هنگام مشغول کسب و کار هستی و در این لحظه مشتریان زیادی داری و هدفت برآورده کردن نیازهای خانواده است و تلاش برای معاش هم که لازم است و لذا نماز ظهر را هم در همان محل کار بخوان و بلافاصله به کسب و کار بپرداز تا بتوانی هزینه‌هایت را تأمین کنی! و بدین وسیله در گام دوم نماز جماعت ظهر را نیز از او می‌گیرد.

اما به این هم قناعت نمی‌کند و پس از این که این مطلب برای آن جوان مؤمن عادی شد، شیطان به برداشتن گام بعدی فکر می‌کند و وسوسه‌ها را آغاز

می‌نماید، می‌گوید: از صبح تا غروب در خارج از منزل کار کرده‌ای، خسته و کوفته شده‌ای و با این وضع خداوند راضی نیست برای نماز جماعت به مسجد بروی، نمازت را به صورت فرادا در اوّل وقت در منزل بخوان! و بدین شکل او را در رفتن به مسجد و درک فضیلت نماز جماعت مغرب و عشا نیز متزلزل می‌کند و به تدریج و سوسه‌ها را ادامه می‌دهد تا این‌که کاملاً ارتباط جوان را با مسجد و نماز جماعت قطع می‌کند.

پس از مدّتی و در ادامه سیاست گام‌به‌گام، لزوم نماز اوّل وقت را زیر سؤال می‌برد و با طرح این مسئله که وقت نماز وسیع است و به جا آوردن آن در وسط یا آخر وقت هم تکلیف را از دوش تو برمی‌دارد، فیض نماز اوّل وقت را نیز از او می‌گیرد. و هنگامی که اهمیّت نماز جماعت و نماز فرادای اوّل وقت در نظر کسی از بین برود، می‌توان اصل نماز را در نظر او بی‌اهمیّت جلوه داد. شیطان در این مرحله با جملاتی نظیر: «خداوند غفور و رحیم است و اگر گاهی نماز را ترک کنی به تو سخت نمی‌گیرد و می‌توانی با شرکت در مراسم عزاداری و سوگواری ائمه معصومین علیهم‌السلام آن را جبران کنی» او را به ترک نماز فرامی‌خواند و با این سیاست کثیف به مقصود خود می‌رسد.

مثال دوم: انجام معصیت

فرض کنید شیطان می‌خواهد جوانی را به موادّ مخدّر آلوده کند. اتفاقاً جوان سرما خورده و از این بیماری رنج می‌برد. شیطان از طریق دوستانش که آلوده موادّ مخدّر هستند به او می‌گوید: «ما بارها آزمایش کرده‌ایم که مقدار کمی از این موادّ بیماری‌ات را برطرف می‌کند!» یا به جوانی که در کوران امتحانات آخر سال یا کنکور است، و توان و نیروی خود را از دست داده، و وقت کافی برای آماده سازی خود ندارد، می‌گوید:

«استفاده از این مواد مغز انسان را فعال‌تر و توان و نیرویش را مضاعف و خوابش را کمتر می‌کند و به او شور و نشاط تازه‌ای می‌دهد!».

و از این راه پای او را به مجلس آلودگان به موادّ مخدّر باز می‌کند و جوان ناگهان از خواب غفلت بیدار می‌شود و متوجّه می‌گردد که در دام اعتیاد گرفتار شده است. هم نشاطش را از دست داده، هم از درس و امتحانات بازمانده، هم حیثیت و اعتبار و آبرویش را بر باد داده، و هم خانواده‌اش متلاشی شده، و خلاصه همه هستی‌اش را از دست داده است.

ایجاد تفرقه در میان مسلمانان

آنچه گذشت دو نمونه از سیاست گام‌به‌گام شیطان بود که برای مبارزه با این سیاست، همان‌گونه که گذشت باید در همان گام اوّل ترمز تقوا را کشید و از دنباله‌روی شیطان به شدّت پرهیز کرد و به هیچ‌وجه تسلیم وی نشد. دشمنان اسلام نیز برای نابودی اسلام از همین سیاست پلید استفاده کردند. هنگامی که غربی‌ها به این نتیجه رسیدند که حریف مسلمانان نمی‌شوند تصمیم گرفتند در بین صفوف مسلمین تفرقه ایجاد کنند.

ولذا در ترکیه سیاست تغییر زبان آن‌ها را در پیش گرفتند، به عنوان مثال، گفتند: زبان عربی دارای نقطه‌های زیادی است ولی این مشکل در زبان لاتین وجود ندارد در نتیجه زبان لاتین را به تدریج جایگزین زبان عربی کردند.

هدف آن‌ها جداسازی مسلمانان ترکیه از منابع دینی و اسلامی بود، تا جوانان آن‌ها که از خط عربی فاصله می‌گرفتند قادر به خواندن قرآن نباشند و نتوانند منابع اسلامی را که به زبان عربی نوشته شده مطالعه کنند. این سیاست در ترکیه به کار گرفته شد و متأسفانه موثر افتاد. هرچند بحمدالله مسلمانان ترکیه متوجّه شدند و به تدریج منابع عربی اسلامی را به زبان لاتین ترجمه کردند و ارتباط خود را با متون دینی و منابع مذهبی حفظ نمودند.

این نقشه برای ایران نیز ریخته شد. قلم‌به‌دستان مزدور آن زمان فریاد برآوردند که خطّ فارسی دست‌وپاگیر است و باید آن را تبدیل به خط لاتین کرد! تا از این راه، ارتباط نسل جوان را با خیل عظیم منابع دینی که به زبان فارسی

نوشته شده قطع کنند. اما علما و دانشمندان کشور ما بیدار بودند و مقابل این توطئه ایستادند و نقشه دشمنان اسلام را نقش بر آب کردند. دشمن که در این نقشه پلید خود شکست خورده بود، مأیوس نشد و برای رسیدن به هدفش دست به توطئه‌ای دیگر زد، گفت: «تاریخ هجری قمری و شمسی مربوط به عرب‌هاست و شما فارس‌ها باید تاریخ شاهنشاهی را زنده کرده و مبدأ تاریختان را تاریخ کوروش کبیر قرار دهید» دشمن این مطلب را به مجلس شورای آن زمان برد و بالاخره آن را تصویب کرد و تاریخ کشور را از تاریخ هجرت پیامبر ﷺ به تاریخ شاهنشاهی تغییر داد تا مردم ما را به نام کوروش کبیر از اسلام جدا کند و مردم، دیگر با ماه‌های قمری و حوادث تلخ و شیرین دینی که در آن ماه‌ها اتفاق افتاده آشنا نباشند و رابطه خود را با آن قطع کنند!

امام خمینی علیه السلام در مقابل این توطئه زشت ایستاد و ثابت کرد که هدف طراحان این توطئه احترام به ایران و ایرانی و اجداد و نیاکان ما نبوده، بلکه قصدشان جدا کردن ما از اسلام عزیز بوده است.

اکنون هم این نقشه دنبال می‌شود و لذا همه باید هوشیار و بیدار باشند که به نام کوروش و پیشینه ایرانی و مانند آن‌ها ما را از اسلام و مسلمانان جدا نکنند، که اگر مسلمانان دست به دست هم بدهند می‌توانند نقش مهمی در سیاست جهانی داشته باشند، اما اگر از هم جدا شوند و هرکدام به پیشینه ملی خود بیندیشند و از اسلام که حلقه اتصال بین همه مسلمانان است غافل شوند کاری از آن‌ها ساخته نیست. ما ایرانی هستیم و به پیشینه خود احترام می‌گذاریم ولی مهم‌تر از آن مسلمان هستیم و دست در دست دیگر مسلمانان در سراسر دنیا گذاشته و همچون صف واحدی در برابر بیگانگان خواهیم بود.

آری، دشمنان اسلام با استفاده از سیاست شیطانی گام به گام ابتدا به سراغ تغییر خط رفته و سپس به فکر تغییر تاریخ ما افتادند و در گام بعد قصد تغییر شعارها را داشته و در قدم چهارم به سمت تغییر نام‌های مذهبی و دینی رفتند. هرچند

بحمدالله در این امور موفقیت چندان نیافته و به لطف خداوند و هشدارهای علمای دین و بیداری مردم، ناکام شدند. یکی از نشانه‌های ناکامی آنها این است که طبق آمار، بیشترین نام‌های پسران در سال‌های اخیر محمد و علی و بیشترین نام‌های دختران فاطمه است که این مطلب نشان دهنده عمل کردن مردم به آیات شریفه ﴿لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾^۱ و مبارزه آنها با سیاست گام‌به‌گام شیاطین و سازش‌ناپذیری آنهاست.

نتیجه این‌که خوانندگان محترم باید بسیار مراقب باشند که آلودگی‌ها و آسیب‌ها از نقطه کوچکی آغاز می‌شود، و اگر با آن مبارزه نکنیم ممکن است عوارض و خسارت‌های جبران‌ناپذیری داشته باشد. جنگلی که آتش می‌گیرد و هزاران درخت آن طعمه آتش می‌شوند ممکن است شعله اولیّه آن از آتش سیگار یک سیگاری بی‌مسئولیت نشأت گرفته باشد و اگر آن شخص سیگاری همان ابتدا آتش سیگار را کاملاً خاموش می‌کرد، چنین خسارت عظیمی ایجاد نمی‌شد.

برای پیشگیری از مفاسد اخلاقی و رسوایی‌های بزرگ، در مجالس آلوده شرکت نکنید، با دوستان ناباب و ناشایست طرح دوستی نریزید، پای فیلم‌های فاسد ننشینید، کتاب‌ها و مجلات انحرافی را مطالعه نکنید و از مناظر تحریک کننده پرهیزید تا در همان گام اول، سازش‌ناپذیری خود را با شیطان ثابت کنید و با توکل بر خدا و توسل به حضرات معصومین علیهم‌السلام عاقبت به خیر شوید.

فقط تابع وحی الهی باش

همان‌گونه که گذشت، خداوند متعال در آیات اولیّه سوره احزاب سه دستور مهم به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داد که در مباحث گذشته درباره دستور اول و دوم (تقوا،

۱. سوره بقره، آیات ۱۶۸ و ۲۰۸؛ سوره انعام، آیه ۱۴۲؛ سوره نور، آیه ۲۱، ترجمه: «از گام‌های شیطان پیروی نکنید».

و سازش ناپذیری با کافران و منافقان) به مقدار کافی بحث شد. اینک به دستور سوم که تبعیت محض از وحی الهی است می پردازیم.

خداوند متعال در این قسمت به پیامبرش می فرماید: «ای پیامبر ما! از وحی الهی پیروی کن و با فکر و سلیقه شخصی ات حکمی جاری مکن، که هر چه هست باید از سوی ما باشد».

این مسئله بسیار مهم است؛ زیرا علی رغم این که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عقل کل محسوب می شود، و از همه عاقل تر و هوشیارتر و باسلیقه تر است، نمی تواند مطابق سلیقه خود عمل کند؛ تا چه رسد به دیگران که چنین جایگاهی ندارند.

این مطلب، علاوه بر آیه مورد بحث در دو آیه دیگر قرآن نیز آمده است:

۱. خداوند متعال در آیه شریفه ۵۰ سوره انعام خطاب به پیامبرش می فرماید: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾؛ «بگو: من به شما نمی گویم گنجینه های الهی نزد من است و من، (جز آنچه خدا به من بیاموزد) از غیب آگاه نیستم. و به شما نمی گویم من فرشته ام. تنها از آنچه به من وحی می شود پیروی می کنم».

دو واژه «ان» و «الا» در ادبیات عرب از نشانه های حصر است؛ یعنی فقط و فقط از دستورات خداوند پیروی می کنم و خواسته های شخصی من ملاک نیست.

۲. آیه دیگر، آیه شریفه ۲۰۳ سوره اعراف است. می فرماید: ﴿وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي﴾؛ «هنگامی که (در نزول وحی تأخیر افتد، و) آیه ای برای آنان نیامورد، می گویند: «چرا از پیش خود، آیه ای انتخاب نکردی؟!» بگو: «من تنها از چیزی پیروی می کنم که از سوی پروردگارم بر من وحی می شود».

واژه «انما» از دیگر نشانه های حصر است. یعنی فقط و فقط از وحی الهی پیروی می کنم.

به هر حال خداوند متعال طبق آیات سه گانه فوق پیامبرش را مأمور می کند که

تنها تابع وحی الهی باشد و از آن پیروی کند. و این آیات برای همگان به ویژه سه گروه از مسلمانان پیام دارد:

گروه اول: گروهی از برادران اهل سنت که وقتی دستشان به نصوص و روایات نمی‌رسد، به سراغ «قیاس» و «مصالح مرسله» و «سد ذرایع» و «اجتهاد مقابل نص»^۱ و اعمال سلیقه‌های شخصی می‌روند، ولذا اختلاف زیادی در میان فتاوی آن‌ها ملاحظه می‌شود.

برادران عزیز! بیایید فقط پیرو وحی الهی باشیم و با قیاس و استحسان و سلیقه‌های شخصی فتوا ندهیم و مردم را ملزم به پیروی از چنان فتاوی نکنیم.

گروه دوم: کسانی که اخیراً پیدا شده‌اند و معتقدند دین باید عرفی باشد! منظورشان این است که هرچه عرف پسندید همان صحیح است. در گذشته، عرف، حجاب را می‌پسندید ولذا مشروعیت داشت و یک حکم دینی تلقی می‌شد، اما اگر در زمان ما عرف، آن را نپسندیده پس نباید بر آن اصرار داشت! زمانی روابط نامشروع بدون ازدواج عرفاً ناپسند بود ولذا احکام مترتب بر آن از جمله مجازات‌ها و حد شرعی‌اش قابل قبول بود، اما اگر در زمان ما در عرفی این امور پسندیده شود نباید مخالفت کرد!

در گذشته عرف، حدود و دیات را می‌پسندید ولذا مقبول بود، اما اگر اکنون در جایی، عرف آن‌جا این امور را نپسندد، نباید بر آن اصرار کرد!

معتقدان به عقیده فوق در ظاهر خود را مسلمان می‌دانند، ولی از این راه می‌خواهند از قیدوبند اسلام آزاد باشند. در حالی که این تفکر با دستوری که به پیامبر اکرم ﷺ در آیات مورد بحث داده شده سازگار نیست. اگر بنا بود مردم به سلیق خود عمل کنند و در هر زمانی هرچه عرف آن زمان گفت معیار باشد، آمدن پیامبران و فرستادن کتاب‌های آسمانی چه ضرورتی داشت؟ کسانی که

۱. شرح این اصطلاحات را در کتاب دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۲۱۲ به بعد مطالعه فرمایید.

به دنبال پسند عرف هستند، دچار انواع مفاسد و زشتی‌ها می‌شوند. ما مسلمانان تابع وحی آسمانی هستیم و به آنچه در قرآن آمده و پیامبر ﷺ فرموده عمل می‌کنیم، چون گفتار پیامبر ﷺ نیز براساس وحی بود و از خود چیزی نمی‌فرمود. سؤال: در این صورت عمل به سخنان و سیره امامان معصوم ﷺ براساس چه دلیلی صورت می‌گیرد؟

جواب: در کتابی که زیر نظر آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه الله جمع‌آوری و به نام جامع احادیث الشیعه نام‌گذاری شده، بابی وجود دارد که در آن، روایات متعددی آمده است که حضرات معصومین ﷺ فرموده‌اند: هر حدیثی می‌گوییم از پیامبر اسلام ﷺ به ما رسیده است^۱ بنابراین، سخنان امامان معصوم ﷺ چیزی جز سخنان پیامبر اسلام ﷺ نیست و رسول اکرم ﷺ به شهادت قرآن از روی هوا و هوس و سلیقه شخصی سخن نمی‌گوید ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۲؛ بلکه هرچه می‌گوید از سوی خداست.

گروه سوم: جمعی از صوفیان اند که می‌گویند: هرچه قطب (= رهبر) ما بگوید واجب‌الاطاعه است.

مگر دستورات قطب که با سلیقه شخصی او همراه است وحی الهی است که باید اطاعت شود؟ قرآن مجید حتی به پیامبر اسلام ﷺ اجازه اعمال سلیقه شخصی نمی‌دهد، چطور صوفیان دنباله‌رو سلايق شخصی قطب خود شده و از وحی فاصله می‌گیرند؟! نتیجه این که راه صحیح و مسیر مستقیم به سوی خدا و اسلام ناب این است که در تمام مسائل فقط پیرو وحی الهی باشیم.

اسلام و مسائل مستحدثه

سؤال: شما که مسیر صحیح را فقط در پیروی از وحی آسمانی می‌دانید، در

۱. جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۱۷۹، باب ۴.

۲. سوره نجم، آیه ۳.

مسائل نوظهور و مستحدثه که در عصر پیامبر اسلام ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام نبوده و در اعصار بعد به وجود آمده، چگونه از وحی آسمانی پیروی می‌کنید؟ به عنوان مثال، پیوند اعضا از مسائل جدید عصر ماست و در زمان‌های قدیم وجود نداشت، چگونه آن را با شرایط خاصی به عنوان یک حکم دینی اجازه می‌دهید؟ یا در مورد زن و شوهری که نطفه آنها سالم است ولی رحم زن قدرت پرورش جنین را ندارد، اجازه می‌دهید نطفه آنها گرفته شده و در خارج رحم ترکیب گشته و به رحم زن دیگری منتقل شود و این تلقیح مصنوعی را تحت شرایط خاصی مجاز می‌دانید؟ آیا امثال این مسائل مستحدثه در قرآن مجید آمده، یا پیامبر ﷺ آن را گفته است؟

جواب: در وحی آسمانی و آیات و روایات، دستورات کلی و قواعد عام و فراگیری وارد شده که با استفاده از آنها می‌توان حکم مسائل مستحدثه را استخراج کرد. یکی از این دستورات عام و فراگیر این است که هر چیزی که در شریعت اسلامی از آن نهی نشده مجاز محسوب می‌شود: «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»^۱ طبق این قاعده فراگیر که وحیانی است حکم به جواز پیوند و تلقیح مصنوعی می‌کنیم. خلاصه این که قواعد کلی و فراگیری داریم که در سایه آن تمام مسائل مستحدثه و جدید حل می‌شود. بنابراین، در همه جا تابع وحی آسمانی هستیم، چه به صورت دستور خاص و چه در قالب دستور عام و فراگیر.

نکته ادبی

سؤال: چرا ضمیرهای موجود در آیه شریفه دوم سوره احزاب با هم هماهنگ نیستند؟ چرا ضمیرهای «اتبع»، «الیک»، «ربک» همگی مفردند، ولی ضمیر «تعلمون» جمع است؟ سر این ناهماهنگی چیست؟

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۷۳، ح ۱۲.

جواب: به دو شکل می‌توان به این شبهه پاسخ گفت:

۱. تمام ضمیرهای مذکور خطاب به پیامبر ﷺ است و آن‌جا که به صورت جمع ذکر شده به منظور احترام به آن حضرت می‌باشد؛ همان‌گونه که در فارسی هنگامی که می‌خواهیم به کسی احترام بگذاریم از «شما» استفاده می‌کنیم و «تو» نمی‌گوییم.
۲. هنگامی که به پیامبر ﷺ دستور داده می‌شود که پیرو وحی باشد، دیگران هم باید از آن دستور الهام گرفته و پیرو وحی شوند. چون آن حضرت پیشوا و مسلمانان پیرو او هستند و پیرو باید از پیشوایش الهام بگیرد. بنابراین، منظور از ضمیر جمع در «تعلمون» پیامبر اکرم ﷺ و تمامی مسلمانان جهان است.

توکل بر خدا

چهارمین دستور خداوند به پیامبرش، که در سومین آیه از آیات مورد بحث آمده است، توکل بر خداست. می‌فرماید: ای پیامبر ما! در مسیری که پیش رو داری مشکلات زیادی از قبیل اذیت و آزار و تهدید به قتل و تحمّل عده‌ای نادان و مانند آن وجود دارد.

از این مشکلات ترس و توکل بر خدا کن؛ زیرا کافی است خدا با تو باشد. آری، اگر خداوند با انسان باشد و همه در مقابل او، غم و اندوهی ندارد. ملّت قهرمان و باایمان ایران این مطلب را در طول انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی تجربه کردند. طبق اعترافاتی که دشمنان ما بعد از پایان جنگ داشتند معلوم شد، جنگ ما تنها با ارتش بعث عراق نبود؛ بلکه تمام دشمنان اسلام در پشت سر آن‌ها ایستاده بوده و به آنان کمک می‌کردند و درحقیقت نوعی جنگ احزاب محسوب می‌شد. امّا جوانان پرشور و باایمان ما از عِدّه و عُدّه آن‌ها هراسی به خود راه ندادند و با توکل بر ذات پاک خدا و توسّل به حضرات معصومین علیهم‌السلام بحمدالله فاتح این جنگ نابرابر شدند.

اکنون نیز تمامی دشمنان اسلام دست به دست هم داده‌اند تا ملّت ما را به زانو

درآورده و انقلاب ما را شکست دهند، ولی با الهام از این آیات شریفه و توکل بر خداوند رحمان، و پرهیز از اختلاف و دودستگی و تجمل پرستی، و حفظ اتحاد و وحدت و یکپارچگی، ان شاء الله باز هم دشمنان را به زانو در خواهیم آورد و آن‌ها را سرافکنده خواهیم کرد.

حدیث ناب از امام سجّاد علیه السلام

ابوحمره ثمالی از امام سجّاد علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: روزی غمگین و اندوهگین از خانه بیرون آمدم. در میان راه خسته شدم و به دیواری تکیه کردم. ناگهان مردی سفیدپوش در مقابلم ظاهر شد.

گفت: چرا این قدر اندوهناکی؟ برای روزی دنیا که بر خداست ناراحتی؟
گفتم: نه، درباره دنیا و روزی آن غم و غصه‌ای ندارم. گفت: اگر درباره آخرت غمگین هستی، خداوند، رحمان و رحیم است. گفتم: درباره آن هم غمی ندارم و به لطف و کرم پروردگارم امیدوارم. گفت: پس از چه چیز ناراحتی؟ گفتم: از فتنه عبدالله بن زبیر، که مرد عجیب و خطرناکی است بیمناکم. او مکه را گرفته، ممکن است به مدینه حمله کند و قتل عام عجیبی راه بیندازد!

مرد سفیدپوش هنگامی که به راز اندوه امام پی برد، سه جمله خطاب به آن حضرت گفت: ۱. آیا دیده‌ای کسی از صمیم دل خدا را بخواند و خداوند جوابش را ندهد؟ امام فرمود: نه بلکه جوابش را می‌دهد. ۲. آیا دیده‌ای کسی جداً توکل بر خدا کند و تکیه گاهش را خدا قرار دهد و خداوند او را کفایت نکند؟ امام فرمود: نه، بلکه خداوند او را کفایت خواهد کرد. ۳. آیا کسی را سراغ داری که با خلوص نیت از خدا تقاضایی کند و خداوند تقاضایش را اجابت ننماید؟ امام فرمود: نه، بلکه اجابت می‌کند. امام سجّاد علیه السلام فرمود: آن شخص پس از بیان این سه جمله از نظرم غایب شد.^۱ از این حادثه فهمیدم که فتنه ابن زبیر به مدینه

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۳، باب التفویض الی الله و التوکل علیه، ح ۲.

سرایت نمی‌کند و همین‌طور شد، چون او در سال ۷۳ هـ ق توسط حجاج بن یوسف ثقفی به دار آویخته شد.

از برخی از برادران اهل سنت تعجب می‌کنم که چگونه از ابن زبیر با کارنامه سیاهی که دارد دفاع می‌کنند؟! مطالبی در مورد وی در تاریخ ثبت شده که انسان از نقل آن شرم می‌کند. ولی برای بیدار شدن این دسته از مسلمانان چاره‌ای جز اشاره به آن نیست. در برخی از منابع آمده که ابن زبیر هفته‌های زیادی در خطبه‌های نماز جمعه اسم پیامبر اسلام ﷺ را نمی‌آورد. هنگامی که با اعتراض مردم مواجه شد، عذر عجیبی آورد. گفت: «له بیت سوء؛ پیامبر ﷺ خانواده (نعوذ بالله) بدی دارد. می‌ترسم اگر اسم پیامبر ﷺ را در خطبه‌هایم بیاورم خانواده‌اش خوشحال شوند. من نمی‌خواهم اهل بیت پیامبر ﷺ و خاندانش را خوشحال کنم!». بنابراین، چنین شخصی با این کارنامه سیاه قابل دفاع نیست.^۱

* * *

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۳۸.

بخشی از خرافات عصر جاهلیت



خداوند متعال در چهارمین و پنجمین آیه سوره احزاب می‌فرماید:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيْلَ﴾؛ خداوند برای هیچ‌کس دو دل در درونش نیافریده؛ و هرگز همسرانتان را که مورد «ظهار» قرار می‌دهید مادران شما قرار نداده، و (نیز) پسرخوانده‌های شما را پسر (واقعی) شما قرار نداده است؛ این سخن شماست که با دهان خود می‌گویید (سخنی که واقعیت ندارد)؛ اما خداوند حق را می‌گوید و او به راه راست هدایت می‌کند».

در این دو آیه شریفه به سه نمونه از خرافات عصر جاهلیت اشاره شده، و خداوند همه آن‌ها را نفی کرده است.

خرافهٔ اول: انسان‌های دارای دو قلب!

عرب عصر جاهلیت معتقد بود که در سینهٔ بعضی از انسان‌ها دو قلب وجود دارد و با آن دو مسائل زیادی را درک می‌کنند. از جملهٔ این افراد شخصی بود به نام «جمیل بن معمر» که در شأن نزول این آیه به او اشاره شده است. وی مرد

بسیار باهوشی بود و لذا معتقد بودند دارای دو قلب است و با هر دو قلب خود چیزهای زیادی می‌فهمد؛ زیرا قلب را مرکز ادراکات می‌دانستند. او ادعا می‌کرد در درون وجود من دو قلب است که با هر کدام از آن‌ها بهتر از حضرت محمد ﷺ می‌فهمم، لذا مشرکان قریش او را «ذوالقلین» (صاحب دو قلب) می‌نامیدند! در جنگ بدر که مشرکان فرار کردند، «جمیل بن معمر» هم در میان آن‌ها بود. آن قدر ترسیده بود و دست‌پاچه شده بود که یک لنگه کفش در پایش بود و لنگه دیگر را به دست گرفته بود و فرار می‌کرد. ابوسفیان به او گفت: چه خبر؟! گفت: لشکر فرار کرد. گفت: پس چرا یک لنگه کفش را در دست داری و دیگری را در پا؟ گفت: به راستی متوجه نبودم، گمان می‌کردم هر دو لنگه در پای من است.^۱ معلوم شد با آن همه ادعا چنان دست و پای خود را گم کرده که به اندازه یک قلب هم چیزی نمی‌فهمد!

شان نزول‌های دیگری هم برای آیه شریفه ذکر شده است؛ از جمله این‌که منافقان ادعا می‌کردند پیامبر اسلام ﷺ دو قلب دارد، با یک قلبش متوجه اصحاب و یاران خود است و با قلب دیگر به ما توجه دارد، یعنی نعوذ بالله پیامبر ﷺ دودوزه بازی می‌کند.^۲ هر کدام از شان نزول‌ها صحیح باشد خداوند آن را نفی کرده است. در این جا دو مطلب مهم وجود دارد که توجه به آن‌ها لازم است:

۱. مرکز ادراکات کجاست؟

از آیات متعددی از قرآن مجید استفاده می‌شود که انسان به وسیله قلب مسائل را می‌فهمد و درک می‌کند، در حالی که دانشمندان امروز مغز را مرکز ادراکات بشر دانسته و کار قلب را تصفیه خون و پمپاژ آن به سراسر بدن می‌دانند. از جمله در آیه شریفه ۱۷۹ سوره اعراف می‌خوانیم: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا... هُمُ الْغَافِلُونَ»؛

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۱۰ ذیل آیه مورد بحث.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۱۷.

«به یقین، گروه بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آن‌ها دل‌ها [=عقل‌ها]ی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آن‌ها همچون چهار پایان‌اند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند (چون امکان هدایت دارند ولی بهره نمی‌گیرند)». این آیه شریفه قلب را مرکز ادراکات بشر معرفی می‌کند. صریح‌تر از آیه فوق، آیه شریفه ۴۶ سوره حج است که می‌فرماید:

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا... فِي الصُّدُورِ﴾؛ «آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل‌هایی داشته باشند که (حقیقت را) با آن درک کنند؛ یا گوش‌هایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! زیرا (بسیار می‌شود که) چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود».

خلاصه این‌که قرآن مجید قلب را مرکز ادراکات بشر معرفی می‌کند ولی علم امروز مغز را مرکز ادراکات می‌داند. این تعارض چگونه قابل حل است؟ مفسران قرآن مجید به دو شکل به این سؤال پاسخ گفته‌اند:

۱. «قلب» در لغت عرب دو معنا دارد. یک معنای آن همان عضو مخصوصی است که درون سینه قرار دارد و وظیفه خون‌رسانی به بدن بر عهده اوست. معنای دیگر قلب همان عقل است و منظور از قلب در آیات مورد بحث عقل می‌باشد، بنابراین تعارضی بین آیات مذکور و یافته‌های علم امروز نیست.

۲. هر چیزی که مغز انسان درک کند اولین واکنش آن در قلب ظاهر می‌شود، به همین علت قلب در آیات مذکور مرکز ادراکات معرفی شده است.

مثلاً هنگامی که خبر خوشی به انسان می‌رسد و مغز انسان آن را درک می‌کند آثار انبساط خاطر و فرح و خوشحالی در قلب انسان آشکار می‌شود و هنگامی که خبر بدی به وی می‌رسد، باز اولین عضوی که اثر این درک در او ظاهر می‌شود قلب انسان است.

بنابراین، قلب مرکز آشکار شدن و بروز حوادثی است که توسط مغز و عقل درک می‌شود، بدین علت ادراکات به قلب نسبت داده شده است.

کشفیات جدید

علاوه بر این، اخیراً که بشر موفق به پیوند قلب شده، به مطالب جدیدی در مورد ادراکات قلب دست یافته است.

توضیح این‌که: گاه جوانی تصادف می‌کند و مغزش متلاشی می‌شود، اما قلبش سالم است. پزشکان، قلب سالم این جوان فوت شده را با اطلاع بستگان نزدیکش به فرد کهنسالی که مشکل قلبی دارد پیوند می‌زنند. پس از پیوند متوجه عکس العمل‌های جدیدی از فرد پیوند گیرنده می‌شوند. تا آن‌جا که شخصیت تازه‌ای پیدا می‌کند، مانند این‌که آن پیرمرد کارهای یک مرد جوان را انجام می‌دهد و خواسته‌ها و آرزوهای وی را دنبال می‌کند!

هنگامی که مطالعه بیشتری صورت گرفت معلوم شد قلب دارای حافظه‌ای است که مسایلی را از صاحب اولیة خود به فرد دوم منتقل کرده است. یکی از دانشمندان به نام «پال پیرسال» در کتابش به نام «رمز و راز قلب» مطالب تازه‌ای در این مورد نگاشته است.

در این کتاب مصاحبه‌هایی با افرادی که پیوند قلب انجام داده‌اند صورت گرفته و حالات و افکار و شخصیت جدیدشان منعکس شده است.

از جمله دختری در تصادف کشته شد، قلبش را به شخصی که مشکل قلبی داشت پیوند زدند. شخص پذیرای پیوند هر شب خواب می‌بیند که شخصی به او حمله می‌کند، هنگامی که پلیس نشانه‌های آن شخص را از وی می‌گیرد و او را پیدا می‌کند معلوم می‌شود او، همان کسی بوده که با آن دختر تصادف کرده و باعث مرگش شده است.^۱

۱. رمز و راز قلب، ص ۳۷.

از این داستان و مانند آن استفاده می‌شود که قلب، تمام آن مسائل را در خود حفظ کرده است. از این جا فصل تازه‌ای در فهم معنای قلب در قرآن مجید پیدا می‌شود. قرآن مجید ادراکات را به قلب نسبت می‌دهد و قلب‌های پیوندی این مطلب را تأیید می‌کند. به راستی انسان موجود عجیبی است و تمام اعضا و جوارحش عجیب، و هر کدام نشانه‌ای از نشانه‌های عظمت پروردگار محسوب می‌شود. امیدوارم در کشور ما نیز مصاحبه‌هایی با انسان‌هایی که پیوند قلب انجام داده‌اند صورت پذیرد و تفاوت احساسات آن‌ها با گذشته مورد دقت و مطالعه قرار گیرد، تا معلوم شود چه مطالبی از صاحب اولیة قلب به نفر دوم منتقل شده است؟

۲. تفسیری دیگر

برخی از مفسران^۱ معتقدند که آیه شریفه به مطلب دیگری نیز اشاره می‌کند و آن این که در یک قلب، عشق به یک نفر می‌گنجد؛ نه بیشتر. قلب انسان یا باید کانون عشق به خدا باشد یا شیطان، اما عشق به هر دو با هم جمع نمی‌شود. می‌توان عاشق مولای متقیان علی علیه السلام شد، یا جرثومه فساد، معاویه بن ابوسفیان، اما عشق به هر دو در یک قلب نمی‌گنجد. بنابراین، اگر عاشق امام زمان علیه السلام هستی، باید عشق به دنیا و مافیها را رها کنی. کسی که عاشق خداوند و اولیاءالله است نمی‌تواند عشق‌های دیگری در قلب خود داشته باشد. اگر عشق دیگری دارد آن هم باید در مسیر عشق به خدا و اولیای او باشد.

البته عشق حقیقی هزینه‌هایی هم دارد که باید آن را پرداخت. اصحاب حضرت علی علیه السلام عاشق آن حضرت بودند و در راه این عشق جان خود را فدا کردند.

میثم تمار

یکی از یاران عاشق آن حضرت میثم تمار بود. او خرمافروش بود و کنار در

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۱۸؛ تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۱۱، ذیل آیه ۳ سوره احزاب.

مسجد کوفه دکه خرمافروشی داشت. مرد بسیار صاف و پاکی بود که عشق به علی علیه السلام تمام وجودش را گرفته و جایی برای عشق به معاویه باقی نگذاشته بود. حضرت مشاهده کرد که این مرد ساده ظاهراً بی سواد استعداد ویژه‌ای دارد و لذا معارفی، از جمله اخباری از آینده را در اختیارش قرار داد. به عنوان مثال، میثم روزی سوار بر قایقی در شطّ فرات بود. بادی وزیدن گرفت. برخاست، نگاهی به اطراف کرد و به همراهانش گفت: قایق را به کناری برانید و پیاده شوید که طوفانی در راه است. هنگامی که پیاده شدند نگاه دیگری به اطراف کرد و گفت: «الان معاویه از دنیا رفت!» میثم در کوفه و معاویه در شام بود. همراهان تاریخ این سخن را یادداشت کردند و بعداً معلوم شد که معاویه در همان تاریخ از دنیا رفته بود.^۱ حضرت حتی از شهادت میثم نیز خبر داده بود. به وی فرمود: تو را به دلیل عشق به من بر دار می‌آویزند!» میثم بدون هیچ ترس و هراسی گفت: «در کجا؟» حضرت دستش را گرفت و او را به نخلستان برد و درخت خرمایی را به او نشان داد، درختی که او را بر آن به دار خواهند آویخت!» افراد عادی از چنین خبری وحشت کرده و از آن مکان عبور نمی‌کنند، اما میثم روزهای متوالی به کنار آن نخل می‌رفت و زیر آن را جارو می‌زد، سپس دو رکعت نماز می‌خواند و خطاب به نخل می‌گفت: «تو برای من خلق شده‌ای و من برای تو. کی می‌شود که به عشق مولایم علی مرا بر بالای تو دار بزنند؟!»^۲

ابن زیاد، میثم تمار را گرفت و زندانی کرد. در زندان هم‌بند مختار شد. به مختار گفت: «تو از زندان آزاد می‌شوی و از ابن زیاد و قاتلان امام حسین علیه السلام انتقام خواهی گرفت، اما من به شهادت می‌رسم!» چیزی نگذشت که حکم اعدام هر دو صادر شد. آن‌ها را برای اجرای حکم از زندان خارج کردند. ناگهان پیکی از شام رسید و نامه‌ای به ابن زیاد داد که مختار را رها کند. ابن زیاد طبق دستور

۱. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۲۷، ح ۱۰.

۲. سفینة البحار، ج ۸، ص ۱۸ و ۱۹.

حکومت مرکزی مختار را رها کرد و میثم را بر بالای همان چوبه نخلی که مولای متقیان فرموده بود به دار آویخت.^۱ دار آویختن آن زمان مانند امروز نبود که با برداشتن چهارپایه زیر پای شخص اعدامی، او ظرف یکی دو دقیقه جان دهد. در آن زمان طناب دار را به جای آن که زیر گلوی فرد بگذارند زیر بازوانش قرار می دادند و او را تشنه و گرسنه و گاه همراه با شکنجه آن قدر بر بالای دار نگه می داشتند تا جان دهد.^۲

به هر حال، میثم را به دار آویختند. او مردم را فراخواند و شروع به بیان فضایل و مناقب معشوقش حضرت علی علیه السلام کرد. میثم تمار بر بالای دار است و در آستانه مرگ، اما عشق به علی علیه السلام آن چنان در وجودش موج می زند که حتی در چنان لحظاتی نمی تواند از مرادش چیزی نگوید. خبر به ابن زیاد رسید که اگر میثم به همین شکل ادامه دهد حکومت را رسوا می کند. ابن زیاد دستور داد دهان بند بر دهان میثم بزنند تا نتواند حرف بزند و این اولین دهان بندی بود که بعد از ظهور اسلام بر دهان مسلمانی زدند^۳ و اتفاقاً این مطلب را هم حضرت علی علیه السلام به میثم خبر داده بود.^۴

خوانندگان محترم! بیایید ما هم عشق و علاقه و محبتمان را یکی کنیم و عشق غیر خدا را از قلب خود بیرون بریزیم. بت های مقام و ثروت و شهوت و شهرت که در گوشه و کنار قلبمان جای گرفته را بشکنیم و خانه دل را از اغیار پاک کرده و تمام آن را در اختیار خداوند قرار دهیم.

هدف از طرح خرافه دو قلب

به نظر می رسد این ادعا و خرافه، جاده صاف کن منافقین بوده است. آن ها به

۱. سفینه البحار، ج ۸، ص ۱۹.

۲. مصطلحات الفقه، ص ۳۴۱.

۳. سفینه البحار، ج ۸، ص ۱۹.

۴. بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۳۰۲.

اصحاب پیامبر ﷺ که می‌رسیدند اظهار علاقه به مسلمانان می‌کردند و هنگامی که با مشرکان و بت‌پرستان و کافران خلوت می‌کردند ادّعای رفاقت و دوستی با آن‌ها می‌نمودند و برای توجیه این رفتار منافقانه خود می‌گفتند: انسان ممکن است دو قلب داشته باشد: در یکی محبّت محمد ﷺ و اصحاب و یارانش وجود داشته باشد، و در دیگری علاقه به کفّار و بت‌پرستان و مشرکان.

قرآن مجید به شدّت این ادّعا را رد کرده و اعلام می‌دارد که انسان یک قلب بیشتر ندارد و در این قلب یک محبّت بیشتر جای نمی‌گیرد و اگر دو محبّت متضاد داشته باشد، دوچهره و منافق است.

روایت زیبایی در تفسیر آیه مورد بحث از حضرت علی علیه السلام نقل شده که توجّه شما را به آن جلب می‌کنیم:

«لَا يَجْتَمِعُ حُبُّنَا وَ حُبُّ عَدُوِّنَا فِي جَوْفِ إِنْسَانٍ، إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ، فَيُحِبُّ بِهَذَا وَ يُبْغِضُ بِهَذَا، فَأَمَّا مَحِبَّتُنَا فَيُخْلِصُ الْحُبَّ لَنَا كَمَا يَخْلِصُ الذَّهَبَ بِالنَّارِ لَا كَدِرٍ فِيهِ، فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ، فَإِنْ شَارَكَ فِي حُبِّنَا حُبَّ عَدُوِّنَا فَلَيْسَ مِنَّا لَسْنَا مِنْهُ؛ مَحِبَّتْ مَا وَ مَحِبَّتْ دَشْمَن مَا دَرِ يَكْ قَلْبِ جَمْع نَمِي شُود (يك نفر نمی‌تواند هم محبّت ما را داشته باشد و هم محبّت دشمنانمان را) زیرا خداوند برای یک انسان دو قلب قرار نداده است که با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمن. دوستان ما در دوستی ما خالص‌اند، همان‌گونه که طلا در کوره آتش خالص می‌شود. هرکس می‌خواهد این حقیقت را بفهمد قلبش را آزمایش کند. اگر چیزی از محبّت دشمنان ما در قلبش با محبّت ما آمیخته باشد از ما نیست و ما هم از او نیستیم».^۱

با توجّه به این روایت ارزشمند، آیا برخی از سران کشورهای اسلامی که

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۱۰، ح ۸۵۱۹

محبت مسلمانان را با عشق به آمریکا و اسرائیل جمع کرده‌اند، می‌توانند از پیروان اهل بیت پیامبر ﷺ باشند؟ اگر راست می‌گویند باید عشق به دشمنان اسلام را رها کرده و فقط علاقه به اسلام و مسلمین را در قلب خود پرورش دهند و در این مسیر تلاش کنند.

خرافه دوم: مسئله ظهار

یکی دیگر از خرافات عصر جاهلیت مسئله ظهار بود. در آن زمان اگر مردی از همسرش ناراحت و عصبانی می‌شد و مایل به ادامه زندگی با او نبود، خطاب به زوجه‌اش می‌گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ لَظْهَرٍ أُمِّي؛ تو برای من مانند مادرم هستی». یعنی همان‌گونه که هیچ‌کس نمی‌تواند با مادرش ازدواج کند و مناسبات زن و شوهری داشته باشد، تو هم چنین هستی و دیگر همسر من نیستی. مرد با همین جمله زن را از خودش جدا می‌کرد.^۱ و از عجایب این‌که، طبق آنچه در بعضی کتاب‌ها آمده، چنین زنی تا آخر عمر حق ازدواج با هیچ‌کس را نداشت!^۲

قرآن مجید به شدت با این خرافه مبارزه کرد و به صورت جدی و جانانه از حقوق زن دفاع نمود، به گونه‌ای که در هیچ مکتبی همچون اسلام در قول و عمل از حقوق زن دفاع نشده است و اگر کسانی ادعاهایی دارند فقط در حد لقلقه زبان است و جنبه شعاری دارد و در عمل خبری نیست. مبارزه با خرافه ظهار در سوره مجادله نیز پیگیری شده است. در آیه دوم این سوره چنین می‌خوانیم:

﴿الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ﴾؛ کسانی از شما که نسبت به زنانشان «ظهار» می‌کنند (و می‌گویند: تو نسبت به من به منزله مادرم هستی) آنان

۱. احکام ظهار را در تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۵۴ به بعد، مطالعه فرمایید. ضمناً ریشه تاریخی ظهار را می‌توانید در کتاب «تفسیر سوره احزاب و فتنه یهود»، ص ۵۷ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. لغت نامه دهخدا، ج ۳۲، حرف «ظاء»، ص ۲۳.

هرگز مادرانشان نیستند، مادرانشان تنها کسانی هستند که آنها را به دنیا آورده‌اند. آنها سخنی ناپسند و باطل می‌گویند؛ به یقین خداوند، بخشنده و آمرزنده است.»

وظیفه زن پس از ظهار

سؤال: در چنین مواردی وظیفه زن پس از ظهار چیست؟

جواب: زن می‌تواند به حاکم شرع مراجعه کند تا اگر مایل بود پس از گرفتن تمام حق و حقوقش از شوهر، او را مطابق ضوابط شرعی طلاق دهد و اگر زن و شوهر مایل به ادامه زندگی بودند، زوج باید کفاره سنگینی بدهد: در مرحله اول یک برده آزاد کند؛ اگر امکان نداشت (همان‌گونه که در عصر و زمان ما ممکن نیست) شصت روز روزه بگیرد، و اگر این کار هم برایش امکان‌پذیر نبود، شصت فقیر را سیر کند.^۱

و این کفاره از کفاره روزه‌خواری سنگین‌تر است؛ زیرا در آنجا مکلف مخیر است ولی در این‌جا تخییری وجود ندارد و اگر زوج بدون ادای کفاره به سراغ همسرش برود باید دو کفاره بدهد.

اسلام با شدت تمام با این خرافه برخورد کرد تا مردان، زنان خود را در فشار قرار نداده و حقوق آنها را ضایع نکنند.

ازدواج آسان و طلاق مشکل

از جمله کارهایی که اسلام در دفاع از حقوق زنان انجام داد، این بود که جاده ازدواج را صاف و بدون مانع، و مسیر طلاق را پر از مانع، و سنگلاخ قرار داد، تا ازدواج به راحتی صورت گرفته و طلاق به سختی انجام شود. ازدواج پس از جلب رضایت دختر و پدرش و توافقات اولیه بین زوج و زوجه در مورد مهریه

۱. جواهر الکلام، ج ۳۳، ص ۱۶۹ و ۱۷۰.

و دیگر مسائل، با اجرای صیغه عقد تمام می‌شود، هرچند هیچ شاهدهی حضور نداشته باشد. اما طلاق شرایطی دارد که اجتماع همه آن‌ها به راحتی صورت نمی‌گیرد.

یکی از شرایط طلاق این است که زن در حال عادت ماهانه نباشد.^۱

بنابراین، این که بعضی از زن‌ها می‌گویند: «به هنگام طلاق در حال عادت بودیم، اما در پاسخ سؤال مجری طلاق خجالت کشیدیم این مطلب را بگوئیم، و یا ترسیدیم اگر حقیقت را بگوئیم و طلاق تا زمان پاکی ما به تأخیر بیفتد ممکن است شوهرمان از تصمیم خود بازگردد و حاضر به طلاق نشود و لذا طلاق مادر حال عادت ماهانه خوانده شد» چنین طلاقی باطل است و این زن همچنان همسر شوهر سابق خود است و حق ازدواج با دیگری را ندارد.^۲

شرط دیگر صحت طلاق این است که در طهر غیر موقوع باشد؛^۳ یعنی پس از پاک شدن از عادت ماهانه با شوهر آمیزشی نداشته باشد.

بنابراین؛ اگر آمیزشی داشته‌اند، باید صبر کنند زن بار دیگر عادت ماهانه شود و از آن پاک گردد و بدون این که آمیزشی صورت گیرد صیغه طلاق با رعایت سایر شرایط جاری شود.

شرط سوم طلاق، حضور دو شاهد عادل در زمان اجرای صیغه طلاق است.^۴ به هنگام اجرای صیغه عقد حضور دو شاهد عادل شرط نیست هرچند خوب است؛^۵ اما در زمان طلاق واجب است.

شرط دیگر این که زوج باید قبل از طلاق تمام حق و حقوق مالی زوجه از قبیل مهریه و نفقه معوقه و مانند آن را بپردازد.

۱. رساله توضیح المسائل، ص ۴۰۷، م ۲۱۳۷.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، م ۲۱۳۶.

۵. جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۳۹.

و شرط آخر این که در عصر و زمان ما لازم است برای طلاق از دادگاه اجازه گرفته شود و هرکسی حق ندارد بدون اجازه دادگاه اقدام به طلاق کند.

مفاسد طلاق

اسلام با قرار دادن این شرایط جاذبه طلاق را پرمانع کرده تا عبور از آن به راحتی امکان پذیر نباشد؛ چون طلاق بلای بزرگی است و مشکلات عظیمی ایجاد می کند، به ویژه اگر زن و شوهر فرزندی داشته باشند که این بچه ها در جامعه مشکل ساز و بسیار دردسرافرین خواهند بود. متأسفانه آمار نشان می دهد که طلاق رو به افزایش و ازدواج رو به کاهش است و این نشان دهنده آن است که جامعه از فرهنگ اسلامی فاصله گرفته است. به دو روایت در مورد قبح و زشتی طلاق توجه بفرمایید:

۱. حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يَخْرُبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفُرْقَةِ يَعْني الطَّلَاقُ؛ در اسلام هیچ چیز در نزد خداوند مغبوض تر از خانه ای نیست که به سبب طلاق ویران می شود». ^۱ طبق این روایت، طلاق به معنای خانه خرابی است.

۲. در روایت دیگری از پیامبر اسلام ﷺ می خوانیم که فرمود: «تَزَوَّجُوا وَلَا تَطْلُقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ يُهْتَرُ مِنْهُ الْعَرْشُ؛ ازدواج کنید اما طلاق ندهید، چون طلاق عرش خداوند را به لرزه درمی آورد». ^۲

تعبیری رساتر و مهم تر از این تعبیر برای نشان دادن قبح طلاق نیست. و این نشان دهنده عوارض سوء فراوان است.

متأسفانه طلاق در نزد بعضی بسیار ساده شده و حتی جشن طلاق برگزار می کنند! که این نشانه ناسلامتی جامعه است. خداوند متعال در آیه شریفه ۲۱۶

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ابواب مقدمات الطلاق، باب ۱، ح ۱ و ۷.

۲. همان.

سوره بقره می‌فرماید: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾؛ «چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن‌که خیر شما در آن است».

و در آیه شریفه ۱۹ سوره نساء فرمود: ﴿فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾؛ «چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می‌دهد». این زن و مردی که همدیگر را دوست ندارند و از هم متنفرند و می‌خواهند طلاق بگیرند، ممکن است خیری در ادامه زندگی مشترکشان وجود داشته باشد.

مانند این‌که اگر ادامه دهند خداوند فرزند شایسته و صالحی به آن‌ها بدهد که مایه فخر و مباهات آن‌ها و مسلمانان شود. بنابراین، صرف یک اختلاف و مقداری کدورت نباید برای طلاق اقدام کرد.

سرچشمه‌های طلاق

طلاق سرچشمه‌های متعددی دارد که به هفت مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. ارتباط‌های نامشروع

هنگامی که ارتباط‌های نامشروع در جامعه‌ای رواج پیدا کند و این گناه بزر عادی شود، پیوندهای ازدواج لرزان و متزلزل می‌شود. زن به شوهر و شوهر به همسرش بدبین می‌شود و از هم متنفر می‌گردند و تقاضای طلاق می‌کنند.

۲. فیلم‌های فاسد و مفسد

با کمال تأسف فیلم‌های فاسد و مفسد و ماهواره‌های فسادانگیز، که طلاق را در نزد مردم عادی سازی کرده و به آن مقبولیت داده، در حقیقت به مردم درس طلاق می‌دهند. بنابراین، اگر آن‌ها را یکی از سرچشمه‌های طلاق بشمریم گزاف نگفته‌ایم.

۳. توقعات زیاد

متأسفانه بعضی از زنان از شوهرانشان توقعات زیادی دارند و بالعکس برخی

از مردان نیز از همسران خود توقّعات زیادی دارند که هر روز بیشتر می شود و طرفین قادر به برآورده کردن این توقّعات نیستند و همین مسئله سرمنشأ طلاق می شود.

۴. زندگی های تجملاتی

هنگامی که زندگی، تجملاتی و پرزرق و برق شود، راه جدایی و طلاق نیز به چنین زندگی ای باز می شود؛ چون تجملات حدّ و مرزی ندارد و به جایی می رسد که از توان طرف مقابل خارج است و لذا طرفی که خواهان زندگی تجملاتی است طلاق می گیرد تا شاید در ازدواج با دیگری به آن برسد. شخصی دکور خانه اش را تغییر داد و برای دکوراسیون جدید یک دست ظروف نقره تهیه کرد که ۱۰ میلیون تومان ارزش داشت! این تجملات نه تنها فایده ای ندارد، که زندگی را بی دوام و سست می کند.

۵. عدم گذشت

اگر زن و شوهر اهل عفو و گذشت نباشند، پایه های زندگی آن ها متزلزل می شود. اگر مرد به میهمان های همسرش احترام کافی نگذاشت، زن اغماض کند تا این مسئله تبدیل به یک کینه نشود. و اگر زوجه در انجام بعضی از وظایفش کوتاهی کرد، مرد نیز آن را نادیده بگیرد.

زن و شوهر خطاهای کوچک را بزرگ نکنند که تبدیل به معضل بزرگی می شود. بهمن در ابتدای حرکت قطعه سنگ کوچکی بیش نیست که به راحتی قابل کنترل است، اما اگر کنترل نشود و به سمت پایین حرکت کند هرچه بیشتر به دور خود بچرخد، برف بیشتری را به خود جذب کرده و بزرگ تر می شود و هنگامی که به پایین کوه می رسد تبدیل به بهمن بزرگی می شود که می تواند جان مسافران یک اتوبوس را بگیرد. اختلافات اولیه زن و شوهر نیز همانند شروع بهمن است که اگر با عفو و گذشت با آن برخورد شود متوقّف می گردد. در غیر این صورت به شکل تصاعدی بالا می رود و به جایی می رسد که همچون بهمن زندگی مشترک زن و شوهر را نابود می سازد.

آقایان! خانم‌ها! اگر خواهان عفو و گذشت خداوند هستید، شما هم اهل عفو و گذشت و اغماض باشید؛ که: «مَنْ لَا يُرْحَمَ لَا يُرْحَمُ؛ هر کس به دیگران رحم نکند، به او رحم نمی‌شود».^۱

۶. عدم توجه به عواقب طلاق

زن و شوهری که با هم مشکل دارند و از یکدیگر ناراضی اند می‌گویند: طلاق می‌گیریم و راحت می‌شویم. بچه‌ها را هم به پدر و مادرمان می‌سپاریم تا آن‌ها را بزر کنند».

اما توجه ندارند که چه آینده خطرناکی در انتظار این بچه‌هاست و امکان دارد هریک از آن‌ها یک بزهدار حرفه‌ای شود. علاوه بر این که شانس ازدواج مجدد نیز برای خود آن‌ها کم می‌شود و هرکسی حاضر نمی‌شود با شخصی که طلاق را تجربه کرده زندگی مشترک تشکیل دهد و اگر هم ازدواج کند دچار سوء ظن به همسر خود می‌شود. طلاق همچون جراحی، عوارض نامطلوبی دارد. قلب جراحی شده هرگز مانند یک قلب سالم جراحی نشده نیست.

۷. عدم مطالعه کافی قبل از ازدواج

یکی دیگر از عوامل طلاق این است که قبل از ازدواج مطالعه کافی در مورد همسر آینده و شرایط خانوادگی و اجتماعی و فرهنگی وی نشده است. همدیگر را در کوچه و خیابان دیده و عاشق هم شده و با هم ازدواج کرده‌اند و هرچه پدر و مادر اصرار کرده‌اند که در این کار عجله نکنید و با مطالعه و دقت بیشتر عمل کنید توجهی نکرده‌اند. پس از مدتی که آتش عشقشان فروکش کرد متوجه می‌شوند که طرف مقابل همسر ایده‌آل آن‌ها نیست و سر از دادگاه درمی‌آورند. ولذا برای کاهش آمار طلاق باید ازدواج‌ها با مطالعه و دقت بیشتری صورت گیرد و در این کار مهم عجله و شتاب نشود.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۳، باب ۸۹، ح ۴.

طلاق آخرین راه چاره

مسیحیان طلاق را ممنوع و حرام می‌دانند،^۱ ولذا بعضی از زن و شوهران مسیحی که با یکدیگر تفاهم ندارند بدون طلاق از هم جدا شده و زن شوهردار با مرد دیگری ازدواج می‌کند. اما در اسلام طلاق ممنوع و حرام نیست، ولی باید توجه داشته باشیم که طلاق، آخرین راه چاره است و به راحتی نباید به سراغ آن رفت. عرب ضرب‌المثلی دارد، می‌گوید: «آخر الدواء الکی؛ آخرین مرحله معالجه داغ کردن است»^۲ یعنی اگر برای زخم عفونتی همه راه‌های علاج را طی کردی و نتیجه نگرفتی در آخرین مرحله آن را داغ کن و بسوزان تا علاج شود، ولی این کار باید به عنوان آخرین مداوا صورت گیرد نه اولین علاج. طلاق هم باید به عنوان آخرین راه حل و در جایی که زندگی به بن بست می‌رسد و هیچ راه حل دیگری وجود ندارد مورد استفاده قرار گیرد.

اصل بر اعسار است!

اکنون که سخنی از طلاق به میان آمد یادآوری این نکته نیز لازم است که برخی از زنان قبل از عروسی مهریه خود را به اجرا گذاشته و شوهر عاجز از پرداخت مهریه را روانه زندان می‌کنند و تا زمانی که شوهر ثابت نکند قادر به پرداخت مهریه نیست در زندان می‌ماند. در حالی که در فقه اسلامی اصل بر اعسار و نداشتن ثروت است و تا زمانی که ثابت نشود زوج قادر به پرداخت مهریه است و از پرداخت آن امتناع می‌ورزد، نمی‌توان او را زندانی کرد. امیدوارم مسئولان محترم قوه قضائیه به این مطلب توجه کرده و برخلاف فقه اسلام و فتاوی فقها، جوانان عاجز از پرداخت مهریه را زندانی نکنند، بلکه با اخذ وثیقه

۱. قاموس کتاب مقدس، ص ۵۸۱.

۲. امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۹.

و ضمانت کافی آن‌ها را آزاد سازند تا آنان کار و تلاش کنند و بدهی خود را به تدریج بپردازند. البته در مواردی که ثابت شود شوهر قادر به پرداخت مهریه است و نمی‌پردازد زندانی کردن وی اشکالی ندارد.

خرافه سوم: مسائل مربوط به فرزندخواندگی

در میان عرب جاهلی مرسوم بود که بچه‌های دیگران را می‌گرفتند^۱ و به‌عنوان فرزند خود بزرگ می‌کردند و هیچ تفاوتی بین فرزند اصلی و فرزندخوانده قائل نبودند و تمام احکام فرزند را در مورد فرزندخوانده جاری می‌کردند.

خداوند متعال به‌شدت با این خرافه مبارزه کرد و فرمود:

﴿وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ﴾؛ «(خداوند) پسرخوانده‌های شما را پسر (واقعی) شما قرار نداده است». «ادعیا» جمع «دعی» به‌معنای فرزندخوانده است. البته گاه به‌معنای فرزند نامشروع نیز به کار می‌رود.^۲ ولی معنای اصلی آن فرزندخوانده است.

و در ادامه آیه می‌خوانیم: ﴿ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾؛ «این (که فرزندخوانده همانند فرزند واقعی است) سخن شماست که با دهان خود می‌گویید (سخنی که واقعیت ندارد)؛ اما خداوند حق را می‌گوید و او به راه راست هدایت می‌کند».

فرزند بودن قراردادی نیست، همان‌گونه که مادر بودن چنین نمی‌باشد و یک امر حقیقی و واقعی است. در آیه بعد، این بحث چنین دنبال شده است: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ...﴾؛ «آن‌ها را به نام پدران‌شان بخوانید که این کار نزد خدا

۱. علت آن، عدم توانایی پدر و مادر اصلی برای نگهداری و بزرگ کردن فرزند، یا عدم تمایل به این کار، یا مشکلات دیگری بود.

۲. به‌عنوان مثال امام حسین علیه السلام، روز عاشورا در سخنرانی‌اش از ابن زیاد به‌عنوان «الدعی ابن الدعی» یاد کرد، که به‌معنای فرزند نامشروع است. (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۳ ح ۱۰).

عادلانہ تر است؛ و اگر پدرانشان را نمی شناسید، آن‌ها برادران دینی و یاران شما هستند؛ اما گناهی بر شما نیست در خطاهایی که (در نامیدن آن‌ها به نام دیگران) از شما سرمی‌زند، ولی آنچه را که از روی عمد می‌گویید (مورد مؤاخذہ قرار خواهد داد)؛ و خداوند آمرزنده و مہربان است».

شأن نزول: فرزندخواندہ پیامبر ﷺ

در مورد شأن نزول آیه شریفہ گفته شدہ کہ شخصی بہ نام حارثہ پسری بہ نام زید داشت و علاقہ مند بود کہ این پسر نزد پیامبر اسلام ﷺ بزر شود ولذا پسرش را بہ پیامبر ﷺ واگذار کرد.

پس از این کہ پیامبر اسلام ﷺ فرزندخواندگی زید بن حارثہ را پذیرفت، مردم او را زید بن محمد صدا می‌زدند کہ خداوند متعال طبق آیه مورد بحث از این کار نہی کرد و فرمود: ہرکس را بہ نام پدرش صدا بنید. از آن زمان بہ بعد دوبارہ او را زید بن حارثہ خواندند.

بہ ہر حال زید نزد پیامبر ﷺ بزر شد و ازدواج کرد ولی با ہمسرش سازگاری نداشت ولذا او را طلاق داد. پیامبر اسلام ﷺ کہ ناظر مشکلات روحی ہمسر فرزندخواندہ اش بہ دلیل طلاق بود برای جبران آن با او ازدواج کرد. در این جا بود کہ عدہ‌ای بہ پیامبر ﷺ اعتراض کردند کہ چرا با عروس ازدواج کردہ‌ای؟ آیه نازل شد کہ زید پسر پیامبر نبود و ہمسرش عروس آن حضرت محسوب نمی‌شود و ازدواج پیامبر با ہمسر فرزندخواندہ اشکالی ندارد.^۱

چند نکتہ مهم:

۱. واقعیت‌ها و امور اعتباری

بعضی چیزها واقعیت دارند و بعضی چیزها اعتباری و قراردادی اند. زوجیت

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۱۹.

و همسری قراردادی است و لذا این خانم امروز با شرایطی همسر این آقا می شود و روز دیگر با شرایطی از او جدا می شود و همسر او محسوب نمی شود. البته قرارداد زوجیت آثار زیادی دارد و قرارداد مقدسی است. اما مادر و فرزند بودن از امور واقعی است و تابع قرارداد نیست که امروز فلان کس طبق قرارداد فرزند فلان زن و مرد باشد و فردا نباشد. یا امروز فلان خانم مادر فلان کس باشد و فردا آن قرارداد فسخ شود و مادر او محسوب نشود.

شبهه این امور در دنیای امروز وجود دارد. زورگویان، بسیاری از واقعیت ها را تبدیل به امور اعتباری و قراردادی کرده و همانند امور اعتباری با آن رفتار می کنند. مثلاً تروریست بودن یک امر واقعی و حقیقی است. این که فردی فرد دیگری را غافلگیر کرده و او را به قتل برساند یا به خود بمبی ببندد و خودش را نابود کند واقعیت است و او را تروریست می گویند. استعمارگران اگر با کسی رابطه خوبی نداشته باشند او را در لیست تروریست ها قرار می دهند و هنگامی که با او رابطه حسنه ای ایجاد کردند او را از لیست تروریست ها خارج می کنند؛ در حالی که واقعیت با قرار دادن در لیست و خارج کردن از لیست تغییر نمی کند، اگر شخص یا ملتی تروریست باشند حتی اگر آن ها را از لیست تروریست ها خارج کنند تروریست خواهند بود و اگر نباشند داخل لیست هم که بروند تروریست نخواهند بود. متأسفانه از این قبیل سخنان و برخوردهای غیر منطقی در دنیای امروز زیاد دیده می شود.

خلاصه این که امور حقیقی و واقعی را نمی توان با جعل و اعتبار و قرارداد تغییر داد، همان گونه که با امور اعتباری نمی توان معامله امور واقعی کرد.

۲. فرزندخواندگی در عصر و زمان ما

امروزه، همچون گذشته، عده ای از خانواده ها عهده دار سرپرستی فرزندی شده و او را به فرزندخواندگی قبول می کنند. این کار شرعاً اشکالی ندارد، بلکه

اجر و ثواب زیادی هم دارد. چون گاه اتفاق می افتد که بعضی از والدین قادر به نگهداری و بزرگ کردن فرزند خود نیستند و آن را در حرم امامان یا امامزادگان علیهم السلام رها می کنند تا کسی او را برداشته و بزرگ کند، یا به بهزیستی می سپارند تا کسانی که بچه ندارند او را به فرزندخواندگی بپذیرند، یا پدر و مادر بچه در تصادف از بین رفته اند و هیچ فامیلی برای او یافت نمی شود، یا در حوادث دیگر نظیر سیل و زلزله و مانند آن تمام خانواده و اقوامش از دنیا می روند و تنها کودکی از آن ها باقی می ماند که باید نهاد یا شخصی عهده دار سرپرستی و بزرگ کردن آن ها گردد. به هر حال خانواده هایی هستند که به هر انگیزه ای سرپرستی اطفال را می پذیرند. در این جا مشکلاتی وجود دارد که باید در مورد آن بحث کرد:

مشکل اول: مسئله محرمیت

همان گونه که گذشت، فرزندخوانده احکام فرزند واقعی را ندارد. بنابراین، به پدرخوانده و مادرخوانده و دیگر بستگان آن ها نامحرم است.

اما اگر شیرخوار باشد امکان ایجاد محرمیت وجود دارد. چون اگر دختر باشد و مادر یا خواهر یا زن برادر یا یکی از برادرزاده ها یا خواهرزاده های پدرخوانده شیر داشته باشد و آن بچه از شیر آن ها با شرایط لازم بخورد، حکم خواهر یا خواهرزاده یا برادرزاده رضاعی پدرخوانده را پیدا خواهد کرد و به او محرم می شود، و اگر پسر باشد و از شیر مادر یا خواهر یا زن برادر یا یکی از خواهرزاده یا برادرزاده های مادرخوانده بخورد، مادرخوانده، خواهر یا خاله یا عمه رضاعی او محسوب می شود و به همدیگر محرم می گردند و اگر بستگان پدرخوانده شیر نداشته باشند یا دو سال فرزندخوانده سپری شده باشد و فرزندخوانده دختر باشد، در صورتی که پدر پدرخوانده یا پدر بزرگش در حیات باشد می تواند عقد موقت آن دختر بچه را با اجازه حاکم شرع و رعایت شرایط شرعی برای او بخواند تا دختر حکم زن پدرش را پیدا کند و بر تمام پسران و نوه ها و نتیجه های

پدر یا پدربزرگش محرم شود. البته بعد از تمام شدن مدّت عقد یا بخشیدن باقی مانده مدّت، بر خود پدر یا پدربزرگ نامحرم می شود.

اما اگر فرزندخوانده پسر باشد و بستگان مادرخوانده شیر نداشته باشند، یا زمان شیرخوارگی فرزندخوانده گذشته باشد راه قابل ملاحظه‌ای برای ایجاد محرمیت میان او و مادرخوانده وجود ندارد و باید همچون دو نامحرم با یکدیگر رفتار کنند.

مشکل دوم: درج نام فرزندخوانده

یکی دیگر از مشکلات فرزندخواندگی در عصر و زمان ما این است که نام فرزندخوانده را در شناسنامه پدرخوانده و مادرخوانده به عنوان فرزند درج می کنند، در حالی که این کار شرعاً حرام است.

چون این کار نسبت‌ها را به هم می ریزد و در آینده مشکلاتی ایجاد می کند و فرزندخوانده از پدرخوانده و مادرخوانده ارث می برد و آن‌ها از وی ارث خواهند برد. بنابراین لازم است این کار ترک شود و اگر می خواهند آینده مالی او تضمین شود می توانند وصیت کنند که بخشی از ثلث یا تمام ثلث مالشان در اختیار او قرار بگیرد.

مشکل سوم: اطلاع از حقیقت

یکی دیگر از مشکلات فرزندخواندگی نگرانی پدرخوانده و مادرخوانده از این است که مبادا فرزندخوانده متوجه شود آن‌ها پدر و مادر حقیقی او نیستند. در حالی که اطلاع از حقیقت مشکل ساز نخواهد بود و پس از مدّتی با آن کنار خواهند آمد و تجربه نشان داده که آن‌ها بالاخره حقیقت را خواهند فهمید و این مخفی کاری‌ها نتیجه‌ای نخواهد داد.

نتیجه این که فرزندخواندگی به معنای قبول کردن سرپرستی فرزند بی سرپرست و بزرگ کردن او کار شایسته‌ای است ولی نباید احکام فرزند نَسَبی را بر او جاری کرد و باید در موقع مناسب حقیقت را به او گفت تا مشکل تداخل انساب و مانند آن به وجود نیاید.

نمونه‌های دیگری از خرافات عرب جاهلیت

خرافات رایج در میان عرب عصر جاهلیت بسیار فراوان و گسترده بود،^۱ به گونه‌ای که اگر جمع‌آوری گردد کتاب مستقلی می‌شود. سه نمونه آن در آیات مورد بحث گذشت، به چند نمونه دیگر آن اشاره می‌کنیم:

۱. از جمله خرافات رایج در بین آن‌ها این بود که شخص محرم نمی‌تواند با لباس احرام از در خانه وارد خانه شود و لذا از پشت دیوار خانه سوراخی ایجاد کرده و همچون خزندگان وارد آن می‌شدند.^۲ در حالی که این مطلب اساسی نداشت و خرافه‌ای بیش نبود و لذا در آیه شریفه ۱۸۹ سوره بقره منع شده است
توجّه بفرمایید:...

﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنَ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛ «و کار نیک، آن نیست که از پشت خانه‌ها وارد شوید (آن‌چنان که در جاهلیت در حال احرام مرسوم بود)؛ بلکه نیکی این است که پرهیزکار باشید و از در خانه‌ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید».

۲. خرافه دیگر آن‌ها این بود که حق استفاده از لباسی را که با آن طواف کرده بودند نداشتند، بلکه باید آن را به فقیری صدقه می‌دادند.

زن جوانی قصد طواف خانه خدا را کرد و یک دست لباس بیشتر نداشت. برای این‌که مجبور نشود پس از طواف لباسش را به فقیر بدهد و عریان بماند، به هنگام طواف لباس‌هایش را از تن خارج کرد و لخت مادرزاد طواف کرد، سپس لباس‌هایش را پوشید و رفت!^۳

این هم خرافه‌ای زشت و بی‌اساس بود که اسلام به شدت آن را مذمت کرد.

۳. یکی از مهم‌ترین خرافات رایج آن‌ها، بت‌پرستی بود. آن‌ها بتی را از چوب

۱. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۸؛ فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۵۴ به بعد.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۷.

۳. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۹۱، ح ۷.

یا سنگ یا مواد غذایی، همچون خرما ساخته، درمقابل آن عبادت می‌کردند، و حاجاتشان را از آن طلب نموده گاه حتی فرزندانشان را دربرابر آن قربانی می‌کردند، همان‌گونه که قرآن مجید به آن اشاره کرده است.^۱

اسلام با این خرافه به‌شدت مبارزه کرد و اجازه نداد انسانِ اشرافِ مخلوقات، خود را درمقابل بت سنگی و چوبی خوار و ذلیل و بی‌مقدار کند.

نتیجه این‌که خرافات بسیاری در میان اعراب جاهلی رواج داشت که به شش نمونه آن اشاره کردیم و اسلام به‌شدت با این خرافات مبارزه کرد.

۴. یکی دیگر از خرافات زمان جاهلیت، که پیامبر اسلام ﷺ با آن مبارزه کرد «تطیر» به معنای فال بد زدن است و از آن‌جا که در ابتدا این کار به وسیله پرنده‌گان صورت می‌گرفت آن را تطیر نامیدند هرچند بعداً به هر نوع فال بدی اطلاق شد. مثلاً گاه روزها و ماه‌ها برای سفر تجاری یک کاروان برنامه‌ریزی کرده و مقدمات و شرایط آن را فراهم می‌کردند و آماده حرکت می‌شدند، اما ناگهان کلاغی بر بالای سر آن‌ها ظاهر می‌شد و قارقار می‌کرد، آن را به فال بد گرفته و سفر کاروان تجاری را لغو می‌کردند! یا اگر خانه‌ای را با زحمات فراوان می‌ساختند، و آماده سکونت می‌کردند و هنگام ورود، بومی بر روی آن می‌نشست، آن را به فال بد می‌گرفتند و از سکونت در آن خانه خودداری می‌کردند. آن‌ها با چنین کارهای نامعقول و غیر منطقی زندگی خود را دستخوش مشکلات فراوانی می‌کردند.

پیامبر اکرم ﷺ در مورد این خرافه فرمود: «الطَّيْرَةُ يُشْرِكُ؛ فال بد زدن شرک محسوب می‌شود»^۲ و در حدیث دیگری فرمود: «مَنْ رَدَّتْهُ الطَّيْرَةُ عَنْ حَاجَتِهِ فَقَدْ أَشْرَكَ؛ کسی که فال بد زدن او را از پیگیری کارش منصرف سازد دچار نوعی

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۰؛ شرح آیه مذکور را در تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۵۶۵ به بعد، مطالعه فرمایید.

۲. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۲۸۱، باب ۲۴۰۲، ح ۱۱۴۸۲.

شرک شده است».^۱ بنابراین باید توکل بر خدا کرد و به دنبال کارها رفت و به این امور اعتنائی نکرد.

خطر خرافات

یکی از کارهای مهم انبیاء و پیامبران مبارزه شدید با خرافات بود. منظور از خرافات کارهای نامعقول و غیرمنطقی است که در میان امت‌های آن‌ها رواج داشته و ادیان الهی با آن به مخالفت برخاسته‌اند، که مهم‌ترین آن‌ها - همان‌گونه که گذشت - بت پرستی بود.

خرافات خطرات زیادی به دنبال دارد که سه مورد آن به شرح زیر است:

۱. عقل و منطق انسان را از کار می‌اندازد و این بزرگترین خطر برای انسان و جامعه بشری است.
۲. بسیاری از کارهای زشت و زننده را زیبا جلوه داده و قبیح و زشتی آن را از بین می‌برد.
۳. سرانجام خرافات شرک و بت پرستی و آلوده شدن به افکار شرک‌آلود است.

خرافات در عصر و زمان ما

متأسفانه خرافات، به عصر جاهلیت اختصاص ندارد، و در عصر و زمان ما نیز هرچند به اشکال دیگر، وجود دارد، که به نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم:

۱. برخی از مردم عطسه کردن به هنگام آغاز کاری را نشانه بد بودن آن کار می‌دانند. اگر مراسم خواستگاری باشد، یا کار دیگری قرار باشد شروع شود و کسی عطسه بزند خواستگاری یا آن کار تعطیل می‌شود و عطسه را نشانه شومی آن می‌پندارند. در حالی که در روایات می‌خوانیم: «الْتَّأُؤُ بٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ الْعِطَاسُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ خمیازه از ناحیه شیطان و عطسه از جانب خداوند عزوجل است».^۲

۱. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۲۸۱، باب ۲۴۰۲، ح ۱۱۴۸۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۵۲.

دلیل آن هم روشن است. هنگامی که انسان عطسه می‌کند نشاط پیدا می‌کند، اما زمانی که خمیازه می‌کشد بی‌حال و نیازمند استراحت می‌شود.

۲. از دیگر خرافات عصر و زمان ما اعتقاد به نحس بودن عدد ۱۳ است و لذا حتی در برخی از کشورهای خارجی هتل‌های مهم اطاق شمارهٔ سیزده ندارند! چون کسی به اطاق ۱۳ نمی‌رود. یا در بعضی هواپیماها صندلی شمارهٔ ۱۳ وجود ندارد و بعد از ۱۲ شمارهٔ ۱۴ است چون کسی روی صندلی ۱۳ نمی‌نشیند. حال این شمارهٔ ۱۳ چه اثری دارد که در ۱۲ و ۱۴ وجود ندارد؟! چیزی جز خرافه نیست.

۳. خرافهٔ دیگر شب چهارشنبه‌سوری است، که متأسفانه این همه ضایعات و خسارت‌های جانی و مالی به دنبال دارد. چه افرادی که نابینا می‌شوند و چه جوانانی که زیبایی خود را از دست می‌دهند و چه مادرانی که در مرگ فرزندشان به سو می‌نشینند و چه خانواده‌هایی که هزینه‌های گزافی را می‌پردازند. این که انسان از روی آتش ببرد تا زردی او با سرخی آتش مبادله شود مطلب بی‌اساسی بیش نیست. آیا زردی یرقان یا بیماری‌های دیگر با پریدن از روی آتش از بین می‌رود؟! پیامبران آمده‌اند تا با خرافات موجود در میان مردم مبارزه کنند و در هر عصر و زمانی پیروان پیامبران الهی نیز باید با این خرافات مبارزه نمایند.

و برای چنین مبارزه‌ای شناخت عوامل و سرچشمه‌های خرافات لازم است؛ که اگر آن‌ها را بشناسیم و با آن‌ها مبارزه کنیم، ریشه‌کن خواهند شد.

سرچشمه‌های خرافات

خرافات سرچشمه‌های مختلفی دارد که به پنج مورد از آن اشاره می‌کنیم:

۱. جهل و نادانی

یکی از عوامل خرافات جهل و نادانی است. فراموش نمی‌کنم در ایام کودکی هنگامی که درشکه‌ها در کوچه‌ها و خیابان‌ها به حرکت درمی‌آمدند بر اثر برخورد سم اسب‌ها با زمین جرقه‌ای ایجاد می‌شد. مردم که از علت این جرقه‌ها بی‌اطلاع

بودند می‌گفتند: «اجنه زیر پای اسب‌ها چراغ روشن می‌کنند!» جهل آن‌ها دربارهٔ واقعیت، سرچشمهٔ این خرافه بود. یا در مورد رنگین‌کمان یا همان قوس‌وقزح گفته‌اند که این کمانی است که شیطان ایجاد کرده است در حالی که هر زمان خورشید به قطرات باران بتابد نور آن تجزیه شده و تبدیل به هفت رنگ می‌شود و به شکل رنگین‌کمان مشاهده می‌گردد. در این جا هم سرچشمهٔ خرافه جهل و نادانی است.

۲. گریز از زیر بار مسئولیت‌ها

عامل دیگر خرافات فرار از زیر بار مسئولیت‌هاست. خانواده‌ای را تصوّر بفرمایید که در امر ازدواج دخترانشان سخت‌گیری کرده و برای هر خواستگاری شرایط سختی مطرح می‌کنند که او را از ازدواج منصرف می‌سازند. هنگامی که به آن‌ها اعتراض می‌شود که چرا دخترانتان را شوهر نمی‌دهید می‌گویند: بخت آن‌ها بسته شده است. آن‌ها درحقیقت برای فرار از قبول سخت‌گیری‌های بی‌مورد خود خرافهٔ بسته شدن بخت را مطرح می‌کنند و با این کار از زیر بار مسئولیت اشتباهاتشان شانه خالی می‌کنند.

۳. سوء استفادهٔ شیادان

همواره عده‌ای شیاد هستند که می‌خواهند با کار کم جیب‌های خود را پر کنند. چنین افرادی از موقعیت پیش‌آمده برای خانواده‌هایی که فرزندان‌شان با مشکل ازدواج روبه‌رو هستند و آن را به خرافهٔ بسته شدن بخت ربط می‌دهند، سوء استفاده کرده و با این ادعا که قادرند بخت آن‌ها را باز کنند اقدام به شیادی می‌کنند. مثلاً می‌گویند: «اگر تا ۴۰ روز نزد من بیایید و هرروز هدیه‌ای بیاورید تا دعا و وردی به شما بدهم بخت‌تان باز می‌شود!» و پول‌های هنگفتی از این طریق به جیب می‌زنند و گاه سوء استفاده‌های دیگری هم می‌کنند که قلم از تشریح و تبیین آن شرم می‌کند. بنابراین، یکی از عوامل خرافات، سوء استفادهٔ شیادان است.

۱.۴ اغفال مردم برای اهداف سیاسی

گاه مستکبران به منظور رسیدن به اهداف خاص سیاسی سر مردم را به خرافاتی گرم می‌کنند تا در کار خود موفق شوند. به عنوان مثال، قبل از انقلاب با همین هدف اعلام کردند: «در فلان شب زلزله خطرناکی به وقوع خواهد پیوست!» عده‌ای از مردم که از واقعیت خبر نداشتند از شهر خارج شده و به کوه و بیابان‌ها پناه بردند و طراحان این خبر دروغ با مشغول کردن ذهن مردم به این خرافه به اهدافشان رسیدند. و یا گفتند: «در فلان شب فلان سیاره به کره زمین برخورد می‌کند!» و با نشر و پرورش این خبر و طرح مباحث مختلف پیرامون آن، و درگیر کردن ذهن مردم به این خرافه، به کار سیاسی خود پرداختند.

۱.۵ اوهام و خیالات

این توهم و خیال که پریدن از روی آتش سبب شفای مریض می‌شود و زردی او را از بین می‌برد، باعث شد خرافه‌ای به نام چهارشنبه‌سوری ایجاد شود. بنابراین، یکی از سرچشمه‌های خرافات، اوهام و خیالات است. نتیجه این که خرافات ریشه‌های مختلفی دارد که باید آن‌ها را شناخت و از بین برد تا خرافه‌ها نیز از بین بروند و پیامبران که مرد عقل و منطق بودند با خرافات مبارزه کردند تا بشر، عقلانی فکر کند و گرفتار اوهام و خرافات و شقاوت و بدبختی‌ها نشود و به سمت واقعیت‌ها حرکت کند و به سعادت برسد.

* * *

احکام چهارگانه



خداوند متعال در ششمین آیه سوره احزاب می‌فرماید:

﴿التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾؛ (پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است؛ و همسران او مادران آنها [= مؤمنان] محسوب می‌شوند؛ و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستید، مگر این‌که بخواهید به دوستانان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود را به آنها بدهید)؛ این حکم در کتاب (الهی) نوشته شده است).

سه حکم الهی در این آیه شریفه وجود دارد که دارای اهمیت خاصی است.

حکم اول: ولایت مطلقه پیامبر اسلام ﷺ

نخستین حکم این است که پیامبر اکرم ﷺ در مقایسه با مردم از خود آنها اولی و سزاوارتر است. یعنی اگر به‌عنوان مثال من خواسته‌ای داشته باشم و پیامبر اکرم ﷺ نیز خواسته‌ای، خواسته آن حضرت مقدم بر خواسته من است. بنابراین، همه چیز من در اختیار اوست و او نسبت به من اولویت همه‌جانبه دارد. چراکه او با وحی سروکار دارد و مصالح مرا از من بهتر می‌شناسد.

فخر رازی^۱ در ذیل آیه شریفه به چهار اولویت اشاره کرده که نسبت به هم متفاوت اند: ۱. اولویتی که نسبت به مردم بیگانه داریم؛ کسانی که با آنها خویشاوندی نداریم. که اگر بتوانیم مشکل آنها را حل کنیم افتخاری نصیب ما شده است. ۲. اولویتی که نسبت به خویشاوندان خود داریم، که کمک کردن به آنها در قیاس با غیر خویشاوندان اولویت دارد. ۳. اولویتی که افراد واجب النفقه یعنی پدر و مادر و همسر و فرزندان دارند. یعنی حل مشکلات آنها نسبت به دیگر بستگان اولویت دارد. ۴. اولویتی که خود انسان بر دیگران دارد. اگر تعارض بین نیازهای لازم و ضروری خود انسان و دیگران، حتی گروه سوم به وجود آمد، برطرف کردن نیازهای خویشاوندان اولویت دارد، مگر این که در مقام ایثار و فداکاری باشیم که بحث دیگری است.

قرآن مجید می فرماید: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر تمام گروه های چهارگانه اولویت دارد و هرچه اراده کند باید تابع اراده او باشیم زیرا - همان گونه که گذشت - آن حضرت معصوم است و از ما به ما دلسوزتر و به مصالح ما آگاه تر است.

شأن نزول آیه شریفه

در داستان جنگ تبوک پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمان حرکت به سوی جبهه جنگ را صادر کرد. بعضی گفتند: «برویم از پدران و مادرانمان برای رفتن به جبهه اجازه بگیریم». در این جا بود که آیه فوق نازل شد که فرمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مقدم بر فرمان پدر و مادر است.^۲ هنگامی که آن حضرت امر به چیزی می کند باید فوراً انجام داد و رخصت طلبیدن از هیچ کس لازم نیست، چرا که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مقدم بر همه کس و اولی از همه است.

۱. التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۱۹۴.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۲۱.

زیارت نامه‌ها تجلی آیات قرآن

در زیارت نامه‌های معتبر مطالب مهم و ارزشمندی وجود دارد که ساده از کنار آن عبور می‌کنیم. مثلاً در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «بَابِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ أَهْلِي وَمَالِي وَ أُسْرَتِي؛ پدر و مادر و خاندان و ثروت و فامیلم فدای شما گردد». ^۱ معنای این جمله چیست؟

معنای آن این است که شما پیامبر اسلام ﷺ و ائمه بزرگوار عليهم السلام بر خودم و پدر و مادر و خانواده و تمام بستگانم و اموالم برتری و اولویت دارید. اگر این الفاظ را با دل و جان بگوییم، مؤمن واقعی هستیم؛ اما اگر فقط لقلقه زبان باشد و در مقام عمل خواسته دل را مقدم نداریم هنوز به مقام مؤمن واقعی نرسیده‌ایم و با درجات بالای ایمان فاصله زیادی داریم.

در ذیل آیه مورد بحث، حدیث جالبی از وجود مقدس رسول اکرم ﷺ نقل شده است.

می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ مَالِهِ وَ وَلَدِهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ قسم به خدایی که جان من (پیامبر) در دست اوست! هیچ‌یک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد (و ایمان واقعی نمی‌آورد) مگر زمانی که من در نظرش محبوب‌تر از خودش، مالش، فرزندش و تمام مردم باشم». ^۲

اگر محبت پیامبر اسلام ﷺ از همه این‌ها در نزد ما والاتر و بالاتر باشد، ایمانمان کامل و واقعی است و گرنه کامل الایمان نیستیم. ایمان کامل مساوی با پذیرش ولایت مطلقه و کامل پیامبر ﷺ است. این‌که درمقابل ضریح مقدس حضرت امام حسین عليه السلام بایستیم و خطاب به آن حضرت بگوییم: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا؛ ای کاش در روز عاشورا همراهتان بودم و به فوز شهادت

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۳۰، ح ۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۲۱ ذیل آیه مورد بحث.

می‌رسیدم»^۱ در صورتی که حاضر باشیم جان و مال و فرزند و خانواده و بستگان خود را در راه حضرتش بدهیم، بسیار خوب است و زیارتی با معرفت و حقیقی است و گرنه این زیارت‌ها و دعاها به‌تنهایی کفایت نمی‌کند.

تسلیم محض بودن یک استاد دانشگاه

جوان تحصیل کرده‌ای بود که ریاست بیمارستانی را در شیراز بر عهده داشت و در دانشگاه نیز تدریس می‌کرد. مردی بسیار خوش تیپ و باموهایی پرپشت بود. ایشان در مکه به من گفت: «شنیده‌ام که طبق فتوای آیت‌الله بروجردی کسانی که سفر اول حج آن‌هاست باید سرشان را کاملاً بتراشند»
گفتم: «بله، ایشان در این زمینه احتیاط واجب دارند». گفت: «اگر موهایم را از ته بتراشم سردرد می‌گیرم. وظیفه‌ام چیست؟».

شاید علاوه بر این، اگر یک استاد دانشگاه در آن زمان با سر تراشیده در کلاس درس حاضر می‌شد مورد تمسخر و استهزاء دانشجویان و همکاران دانشگاهی‌اش نیز قرار می‌گرفت؛ ولی اشاره‌ای به این مطلب نکرد. گفتم: «اگر سردرد شدیدی می‌گیرید می‌توانید به کوتاه کردن موها قناعت کنید». این مطلب گذشت تا این‌که او را در سرزمین منی با سر تراشیده دیدم. گفتم: «آقای دکتر! چطور شد که تصمیمتان را عوض کردید؟» گفت: «اگر قانونی را پذیرفتیم باید آن را به‌طور کامل اجرا کنیم و به همه لوازم آن ملتزم شویم. تراشیدن موی سر که سهل است، اگر اسلام بگوید سرت را باید بدهی حاضر هستم!»^۲.

با خود گفتم این جوان تحصیل کرده دانشگاهی عجب ایمان محکمی دارد. او ولایت خداوند را پذیرفته و درمقابل فرامین الهی کاملاً تسلیم است و دستور دین را بر خواهش‌های نفسانی‌اش مقدم می‌دارد.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۰۴، ح ۷؛ المفاتیح الجدیة، ص ۲۵۱.

۲. خاطراتی از استاد، ص ۸۵، خاطره ۴۵.

پیامبر ﷺ به فکر منافع شخصی نیست

سؤال: برخی، سؤالات زشتی مطرح می‌کنند، ولی بالاخره سؤال است و باید پاسخ داده شود و آن این‌که: آیا معنای آیه شریفه این است که اگر پیامبر ﷺ گفت: همسرت را طلاق بده می‌خواهم او را به ازدواج پسرم درآورم، یا خانه‌ات را تخلیه کن می‌خواهم در آن ساکن شوم، آیا در چنین مواردی نیز باید اطاعت کرد؟

جواب: پیامبر ﷺ از ما نسبت به خودمان دلسوزتر است. تا آن‌جا که قرآن مجید در مورد آن حضرت می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾؛ «به‌یقین پیامبری از میان شما به سویتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است؛ و بر هدایت شما اصرار دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است».^۱

آن حضرت برای کسانی که ایمان نمی‌آوردند بسیار غمگین و ناراحت می‌شد، به حدی که خداوند او را دل‌داری می‌داد که این قدر خود را اذیت نکند. آیا چنین پیامبری به فکر استفاده شخصی خود و اطرافیانش خواهد بود که چنان درخواست‌هایی کند؟ اگر او دستوری بدهد بی حساب و کتاب نخواهد بود و مصلحت فرد و جامعه را در نظر خواهد گرفت. نشانه دیگر دلسوزی فوق‌العاده و وصف‌ناشدنی آن حضرت این بود که در جنگ احد مشرکان سر و دندانش را شکستند و بدنش را مجروح کردند و خون از بدنش جاری ساختند، اما او آن‌ها را نفرین نکرد، بلکه در همان حال دست به دعا بلند کرد و خطاب به پروردگارش عرض کرد: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ پروردگارا! قوم مرا هدایت کن، که (تمام این عناد و کینه و دشمنی) آن‌ها (به این دلیل است که آنان) جاهل‌اند».^۲

نتیجه این‌که اولین حکم آیه مورد بحث، ولایت مطلقه و همه‌جانبه

پیامبر ﷺ است.

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۲. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۱.

حکم دوم: ممنوعیت ازدواج با همسران پیامبر ﷺ

خداوند متعال در ادامه آیه ششم سوره احزاب دومین حکم را در یک جمله کوتاه چنین بیان کرده است: «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»؛ «و همسران پیامبر مادران مؤمنین محسوب می شوند».

سؤال: در آیه چهارم همین سوره از این که مردان همسرانشان را تشبیه به مادرانشان می کردند نهی شد و در آیه دوم سوره مجادله - همان گونه که گذشت - خواندیم که مادر انسان تنها کسی است که او را به دنیا آورده است. پس چگونه در آیه مورد بحث به همسران پیامبر ﷺ امهات المؤمنین (مادران افراد باایمان) گفته شده است؟ آیا این آیات با هم ناسازگاری ندارند؟

جواب: این حکم الهی سه فلسفه مهم دارد، که اگر به آن‌ها توجه کنیم متوجه می شویم که تضادی با سایر آیات ندارد، بلکه یک استثناء محسوب می شود:

۱. پیامبر اکرم ﷺ برای جلب حمایت قبیله‌های مختلف با زنان مختلفی ازدواج کرد تا قبیله آن زنان از پیامبر ﷺ در برابر مشرکان دفاع کنند.

اگر ازدواج با همسران پیامبر ﷺ پس از رحلت آن حضرت جایز بود، ممکن بود یکی از منافقان بعضی از همسران آن حضرت را فریب داده و راضی کند که با وی ازدواج کنند. آیا این کار توهین به پیامبر ﷺ نبود؟ کسی که تا دیروز در خانه پیامبر ﷺ بود، اگر بعد از رحلت آن حضرت همسر منافقی پول‌دار و گردن‌کلفت می شد، آیا اهانت به رسول اکرم ﷺ محسوب نمی شد؟! بدین علت خداوند آن‌ها را امهات المؤمنین معرفی کرد، تا کسی نتواند با آن‌ها ازدواج کند.

۲. اگر ازدواج با همسران آن حضرت جایز بود، عده‌ای سودجو پیش دستی کرده و با آن‌ها ازدواج می کردند تا به اهداف نامقدس خود برسند. خداوند متعال به منظور جلوگیری از فرصت‌طلبی فرصت‌طلبان، ازدواج با همسران پیامبر ﷺ را تحریم کرد.

۳. در صورت جواز ازدواج همسران پیامبر ﷺ پس از رحلت آن حضرت،

چه بسا کشمکش‌ها و اختلافات زیادی بین افراد برای رسیدن به این مقصود حاصل می‌شد و لذا قرآن مجید تصریح کرد که همسران پیامبر ﷺ به منزلهٔ مادران شما هستند و هیچ‌کس نمی‌تواند با مادرش ازدواج کند و از این راه، جلوی اهانت و توهین به آن حضرت و فرصت‌طلبی و سوء استفادهٔ فرصت‌طلبان و اختلاف و دودستگی در میان مسلمانان گرفته شد.

احکام حساب‌شدهٔ اسلام بهترین دلیل بر حقانیت آن است.

از خداوند می‌خواهیم که به همهٔ ما ایمان کامل عنایت فرماید تا پیامبر ﷺ و امامان معصومین را بر خود ترجیح داده و ولایت مطلقهٔ آن بزرگواران را در قول و عمل پذیرا باشیم.

حکم سوم: حکم ارث

سومین حکمی که در این آیهٔ شریفه به آن اشاره شده، ارث خویشاوندان است که بسیار دقیق و حکیمانه و عادلانه است. اسلام سه طبقه برای این ارث ذکر کرده است:

طبقهٔ اول، پدر و مادر و فرزندان؛ که با وجود حتی یک نفر از آن‌ها چیزی به طبقات بعد نمی‌رسد.

طبقهٔ دوم: برادران و خواهران و اجداد و جدات (پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها)؛ که در این طبقه نیز با وجود حتی یک نفر چیزی به طبقهٔ سوم نمی‌رسد.

طبقهٔ سوم: عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌ها و فرزندان آن‌ها.

اگر هیچ وارثی از طبقهٔ اول و دوم نباشد، طبقهٔ سوم ارث می‌برد.^۱

اما زن و شوهر با همهٔ طبقات هستند و سهم مشخصی را می‌برند. حقیقتاً

قانون ارث اسلام دستور بسیار دقیق و حساب‌شده و حکیمانه‌ای است.

۱. شرح این مطلب را در رسالهٔ توضیح المسائل، ص ۴۵۵، م ۲۳۵۲ مطالعه فرمایید.

اما در اوایل بعثت که مهاجرت از مکه به مدینه صورت گرفت و روابط مهاجران مکه با اقوام و خویشانشان قطع شد، و مشرکان مانع ارث‌بری آنها از بستگانشان شدند، دستور موقتی در مورد ارث صادر شد که انصار و مهاجرینی که صیغه اخوت و برادری می‌خواندند از یکدیگر ارث می‌بردند. بعد از فتح مکه قانون ارث نازل شد و حکم موقت مذکور لغو گردید و ارث براساس همان طبقات سه‌گانه‌ای که شرح آن گذشت تقسیم می‌شد.

در این جا توجه به پنج نکته مهم، که متأسفانه بعضی‌ها در مورد آن مرتکب اشتباه می‌شوند، لازم است:

۱. دختران را از ارث محروم نکنید

متأسفانه در بعضی از مناطق به دختران ارث نمی‌دهند! توجه داشته باشند که این کار از قوانین عصر جاهلیت است که سهمی از ارث برای دختران قائل نبوده، بلکه زنان را جزء انسان‌ها محسوب نمی‌کردند و اسلام این قانون ظالمانه را فسخ کرد. بنابراین، پدران و مادران و برادران حق ندارند دختران را از ارث محروم کنند.

۲. محروم کردن بعضی از ورثه

گاه پدران یا مادران، که از برخی فرزندان‌شان ناراحت هستند در وصیت‌نامه خود، او را از ارث محروم می‌کنند، در حالی که چنین وصیتی اثری ندارد و انسان نمی‌تواند فرزندش را از ارث محروم کند؛ حتی اگر فرد نالایق و ناشایستی باشد. چراکه قانون ارث قانون الهی و تابع ضوابط دین است، نه خواسته من و شما. ولذا هیچ کسی نمی‌تواند آن را تغییر دهد یا برهم بزند. متأسفانه بعضی از خانواده‌ها با این مشکل روبه‌رو هستند و در نامه‌هایشان از آن گله می‌کنند.

۳. تقسیم ارث در حال حیات

بعضی از مردم در حال حیات ارث خود را تقسیم می‌کنند. مثلاً می‌گویند: «فلان زمین مال پسر بزرگم، و فلان خانه به دختر بزرگ برسد، و ماشین سواری ام را به فرزند کوچکم بدهید». این کار هم صحیح نیست، البته اگر همه ورثه راضی به چنان تقسیمی شوند اشکالی ندارد؛ چون اموال میت پس از مرگ وی حق ورثه است و آن‌ها به هر شکلی که مایل باشند می‌توانند تصمیم بگیرند. بنابراین تقسیم ارث توسط مورث هیچ اثری ندارد، البته کاری که می‌توان کرد این است که مورث هر مقدار از اموالش را که مایل است، به هر یک از ورثه ببخشد و تحویل وی دهد که در این صورت تعلق به همان وارث دارد و ورثه دیگر حقی در آن ندارند. تأکید می‌کنیم که حتماً باید تحویل داده شود. ولذا اگر ببخشد و تحویل ندهد فایده‌ای ندارد، حتی اگر سند خانه‌ای را به نام پسرش کند ولی کلیدش را تحویل او ندهد ملک او نمی‌شود.

۴. وصیت به ثلث

هرکس حق دارد درباره ثلث اموالش وصیت کند، تا برای او مثلاً نماز و روزه به جا آورند، یا ردّ مظالم بدهند، یا خمس و زکات بپردازند، یا از نیازمندان دستگیری کنند، یا برای ارحام و بستگان نیازمند سهمی قائل شوند و یا در دیگر کارهای خیر هزینه کنند، اما وصیت درباره بیش از ثلث بی‌اثر است. بنابراین، اگر شخصی در مورد تمام یا نصف اموالش وصیت می‌کند، چنین وصیتی نسبت به مازاد بر ثلث نافذ نیست، مگر این‌که ورثه کبیر از سهم خودشان اجازه دهند. از سوی دیگر بر ورثه لازم است که به وصیت مورث خود در مورد ثلث، همان‌گونه که وصیت شده عمل کنند. متأسفانه بعضی از وراث چشم طمع به ثلث بسته و دوست دارند به گونه‌ای آن را تملک کنند و لذا به دنبال بهانه‌هایی برای این منظور هستند. مانند این‌که می‌گویند: «اجازه دهید ثلث را در بانک

سپرده‌گذاری کرده و سود آن را مطابق وصیت و وصیت‌هزینه کنیم». در حالی که این کار شرعاً جایز نیست و باید اصل ثلث بلافاصله طبق وصیت هزینه گردد. برخی دیگر می‌گویند: «ثلث هم مانند بقیه اموال طبق قانون ارث در میان ورثه تقسیم شود و هرکسی به نسبت سهمش ثلث را در موارد تعیین شده هزینه کند». این کار هم بهانه‌ای برای تملک ثلث است و جایز نیست و باید تمام ثلث در اختیار وصی قرار گیرد تا آن را مطابق وصیت مصرف کند.

مصرف ثلث قبل از مرگ

بعضی از مؤمنین، هوشیار و بیدارند و هنگامی که ترفندهای مذکور را از بعضی ورثه می‌بینند اطمینانشان از عمل به وصیت سلب می‌شود و خود دست به کار شده و در حال حیات، ثلث خود را مصرف می‌کنند.

آن‌ها درحقیقت به توصیه سعدی شیرازی عمل کرده‌اند که می‌گوید:

بر عیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس، تو پیش فرست^۱
حکایت شده که یکی از ثروتمندان مشهور به نام «عبّاس قلی خان» شبی با فرزندش مسیری را طی می‌کردند. پسر، فانوس به دست گرفته بود و جلوی پدر حرکت می‌کرد.

پدر در بین راه به کاروان سرایش اشاره کرد و گفت: پسر! پس از مردنم این کاروان سرارا تخریب کن و یک مدرسه علمیه برای شاگردان امام صادق علیه السلام بنا کن. پسر زیرکی کرد و فانوس را پشت سر پدر برد. پدر با تعجب برگشت و به پسرش گفت: فرزندم! نور باید جلو باشد، تا بتوان از آن استفاده کرد، نور پشت سر فایده‌ای ندارد.

پسر جواب داد: پدرجان! نوری که از پشت سر می‌آید فایده‌ای ندارد، پس

۱. امثال و حکم، ج ۱، ص ۴۲۶.

چرا سفارش می‌کنی که پس از تو، این کاروان‌سرا را مدرسه کنم؟ نور را قبل از خودت به قبرت بفرست.

پدر از این کار فرزند پند گرفت و او را تحسین کرد و گفت: خوب مرا موعظه کردی! فردای همان روز، چند کارگر آورد و کاروان‌سرا را تخریب کرد و مدرسه علمیّه‌ای بنا نمود.^۱

پول، مورد احترام شیطان

پول چیز بدی است، گاه انسان را فریب می‌دهد. ولذا مورد علاقه شیطان است. طبق روایتی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده، اولین بار که سکه طلا و نقره (دینار و درهم) ضرب شد و وارد اقتصاد بشر گردید، شیطان آن را برداشت به روی چشمانش گذاشت، سپس آن را روی سینه‌اش نهاد و با خوشحالی گفت: «أَتْتُمَا قُرَّةَ عَيْنِي وَتَمْرَةَ فُؤَادِي، مَا أَبَالِي مِنْ بَنِي آدَمَ إِذَا أَحَبُّوْا كَمَا أَنْ لَا يَعْبُدُوا وَتَنَاءُ؛ شما میوه قلب من و نور چشمانم هستید. اگر انسان‌ها شما را بپرستند مانعی ندارد که دیگر بت پرستی نکنند!»^۲. چراکه این دوتای از همه بت‌ها خطرناک‌تر است. گاه ورثه انسان‌های خوبی هستند اما شیطان آن‌ها را فریب می‌دهد و نمی‌توانند در مقابل این بت‌ها مقاومت کنند. نتیجه این که وصیت به مقدار ثلث اموال حق هر انسانی است و ورثه باید مطابق آن عمل کنند؛ هرچند بهتر است انسان در زمان حیات، ثلث مالش را در مصارف مورد نظر هزینه کند. اما وصیت درباره بیش از آن جایز نیست.

۵. فلسفه دو برابر بودن سهم الارث پسران

سوال: چرا خداوند متعال سهم الارث پسران را دو برابر سهم دختران قرار داده است؟ آیا این تقسیم خلاف عدالت نیست؟

۱. مجله بشارت، سال دهم، شماره ۶۱، ص ۴۵.

۲. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۳۷، ح ۳.

جواب: حضرات معصومین علیهم السلام پاسخ این سوال را طبق روایاتی^۱ که از آن بزرگواران نقل شده داده‌اند و آن این‌که: تمام هزینه‌ها و مخارج بر دوش مردان است و زنان عهده‌دار پرداخت هزینه‌ای نیستند. فرض کنید تمام ثروت دنیا سه میلیارد تومان است که دو میلیارد تومان آن به مردان و یک میلیارد دیگر به زنان می‌رسد. زنان که ملزم به پرداخت نفقه و انجام هزینه‌ای نیستند، یک میلیارد خود را پس انداز می‌کنند. اما مردان باید دو میلیارد خود را صرف هزینه همسر و خانواده کنند، چون نفقه زن بر دوش مرد است. در نتیجه و در عمل، دو سهم به زن می‌رسد و یک سهم برای مرد باقی می‌ماند؛ یک سهم از طریق ارث به زن می‌رسد و یک سهم نیز از طریق نفقه‌ای که مرد می‌پردازد.^۲

این مطلب - همان‌گونه که گذشت - در روایات اسلامی آمده است. بنابراین قانون تقسیم ارث که در قرآن مجید و روایات اسلامی آمده بسیار دقیق و حکیمانه و عادلانه است و بهترین قانون در نوع خود محسوب می‌شود، چون خداوند عالم و حکیم آن را وضع کرده است.

بهترین ارث

سؤال: بهترین و ارزشمندترین ارثیه‌ای که پدران و مادران می‌توانند برای فرزندان خویش به جای بگذارند، چیست؟

جواب: حضرت علی علیه السلام فرمودند: «**خَيْرُ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ الْإِبْنَاءَ الْآدَبُ**؛ بهترین ارثیه‌ای که پدران (و مادران) می‌توانند برای فرزندان خود به جای بگذارند، ادب است».^۳

اگر پدر و مادری فرزند خود را با آداب اسلامی و اخلاق انسانی پرورش دهند و او را با ارزش‌های معنوی آشنا کنند و به فضایل اخلاقی متصف سازند

۱. الکافی، ج ۷، ص ۸۴ و ۸۵، ح ۱ و ۲ و ۳.

۲. شرح این مطلب را در تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷۴، ذیل آیه ۱۱ سوره نساء مطالعه فرمایید.

۳. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۷۳، باب ۵۸، ح ۳۳۱.

و از رذایل اخلاقی دور بدارند؛ بهترین ارثیه را برای او باقی گذاشته‌اند. چون مال و ثروت ماندنی نیست و از بین می‌رود؛ اما شخصیت فرزند ماندنی است و لذا والدین باید از دوران کودکی به تربیت فرزندانشان حساس باشند، دست آن‌ها را گرفته به مساجد و حسینیه‌ها ببرند و در کلاس‌های دینی شرکت دهند و با مجالس مذهبی آشنا سازند و با زبان خوش و سعه صدر و برخورد خوب در تربیت آن‌ها بکوشند.

آیه‌ای از قرآن مجید نیز این مطلب را تأیید می‌کند آیه‌ای که مربوط به داستان حضرت خضر و حضرت موسی علیه السلام است. حضرت موسی علیه السلام خدمت حضرت خضر علیه السلام رسید تا از علوم و دانش‌های او استفاده کند. در مسیر سفر خود به شهری به نام انطاکیه رسیدند که مردم آن شهر برخورد بدی با آن‌ها داشته و اصلاً میهمان‌نواز نبودند. حضرت خضر علیه السلام ساختمانی را مشاهده کرد که در حال تخریب بود. به حضرت موسی علیه السلام گفت: باید این ساختمان را تعمیر کنیم. حضرت موسی علیه السلام گفت: مردم این شهر برخورد خوبی با ما نداشتند تا این کار را به‌عنوان دستمزد برای آن‌ها انجام دهیم! ولی از آن‌جا که حضرت موسی علیه السلام قول داده بود به کارهای حضرت خضر علیه السلام اعتراض نکند به او کمک کرد و آن دیوار را تعمیر کردند. حضرت خضر علیه السلام به هنگام جدایی از حضرت موسی علیه السلام به تشریح فلسفه کارهای عجیبی که انجام داده بود پرداخت و درمورد تعمیر و بازسازی آن ساختمان گفت:

﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾؛ «و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت؛ و پدرشان مرد صالحی بود؛ و پروردگار تو می‌خواست آن‌ها به حد بلوغ برسند و گنجشان را بیرون

آورند؛ این رحمتی از پروردگارت بود؛ و من آن (کارها) را خودسرانه انجام ندادم؛ این بود راز آنچه نتوانستی در برابر آن شکیبایی کنی».^۱

در روایات آمده که آن گنج (و ارثی که پدر برای آن دو فرزند یتیمش باقی گذاشته بود) طلا و نقره نبود، بلکه لوحی بود که خداوند بر روی آن چهار جمله نوشته بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، مَنْ أَيْقَنَ بِالمَوْتِ لَمْ يَضْحَكْ سِنَّهُ، وَ مَنْ أَيْقَنَ بِالحِسَابِ لَمْ يَقْرَحْ قَلْبُهُ، وَ مَنْ أَيْقَنَ بِالقَدَرِ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ؛ معبودی جز من نیست، کسی که به مر ایمان دارد (بیهوده) نمی خندد، کسی که به حساب الهی یقین دارد (و در فکر مسئولیت‌های خویش است) خوشحالی نمی کند، و کسی که به مقدرات الهی یقین دارد جز از خدا نمی ترسد».^۲

این چهار جمله به عنوان ارث از پدر یتیمان برای آن‌ها به جای مانده بود. به امید این که همه ما از این گنج ارزشمند الهام گرفته و این جملات را در زندگی خود پیاده کنیم.

* * *

۱. سوره کهف، آیه ۸۲

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۸، ح ۶

مسئولیت پیامبران و امتها



خداوند متعال در دو آیه مذکور چنین می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً * لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً﴾؛
«و (به خاطر آور) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و (همچنین) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و ما از همه آنان پیمان محکمی گرفتیم (که در ادای مسئولیت کوتاهی نکنند). تا خدا از راستگویان درباره صدقشان (در ایمان و عمل صالح) سؤال کند؛ و برای کافران عذابی دردناک آماده سازد».

قاعده لطف

قبل از پرداختن به تفسیر دو آیه شریفه، لازم است توضیحی کوتاه در مورد قاعده لطف داده شود. این قاعده، که در میان علما و دانشمندان علم کلام (اصول عقاید) معروف و مشهور است، پایه اصلی ارسال رسل و انزال کتب، و به تعبیر دیگر، نبوت و امامت و نزول کتاب‌های آسمانی است. قاعده لطف هر چند قاعده پیچیده‌ای است اما می‌توان آن را در ضمن مثالی به طور شفاف بیان کرد. توضیح این‌که: اگر شخص عاقل و حکیم بخواهد کاری انجام شود باید

مقدمات آن را فراهم کند، و اگر فراهم نکند: یا قصد جدی برای انجام آن کار نداشته، یا عقل او اشکال دارد. مثلاً اگر بخواهد شخص بسیار محترمی را به خانه‌اش دعوت کند و می‌داند که آن شخص با تلفن یا نامه دعوت او را نمی‌پذیرد، باید شخصاً خدمت آن شخص محترم برسد و رسماً از او دعوت کند تا قبول نماید. این شخص اگر قصد جدی دارد که او را دعوت کند باید مقدمات آن را فراهم سازد، یعنی حضوراً خدمت او برسد و به شکل رسمی از او دعوت کند. اگر به دعوت با تلفن یا نامه قناعت کند معلوم می‌شود قصد جدی نداشته و یک تعارف بیش نبوده است. این را قاعده لطف می‌گویند. بنابراین قاعده لطف در یک جمله کوتاه، فراهم آوردن مقدمات یک کار است.

و از آن جا که خداوند متعال احکم الحاکمین و عادل العادلین و اعلم العالمین است و دوست دارد بندگان در مسیر سعادت و خوشبختی و عبودیت گام برداشته و به سمت تکامل حرکت کنند، به مقتضای قاعده لطف باید اسباب و مقدمات آن را فراهم کند تا انسان به مقام عبودیت برسد. همان مقام فوق العاده ارزشمندی که در آیات پایانی سوره فجر چنین توصیف شده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اذْجِیْ اِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً * فَادْخُلِیْ فِیْ عِبَادِیْ * وَادْخُلِیْ جَنَّتِیْ﴾؛ تو ای نفس مطمئن! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم درآی، و در بهشت وارد شو!.

و خداوند متعال تمام مقدمات لازم را فراهم کرده است، چراکه اولاً: برای هدایت بشر ۱۲۴ هزار پیامبر^۱ فرستاده است، که پنج نفر از آنان اولوالعزم، یعنی دارای اراده‌ای قوی و صاحب شریعت و کتاب آسمانی بوده‌اند.

ثانیاً: به انسان عقل داد؛ که در روایات اسلامی از آن به عنوان پیامبر درونی یاد

شده است:

۱. میزان الحکمة، ج ۸، ص ۲۸۹، باب ۳۷۱۶.

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ، وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْإِمَّةُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»^۱.

ثالثاً: فطرتی پاک و الهی به بشر بخشید ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۲.

رابعاً: کتاب‌های آسمانی متعددی در اختیارش نهاد.

علاوه بر همه این‌ها، به او اراده و اختیار داد که با میل خود مسیر زندگی‌اش را تعیین کند. این‌ها مقدماتی است که خداوند متعال به مقتضای قاعده لطف در اختیار بشر قرار داده است. بنابراین، خداوند چیزی کم نگذاشته و اگر انسان‌ها به مقام عبودیت نرسند، بی شک خود مقصّرند.

با عنایت به مقدمه فوق، اینک به تفسیر دو آیه مورد بحث می‌پردازیم:

مسئولیت پیامبران

خداوند متعال در آیه اول (آیه ۷ سوره احزاب) به مسئولیت پیامبران اشاره کرده و در آیه دوم (آیه ۸) به مسئولیت امت‌ها و مردم در برابر خداوند و پیامبران پرداخته است.

سؤال: در این آیه شریفه سخن از میثاق غلیظ و پیمان محکم به میان آمده است. منظور از آن چیست؟

جواب: مفسران هر کدام احتمالی داده‌اند که برخی از آن‌ها به شرح زیر است:

۱. پیمان توحید و یگانه پرستی.^۳ ۲. پیمان اتحاد و وحدت.^۴ ۳. پیمان عمل به واجبات.^۵ ولی ما معتقدیم که خداوند متعال برای همه این‌ها از پیامبران میثاق غلیظ گرفته است. از تمام پیامبران پیمان غلیظ گرفته که تمام توانشان را برای

۱. میزان الحکمة، ج ۶، ص ۱۱۲، باب ۲۷۴۴، ح ۱۳۴۸۱.

۲. سوره روم، آیه ۳۰.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۲۳.

۴. میزان، ج ۱۶، ص ۲۷۸.

۵. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۸۸.

اهداف رسالت به کار گرفته و همه دستورات دینی و مفاهیم ارزشمند معنوی را پیاده کنند و پیامبران الهی نیز در راه انجام این مأموریت سنگین و عمل به این میثاق و پیمان مهم وفادار بودند. در مورد پیروان حضرت نوح علیه السلام که دوران رسالتش ۹۵۰ سال طول کشید،^۱ در تاریخ و روایات آمده که تنها هشتاد نفر^۲ به آن حضرت ایمان آوردند. یعنی آن پیامبر پر تلاش و خستگی ناپذیر برای هدایت هریک از آن‌ها دوازده سال زحمت کشید! خداوند از حضرت نوح علیه السلام پیمان گرفت که خسته نشود و آن حضرت نیز شبانه‌روز تلاش کرد و خستگی به خود راه نداد. همان‌گونه که در سوره نوح آمده، آن حضرت خطاب به خداوند متعال عرض می‌کند:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كُنَّمَا دَعْوَتُهُمْ لِيَتُوبُوا فَكَلِمَاتٌ لَبِيحٌ وَأَعْرَابٌ فَأَصَابَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَأَسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا * ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا﴾؛ گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به‌سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار (از حق) بر آنان نیفزود. و من هر زمان آن‌ها را دعوت کردم (که ایمان بیاورند) تا تو آن‌ها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند. سپس من آن‌ها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم، سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنان بیان داشتم.^۳ آیا این آیات شریفه نشان دهنده پایبند بودن حضرت نوح علیه السلام به میثاق غلیظ نیست؟ در روایات آمده است که آن حضرت در مجالس عمومی امت خود حاضر می‌شد و آن‌ها را به توحید و یکتاپرستی دعوت کرده و از شرک

۱. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۳۶، ح ۶۴.

۳. سوره نوح، آیات ۵-۹.

و بت پرستی بر حذر می‌داشت ولی توجّهی نمی‌کردند، امّا حضرت ناامید نمی‌شد به در خانه تک‌تک مردم می‌رفت. سر بر در خانه می‌گذاشت و می‌گفت: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُلِحُّوا؛ به خدای یکتا ایمان آورید (و بت‌ها را رها کنید) تا در مسیر رستگاری قرار گیرید».^۱

سیره حضرت نوح عليه السلام نشان دهنده پایبندی او به پیمان مذکور است. در زندگانی پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله نیز نمونه‌های متعددی از پایبندی آن حضرت به این میثاق دیده می‌شود. آن حضرت دعوت خود را در مکه شروع کرد و با تمام توان مشرکان را به یگانگی و یکتاپرستی فراخواند و در این راه با انواع مزاحمت‌ها و اذیت و آزارها مواجه شد تا آن‌جا که خاکستر بر سرش ریختند و سنگ بر بدنش زدند و او را زخمی کردند.^۲

امّا حضرت دست‌بردار نبود. تصمیم گرفت برای ادامه کار، به طائف که یک شهر کوهستانی و صعب‌العبور بود و فاصله زیادی با مکه داشت برود، تا شاید بتواند بنی‌ثقیف را که در آن‌جا سکونت داشتند هدایت کند. حضرت مسیر طولانی آن‌جا را طی کرد و فراز و نشیب‌های منتهی به طائف را پشت سر گذاشت و بزرگان طائف را ملاقات کرد و آن‌ها را به اسلام دعوت فرمود، امّا هیچ‌یک دعوتش را نپذیرفتند و گفتند: «این متاع برای خودت، ما نمی‌خریم». حضرت گفت: «اکنون که دعوتم را نپذیرفتید، لااقل به اراذل و اوباش شهر و بچه‌ها بگویند مزاحم من نشوند» آن‌ها پذیرفتند؛ امّا به عهدشان وفادار نمانده و آن‌ها را تحریک کردند تا با سنگ به حضرت حمله کنند.

حضرت با بدنی زخمی و رنجور و تشنه و گرسنه به باغی که متعلق به دو برادر به نام «عتبه» و «شبیبه» بود پناه برد و در سایه درختی آرام گرفت. صاحب باغ وقتی وضع و حال میهمان ناخوانده‌اش را دید دلش به حال او سوخت و از

۱. تفسیر اثنی عشری، ج ۱۳، ص ۳۲۸، و تفسیر منهج الصادقین، ج ۵، ص ۶۴۴

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۳۹ و ۲۴۲ و ۲۴۳.

غلام مسیحی اش «عداس» خواست که ظرفی از انگور برای آن حضرت ببرد. حضرت با گفتن بسم الله الرحمن الرحيم شروع به خوردن کرد. عداس مسیحی که از شنیدن چنان جمله‌ای تعجب کرده بود، حس کنجکاوی اش تحریک شد و تمایل پیدا کرد با آن حضرت بیشتر آشنا شود و بداند که او کیست؟

پیامبر ﷺ از او پرسید: اهل کجایی؟ گفت: اهل نینوا هستم، از آن جا مرا به بردگی گرفته و این جا فروخته‌اند. حضرت فرمود: اهل نینوا، محلّ زندگی برادرم یونس پیامبر! تعجب و شگفتی عداس بیشتر شد و به تحقیقات خود ادامه داد و هنگامی که از مأموریت و رسالت آن حضرت اطلاع پیدا کرد به پای حضرت افتاد و مسلمانان شد.^۱ پیامبر ﷺ علی‌رغم این‌که در مکه تحت تعقیب بود و مشرکان در حال توطئه برای قتل او بودند، خوشحال به مکه بازگشت که در این سفر پرخطر و پرزحمت توانسته بود یک نفر را هدایت کند. این میثاق غلیظی است که خداوند از پیامبران گرفته و آن بزرگواران به آن پایبند بودند.

پیامبران الهی مؤید یکدیگرند

از جمله پیمان‌هایی که خداوند از پیامبران گرفته این است که هر پیامبری قول پیامبر قبلی اش را تأیید کند. از این مطلب استفاده می‌شود که اختلافی بین پیامبران وجود نداشته است. همان‌گونه که در آیه ۲۸۵ سوره بقره می‌خوانیم: ﴿لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ﴾؛ ما در میان هیچ یک از پیامبران خداوند، فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم).

سؤال: اگر فرقی میان پیامبران نمی‌گذارید پس دین همه آنها صحیح است و هرکس می‌تواند تابع هر یک از ادیان الهی باشد. پس چرا شما دین مورد قبول را فقط دین اسلام می‌دانید ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾؟^۲

۱. داستان سفر تبلیغی آن حضرت به طائف به طور مشروح در فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۳۹۵ به بعد آمده است.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

جواب: فرض کنید یک نفر قصد دارد از همهٔ معلّم‌هایش در ماه رمضان قدردانی کند. او تمام معلّم‌های خود را از دوران ابتدایی تا دانشگاه و دورهٔ تخصصی برای افطار دعوت می‌کند و در ضمن ضیافت افطاری مراتب قدردانی و تشکر خود را از آنها به عمل می‌آورد و در احترام، هیچ تفاوتی بین آنها نمی‌گذارد. ولی معنای این کار این نیست که اکنون که به مرحلهٔ دکتری رسیده برگردد و در کلاس ابتدایی یا دورهٔ راهنمایی شرکت کند، چراکه آن مراحل را پشت سر گذاشته و به رتبه‌های بالاتر دست یافته است. ادیان مختلف الهی بسان دوره‌های مختلف تحصیلی است که با طی هر مرحله‌ای انسان به مرحلهٔ بالاتر می‌رسد و به عقب باز نمی‌گردد. عصر نوح پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همچون دورهٔ ابتدایی، و عصر حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام مانند دورهٔ راهنمایی، و دین حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام همچون دورهٔ دبیرستان و آیین حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام مثل دورهٔ دانشگاه و دین اسلام و آیین محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همچون دوران تخصصی است. بنابراین، ما به همهٔ پیامبران که بسان معلّم‌های ما در دوران‌های مختلف تحصیلی بوده‌اند احترام می‌گذاریم؛ اما کسی که مراحل عالی تحصیلی را پشت سر گذاشته سر کلاس دوران ابتدایی یا راهنمایی نمی‌نشیند.

نتیجه این‌که پیامبران الهی عَلَيْهِمُ السَّلَام مطابق میثاق غلیظی که خداوند از آنها گرفته است عمل کرده و مأموریتشان را به‌طور کامل انجام داده‌اند.

مسئولیت امت‌ها

خداوند متعال در آیهٔ هشتم سورهٔ احزاب مسئولیت امت‌ها را صداقت در گفتار و عمل بیان کرده است. پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام آمده‌اند تا صادقان از غیر صادقان تشخیص داده شوند. در روایات، مرجهٔ لعن و نفرین شده‌اند.^۱ مرجهٔ کسانی

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۹۴، ح ۲.

بودند که صرف عقیده به خدا و پیامبر را کافی دانسته و انجام دادن یا ندادن تکالیف شرعی را مهم نمی دانستند.

امام صادق علیه السلام این‌ها را به دلیل جداسازی ایمان و عمل لعن و نفرین کرد. مگر می‌توان ایمان و عمل را از هم جدا کرد؟

کسی که ادعای ایمان می‌کند ولی اهل عمل نیست، مناقق است. خوانندگان محترم! امروز در دنیای اسلام بسیارند کسانی که ادعای اسلام و ایمان دارند؛ اما اعمالشان ایمانشان را تصدیق نمی‌کند.

کسانی که ادعای خادم الحرمین الشریفین را دارند، متأسفانه در عمل خادم آمریکا و اسرائیل شده‌اند! متأسفانه در مسایلی که هر شخص کم‌اطلاعی دست آمریکا و اسرائیل را در آن مشاهده می‌کند آن‌ها با دشمنان اسلام همراهی کرده و بر علیه ملت‌های مسلمانان و کشورهای اسلامی موضع می‌گیرند! برخی دیگر از کشورهای اسلامی نیز متأسفانه همین روش را در پیش گرفته و برای جلب رضایت آمریکا و اسرائیل در مقابل مسلمانان و کشورهای اسلامی صف‌آرایی کرده‌اند! مراقب باشیم ایمان و عملمان یکدیگر را نفی نکند و در گفتار و رفتار تصدیق‌کننده برنامه‌های پیامبران الهی باشیم.

دو روایت ناب

برای تکمیل این بحث به دو روایت از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله توجه فرمایید:

۱. فرمود: «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ الْإِيمَانَ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ وَ حَتَّى يَخَافَ اللَّهَ فِي مِرَاحِهِ وَ جِدِّهِ؛ کسی به مقام ایمان کامل نمی‌رسد مگر این‌که دارای دو ویژگی باشد: الف) هرچه را که برای خود می‌پسندد برای دیگران هم بخواهد (اگر آمریکایی‌ها و غربی‌ها به همین قسمت از روایت عمل می‌کردند و آنچه را که برای خود می‌خواهند برای دیگران هم می‌خواستند، بسیاری از مشکلات

فعلی جهان برچیده می‌شد). ب) هنگام سخن گفتن، چه به صورت جدی و چه به صورت شوخی از خداوند بترسد (و دیگران را با سخنان خود نیازارد).^۱ متأسفانه بعضی در قالب شوخی سخنان نیش‌داری به دیگران می‌گویند، که گاه تا اعماق قلب طرف اثر می‌گذارد و او را آزرده می‌کند. انسان مؤمن چنین سخنانی را بر زبان جاری نمی‌سازد.

۲. در روایت دیگری فرمود: «لَا يَكْمِلُ الْمُؤْمِنُ إِيْمَانَهُ حَتَّى يَخْتَوِيَ عَلَى مِائَةٍ وَثَلَاثِ خِصَالٍ، فِعْلٌ وَ عَمَلٌ وَ نِيَّةٌ وَ بَاطِنٌ وَ ظَاهِرٌ»^۲ ایمان شخص مؤمن کامل نمی‌شود مگر این‌که واجد صد و سه صفت باشد که خلاصه آن نیت صالح، اعمال صالح، ظاهر خوب و باطن نیکوست.^۳

* * *

۱. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۲۹۱، باب ۲۷۴، ح ۱۳۶۰.

۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۱۰.

۳. این روایت ارزشمند در کتابی به نام «مکارم خوبان» توسط استاد معظم حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی شرح شده، که ان‌شاءالله به زودی منتشر خواهد شد.

جنگ احزاب



خداوند متعال در نهمین آیه سوره احزاب می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید آنگاه که (در جنگ احزاب) لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آن‌ها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آن‌ها را درهم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بیناست». همان‌گونه که در ابتدای این بحث تفسیری گفته شد، مباحث تفسیری این سوره در دوازده محور مطرح شده است. محور اول آن مبارزه با خرافات بود که در مباحث گذشته به‌طور مفصل به آن پرداختیم.

محور دوم، جنگ احزاب است که خداوند متعال در ضمن ۱۷ آیه از آیه ۹ تا ۲۵، آن را ترسیم کرده است. آیه نهم چکیده کل داستان جنگ احزاب، و شانزده آیه بعدی شرح و تفسیر آن محسوب می‌شود و این یکی از فنون فصاحت و بلاغت به شمار می‌رود که قرآن مجید در جاهای مختلف، آن را به کار گرفته است. ابتدا خلاصه و چکیده یک واقعه را یادآور می‌شود تا ذهن شنونده کلام وحی و قاری آیات قرآن آماده شود، سپس به شرح آن می‌پردازد.

خلاصه جنگ احزاب

همان‌گونه که گفته شد خداوند متعال به مقتضای فصاحت و بلاغت، ابتدا چکیده جنگ احزاب را در آیه شریفه ۹ سوره چنین بیان کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید». از جمله «اذکروا نعمه الله» استفاده می‌شود که آیات مذکور پس از جنگ احزاب نازل شده، و خداوند نعمتی را که در آن جنگ به مسلمانان داد به خاطر و ذهن مسلمانان می‌آورد. نعمت مورد نظر دو چیز بود که در ادامه آیه چنین توصیف شده است:

﴿إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا﴾؛ «نگاه که (در جنگ احزاب) لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم». دشمنانی که قصد تصرف مدینه را کرده بودند یک لشکر و دو لشکر نبودند، بلکه لشکرهای متعددی از مشرکان مختلف ساکن شبه جزیره عربستان به سراغ مسلمانان آمدند. اما خدا با دو سپاه آن‌ها را درهم کوبید که یکی از آن‌ها طوفان شدیدی بود.

مشرکان که از نقاط مختلف به سمت مدینه حرکت کرده و آن را کاملاً محاصره کردند، خیمه‌های خود را در اطراف شهر برپا ساخته و تدارکات خود را مستقر کردند و برای پخت غذای سپاهیان آشپزخانه صحرائی تدارک دیدند. اما ناگهان باد وزیدن گرفت و هر لحظه بر شدت آن افزوده می‌شد. نه یک ساعت نه دو ساعت و نه یک روز، بلکه روزهای متوالی ادامه داشت. شدت طوفان به حدی بود که خیمه‌های مشرکان را از جا می‌کند و به نقطه دوردستی پرتاب می‌کرد. دیگر غذای آن‌ها را واژگون و آشپزخانه‌شان را تخریب می‌ساخت و ریزگردها، چشم‌ها و گوش‌های آن‌ها را پر کرده بود.^۱ در این شرایط بود که لشکر دوم الهی نیز به جان آن‌ها افتاد. توجه کنید:

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۳۵؛ و تفسیر التبیان، ج ۸، ص ۲۸۹.

﴿وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا﴾؛ «و لشکریانی که آن‌ها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آن‌ها را در هم شکستیم)». دومین سپاه و لشکر الهی نیروهای نامرئی بودند که به کمک مسلمانان آمدند. لشکری که در جنگ بدر هم سابقه حضور داشت. البته این لشکر با سلاح به جان دشمن نیفتاد، و آن‌ها را قتل عام نکرد، بلکه در دل‌های آن‌ها رعب و وحشت ایجاد کرد به گونه‌ای که چاره‌ای جز عقب‌نشینی و فرار ندیدند. این لشکر نامرئی در قلوب کفار و مشرکان بذر یأس و ناامیدی و رعب و وحشت و در قلب مؤمنان بذر امید به پیروزی و قوت و قدرت می‌کاشت.^۱

ما هم اگر با خدا باشیم و به مقتضای ایمانمان عمل کنیم شاهد نصرت این لشکر الهی خواهیم بود. همان‌گونه که خداوند متعال در آیه شریفه ۳۰ سوره فصلت این مطلب را تصریح کرده است. می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾؛ «به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما آن بهشتی که به شما وعده داده شده است». بنابراین فرشتگان فقط در جنگ بدر و احزاب به یاری مسلمانان نشتافتند، بلکه در فرصت‌های مختلف دیگر نیز این کار را کرده و خواهند کرد.

﴿وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾؛ «و خداوند همیشه بر آنچه انجام می‌دهید بیناست» آنچه در آیه فوق توضیح داده شد، چکیده جنگ احزاب است و شرح آن در آیات بعدی - همان‌گونه که گفتیم - خواهد آمد. اما قبل از پرداختن به تفسیر آن آیات، تقدیم چند مطلب لازم است:

۱. چرا جنگ احزاب را «احزاب» گفتند؟

علت این نام‌گذاری این بود که تمام طوایف و قبایل عرب که مخالف اسلام

۱. مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۱۲۴.

بودند دست به دست هم دادند تا به خیال خام خود کار اسلام را یکسره کنند. محرّک آن‌ها طایفه‌ای از یهود مدینه به نام بنی‌نضیر بودند. آن‌ها به مشرکان قریش گفتند: تا کی می‌خواهید بنشینید و شاهد پیشرفت مسلمانان باشید؟ اگر آن‌ها قوّت و قدرت بیشتری بگیرند مقابله با آن‌ها کار ساده‌ای نخواهد بود.

شما مشرکان، متحد و یکپارچه شوید و به مدینه حمله کنید و پیامبر اسلام را به قتل برسانید و مسلمان‌ها را هم از دم تیغ بگذرانید و مدینه را ویران سازید و این مشکل را برای همیشه حل کنید. با تحریکات و وسوسه‌های این گروه از یهود، هفت قبیله از مشرکان به نام‌های قریش، غطفان، بنی‌سلیم، بنی‌اسد، بنی‌فزاره، بنی‌اشجع و بنی‌مرّه متحد شده و تصمیم گرفتند به مدینه حمله کنند.^۱ به همین علت آن را جنگ احزاب نامیدند.

چنین جنگی در تاریخ کشور ما هم تکرار شد، زیرا هنگامی که صدام به ایران حمله کرد تنها نبود، بلکه طبق قرآنی که در زمان جنگ در دست بود و پس از جنگ هم کشف شد، آمریکا و انگلیس و اسرائیل و بعضی کشورهای خودفروخته عربی، با سلاح و پول و نیروی نظامی و دادن اطلاعات و مانند آن، به صدام کمک کردند. جالب این‌که محرّک جنگ احزاب در صدر اسلام گروهی از یهود مدینه بودند و در جنگ احزاب بر علیه ملّت شریف ایران نیز یهودیان صهیونیست اسرائیل محرّکان اصلی جنگ بودند. مشرکان عرب تشکیل‌دهنده جنگ احزاب در هدف خود ناکام شدند و با شکست و رسوایی بازگشتند، دشمنان اسلام در مقابله با ایران هم به هدف خود نرسیدند و با ذلّت و زبونی دست از جنگ کشیده، مجبور به صلح شدند.

متأسفانه امروز هم جنگ احزاب دیگری در جریان است. جنگ سوریه نیز جنگ احزاب است. دولت‌های اسرائیل و آمریکا و انگلستان و عربستان سعودی

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۳۷، ذیل آیه ۹ سوره احزاب؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

و ترکیه و قطر دست به دست هم داده‌اند تا دولت سوریه را به زانو درآورند و در ماه مبارک رمضان دست به کشتار زیادی زده‌اند. به خواست خدا دشمنان در این جنگ احزاب نیز به هدف خود نخواهند رسید. از خداوند متعال می‌خواهیم به ملت و دولت سوریه کمک کند تا از چنگال دشمنان اسلام خلاص شده، اصلاحات لازم را انجام دهند و دشمنان اسلام را رسوا کنند.

۲. هدف از جنگ احزاب

سؤال: هدف مشرکان قریش و یهود بنی‌نضیر و دیگر احزاب شرکت کننده در جنگ چه بود؟

جواب: هدف آن‌ها نابودی اسلام و مسلمین بود و لذا لشکر کم‌نظیری را که تعداد آن‌ها ده‌هزار نفر بود^۱ با بهترین تجهیزات نظامی آن زمان گرد آوردند و به سمت مدینه حرکت کردند، در حالی که لشکر اسلام از سه هزار نفر^۲ تجاوز نمی‌کرد و تجهیزات نظامی آن‌ها قابل مقایسه با تجهیزات دشمن نبود. آری، آن‌ها به قصد کشتن شخص پیامبر ﷺ و قتل عام مسلمانان و ویران کردن مدینه حرکت کردند اما نتیجه معکوس گرفتند و چیزی جز ذلت و رسوایی و ضعف عایدشان نشد.

۳. حفر خندق

هنگامی که خبر تصمیم طوایف مشرک برای حمله به مدینه، در میان مسلمانان پخش شد، سلمان فارسی خدمت پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: «ای رسول خدا! در ایران هنگامی که دشمن با نیروی فراوانی به شهری حمله می‌کند و ما تاب مقاومت در برابر آن‌ها را نداریم، دور شهر را خندق می‌کنیم تا دشمن به راحتی نتواند وارد شهر شود. اگر صلاح بدانید این کار در این جا هم صورت بگیرد»

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۲۹.

۲. همان.

پیامبر ﷺ پیشنهاد سلمان را پسندید و دستور داد مسلمانان دست به کار شوند.^۱ حدود یک ماه فرصت داشتند تا در اطراف شهر خندق حفر کنند. این کار با ابزار و وسایل ابتدایی آن زمان یعنی بیل و کلنگ کار بسیار سختی بود؛ اما اراده قوی و پولادین مسلمانان باایمان هر کار سختی را شدنی و آسان می‌کرد. پیامبر ﷺ به منظور برقراری نظم در کار و انجام پروژه حفر خندق در فرصت زمانی باقی مانده، تقسیم کار کرد. هر ده نفر مأمور کردن ۴۰ ذراع شدند؛^۲ یعنی هر نفر چهار ذراع. البته فقط طول مقداری که باید حفر شود در تاریخ مشخص شده، اما عرض و عمق آن بیان نشده است.

به هر حال همه مسلمانان، حتی شخص پیامبر اکرم ﷺ، شروع به کار کردند. راوی می‌گوید: «پیامبر اکرم ﷺ را در حال انتقال خاک‌های خندق دیدم که اثر آن بر روی شکم آن حضرت ظاهر بود».^۳ به هر حال بدین شکل کار حفر خندق شروع شد و در سایه همت و تلاش و صف‌ناپذیر مسلمانان به موقع به پایان رسید. مهاجر و انصار هنگامی که این ابتکار زیبای سلمان فارسی را دیدند هر کدام سلمان را به خود نسبت دادند. مهاجرین می‌گفتند: «سلمان منّا» و انصار هم می‌گفتند: «سلمان از ماست» اما پیامبر اکرم ﷺ ضمن رد هر دو سخن فرمود: «سَلْمَانٌ مِنَّا أَهْلِ الْبَيْتِ؛ سلمان جزء اهل بیت من است». و این‌گونه این تاج افتخار توسط شخص رسول اکرم ﷺ بر سر این مرد باایمان ایرانی نهاده شد، در حالی که درباره هیچ‌کس دیگر چنین تعبیری یافت نمی‌شود.

۴. خبرهای خوش پیامبر ﷺ از آینده اسلام

در قسمتی که سلمان و نه نفر دیگر مشغول کار بودند به قطعه سنگ بزر

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۲۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۲۸.

دایره‌شکلی برخورد کردند که هرچه با کلنگ بر روی آن می‌زدند نمی‌شکست، بلکه نوک کلنگ‌ها از بین می‌رفت. همکاران سلمان از او خواستند مشکل را با رسول اکرم ﷺ در میان بگذارد تا چاره‌ای بیندیشد.

پیامبر ﷺ آمد و کلنگ را بالا برد و ضربه‌ای محکم بر سنگ کوبید. جرقه‌ای برخاست که تمام فضای مدینه را روشن کرد و قسمتی از سنگ جدا شد. پیامبر اکرم ﷺ تکبیر گفت و مسلمانان حاضر نیز الله اکبر گفتند. آن‌گاه حضرت فرمود: «در این جرقه کاخ‌ها و قصرهای یمن را می‌بینم که به روی مسلمانان گشوده خواهد شد!».

حضرت ضربه دیگری بر سنگ زد؛ جرقه دیگری ایجاد شد و قطعه دیگری از سنگ جدا گردید. حضرت تکبیر گفت و مؤمنین حاضر نیز الله اکبر گفتند: حضرت فرمود: «در جرقه کاخ‌ها و قصرهای شام و مغرب را می‌بینم که به روی مسلمانان گشوده می‌شود!».

در ضربه سوم نیز همان حوادث تکرار شد و حضرت فرمود: در این جرقه کاخ‌ها و قصرهای مشرق را می‌بینم که به روی مسلمانان گشوده می‌شود! مؤمنان، خداوند را برای این خبرهای خوش شکر کردند. برخی از منافقان که این سخنان را شنیدند، شروع به استهزاء و تمسخر کردند، که آینده مسلمانان تا چند روز دیگر مشخص نیست، ولی پیامبر ﷺ خبر از فتح روم و ایران و شام می‌دهد!'.^۱ اما مؤمنان واقعی و مسلمانان حقیقی، که به صدق سخنان پیامبرشان ایمان داشتند، هم پیروزی در جنگ احزاب را باور کردند و هم به تحقق گفته‌های پیامبرشان در مورد فتح کشورهای مذکور در آینده ایمان داشتند.

به هر حال سخنان پیامبر ﷺ سبب تقویت روحیه مسلمانان شد و با تمام مشکلات به کارشان ادامه دادند. آن‌ها حتی غذای کافی برای خوردن نداشتند

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

ولذا گاه قطعه سنگی به شکم خویش بسته و به حفر خندق ادامه می دادند، تا بالاخره موفق شدند سه روز قبل از رسیدن دشمن به مدینه کار حفر خندق را به پایان برسانند.

خوانندگان محترم! اسلام آسان به دست ما نرسیده که آن را آسان از دست بدهیم. آنچه ذکر شد گوشه کوچکی از زحمات طاقت فرسای رسول خدا ﷺ و مسلمانان صدر اسلام بود.

مشکلات فراوان دیگری قبل از جنگ احزاب و پس از آن در عصر رسول خدا ﷺ و همچنین عصر حضرات امامان معصومین و پس از آن در عصر غیبت صغری و کبری تاکنون وجود داشته که مسلمانان برای حفظ اسلام آن را تحمل کرده اند.

* * *

میدان آزمایش و امتحان



خداوند متعال در دو آیه مذکور می‌فرماید:

﴿إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا * هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾؛ «(به خاطر بیاورید) زمانی را که آن‌ها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما هجوم آوردند (ومدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده و دل‌ها به گلوگاه رسیده بود و گمان‌های گوناگون بدی به خدا می‌بردید. آن‌جا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند».

خداوند متعال در این دو آیه شریفه خبر از صحنه امتحان عجیبی در میدان جنگ احزاب می‌دهد، چراکه در این میدان، عوامل متعددی سبب تزلزل افراد می‌شد. به این عوامل توجه فرمایید:

عوامل تزلزل

۱. یکی از عوامل تزلزل، جمعیت زیاد لشکر دشمن بود؛ چون نفرات آن‌ها بیش از سه برابر تعداد مسلمانان بود و می‌دانیم که در جنگ‌های قدیم برابری نفرات تأثیر مهمی داشت و لذا نفرات بیشتر یک سمت میدان، سبب تقویت

روحیه آنان و عامل تزلزل و اضطراب طرف مقابل به شمار می‌رفت. برخلاف زمان ما که ابزار و سلاح‌های جنگی و تکنولوژی‌های نظامی عامل برتری است، نه فقط نیروهای بیشتر.

۲. تجهیزات لشکر دشمن نیز بیش از مسلمانان بود، بلکه قابل مقایسه نبود، مشرکان مجهز به انواع سلاح‌های آن زمان بودند. و این مطلب نیز روحیه افراد ضعیف الایمان را متزلزل می‌کرد.

۳. یکی دیگر از عوامل تزلزل حضور پنج نفر از قوی‌ترین شجاعان عرب در لشکر دشمن بود، که در رأس آن‌ها می‌توان به عمرو بن عبدود اشاره کرد. یکی از القاب او را «فارس یل یل» گفته‌اند. فارس به معنای یگانه‌تاز و یل یل نام محلی بود. روزی عمرو به همراه قافله‌ای از محلل یل یل عبور می‌کرد، که صدها نفر از راهزنان و دزدان به قافله حمله کردند. عمرو به آن‌ها حمله‌ور شد، چند نفر از آنان را به قتل رساند و بقیه از ترس فرار کردند. از آن موقع فارس یل یل نامیده شد، و معروف گردید که عمرو بن عبدود توان مقابله با هزار سوار را دارد.

خلاصه این‌که وجود قهرمانانی مانند او در هر لشکری سبب تقویت آن لشکر و تضعیف سپاه مقابل می‌شد. به خصوص که او با رجزهای خود رعب و وحشت بیشتری ایجاد می‌کرد.

مثلاً هنگامی که موفق شد از خندق عبور کند و در مقابل سپاه اسلام قرار گیرد شروع به رجزخوانی کرد. می‌گفت: ای مسلمانان! که معتقدید اگر کشته شوید شهید محسوب می‌شوید و به مقام قرب خدا می‌رسید و وارد بهشت می‌شوید، بیاید با من بجنگید تا شما را به بهشت بفرستم! هیچ‌کس جواب او را نداد. علی علیه السلام برخاست تا جوابش را بدهد، پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه نداد تا دیگران امتحان شوند.

سرانجام توهین کرد، گفت: «آن قدر فریاد زدم و مبارز طلبیدم که صدایم گرفت و خسته شدم. آیا در میان شما یک مرد وجود ندارد؟!» حضرت علی علیه السلام

پاسخ زیبایی به او داد و به جنگ او رفت، که شرح آن خواهد آمد.^۱ به هر حال وجود این قهرمانان در سپاه دشمن و سخنان و رجزهای آنها یکی از عوامل تزلزل برخی از مسلمانان به شمار می‌رفت.

۴. تبلیغات منافقین که در لابه‌لای لشکر اسلام وجود داشتند از دیگر عوامل تزلزل و اضطراب برخی از مسلمانان بود. آنها می‌گفتند: «خدا و پیامبر، ما را فریب داده‌اند و در این نبرد پیروز نمی‌شویم!» به تعبیر قرآن مجید جنگ احزاب با این عوامل و اسباب اضطراب و تزلزل و نگرانی، صحنه امتحان و کوره داغ آزمایش بود، تا مؤمنان راستین از مؤمنان ضعیف‌الایمان و منافقان و دوچهرگان از دیگران شناخته شوند.

با توجه به مقدمه فوق به شرح و تفسیر دو آیه مورد بحث توجه فرمایید:

﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ﴾؛ «(به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما هجوم آوردند (و مدینه را محاصره کردند)».

با توجه به این که مکه در سمت جنوب مدینه است، مشرکان قاعدتاً باید از سمت شمال مدینه حمله می‌کردند؛ ولی به منظور غافلگیر کردن مسلمانان این کار را نکردند و مسیرشان را تغییر داده، از سمت شرق و غرب مدینه وارد شدند.

﴿وَإِذْ رَأَعَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾؛ «و (به خاطر بیاورید) زمانی را که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده و دل‌ها به گلوگاه رسیده بود».

این تعبيرات نشانه اوج ترس و وحشت برخی از مسلمانان بود تا آن جا که جان‌ها بر لب آمده و چشم‌ها از کار افتاده بود.

﴿وَتَطْمَئِنُّنَّ بِاللَّهِ الظُّنُونَا﴾؛ «و گمان‌های گوناگون بدی به خدا می‌بردید». از جمله این که برخی می‌گفتند: «پیامبر وعده پیروزی داد، اما این سپاه عظیم دشمن با تجهیزات قوی و نیرومند، نشانه پیروزی آنها و شکست مسلمانان است».

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۳۱.

﴿هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾؛ آن‌جا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.

در این میدان آزمایش مسلمانان چند دسته شدند:

گروهی از آن‌ها که در زمره مؤمنان راستین بودند، می‌گفتند: «آنچه خدا و پیامبرش وعده داده‌اند حق است و سرانجام محقق می‌شود... و گروه دیگر، که افراد ترسو و بزدلی بودند، ترسشان را به دیگران هم منتقل کرده و آن‌ها را تشویق به ترک صحنه نبرد و بازگشت به خانه‌هایشان می‌کردند.

گروه سوم کسانی بودند که به بهانه این‌که خانه‌هایشان حفاظ کافی ندارد قصد ترک میدان جنگ را داشتند.

و گروه چهارم معوقین بودند، آن‌ها می‌گفتند: عجله نکنید، فعلاً به خانه‌هایتان بروید، بعداً در فرصت مناسب به میدان جنگ بیایید.

و بالاخره گروه پنجم منافقین بودند که با صراحت وعده خدا و رسولش را غیرقابل انجام می‌دانستند.

همه این گروه‌ها در میدان جنگ احزاب آزمایش شده و مسلمانان حقیقی و غیر حقیقی و منافقان از یکدیگر جدا شدند.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه‌روی شود هرکه در او غش باشد^۱

امتحان و آزمایش برای همه

تصوّر نشود که آزمایش فقط برای مسلمان‌ها در میدان احزاب، یا مردم کوفه در عصر امام علی علیه السلام یا مردم مدینه در عصر امام حسن علیه السلام یا حاضران در سرزمین کربلا در عصر امام حسین علیه السلام بوده است و مردم عصر و زمان ما امتحان نمی‌شوند، بلکه این سنت الهی در تمام اعصار جریان دارد.

۱. امثال و حکم، ج ۲، ص ۷۶۰.

اگر کسی بگوید: «خدایا! مرا آزمایش نکن» مانند این است که به دانشگاه برود و از مسؤولین آن جا بخواهد از او امتحان نگیرند، که امکان ندارد.

بنابراین، همه مردم در همه زمان‌ها و مکان‌ها مورد امتحان قرار می‌گیرند؛ این مطلب در آیات و روایات متعددی آمده، که از هر کدام به یک نمونه قناعت می‌شود:

خداوند متعال در آیات آغازین سوره عنکبوت می‌فرماید:

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾؛ «آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم»، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟!!

ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و این‌ها را نیز امتحان می‌کنیم)؛ تا کسانی را که راست می‌گویند و کسانی را که دروغ می‌گویند مشخص سازد». این دو آیه صراحت دارد که امتحان و آزمایش همگانی است.

سؤال: فلسفه آزمایشات و امتحانات الهی چیست؟ اگر انسان‌ها یکدیگر را آزمایش می‌کنند برای اطلاع از مقدار توانایی آن‌هاست، چون درباره آن جاهل‌اند. اما خداوند، که از ر گردن به ما نزدیک‌تر است،^۱ چیزی بر او پنهان نیست که بخواهد از آن مطلع شود، پس چرا انسان‌ها را می‌آزماید؟

جواب: حضرت علی علیه السلام به شکل زیبایی پاسخ این سوال را داده است، ابتدا می‌فرماید:

«لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمَلٌ عَلَى فِتْنَةٍ؛ هیچ‌یک از شما نگوید: «خداوندا! به تو پناه می‌برم از امتحان شدن»، و مرا آزمایش مکن) زیرا همه (بدون استثناء) امتحان می‌شوند».

کلام حضرت نیز دلالت بر عمومیت و فراگیری امتحان دارد و نشان می‌دهد که همه مردم در تمام اعصار و ازمنه امتحان می‌شوند.

۱. سوره ق، آیه ۱۶.

حضرت در ادامه به کیفیت دعا در مورد آزمایشات الهی پرداخته، می‌فرماید: «... وَ لَکِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ؛ ولی کسی که می‌خواهد (برای این منظور دعا کند و) به خدا پناه ببرد، از «امتحانات گمراه کننده» به خدا پناه ببرد (و از او بخواهد که از امتحان روسفید خارج شود)».

به‌راستی اگر انسان توان و قدرت خود را در امتحانات الهی به کار برد و در ضمن از خداوند تقاضا نماید به او کمک نماید که در آزمایش موفق شود بدون شک خداوند به او کمک خواهد کرد. حضرت در ادامه به علت آن‌گونه دعا نکردن و این‌گونه دعا کردن پرداخته، می‌فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾؛ «زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: «و بدانید اموال و فرزندان شما، وسیله آزمایش هستند».^۱

آیا اموال از راه حلال به دست آمده است؟ آیا در راه حلال مصرف می‌شود؟ آیا حقوق شرعی آن پرداخت شده است؟ آیا فرزندان را درست تربیت کرده‌ای؟ آیا مراقبت کافی از آن‌ها داشته‌ای؟

و با توجه به این‌که عموم مردم معمولاً مال و فرزندی دارند، بنابراین همه مبتلا به آزمایش و امتحان هستند و هیچ استثنایی ندارد.

حضرت پس از تشریح اجتناب‌ناپذیر بودن امتحان و آزمایش، و تعلیم چگونگی دعا برای این مطلب، به فلسفه‌های آزمایشات الهی می‌پردازد:

«وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَّبِعَنَّ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ، وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَلَكِنْ لِنُظْهِرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ؛ و معنی این سخن آن است که خداوند مردم را با اموال و اولادشان آزمایش می‌کند؛ تا آن‌کس که از روزی‌اش خشمگین است از آن‌کس که شاکر و راضی است شناخته شود؛ هرچند خداوند سبحان از مردم به خودشان

۱. سوره انفال، آیه ۲۸.

آگاه‌تر است، ولی این به علت آن است که افعالی که با آن استحقاق ثواب و عقاب دارند ظاهر و آشکار می‌گردد»^۱.

معنای این سخن این است که خداوند برای نیّت بدون عمل، کسی را مجازات نمی‌کند. اگر کسی نیّت کند انسان بی‌گناهی را به قتل برساند اما آلوده این گناه بزرگ نگردد عذاب نمی‌شود. خداوند هنگامی او را مجازات می‌کند که به نیّتش جامعه عمل ببوشاند.

فلسفه آزمایشات الهی

یکی از فلسفه‌های آزمایشات الهی آشکار شدن نیّت‌ها و قصدهاست، که بدون آن پاداش و عذاب بی‌معناست.

فلسفه دیگر امتحان‌ها این است که فردای قیامت کسی از خدا طلبکار نباشد. اگر به نیّت منهای عمل قناعت می‌شد هرکس ادّعا می‌کرد که من هم قاصد این کارهای خیر بودم؛ اما هنگامی که پای عمل به میان آید مدّعیان دروغین از مدّعیان راستین تشخیص داده می‌شوند. همه مردم به زیارت امام حسین علیه السلام می‌روند یا آن حضرت را از دور زیارت می‌کنند، آرزو می‌کنند که ای کاش در روز عاشورا در کنار حضرت بودند و در رکابش به شهادت می‌رسیدند؛^۲ اما زمانی که عاشورای ایران در جنگ تحمیلی هشت ساله پیش آمد عده‌ای در این امتحان سرفراز بیرون نیامده و از دادن جان و مال و سرمایه و اعتبارشان، خودداری کردند و معلوم شد در ادّعای خویش صادق نیستند. آری، خداوند امتحان می‌کند تا فردای قیامت هیچ‌کس نتواند ادّعایی داشته باشد و طلبکاری کند.

سومین فلسفه امتحانات الهی این است که انسان‌ها را پرورش داده و آبدیده

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۴، حکمت ۹۳.

۲. المفاتیح الجدیدة، ص ۲۵۱.

می‌کند. رزمندگانی که در میدان هشت ساله جنگ تحمیلی بودند بسیار ورزیده و آبدیده شدند. اگر فولاد را در کوره آتش قرار می‌دهیم برای این است که آبدیده و محکم شود. فولاد وجود انسان هم در کوره امتحانات آبدیده‌تر و محکم‌تر می‌شود. نتیجه این‌که هدف خداوند از آزمایشات و امتحانات بشر، کشف مجهولات نیست؛ بلکه هدف یکی از امور سه‌گانه‌ای است که گفته شد.

مواد امتحانی

سؤال: مواد امتحانی دبستان و مدرسه و دانشگاه، درس‌های خاص و محدودی است. مواد امتحانی خداوند چیست؟

جواب: مواد امتحانات الهی موارد خاص و محدودی نیست، بلکه خداوند با هر وسیله‌ای امتحان می‌گیرد. به بخشی از مواد امتحانی در آیه شریفه ۱۵۵ سوره بقره اشاره شده است، توجه فرمایید:

﴿وَلَتَبْلُوَنكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَيِّنُوا الصَّابِرِينَ﴾؛ «به یقین همه شما را با اموری همچون ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به صابران».

در این آیه شریفه پنج ماده امتحانی بیان شده، که البته به‌عنوان مثال است و مواد امتحانی بشر منحصر در آن نیست.

در همین اوضاع و احوالی که ما زندگی می‌کنیم کوره امتحان الهی داغ است. در این محیط مملو از عوامل تحریکات جنسی، اگر جوان مسلمان تلاش کرده و خویشتن را حفظ کند امتحان خود را خوب داده است.

خداوند برخی را با پول و دیگران را با بی‌پولی، عده‌ای را با سلامتی و برخی را با بیماری، برخی را با مقام و عده‌ای را با گرفتن مقام آزمایش می‌کند. امتحان هرکس متناسب شرایط خود اوست.

رضاخان، وزیر دربار^۱ بسیار قلدر و زورگویی داشت که پست و مقام، او را فریفته بود و دست به هر کاری می‌زد. زمانی دستور داد همهٔ علما را در مجلسی جمع کنند تا با آن‌ها ملاقات کند وقتی که در آن مجلس حاضر شد گفت: «من هزار دلیل دارم که این عالم خدایی ندارد!» علما نگاهی به یکدیگر کرده و دیدند مقام، این شخص را دیوانه کرده و پاسخ دادن بی‌فایده است و لذا هیچ‌کس جوابی نداد. مدتی گذشت، عده‌ای از مقامات از وی نزد رضاخان سعایت و بدگویی کردند و رضاخان به او بدبین شد و در نهایت او را از وزارت خلع کرد و راهی زندان نمود. یکی از علمای حاضر در آن جلسه گفت: می‌خواهم به ملاقاتش

۱. این داستان، در کتاب مجموعه قصه‌های شیرین، صفحهٔ ده به بعد، به شکل زیر نقل شده است: «شبی در انجمن ادبی ایران، یکی از اعضا، کنفرانسی در مورد شرح حال و حیات و ادبیات جلال الدین (ملائی) رومی داد.

روز دیگر وزیر دربار، تیمور تاش، به رئیس یا نائب رئیس انجمن گفت: ما مشغول از بین بردن مآلها هستیم و قصد داریم تمام مآلهای ایران را زنده به گور کنیم، و شما مآلهای قدیم و مرده را از گور بیرون می‌آورید و در مورد آن‌ها کنفرانس می‌دهید.

وی در مقام اعتذار گفت: این کنفرانس از نقطه نظری ادبی و جنبهٔ شاعری ملائی رومی در نظر گرفته شده، نه جنبهٔ ملائی او. وزیر دربار بر عصبانیت خود افزود و گفت: اشعار او هم اغلب بی‌معناست مانند این‌که می‌گوید:

ما همه شیران ولی شیر علم حمله‌شان از باد باشد دم به دم

چندی نگذشت که آقای وزیر از کار خلع و بازداشت شد. یکی از نزدیکانش می‌گفت: زمانی که دولت مشغول آماده کردن پرونده‌اش بود، او را در اطاق بازداشت دیدم که قدم می‌زد و مرتب همان شعر را می‌خواند.

نکته‌سنجی گوید: افسوس که بیت دوم آن را نخوانده است. اگر او راضی نشده بخواند ما می‌خوانیم و به باد می‌گوییم به گوش او برساند:

حمله‌شان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آن‌که ناپیداست باد

آری، آن‌که ناپیداست خداست که شیر علم (وزیر دربار) را نیکو به باد داد! این شیر علم در نتیجهٔ غرور و خودبرتربینی به مرحوم میرزا طاهر تنکابنی تهرانی گفته بود: با علم و ادب و منطق و فیزیک و شیمی ثابت می‌کنم که خدایی نیست و آنچه می‌پرستید وهم و خیال است. میرزا فرمود: من هم نزدیک است با شما هم عقیده شوم! وزیر گفت: چطور؟ فرمود: دلیل من بودن شما بر سر کار است؛ زیرا اگر خدایی بود شما نایبست تاکنون دوام آورده باشید! پس از چندی مرحوم میرزا تبعید شد، و در زمان تبعید وی، تیمور تاش از کار برکنار گردید. پس جان فدای آن‌که ناپیداست باد.»

بروم. هنگامی که به زندان رفت دید در داخل زندان قدم می‌زند و شعر توحیدی زیر را زمزمه می‌کند:

ما همه شیریم ولی شیر علم حمله‌شان از باد باشد دم به دم
حمله‌شان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آن‌که ناپیداست باد^۱

یعنی قدرت‌های مادی مانند شیر نقاشی شده روی پرچم هستند که وقتی باد می‌وزد می‌پندارند حرکتی دارند و حمله‌ای می‌کنند اما آنچه پرچم را به حرکت درآورده درحقیقت باد است که ناپیداست و به وجود آورنده آن، ذات پاک خداست.

این عالم می‌گوید: با شنیدن این اشعار از وی که به‌طور کل منکر خدا بود تعجب کردم و به او گفتم: «آمده‌ام تمام هزار دلیل را با یک دلیل باطل کنم، آن کس که تو را از اوج قدرت به پشت میله‌های زندان انداخت همان خدای متعال است!» سر به زیر انداخت و سخنی نگفت.

خدایا! ما را در امتحان‌های مختلف موفق و سربلند مدار.

* * *

۱. مثنوی معنوی، ص ۳۰ (دفتر اول، بخش ۲۹، اعتراض مریدان بر خلوت وزیر)، البته آنچه در این نسخه آمده مقداری با عبارت متن تفاوت دارد، توجه بفرمایید:

ما همه شیران ولی شیر علم حمله‌شان از باد باشد دم به دم
حمله‌شان پیدا و ناپیداست باد آن‌که ناپیداست از ماکم مباد

مردود شدگان در میدان امتحان



خداوند متعال در آیات مذکور می فرماید:

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا * وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا * وَلَوْ دُحِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوَّهَا وَمَا تَلَبَّثُوا فِيهَا إِلَّا بَسِيرًا﴾؛ «و (نیز به خاطر آورید) زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! اینجا جای ماندن شما نیست؛ به خانه‌های خود بازگردید.» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه (بازگشت) می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما بی‌حفاظ است». در حالی که بی‌حفاظ نبود؛ آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند».

همان‌گونه که گذشت جنگ احزاب میدان آزمایش بسیار مهمی برای مسلمانان بود. چون در حال عادی، همه مردم مثل یکدیگرند، منافق و غیر منافق، و ضعیف‌الایمان و قوی‌الایمان از یکدیگر شناخته نمی‌شوند اما هنگامی که پای تجربه و آزمون به میان آید این گروه‌ها از هم جدا می‌شوند.

آزمایش و امتحان‌های الهی را از جهتی می‌توان تشبیه به جداسازی گندم از کاه آن، مطابق روش کشاورزان قدیم کرد. در زمان‌های گذشته کشاورزان پس از درو کردن گندم‌ها، آن‌ها در خرمنگاه، جمع می‌کردند سپس با وسیله آهنی یا

چوبی سنگینی که حیوانی آن را می کشید آن را می کوبیدند. هنگامی که کاملاً کوبیده می شد - که معمولاً مدت زیادی طول می کشید - باید گندم ها را از لابه لای کاه ها جدا می کردند. آن ها نمی توانستند گندم ها را دانه دانه از میان کاه ها بردارند چون این کار عملاً غیر ممکن بود. در آن فصل از سال معمولاً نسیمی می وزید که کشاورزان از آن نسیم برای این کار استفاده می کردند. کشاورز با پنجه ای چوبی مخلوط کاه و گندم را به آسمان می پاشید، نسیم کاه ها را چند قدمی جلوتر می برد اما گندم ها در همان قسمت می ریخت و روی هم انبار می شد، این گونه گندم ها را از کاه جدا می کردند. همان گونه که در مسیر وزش نسیم، کاه ها از گندم ها جدا می شد، در طوفان جنگ احزاب نیز هرکس وزن و شخصیت و قابلیت و ایمان داشت دچار طوفان نشده و همچون کاه به گوشه ای پرتاب نمی شد، بلکه همچون گندم که وزن داشت ثابت قدم در میدان جنگ باقی می ماند. به هر حال در آیات مورد بحث به سه گروه اشاره شده است، که سربلند از آزمایش خارج نشدند:

گروه اول: منافقان

که طوفان حوادث آن ها را از جا کند و باطن خود را نشان دادند. خداوند درباره آن ها چنین می فرماید: «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا»؛ «و (نیز به خاطر آورید) زمانی را که منافقان و بیماردلان می گفتند: «خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند».

منافقان حتی به خداوند هم توهین کرده و او را فریب کار توصیف کردند آن ها می گفتند: خدا و پیامبرش ما را به میدان جنگ آورده و در میان انبوه لشکر دشمن رها کرده اند. آن ها ما را قتل عام و خانه هایمان را ویران و زن و بچه هایمان را اسیر خواهند کرد.

گروه دوم: مؤمنان ضعیف الایمان

در آیه سیزدهم سوره احزاب به عده ای از مسلمانان ترسو و بزدل

و ضعیف‌الایمان اشاره شده که تحت تأثیر وسوسه‌های منافقان قرار گرفته بودند. وسوسه منافقان در هر جامعه‌ای اثر منفی می‌گذارد و لذا در سوره فلق از شر آن به خدا پناه می‌بریم: «وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ»^۱.

این منافقان وسوسه‌گر اکنون هم وجود دارند و مشغول تضعیف روحیه مؤمنان‌اند. مثلاً می‌گویند: «آمریکا و اسرائیل به زودی به کشور ما حمله می‌کنند!» اما اگر مؤمنان، هوشیار و بیدار باشند می‌توانند وسوسه‌های آن‌ها را بی‌اثر یا حداقل کم‌اثر کنند. به هر حال خداوند متعال از گروه دوم چنین یاد کرده است: «وَإِذ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا»؛ «و (نیز به خاطر آورید) زمانی را که گروهی از آن‌ها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! این جا جای ماندن شما نیست؛ به خانه‌های خود بازگردید»^۲.

سؤال: چرا تعبیر به «اهل یثرب» می‌کردند؟

جواب: می‌دانیم که وقتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این شهر هجرت کرد نام آن به «مدینه النبی؛ شهر پیامبر» تغییر یافت. چون «یثرب» از ماده «ثرب» به معنای ملامت و سرزنش است و یثرب به معنای شهر ملامت و سرزنش بود و لذا پس از ورود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن شهر، آن را «شهر پیامبر» نامیدند. با توجه به این که جنگ احزاب در سال پنجم هجرت رخ داد و پنج سال از این تغییر نام می‌گذشت، هنوز آن گروه ترسو این تغییر نام را به رسمیت نمی‌شناختند و لذا از شهر مدینه با نام قدیمش که در دوران جاهلیت معروف بود، یاد کردند.

گروه سوم: عذرتراشان دروغ‌گو

سومین گروهی که در میدان جنگ احزاب از امتحان سربلند خارج نشدند عذرتراشان دروغ‌گو بودند. خداوند متعال درباره آن‌ها چنین فرموده است:

۱. سوره فلق، آیه ۴.

۲. سوره احزاب، آیه ۱۳.

«وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا»؛
 «و گروهی از آن‌ها از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما
 بی حفاظ است» در حالی که بی حفاظ نبود؛ آن‌ها فقط می‌خواستند (از جنگ)
 فرار کنند.»^۱

این گروه در ادعای خود صادق نبوده و خانه و اهل خانه را بهانه‌ای برای فرار
 از جنگ قرار داده بودند. مانند بعضی از مردم ضعیف‌الایمان عصر و زمان ما، که
 وقتی به آن‌ها گفته می‌شود: چرا احتکار می‌کنید؟ چرا رشوه می‌خورید؟ چرا
 آلوده ربا می‌شوید؟ می‌گویند: زن و بچه ما هزینه دارند، باید شکم آن‌ها را سیر
 کنیم! این‌ها نیز خانواده را بهانه‌ای برای آلوده شدن به کارهای حرام قرار داده‌اند.
 خداوند در ادامه در مورد همین مردم ضعیف‌الایمان می‌فرماید: «وَأَلْوُ دُخِلَتْ
 عَلَيْهِمْ مِّنْ أَفْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَا تَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا»؛ «و (آنان چنان بودند
 که) اگر دشمنان از اطراف مدینه بر آنان وارد می‌شدند و پیشنهاد بازگشت به
 سوی شرک را به آنان می‌کردند می‌پذیرفتند، و جز مدت کمی (برای انتخاب این
 راه) درنگ نمی‌کردند».

این جریان‌ها در دوران انقلاب اسلامی ایران نیز اتفاق افتاد. هنگامی که
 کماندوهای شاه به انقلابیون حمله کردند، انقلابی‌های واقعی تا آخرین قطره
 خونشان در برابر آن‌ها ایستادند. اما بعضی از افراد ضعیف‌الایمان وقتی در برابر
 شدت عمل و فشار کماندوها قرار گرفتند گفتند: «ما جزء انقلابی‌ها نیستیم، ما
 اصلاً نماز نمی‌خوانیم!».

نتیجه این‌که در میدان آزمایش و به هنگام امتحان، صفوف از یکدیگر جدا
 شده و انقلابی و غیر انقلابی، ضعیف‌الایمان و قوی‌الایمان، منافق و غیر منافق از
 یکدیگر تشخیص داده می‌شوند.

۱. سوره احزاب، آیه ۱۳.

منافقان بیمارند

قرآن مجید منافقان را بیمار می‌داند: ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۱ بیمار دلانی که قلب و روح و جانشان بیمار است. چراکه انسان سالم یک چهره، یک قلب، و یک سر دارد و لذا اگر انسانی با دو سر متولد شود بیمار شمرده می‌شود و سر اضافی‌اش را با جراحی برمی‌دارند.

انسان یا مرد است یا زن. اگر نه مرد بود و نه زن و به تعبیر دیگر، هم مرد بود و هم زن، همچون انسان دو سر، بیمار محسوب می‌شود و لذا دو جنسی‌ها اقدام به جراحی کرده و جنسیت واقعی خود را آشکار می‌کنند. انسان سالم هم یک چهره دارد؛ یا مسلمان است یا کافر. کسی که منافق و دوچهره است؛ هم ادعای اسلام می‌کند و هم دمخور مشرکان است بیمار محسوب می‌شود. اگر کسی امروز دست در دست امام حسین علیه السلام بگذارد و فردا پای پرچم یزید بن معاویه سینه بزند، انسان منافق و دوچهره و بیمار است و باید خود را معالجه کند.

خطر منافقان

منافقان بسیار خطرناک‌اند. ضربه‌ای که آن‌ها در طول تاریخ به اسلام وارد کرده‌اند هیچ دشمنی وارد نکرده است و لذا باید همواره مراقب آن‌ها بود و هیچ‌گاه از آن‌ها غافل نشد.

سخنی با برادران اهل سنت

برادران اهل سنت معتقدند تمام صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله عادل‌اند، و در این زمینه کتاب‌هایی تحت عنوان عدالت صحابه نوشته‌اند.^۲ منظورشان از صحابه هرکسی

۱. سوره مائده، آیه ۵۲ و سوره انفال، آیه ۴۹ و سوره توبه، آیه ۱۲۵ و سوره حج، آیه ۵۳ و سوره احزاب، آیه ۱۲ و ۶۰ و سوره محمد، آیه ۲۰ و ۲۹ و سوره مدثر، آیه ۳۱.

۲. مشروح مباحث مربوط به عدالت صحابه را می‌توانید در کتاب «نظریه عدالة الصحابة والمرجعية السياسية في الاسلام» نوشته استاد احمد حسین یعقوب مطالعه فرمایید.

است که در عصر پیامبر ﷺ زندگی می‌کرده و آن حضرت را درک نموده و یا از وی حدیث نقل کرده است. تمام این افراد، به عقیده اهل سنت، عادل‌اند. ما سؤال می‌کنیم: در مورد منافقان از اصحاب پیامبر ﷺ که در آیات مورد بحث به شدت مورد نکوهش قرار گرفته‌اند و اساساً اعتقادی به خدا و پیامبر نداشته‌اند چه می‌گویند؟ آن‌ها طبق تعریف شما از صحابه، چون در عصر آن حضرت حضور داشته و خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و برخی از آن‌ها از وی حدیث نقل کرده‌اند، جزء صحابه محسوب می‌شوند؟ آیا چنین افرادی را نیز عادل می‌دانید؟! این سؤالی است که آن‌ها جواب قانع‌کننده‌ای برای آن ندارند. بنابراین، عقل حکم می‌کند که این برادران هم مانند پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام از مطلق‌نگری درباره صحابه پرهیز کنند.

ما معتقدیم صحابه پیامبر ﷺ به چهار دسته تقسیم می‌شوند: ۱. انسان‌های خوب ۲. آدم‌های متوسط ۳. انسان‌های بد ۴. آدم‌های بسیار بد مانند منافقان. امیدواریم که این برادران در این مسئله تجدید نظر کنند، همان‌گونه که برخی از علمای آن‌ها در برخی از مسائل تجدید نظر کرده‌اند.^۱

نشانه‌های منافقان

در آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام علامت‌ها و نشانه‌های متعددی برای دورویی و دوچهرگی ذکر شده، که به سه روایت اکتفا می‌کنیم:

اول: حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَرَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ مَنْ إِذَا ائْتَمَنَ حَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ؛ هر کس دارای سه ویژگی باشد منافق است هرچند نماز بخواند و روزه بگیرد و خودش را مسلمان بداند: ۱. کسی که در امانت خیانت کند (چنین کسی منافق است چون

۱. از جمله می‌توان به محمد بن علوی المالکی نویسنده «مفاهیم یجب ان تصحح» اشاره کرد.

ظاهرش امین و باطنش خائن محسوب می‌شود). ۲. کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید (چون قیافه انسان راستگو را به خود می‌گیرد ولی راست نمی‌گوید، چنین انسانی نیز دو چهره است). ۳. کسی که از وعده‌اش تخلف می‌کند (زیرا در ظاهر خود را صادق الوعد معرفی کرده اما در واقع تخلف نموده است).^۱ حضرت در ادامه روایت به آیات ۵۸ سوره انفال و ۷ سوره نور و ۵۴ سوره مریم، استدلال کرده است. آیه اول در مورد خیانت در امانت و آیه دوم درباره دروغ‌گویی و آیه سوم در مورد وفای به عهد است.

دوم: امام صادق علیه السلام به سه نشانه دیگر نفاق اشاره کرده است؛ می‌فرماید: «لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يُخَالِفُ لِسَانُهُ قَلْبَهُ، وَقَلْبُهُ فِعْلَهُ، وَعَلَانِيَتُهُ سِرِّيَّتُهُ؛ منافق سه علامت دارد: ۱. زبانش با قلبش هماهنگ نیست (با زبان چیزی می‌گوید و در قلبش چیز دیگری است) ۲. قلبش مخالف کردار اوست (در قلب راستی و عدالت را دوست دارد، اما در عمل دروغ می‌گوید و ظلم می‌کند). ۳. ظاهرش مخالف باطنش می‌باشد (در ظاهر فردی مذهبی و حزب‌اللهی است، اما در باطن شخصی بی‌ایمان و فاسد است).»^۲

سوم: حضرت علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «أَظْهَرَ النَّاسِ نِفَاقًا مَنْ أَمَرَ بِالطَّاعَةِ وَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا، وَنَهَى عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَلَمْ يَنْتَهَ عَنْهَا؛ منافق ترین مردم کسی است که دیگران را به اطاعت خدا دعوت می‌کند، اما خود آن را به جا نمی‌آورد (به مردم می‌گوید: امر به معروف کنید، اما خود این کار را نمی‌کند) و دیگران را از نافرمانی خدا باز می‌دارد، اما خود معصیت می‌کند (مثلاً به مردم می‌گوید: ربا نخورید، اما خود آلوده رباخواری می‌شود).»^۳

پروردگارا! به همه ما توفیق ترک نفاق و دورویی را عنایت فرما.

* * *

۱. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۱۱، باب ۳۸۷۳، ح ۲۰۶۱۶.

۲. همان، ح ۲۰۶۱۹.

۳. همان، ص ۱۱۳، باب ۳۸۷۵، ح ۲۰۶۳۲.

پیمان شکنان



خداوند متعال در پانزدهمین آیه سوره احزاب چنین می‌فرماید:
﴿وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا﴾؛ «با این که آنان قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند؛ و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و در برابر آن مسئول اند)».

در این آیه شریفه کسانی که میدان جنگ را ترک کرده یا قصد داشتند جبهه را خالی کنند در حالی که قبلاً با خدا پیمان بسته بودند، مورد عتاب الهی قرار گرفته‌اند که: چرا بر سر عهد و پیمان خود نیستید و آن را نادیده گرفته‌اید؟

درحقیقت در این آیه شریفه یک صغرا و کبرای منطقی وجود دارد؛ صغرا این است که همه مسلمانان عهد کرده بودند پشت به دشمن نکنند؛ اما جمعی از آنان به بهانه‌هایی قصد تخلف داشتند. عده‌ای به بهانه مشکلات خانوادگی، برخی به بهانه این که امیدی به پیروزی نیست و گروهی با این بهانه که پیامبر ﷺ ما را فریب داده است. خلاصه هرکس به بهانه‌ای قصد پشت کردن به جبهه را داشت و اما کبرای قضیه این است که عهد و پیمان الهی مورد بازخواست قرار می‌گیرد و نتیجه‌اش این که هر یک از مسلمانان که عهد و پیمانش را زیر پا نهد و میدان

جنگ را به هر بهانه‌ای خالی کرده و پشت به جبهه کند فردای قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرد؛ چون همه در برابر پیمان‌های خود مسئول‌اند.

اهمیت عهد و پیمان در اسلام

عهد و پیمان از نظر اسلام بسیار مهم است و در آیات مختلف و روایات متعددی در مورد آن سخن گفته شده، که به چند مورد آن به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. خداوند متعال در آیات آغازین سوره مؤمنون، پس از آن‌که خبر از رستگاری بی‌چون و چرای مؤمنان می‌دهد، صفاتی برای مؤمنان رستگار می‌شمارد. در آیه هفتم به عنوان پنجمین صفت آنان چنین می‌فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»؛ «و آن‌ها که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند». یعنی بدون رعایت عهد و پیمان نمی‌توان به اوج قلّه ایمان صعود کرد.

۲. در آیه ۱۷۷ سوره بقره در مقام بیان حقیقت معنای «برّ» صفاتی بیان شده، که پنجمین آن به شرح زیر است: «وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا»؛ و (همچنین) کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می‌کنند».

در این آیه شریفه وفای به عهد در کنار ایمان به خدا و جهان آخرت و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران الهی و اعطای کمک‌های مالی و اقامه نماز و اعطای زکات ذکر شده است.

۳. حضرت علی علیه السلام در عهدنامه ماندگار و ارزشمند مالک اشتر، که در حقیقت آیین کشورداری است خطاب به مالک می‌فرماید: «وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطِّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ وَإِنْ عَزَّ ذِمَّتُكَ بِالْأَمَانَةِ وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جِنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيَتْ؛ اگر با دشمن، پیمان امضا کردی یا به آن‌ها امان دادی و در ذمه‌ات قرار دادی به عهدت وفا کن و به امانت خود وفادار باش و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده».

حضرت سپس چنین استدلال می‌فرماید: «فَأِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسِ

أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشْتُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ؛ زیرا هیچ‌یک از فرایض الهی نیست که همچون وفای به عهد و پیمان، مردم جهان - با تمام اختلافاتی که در آرا و خواسته‌هایشان دارند - درباره آن چنین اتفاق نظری داشته باشند.^۱ خلاصه این‌که یا پیمانی مبنی، و یا اگر بستی به آن وفادار باش.

۴. امام باقر علیه السلام سه چیز را تخلف‌ناپذیر شمرده است؛ از جمله: «وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ؛ وفای به عهد و پیمان چه در برابر انسان‌های خوب و چه فاسق».^۲ نتیجه این‌که وفای به عهد و پیمان اهمیت بسیار زیادی دارد.

سؤال: عهد و پیمانی که در آیه مورد بحث در مورد آن سخن گفته شده و برخی از مسلمانان سست‌ایمان در جنگ احزاب از آن تخلف کردند، کدام پیمان بود؟
جواب: مفسران در این زمینه اختلاف نظر دارند: برخی معتقدند منظور عهد و پیمانی است که مسلمانان به هنگام ورود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه با آن حضرت بسته و متعهد شدند تا آخرین نفس همراه و همگام وی باشند.

بعضی گفته‌اند: منظور عهد و پیمانی است که مسلمانان در جنگ احد با آن حضرت بستند. آنگاه که از میدان فرار می‌کردند، سپس از کار خود پشیمان شده و برگشتند و با حضرت پیمان بستند که هرگز پشت به دشمن نکنند.

گروه سوم از مفسران معتقدند پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از جنگ احزاب از مسلمانان بیعت گرفت که در میدان نبرد صحنه را ترک نکنند.^۳

ما معتقدیم که هرکس مسلمان شود و شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بدهد معنایش این است که من مطیع اوامر الهی و دستورات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هستم و با او عهد و پیمان بستم. بنابراین، اگر خداوند را به یگانگی و پیامبر را به نبوت می‌شناسیم، خود این اعتقاد، عهد و پیمان محسوب می‌شود و نباید از آن تخلف کرد.

۱. نهج البلاغه، ج ۳، نامه ۵۳، ص ۱۷۲.

۲. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۵۶، باب ۲۹۱۸، ح ۱۴۵۳۹.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

عهد و پیمان، به هریک از معانی مذکور که باشد برخی از مسلمانان از آن تخلف کردند و لذا مورد عتاب خدا قرار گرفتند.

انواع عهد و پیمان‌ها

عهد و پیمان‌ها سه قسم‌اند:

قسم اول: پیمان‌هایی که مردم با هم می‌بندند؛ مانند ازدواج‌ها، معامله‌ها، اجاره‌ها و مانند آن؛ که عمل به آن‌ها واجب و تخلف از آن حرام است. عهد و پیمان‌هایی نیز که دولت‌ها با یکدیگر می‌بندند از همین قسم است.

قسم دوم: عهدهای یک‌طرفه که انسان با خود می‌بندد؛ مانند این که می‌گوید: فلان موقع فلان مقدار وام به فلان کس بدهم. یا فلان مقدار به وی کمک کنم. عمل به این نوع عهد و پیمان‌ها واجب نیست، اما وفای به آن بسیار مطلوب است.

قسم سوم: پیمان‌هایی که انسان با خدا می‌بندد؛ مانند این که می‌گوید: با خدا عهد می‌کنم که اگر فرزندی از بیماری نجات پیدا کرد فلان مبلغ پول به فقیری صدقه بدهم، که در صورت برآورده شدن خواسته مورد نظر عمل به این عهد واجب است و اگر کسی عمداً مخالفت کند کفاره سنگینی دارد؛ همچون کفاره تخلف از نذر؛ یعنی باید شصت روز روزه بگیرد، که سی و یک روز آن باید پی‌درپی باشد و یا شصت فقیر را اطعام کند.

عهد با خداوند چیز ساده‌ای نیست که امروز آن را ببندد و هنگامی که حاجتش روا و مشککش حل شد آن را به فراموشی بسپارد همانند برخی از مشرکان که در وقت حادثه و بلا به یاد خدا افتاده و عهدهایی با او می‌بستند و هنگامی که جان سالم به در می‌بردند آن را به فراموشی می‌سپردند این مطلب در آیه شریفه ۶۵ سوره عنکبوت آمده است، توجّه بفرمایید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾؛ «هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کنند)؛ اما

هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند». در جای دیگر می فرماید: «دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»؛ «در آن هنگام که طوفان شدیدی می وزد و خطر غرق شدن را احساس می کنند) خدا را از روی خلوص عقیده می خوانند که: «اگر ما را از این گرفتاری نجات دهی، حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود» اما هنگامی که خدا آن‌ها را رهایی بخشید، (بار دیگر) به ناحق، در زمین ستم می کنند»^۱.

بنابراین در عهد و پیمان‌هایی که با خدا داریم مراقب باشیم با وسوسه‌های شیطان و هوای نفس از زیر آن شانه خالی نکنیم و به شکرانه روا شدن حاجت و اجابت دعایمان، مطابق پیمانمان عمل کنیم.

عهد و پیمان با انقلاب اسلامی ایران

با توجه به این که ملت مؤمن و صبور و آزاده ایران در پی پیروزی انقلابشان به نظام مقدس جمهوری اسلامی رأی دادند، درحقیقت آن رأی عهد و پیمانی بود مبنی بر این که برای حفظ نظام اسلامی نهایت تلاش و کوشش خود را خواهیم کرد. بنابراین به مقتضای این پیمان هر زمان خطری انقلاب و نظام اسلامی را تهدید کند باید برای رفع آن خطر همگی قیام کرده و به عهدمان وفا کنیم.

کاهش جمعیت، خطری بزرگ!

یکی از خطرهایی که اکنون نظام اسلامی را تهدید می کند، کاهش جمعیت است. علت آن کم شدن ازدواج، بالا رفتن سن ازدواج و تمایل به داشتن فرزند کمتر است. رفتار غلطی که متأسفانه از فرهنگ غرب به کشور ما نفوذ کرده و با شعار «فرزند کمتر، زندگی بهتر» تبدیل به یک فرهنگ ایرانی شده است.

۱. سوره یونس، آیات ۲۲ و ۲۳.

این کار دو عیب بزر دارد: نخست این که نفرت کشور به تدریج کم شده و رشد جمعیت قوس نزولی پیدا می کند و مشکل دیگر این که جمعیت جوان کشور که عمده کارها بر دوش آنهاست به تدریج کاهش پیدا می کند و اگر جامعه ای پیر شود و نیروی جوان آن کاهش یابد آسیب پذیر خواهد شد. و لذا باید کاری کرد که این شرایط تغییر یابد و خطرات ناشی از آن ان شاء الله برطرف شود. و این مقصود حاصل نمی گردد، مگر این که چند کار انجام شود که مهم ترین آنها مسئله ازدواج است.

احیای فرهنگ ازدواج

روایات فراوانی از حضرات معصومین علیهم السلام در مورد اهمیت ازدواج و آثار فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی آن وارد شده که به چند نمونه آن قناعت می کنیم:

۱. امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «تَزَوَّجُوا فَإِنِّي مُكَافِّرٌ بِكُمْ الْأُمَمَ غَدًا فِي الْقِيَامَةِ؛ ای مسلمانها! ازدواج کنید (و فرزنددار شوید) من در روز قیامت به فزونی شما در عرصه قیامت در برابر سایر امتها افتخار می کنم».

حضرت در ادامه روایت فرمود: «حتی بچه ای که سقط شده، خداوند او را پرورش می دهد و بزر می کند و او جلوی در بهشت می ایستد. به وی می گویند: «وارد بهشت شو» می گوید: «تا پدر و مادرم وارد بهشت نشوند من داخل نمی شوم».^۱ آری، ثمره ازدواج اگر بچه سقط شده ای هم باشد ارزش دارد چون در مسیر انسان کامل شدن بوده و چنین بچه ای شفیع والدین خود خواهد شد.

۲. حضرت علی علیه السلام فرمود: «تَزَوَّجُوا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَّبِعَ سُنَّتِي فَإِنَّ مِنْ سُنَّتِي التَّزْوِيجَ؛ ای مسلمانها! ازدواج کنید؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دوست دارد پیرو سنت من باشد ازدواج کند که ازدواج از سنت

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳، ح ۲.

من است»^۱. طبق این روایت کسانی که ازدواج نمی‌کنند پشت به سنت رسول اکرم ﷺ کرده‌اند.

۳. در حدیث دیگری از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم: «وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُعْمَرُ فِي الْإِسْلَامِ بِالنِّكَاحِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُخْرَبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفُرْقَةِ يَغْنِي الطَّلَاقَ؛ هیچ چیزی در پیشگاه خداوند محبوب‌تر از خانه‌ای که با ازدواج آباد شود نیست. و هیچ چیزی در پیشگاه خداوند منفورتر از خانه‌ای که با طلاق ویران شود نیست»^۲.

آری، ازدواج رمز آبادانی و طلاق عامل ویرانی است و لذا این منفورترین کارها و آن محبوب‌ترین کارها شمرده شده است.

۴. امام صادق علیه السلام فرمود: «رَكَعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً يُصَلِّيَهَا أَعْرَبُ؛ دو رکعت نماز انسان متأهل، بافضیلت‌تر از هفتاد رکعت نماز انسان مجرد است»^۳.

همه در برابر ازدواج جوانان مسئول‌اند!

خوانندگان محترم! برادران و خواهران مسلمان! مسئله ازدواج جوانان یک مسئله شخصی نیست، که فقط خودشان و خانواده آن‌ها مسئولیت داشته باشند، بلکه یک مسئله اجتماعی است و همه مسلمانانی که توانایی دارند، در برابر آن مسئول‌اند، چراکه خداوند متعال خطاب به همه مسلمانان می‌فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ «مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درست‌کارتان را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۶، ح ۱۴.

۲. همان، ص ۵، ح ۱۰.

۳. همان، ص ۶، ح ۱.

می سازد؛ (فضل) خداوند واسع و (از نیازهای بندگان) آگاه است.^۱

بنابراین، مسئول ازدواج جوانان بی همسر فقط اعضای خانواده آن‌ها نیستند؛ بلکه همه مسلمانان‌اند. کسانی که توانایی مالی دارند، کمک مالی کنند، کسانی که از طریق گفتگو و سخن گفتن می‌توانند کمک کنند، از این طریق اقدام نمایند، کسانی که از طریق معرفی افراد مناسب به یکدیگر می‌توانند قدمی بردارند، نباید دریغ کنند، و کسانی که می‌توانند ضمانت کنند، ضمانت نمایند و ریش‌گرو بگذارند. ضمناً آیه شریفه بهانه فقر مالی را برای ترک ازدواج بهانه درستی نمی‌داند و حتی کسانی را که دستشان خالی است سفارش به ازدواج کرده و روزی آن‌ها را تضمین فرموده است. در روایات اسلامی یکی از راه‌های خلاصی از فقر، ازدواج بیان شده است. جوانی از انصار خدمت پیامبر ﷺ رسید و از فقر و نداری‌اش شکایت کرد. پیامبر ﷺ فرمود: ازدواج کن تا مشکل حل شود. جوان می‌گوید: خجالت کشیدم مشکلم را تکرار کنم. در این هنگام مردی از انصار آن جوان را دید و به او گفت: دختر زیبایی دارم، با او ازدواج می‌کنی؟ جوان پاسخ مثبت داد. سپس آن مرد دخترش را به عقد آن جوان درآورد و خداوند به برکت آن ازدواج فقر و نداری وی را برطرف کرد و به زندگی آن‌ها توسعه داد. آن جوان خدمت پیامبر ﷺ رسید و داستانش را برای حضرت بازگو کرد. حضرت فرمود: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ عَلَيْكُمْ بِالْبَآءِ؛ ای جوان‌ها! ازدواج کنید».^۲

نتیجه این‌که همه در برابر ازدواج جوان‌ها مسؤول‌اند و دولت هم از این حکم کلی مستثنی نیست و باید بودجه‌ای را برای این امر اختصاص داده و به ازدواج جوان‌ها کمک کند که این کار درحقیقت کمک به حل مشکلات دولت و مردم نیز هست و از بسیاری از مفاسد و مصائب پیشگیری می‌کند.

* * *

۱. سوره نور، آیه ۳۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵، ح ۳.

فرار فایده‌ای ندارد



مخاطب این دو آیه شریفه جمعی از مسلمانان اند که قصد داشتند میدان جنگ احزاب را ترک کنند، در حالی که قبلاً با پیامبر ﷺ پیمان بسته بودند که فرار نخواهند کرد، لذا خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید که به آنان چنین بگوید: «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذْ لَا تُنْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ «بگو: اگر از مر یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت؛ و در آن هنگام جز بهره کمی (از زندگانی) نخواهید گرفت».

سؤال: چرا خداوند فرار را برای آنها بی‌حاصل می‌داند؟

جواب: چون یا پیمانۀ عمرشان تمام شده و اجل قطعی آنها فرارسیده است که در این صورت اگر فرار هم کنند در خارج از میدان جنگ خواهند مرد و عاقبت به خیر هم نخواهند شد. و یا هنوز عمرشان تمام نشده که در این صورت با فرار از جبهه پشت به اسلام کرده‌اند و در صورت پیروزی و تسلط دشمن، ناچارند اسیر چنگال آنها بوده و با ذلت و زبونی زندگی کنند.

بنابراین، عقل اقتضا می‌کند که آنها در میدان نبرد در کنار رسول خدا ﷺ و دیگر مسلمانان دلیر و شجاع باقی بمانند. اگر شهید شدند که به فوز عظیم و افتخار بزرگی نائل می‌گردند، و اگر پیروز شوند، آن هم افتخار بزرگی است.

نتیجه این که فرار در هر صورت مایه بدبختی و شقاوت و ذلت، و ماندن، در هر حال سبب نجات و افتخار و سعادت است. در آیه بعدی می خوانیم: «قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِيكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»؛ «بگو: چه کسی می تواند شما را از اراده خدا ننگه دارد اگر او بدی یا رحمتی را برای شما اراده کند؟!» و آن ها جز خدا هیچ سرپرست و یآوری برای خود نخواهند یافت».

چگونه می توان از حوزه حکومت خداوند فرار کرد؟ آیا شخص گنهکار جایی را سراغ دارد که در حیطة حکومت حضرتش نباشد؟^۱ بنابراین، فرار معنی ندارد، بلکه باید به دامن لطف و رحمتش بازگشت.

اجل مشروط و قطعی

هر انسانی سرآمد عمر دارد که آن را «اجل» می نامند. «اجل» در لغت عرب به معنای مدت و بر دو گونه است: اجل قطعی و حتمی و اجل معلق و مشروط. هنگامی که اجل قطعی فرابرسد به هیچ عنوان نمی توان آن را تأخیر انداخت. فرض کنید باطری ای در ساعت خود گذاشته اید که عمر آن دو سال است وقتی دو سال آن تمام شد اجل قطعی آن فرارسیده و باطری از کار می افتد. قلب هر انسان در درون وجود او همچون باطری ساعت است که هفتاد هشتاد سال بی وقفه کار می کند و حتی در خواب از فعالیت بازمی ایستد و اگر لحظه ای

۱. مردی خدمت امام حسین علیه السلام رسید و عرض کرد: «من مرد گنهکاری هستم و توان ایستادگی در برابر گناه را ندارم. لطفاً مرا موعظه ای کن (تا بتوانم گناه را ترک کنم) امام علیه السلام فرمود: پنج کار انجام بده و هرچه خواستی گناه کن! اول - رزق و روزی خدا را مخور، هرچه خواستی گناه کن! دوم - از تحت ولایت خداوند خارج شو، هرچقدر مایل بودی معصیت کن! سوم - به جایی برو که خداوند تو را نبیند، سپس هرچه خواستی نافرمانی کن! چهارم - هنگامی که عزرائیل خواست جانت را بگیرد، جان به عزرائیل مده، هرچه توانستی گناه کن! پنجم - هنگامی که مالک جهنم خواست تو را داخل جهنم کند وارد آتش شو، هرچه خواستی نافرمانی کن» (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۶، ح ۷).

توقف کند زندگی انسان به پایان می‌رسد، آن هم اجل قطعی و توان محدودی دارد مثلاً ده میلیارد بار می‌تپد هنگامی که این مقدار کار کرد اجل قطعی‌اش رسیده و از حرکت بازمی‌ایستد.

اما اجل معلق، مشروط به شرایط خاصی است که اگر حاصل شود فرامی‌رسد مثلاً باطری ساعت اگر در آب بیفتد یا به زمین بخورد ممکن است قبل از دو سال از حرکت بازایستد. بنابراین، عمر کامل آن مشروط به این است که در آب نیفتد و به زمین نخورد.

اگر راننده‌ای که اجل قطعی او در سن ۸۰ سالگی است سوار ماشینی شود که ۲۰ سال عمر می‌کند چنانچه بی‌احتیاطی نکند و اصول و ضوابط رانندگی را مراعات نماید و رسیدگی لازم را دربارهٔ ماشین و خودش به عمل آورد، عمر طبیعی‌شان را می‌کنند، اما اگر بی‌احتیاطی کند و مقررات راهنمایی و رانندگی را مراعات ننماید اجل معلق آن‌ها فرامی‌رسد؛ هم خودش و هم اتومبیلش نابود می‌شود، چراکه شرط جلوگیری از اجل معلق را رعایت نکرده است.

اموری که اجل معلق را عقب می‌اندازد

در روایات اسلامی سخن از اموری به میان آمده که اجل معلق را تأخیر انداخته و عمر انسان را طولانی می‌سازد به گونه‌ای که او می‌تواند از تمام ظرفیت عمر خود استفاده کند و قبل از اجل قطعی از دنیا نرود. به چهار نمونه از آن امور اشاره می‌کنیم:

۱. حسن نیت

امام صادق علیه السلام حسن نیت را سبب عقب افتادن اجل معلق معرفی کرده است، می‌فرماید: «مَنْ حَسَنَتْ نَيْتَهُ زِيدَ فِي عُمُرِهِ؛ کسی که حسن نیت داشته باشد، عمرش

طولانی می‌شود».^۱ مثلاً هنگامی که در وسط راه به مانعی برخورد می‌کند آن را برطرف سازد، یا اگر در وسط خیابان، سنگ یا آجری را می‌بیند آن را بردارد تا مزاحمتی برای عابر پیاده‌ای یا وسیله نقلیه‌ای ایجاد نشود.

۲. صله رحم

حنان بن سدير می‌گوید: «خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم و میسر هم حضور داشت. سخن از وصل‌کننده رحم (کسی که صله رحم به‌جا می‌آورد) به میان آمد امام صادق علیه السلام رو به میسر کرد و فرمود: «يَا مُيسِّرُ! قَدْ حَضَرَ أَجْلُكَ غَيْرَ مَرَّةٍ وَلَا مَرَّتَيْنِ كُلِّ ذَلِكَ يُوحِرُ اللَّهُ أَجْلَكَ لِصَلَاتِكَ قَرَابَتِكَ وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ أَنْ يُزَادَ فِي عُمْرِكَ فَبَرِّ شَيْخِيكَ يَعْنِي أَبَوَيْهِ؛ ای میسر! چند بار اجلت فرارسید ولی به دلیل صله رحمی که انجام دادی خداوند اجلت را به تأخیر انداخت. اگر عمر طولانی می‌خواهی به پدر و مادر پیرت نیکی کن».^۲

خوانندگان محترم! از جمله اموری که به‌طور قطع و یقین سبب طولانی شدن عمر می‌شود صله رحم و احترام به بزرگ‌ترهای فامیل و محبت به کوچک‌ترهاست و از اموری که عمر را کوتاه می‌کند بدرفتاری با خویشاوندان و بی‌ادبی به پدر و مادر و ترک صله رحم است این مطلب از مسلمات محسوب می‌شود و شک و شبهه‌ای در آن نیست.

۳. نیکوکاری

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ إِلَّا الْبِرُّ؛ هیچ چیزی همچون نیکوکاری عمر انسان را زیاد نمی‌کند».^۳ دایره نیکوکاری بسیار وسیع است.

۱. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۱۳، باب ۲۸۸۶، ح ۱۴۳۶۳.

۲. همان، ح ۱۴۳۶۷.

۳. همان، ص ۲۱۲، ح ۱۴۳۶۰.

نوازش کردن یتیم، آزاد کردن زندانی، تهیهٔ جهیزیه برای دختران عقد کردهٔ معطل، جهیزیه، مهیا کردن اسباب و وسایل ازدواج جوانان، کمک به بیماران نیازمند، احداث بناهای خیر عامّ المنفعه، تعلیم و تعلّم، و حتّی برداشتن سنگ و آجر از وسط راه مردم^۱ و مانند آن، همه نیکوکاری محسوب شده و عمر انسان را طولانی می‌کند به‌راستی تعلیمات اسلام چقدر پرمعنا و حساب شده است.

۴. زیارت قبر امام حسین علیه السلام

امام باقر علیه السلام فرمودند: «مُرُوا شِيعَتَنَا بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَإِنَّ إِثْبَانَهُ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَيَمُدُّ فِي الْعُمُرِ وَيَدْفَعُ مَدَافِعَ السُّوءِ؛ به شیعیان ما سفارش کنید که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام بروند، که زیارت قبرش سه اثر مهم دارد: اوّل - رزق و روزی انسان را زیاد می‌کند. دوم - اجل معلق را عقب انداخته و عمر را طولانی می‌کند. سوم - بیماری‌ها و مشکلات و آفات را دور می‌سازد».^۲

سلام و درود خداوند و فرشتگان و تمام انس و جن بر تو ای امام حسین علیه السلام که زیارت قبر پاک و منور این قدر آثار و برکات دارد.

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۹، باب ۴۱، ح ۱ - ۴.

۲. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۱۳، باب ۲۸۸۶، ح ۱۴۳۶۲.

موضع گیری منافقین



خداوند متعال می فرماید: ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا * أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾؛ «آنها (در همه چیز) نسبت به شما بخیلند؛ و هنگامی که (لحظات) ترس (و بحرانی) پیش آید، می بینی آنچنان به تو نگاه می کنند، و چشم هایشان در حدقه می چرخد، مانند کسی که می خواهد قالب تهی کند! اما وقتی حالت خوف و ترس فرو نشست، زبان هی تند و گزنده خود را با انبوهی خشم بر شما می گشاید (و سهم خود را از غنایم مطالبه می کنند) در حالی که در مال حریص و بخیلند؛ آنها (هرگز ایمان نیآورده اند، از این رو خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد؛ و این (کار) بر خدا آسان است. آنها گمان می کنند هنوز لشکر احزاب نرفته اند؛ و اگر برگردند (آنان از ترس) دوست می دارند می توانستند در میان اعراب بادیه نشین پراکنده (و پنهان) شوند و از اخبار شما جو یا گردند؛ و اگر در میان شما بودند جز اندکی پیکار نمی کردند».

در این دو آیه شریفه، از دو گروه دیگر از منافقان و موضع‌گیری‌های آنان در برابر پیامبر ﷺ درباره جنگ احزاب سخن به میان آمده است:

۱. معوقین: آن‌ها کسانی بودند که مانع حضور دیگران در میدان جنگ می‌شدند، جمعی از منافقان نه خود در جنگ شرکت می‌کردند، و نه اجازه شرکت به دیگران می‌دادند. آن‌ها با خالی کردن دل افراد ضعیف‌الایمان آن‌ها را درباره حضور در جبهه جنگ مردّد می‌کردند. مثلاً می‌گفتند: «پیامبر ﷺ با این نفرات کم در مقابل این همه دشمن توان مقابله ندارد» یا می‌گفتند: «اگر ابوسفیان با این لشکر عظیم و سلاح‌های پیشرفته و قهرمانان کم‌نظیرش حمله کند مسلمانان را همچون لقمه‌ای قورت خواهد داد» با این وسوسه‌ها مانع حضور افراد ضعیف‌الایمان در میدان جنگ و جهاد می‌شدند.

سؤال: چرا منافقان مانع حضور دیگران در جبهه جنگ می‌شدند؟

جواب: زیرا می‌خواستند شریک جرم برای خود پیدا کنند، تا در گناهی که کرده‌اند تنها نباشند و همه حملات به سمت آن‌ها نباشد، ولذا هنگامی که به آن‌ها گفته می‌شد: «چرا در جنگ شرکت نکردید؟» می‌گفتند: «تنها ما مرتکب این خطا نشدیم، بلکه گروه زیادی چنین اشتباهی کرده‌اند».

این مطلب اختصاص به مسلمانان صدر اسلام ندارد، بلکه در هر عصر و زمانی ممکن است اتفاق بیفتد. مثلاً هنگامی که به خانواده عروس و داماد اعتراض می‌شود که چرا زندگی مشترک خود را با انواع معاصی آغاز کردید و جشن عروسی‌تان را با گناهان مختلف آلوده ساختید؟ می‌گویند: «خانواده‌های زیادی این کار را می‌کنند!» در حالی که اسلام این منطق غلط را رد کرده و می‌گوید: «اگر تمام مردم دنیا راه کفر و معصیت را پیش گرفتند، تو مرعوب کثرت جمعیت آن‌ها مشو و راه اطاعت و بندگی پروردگار را در پیش گیر».

حضرت علی علیه السلام که جان عالمیان به فدایش باد، در این باره می‌فرماید: «اینها

النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ؛ ای مردم! در مسیر هدایت، از کمی نفرات (و همراهان) وحشت نکنید!.^۱

۲. قاعدین؛ و آنها کسانی بودند که در مدینه در خانه‌هایشان، خارج از میدان جنگ، نشسته بودند و از طریق نامه‌نگاری قصد داشتند حاضران در میدان جهاد را تشویق به فرار کنند. آن‌ها انسان‌های ترسو و بزدل و ضعیف‌الایمان بلکه بی‌ایمانی بودند که متأسفانه همواره در جوامع اسلامی وجود داشته، و اکنون نیز وجود دارند. همان‌ها که دائماً و سوسه می‌کنند که با آمریکای ستمکار و خونخوار کنار بیایید و سر میز مذاکره بنشینید و همچون قذافی، طاغوت سبک‌سر لیبی، تمام تجهیزات صلح‌آمیز هسته‌ای خود را با یک کشتی تقدیم آمریکا کنید تا دشمن به خصومت با شما پایان دهد. قرآن مجید می‌گوید: این‌ها مرد جنگ نیستند، چون اهل جنگ و نبرد، این سخنان را بر زبان جاری نکرده، بلکه استقامت می‌کنند. و وجود چنین افرادی در میدان رزم نه تنها سودی ندارد، که دردسرافزین است؛ چون روحیه دیگران را تضعیف می‌کنند.

خداوند متعال سپس در آیه نوزدهم آن‌ها را بدسابقه و بخیل معرفی می‌کند؛ چون دوست دارند نفرات شما نیرومند و جمعیتتان زیاد نباشد. اگر میدان مخوف و وحشتناکی همچون میدان احزاب پیش بیاید خدمت پیامبر اسلام ﷺ می‌رسند که اجازه ترک میدان جنگ را بگیرند در حالی که چشمانشان از شدت ترس می‌چرخد، گویی می‌خواهند بمیرند. اما هنگامی که جنگ به پایان رسیده و موقع تقسیم غنایم می‌شود همان انسان‌های ترسو و بزدل و دورو، سروصدا به راه انداخته، با زبان تندوتیز و طلبکارانه، تقاضای سهم می‌کنند. شبیه این افراد در دوران انقلاب اسلامی ایران و هشت سال جنگ تحمیلی نیز بوده‌اند. افرادی که در طول جنگ تحمیلی یک روز هم در جبهه حضور نداشته و در یک راهپیمایی

۱. نهج البلاغه، ج ۲، خطبه ۲۰۱، ص ۳۷۲.

انقلاب نیز شرکت نکرده‌اند، ولی پس از پیروزی انقلاب و پشت سر گذاشتن جنگ، مطالبهٔ پست و مقام می‌کردند. تاریخ، عجیب تکرار می‌شود؛ همان خط نفاق، همان بهانه‌ها، همان وسوسه‌ها، همان غدرها و همان سهم‌خواهی‌ها و طلبکاری‌ها تکرار می‌گردد.

عوامل بدبختی منافقان

خداوند متعال در ادامهٔ آیات مورد بحث دو مشکل و بدبختی برای این دو دسته از منافقین بیان می‌کند:

۱. عدم ایمان؛ اگر آن‌ها ایمان داشتند چنان سخنانی نمی‌گفتند، و بدان شکل عمل نمی‌کردند.

۲. حبیط اعمال؛ از آن‌جا که آن‌ها ایمان نداشتند اگر عمل خیری انجام می‌دادند (کمک به نیازمندان، دستگیری از محتاجان، سرکشی به بیماران، دلجویی از همسایگان) همهٔ آن‌ها بر باد می‌رفت؛ چون وجود ایمان تا پایان عمر و به عبارت دیگر، باایمان مردن شرط قبولی اعمال است. بنابراین، اگر شخصی یک عمر کار خوب کند اما در پایان عمر مرتد شود و ایمانش را از دست بدهد تمام اعمالش حبیط و نابود می‌گردد.

نگاهی به زندگی مؤمنان

درمقابل منافقان، که اقلیتی از مسلمانان مدینه را تشکیل می‌دادند، مؤمنان ثابت‌قدم و صبور و شجاعی بودند که هرگز به میدان جنگ پشت نکردند و فکر فرار هم به ذهنشان خطور نمی‌کرد، که نمونهٔ کامل و مصداق اکمل و اتم آن مولای متقیان حضرت علی علیه السلام است. قهرمان شجاعی که در نهج‌البلاغه‌اش می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَا وَكَيْتُ عَنْهَا؛ به خدا سوگند! اگر تمام عرب پشت به پشت هم دهند و در یک میدان باشند و من در سوی دیگر، به

دشمن پشت نمی‌کنم».^۱ ایمان علی، شجاعت علی، قدرت فوق‌العاده علی، روح بلند علی است که اجازه چنین سخنی می‌دهد. آیا کسی جز علی علیه السلام می‌تواند چنین ادعایی کند؟

حضرت در جای دیگر، در مورد مقدار عشق خود به شهادت و مرگ در راه خداوند می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَا بِنُ أَبِي طَالِبٍ آتَسُّ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَدِي أُمِّهِ؛ به خدا قسم! عشق علی بن ابی‌طالب به شهادت در راه خدا، از عشق بچه شیرخوار به شیر مادرش بیشتر است».^۲ کسی که این‌گونه به مرگ نگاه کرده و این چنین به شهادت عشق می‌ورزد، ترس به خود راه نداده و پشت به دشمن نمی‌کند. خوانندگان محترم! بارها گفته‌ام و باز هم می‌گویم: «اسلام ارزان به دست ما نیامده که ارزان از دست برود. مولای ما امیرمؤمنان علی علیه السلام در جنگ احد تا حد مرگ از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کرد و تنها کسی بود که حتی یک قدم پشت به دشمن نکرد. شاهد این ادعا زخم‌های فراوان بدن آن حضرت بود. طبق برخی روایات شصت و یک زخم^۳ و طبق روایت دیگر هفتاد زخم^۴ و مطابق خبری هشتاد زخم^۵ و طبق نقلی نود زخم^۶ بوده است! این زخم‌ها به قدری نزدیک به هم بود که هر زخمی را می‌خواستند بخیه کنند زخم دیگر سر باز می‌کرد».^۷

حضرت پس از جنگ خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و ابراز نگرانی کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: از چه چیزی نگرانی؟ عرض کرد: عده‌ای از بهترین یاران به لقاء الله پیوستند و شربت شهادت نوشیدند. چرا این سعادت نصیب من نشد؟

۱. نهج البلاغه، ج ۳، نامه ۴۵، ص ۱۲۴.

۲. همان، ج ۱، خطبه ۵، ص ۱۱۲.

۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۰۹.

۴. فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۶۱.

۵. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۳۱.

۶. منتخب التواریخ، ص ۶۱.

۷. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۰۹.

حضرت فرمود: علی جان! غم مخور، تو به مرطبیعی و در بستر نمی میری. شهادت در انتظار توست. سپس از حضرت علی علیه السلام پرسید: به هنگام شهادت صبر تو چه مقدار است؟ عرض کرد: «لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَالشُّكْرِ؛ ای رسول خدا! شهادت جایگاه صبر نیست، بلکه جایگاه بشارت و شکرگزاری به درگاه خداست».^۱ ولذا به هنگامی که ضربت شمشیر اشقی الاشقیاء بر فرق مبارکش نشست فرمود: «فزت و رب الكعبة؛ به خدای کعبه سوگند! که رستگار شدم».^۳

به راستی منافقان ضعیف‌الایمان و بی‌ایمان در هنگامه نبرد و امتحان چه عکس‌العملی داشتند و انسان‌های قوی‌الایمان همچون مولای متقیان علی علیه السلام چه می‌کردند؟ بین تفاوت ره از کجا تا به کجاست!؟

داستانی از جابر بن عبدالله انصاری

همان‌گونه که گذشت، منافقان در جنگ احزاب در اقلیت بودند، و اکثریت مسلمانان را افراد مؤمن و ثابت‌قدم تشکیل می‌دادند، که یکی از آن‌ها جابر بن عبدالله انصاری بود. طبق آنچه مرحوم علامه طبرسی از کتاب صحیح مسلم (که از معتبرترین کتب اهل سنت است) نقل کرده، جابر بن عبدالله انصاری و دوستانش به هنگام حفر خندق به سنگ بزرگی به نام کلبه برخورد کردند که تلاش آن‌ها برای جابه‌جایی یا خرد کردن آن به جایی نرسید. کلبه سنگ محکمی است که هیچ کلنگی در آن اثر نمی‌کند. و این، غیر از سنگی بود که سلمان فارسی و گروهش به آن برخوردند و داستان آن به‌طور مفصل گذشت.

به هر حال، جابر خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و ضمن بیان مشکل، از آن حضرت

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۷، ح ۸.

۲. همان، ج ۳۵، ص ۱۰۵.

۳. همان، ج ۴۱، ص ۲، ح ۴.

کسب تکلیف کرد. حضرت فرمود: «مقداری روی آن آب بریزید تا من بیایم» جابر برگشت و طبق دستور حضرت عمل کرد و منتظر آمدن پیامبر ﷺ شد. حضرت کلنگ را در دست گرفت و سه بار بسم الله الرحمن الرحیم گفت و از ذات پاک خداوند استعانت جست و آن را محکم بر روی آن سنگ زد، سنگ متلاشی و تبدیل به مشتی شن شد.^۱

جابر گوید: از قدرت فوق‌العاده پیامبر ﷺ تعجب کردم پارچه‌ای که روی شکم حضرت بسته شده بود توّجهم را جلب کرد. پرسیدم این پارچه چیست؟ معلوم شد حضرت از شدت گرسنگی پارچه را به شکم بسته تا بتواند به حفر خندق ادامه دهد.

از حضرت اجازه گرفتم سری به خانه بزنم. به خانه آمدم و به همسرم گفتم: در خانه چه داریم؟ پیامبر به شدت گرسنه است! گفت: سه کیلو گندم و یک بزغاله. گفتم: غذایی با آن‌ها تهیه کن تا پیامبر ﷺ را دعوت کنم، سپس به محل کار برگشتم. مقداری کار کردم، دوباره از حضرت اجازه گرفتم سری به خانه بزنم. از همسرم پرسیدم: غذا آماده است؟ گفت: بله، گندم را آرد کرده و نان پختم و بزغاله را نیز کشته و با آن غذا تهیه کردم. به محل حفر خندق بازگشته و به خدمت پیامبر رسیدم و عرض کردم: همسرم مقداری غذا تهیه کرده و از شما و چند نفر محدود دعوت کرده که برای صرف غذا به منزل ما بیایید. حضرت فرمود: چقدر غذا تهیه شده است؟ عرض کردم: سه کیلو گندم و یک بزغاله بود، که همسرم با آن غذایی تدارک دیده است. حضرت خطاب به مسلمانان فرمود: ای مردم! جابر همه شما را به صرف غذا دعوت کرده است. پیامبر به همراه مسلمانان به سمت خانه ما حرکت کردند. من دوان دوان به خانه آمدم و به همسرم گفتم: خانم! رسوا شدیم، پیامبر ﷺ همه را برای صرف غذا دعوت کرد! همسر

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۲۷.

باایمان جابر پرسید: پیامبر اطلاع دارد که چه مقدار غذا تهیه کرده‌ایم و دعوت عام نموده است؟ گفتم: بله. گفت: در این صورت جای نگرانی نیست، خدا و رسولش می‌دانند چه تصمیمی بگیرند. میهمانان رسیدند. پیامبر فرمود: غذاها را بیاورید. هرچه نان و غذا دادیم تمام نشد! همه غذا خوردند و سیر شدند؛ اما همچنان نان و غذا باقی ماند. پیامبر فرمود: جابر! از این غذا به همسایه‌هایت نیز بده!

خلاصه این‌که افراد باایمان، اهل صبر و استقامت و ایثار و توکل بودند و هرگز میدان را خالی نمی‌کردند، و افراد بی‌ایمان، ترسو و بزدل بوده و پشت به میدان می‌کردند و اعمالشان حبط و نابود می‌شد و برکت از زندگی‌شان رخت می‌بست. پروردگارا! روزبه‌روز بر قوت ایمانمان بیفز و عاقبتمان را ختم به خیر فرما!

نشانه‌های منافقان

قرآن مجید درباره منافقان سخن بسیار گفته است، چون خطرناک‌ترین دشمنان اسلام‌اند. زیرا آن‌ها در میان مؤمنان و مسلمانان زندگی می‌کنند و ظاهری مسلمان و مؤمن، و باطنی مشرک و بی‌ایمان دارند و در حالت عادی شناخته نمی‌شوند و باید آن‌ها را از طریق نشانه‌ها شناخت. دشمنان قسم‌خورده و صریح‌اللهجه و دوستان واقعی و باایمان شناخته شده هستند و نیازی به نشانه ندارند، اما منافقان و دوچهرگان جز از طریق نشانه‌ها قابل شناسایی نیستند.

در اوایل سوره بقره و در سوره منافقون، نشانه‌هایی برای آن‌ها بیان شده است، و به چند نشانه آن‌ها نیز در آیات مورد بحث در سوره احزاب اشاره شده که در ضمن آیات گذشته به آن پرداختیم؛ ولی با توجه به اهمیت این بحث، به صورت منظم‌تر و مشروح‌تر به آن می‌پردازیم، تا بتوان از طریق این نشانه‌ها، آن‌ها را شناخت. در این سوره به چهار نشانه آن‌ها، به شرح زیر، اشاره شده است:

۱. اهل مبارزه نیستند!

منافقان قبل از شروع نبرد، درمورد آن سخنان داغ و آتشین و شعارهای حماسی و تحریک‌آمیزی می‌دهند، اما در وقت جنگ به بهانه‌های مختلف از حضور در میدان نبرد شانه خالی می‌کنند، به بهانه بیماری، مشکلات خانوادگی، عدم امنیت جانی زن و فرزندان و مانند آن. شاعر عرب می‌گوید:

خلق الله للحروب رجلاً و رجلاً لقصعة و ثریداً
خداوند برای مبارزه با دشمن مردان بااراده‌ای را آفریده است، ولی عدّه
دیگری برای سفره‌های چرب خلق شده‌اند.

منافقان گویی برای سفره‌های چرب آفریده شده‌اند و اهل مبارزه نیستند.

۲. اهل ایثار نیستند

منافقان حاضر نیستند هزینه‌ای برای جنگ پردازند. در میان تمام خانواده و فامیل آن‌ها یک شهید وجود ندارد و هیچ کدامشان به جبهه نرفته و اهل کمک مالی به رزمندگان هم نیستند.

۳. بسیار ترسو هستند

منافقان در لحظات طوفانی و بحرانی بسیار دستپاچه می‌شوند و آرامش ندارند. برخلاف مؤمنان که خداوند به آن‌ها آرامش می‌دهد. قرآن مجید در آیات مختلفی درمورد آرامش مؤمنان سخن گفته است، از جمله در آیه چهار سوره فتح می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»؛ «او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند».

اما درباره منافقان در همین سوره احزاب، آیه ۱۹ می خوانیم: ﴿فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ﴾؛ هنگامی که (لحظات) ترس (و بحرانی) پیش آید، می بینی آنچنان به تو نگاه می کنند و چشم هایشان در حدقه می چرخد، مانند کسی که می خواهد قالب تهی کند». خلاصه این که یکی از نشانه های منافقان، که می توان به وسیله آن آن ها را شناخت، این است که در کوران حوادث و لحظات سخت و بحرانی بسیار ترسو هستند.

۴. طلبکارند

از دیگر نشانه های منافقان این است که به هنگام پیروزی سهم خواهی آن ها زیاد است. اگر لشکر اسلام در برابر دشمن شکست بخورد زبان به ملامت و سرزنش مسلمانان می گشایند که مگر ما نگفتیم توان مقابله با دشمن را ندارید؟ چرا به میدان نبرد رفتید و به حرف ما گوش نکردید؟ و اگر لشکر اسلام پیروز شود می گویند: ما مردم را به حضور در میدان جنگ تشویق کردیم، معلوم بود سپاه اسلام بر سپاه کفر پیروز می شود، دشمن بسیار احمق و نادان بود که در چنین شرایطی با شما جنگید؛ اکنون سهم ما را از غنایم جنگی بپردازید! آنچه گفته شد چهار نمونه از نشانه های نفاق بود^۱ که به وسیله آن ها می توان منافقان را شناخت و خطر آن ها را دفع کرد.

احباط و تکفیر

خداوند متعال مجازات سختی برای منافقان قائل شده، و آن، حبط و نابودی اعمال خیر و کارهای خوب آن ها است. اگر آن ها کار خیری داشته باشند، خداوند به دلیل نفاقشان و ضرباتی که از این ناحیه به اسلام و مسلمانان زده اند، اعمال خوب آن ها را حبط و نابود و بی اثر می کند.

۱. شرح بیشتر را در کتاب «چهره منافقان در قرآن» مطالعه فرمایید.

با توجه به این که سخن از حبط اعمال منافقان به میان آمد، اشاره‌ای به بحث احباط و تکفیر در معارف اسلامی، به‌جا و شایسته است. در میان علما و دانشمندان و مفسران و متکلمان در مورد احباط و تکفیر گفتگو و اختلاف نظر وجود دارد. «احباط» به معنای محو شدن ثواب‌ها بر اثر انجام برخی از گناهان و «تکفیر» به معنای پاک شدن گناهان بر اثر انجام دادن برخی از عبادات و کارهای خیر است. آیا چنین چیزی امکان دارد؟

منکران احباط و تکفیر

برخی از دانشمندان اسلام به‌طور کلی منکر این مطلب شده و احباط و تکفیر را نپذیرفته‌اند، چرا که خداوند متعال در آیات هفت و هشت سوره زلزله می‌فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ «پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند و هرکس هم‌وزن ذره‌ای کار بد انجام دهد آن را (نیز) می‌بیند». و دلیل‌های عقلی و نقلی دیگری نیز اقامه کرده‌اند.^۱

منکران احباط و تکفیر معتقدند که حساب گناهان از ثواب‌ها و اطاعت‌های انسان جداست و در واقع دو دفتر وجود دارد: در یکی حسنات انسان را می‌نویسند و در دیگری سیئات او را و این دو، کاری با هم ندارند.

معتقدان به احباط و تکفیر

اما بسیاری از مفسران و محدثان و دانشمندان^۲ پذیرفته‌اند که برخی اعمال صالح گناهان را محو می‌کند، همان‌گونه که برخی از گناهان سبب حبط اعمال

۱. مرحوم علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۳۲ به بعد، احباط و تکفیر را باطل دانسته و با دلیل عقلی و نقلی برای آن استدلال کرده است.

۲. شرح این مطلب را در تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۳۹ و ۱۴۰، ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره مطالعه فرمایید.

صالح می‌گردد. این مطلب اختصاص به عالم تشریح و قانون‌گذاری ندارد، بلکه در عالم تکوین و دنیای حقیقی هم دیده می‌شود. فرض کنید کشاورزی مقدار زیادی گندم کاشته و فصل درو رسیده و گندم‌های خشک آماده برداشت است. کشاورز در کنار مزرعه خود آتشی روشن می‌کند تا چای درست کرده و رفع خستگی کند، اما بر اثر بی احتیاطی آتش به گندم‌ها سرایت کرده و تمام محصول او را خاکستر می‌کند. همان‌گونه که در این جا سهل‌انگاری و بی احتیاطی کشاورز سبب از بین رفتن زحمات یک‌ساله او شد، ممکن است برخی از گناهان و نافرمانی‌های انسان نیز سبب نابودی طاعات و عبادات او شود. عکس این هم ممکن است. آیات و روایات متعددی دلالت بر احباط و تکفیر می‌کند. در برخی از این روایات، گناه به صاعقه و آتشی تشبیه شده که خرمن اعمال نیک انسان را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند، همان‌گونه که برخی عبادات همچون آب است که دریای آتش گناهان را خاموش و سرد می‌سازد. به نمونه‌هایی از این روایات توجه فرمایید:

گناهان ویرانگر

۱. حسد: یکی از گناهایی که سبب حبط و نابودی اعمال خیر انسان می‌شود حسادت است. پیامبر ﷺ فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ؛ فَإِنَّهُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ از حسادت پرهیز کنید، زیرا حسادت حسنات و کارهای نیک انسان را از بین می‌برد همان‌گونه که آتش چوب را خاکستر می‌کند».^۱

و در روایت مشابهی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْحَسَدَ لِيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسادت ایمان انسان را نابود می‌کند، همان‌گونه که آتش سبب نابودی چوب می‌شود».^۲

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۳۷۷، باب ۸۵۲، ح ۴۰۹۷.

۲. همان، ح ۴۰۹۸.

شخص حسود مانع پیشرفت دیگران است. نه خود می‌تواند پیشرفت کند و نه اجازه رشد و ترقی به دیگران می‌دهد و لذا حسناتش از بین می‌رود.

۲. غیبت: یکی دیگر از گناهان نابودکننده حسنات غیبت است. گناهی که متأسفانه قبح و زشتی آن در نظر مردم از بین رفته و نقل مجالس آن‌ها شده است. سعید بن جبیر از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل کرده است: روز قیامت شخصی را به دادگاه عدل الهی آورده و نامه اعمالش را به دستش می‌دهند. هنگامی که آن را مطالعه می‌کند اثری از حسنات و کارهای نیکش نمی‌بیند. خطاب به خداوند عرض می‌کند: پروردگارا! (ظاهراً اشتباهی رخ داده) این نامه اعمال من نیست، زیرا اثری از طاعات و عبادت‌هایم (نظیر عزاداری‌ها، توسل‌ها، دستگیری از نیازمندان و مانند آن) را در آن نمی‌بینم! خداوند در جوابش می‌فرماید: پروردگارت چیزی را گم نمی‌کند و اهل فراموش‌کاری هم نیست. در ادامه می‌فرماید: «ذَهَبَ عَمَلُكَ بِاِغْتِيَابِ النَّاسِ؛ غیبت مردم سبب نابودی اعمال خیرت شد».

در ادامه روایت می‌فرماید: سپس شخص دیگری را در دادگاه عدل الهی حاضر کرده و نامه اعمالش را به دستش می‌دهند. با تعجب عبادات و اطاعتی را مشاهده می‌کند که انجام نداده بوده، و لذا خطاب به خداوند عرض می‌کند: بارخدا یا! این، نامه عمل من نیست، زیرا کارهای خیری را که در این نامه آمده انجام نداده‌ام (این اعمال از کجا آمده است؟) خطاب می‌آید: «لِأَنَّ فُلَانًا إِغْتَابَكَ فَدَفَعَتْ حَسَنَاتُهُ إِلَيْكَ؛ فلان کس غیبت تو را کرد و این کار سبب شد حسناتش به نامه عمل تو منتقل شود!»^۱ آری، غیبت همچون آتش خرمن، طاعات انسان را نابود می‌کند؛ چون غیبت‌کننده با آبروی مردم بازی می‌کند؛ آبرویی که برای برخی از مردم از جانشان عزیزتر است و لذا حاضرند جان بدهند اما آبرویشان نرود.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۹، ح ۵۳.

۲. روایات مربوط به این موضوع را در کتاب میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۲۹، باب ۲۵۴۱، ح ۱۲۲۸۱، به بعد مطالعه فرمایید.

۳. فقدان ایمان: بدون شک بی‌ایمانی سبب حبط اعمال می‌شود. بنابراین، اگر خدای ناکرده شخصی در طول عمرش کارهای خیر فراوانی کرده باشد ولی عاقبت به‌خیر نشود و بی‌ایمان از دنیا برود تمام اعمالش نابود می‌گردد. خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ﴾؛ کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، اعمالشان همچون خاکستری است در برابر وزش تندباد در یک روز طوفانی؛ آن‌ها توانایی ندارند کمترین چیزی از آنچه را که انجام داده‌اند به دست آورند؛ و این همان گمراهی دور و دراز است.^۱ بنابراین، باید بسیار مراقب بود که تا آخرین لحظه شیطان ایمانمان را از ما نگیرد. با چشم خود افرادی را دیده‌ایم که برای پیروزی انقلاب اسلامی ایران و استمرار آن زحمات فراوان کشیده و مشکلات زیادی را به جان خریدند ولی کم‌کم نظراتشان تغییر کرد و عقب‌نشینی کردند و عاقبت به‌خیر نشدند.

در میان اصحاب رسول خدا ﷺ افرادی همچون طلحه و زبیر دچار سوء عاقبت شدند. آنان در زمان حیات رسول خدا ﷺ واقعاً مایه دلگرمی آن حضرت بودند و در جنگ و جهاد می‌درخشیدند، ولذا هنگامی که چشم علی علیه السلام روزی به شمشیر زبیر افتاد فرمود: «این شمشیر متعلق به کسی است که غم و اندوه را از چهره پیامبر اسلام ﷺ می‌زدود» (طالماً جلی الکرب عن وجه رسول الله).^۲

اما متأسفانه هر دوی آن‌ها عاقبت به‌شر شدند، چراکه در مقابل خلیفه رسول خدا ﷺ و امام برحق، حضرت علی علیه السلام قیام مسلحانه کرده و عامل ریختن خون هزاران نفر از مسلمانان شدند و جان خود را هم در این مسیر از دست دادند.^۳

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۸.

۲. فروغ ولایت، ص ۴۱۶.

۳. آمار دقیق کشته‌شدگان جنگ جمل معلوم نیست؛ از ده هزار تا بیست و پنج هزار نفر گفته‌اند (فروغ ولایت، ص ۴۱۷).

۴. مَتَّعِدَارَان: خداوند متعال در آیه شریفه ۲۶۴ سوره بقره خطاب به صدقه‌دهندگان می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ؛﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقات خود را با منت و آزار، باطل نسازید».

چنانچه شخص خیری خانه مناسبی برای شخص نیازمند و فاقد مسکن تهیه کند و او را از بی‌خانمانی نجات دهد، کار بسیار ارزشمندی کرده است و پاداش بزرگی نزد خداوند دارد، اما اگر پس از این عمل خیر شروع به اذیت و آزار او کند، مثلاً بگوید: «اگر من این خانه را برای تو تهیه نمی‌کردم، اکنون زن و بچه‌ات در گوشه خیابان بودند!» و سخنانی از این قبیل، این کار سبب حبط و نابودی عمل خیرش می‌شود.

نتیجه این‌که برخی از گناهان ویرانگرند و سبب حبط و نابودی اعمال می‌شوند، که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره شد.

طاعات جبرانگر

در مقابل گناهی که از بین برنده ثواب‌هاست، عبادات و حسناتی وجود دارد که گناهان را محو می‌کند و این نوع حسنات مایه امیدواری است؛ به چند نمونه از آن‌ها توجه فرمایید:

۱. هجرت و جهاد: از جمله اعمال نیکی که گناهان را می‌پوشاند هجرت و جهاد در راه خداست توجه فرمایید:

﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾؛ «کسانی که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می‌بخشم؛ و آن‌ها را در باغ‌های بهستی، که از پای درختانش نهرها جاری است،

وارد می‌کنم. این پاداشی است از طرف خداوند، و بهترین پاداش‌ها نزد خداست».^۱

۲. توبه و بازگشت به سوی خدا: یکی دیگر از اعمال نیک که گناهان را نابود می‌کند، توبه و انابه و به دنبال آن انجام اعمال صالح است. خداوند متعال پس از شمردن برخی از گناهان و دادن وعده آتش و خلود در جهنم به آلودگان به آن‌ها، می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾؛ «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می‌کند، و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است».^۲

همچنین از این آیه شریفه استفاده می‌شود که برای تحقق توبه حقیقی، تنها استغفار کافی نیست، بلکه علاوه بر آن باید به همان اندازه عمل صالح انجام داد تا صدمات و لطماتی که روح و قلب گنهکار بر اثر گناه متحمل شده با آن اعمال صالح التیام یابد؛ همان‌گونه که اگر شخص بیماری پس از ماه‌ها بیماری و تحلیل رفتن قوای جسمانی بهبود یابد، باید برای جبران نیروهای تحلیل رفته تلاش کند و با داروها و غذاهای تقویتی آن‌ها را به حالت سابق بازگرداند.

نکته دیگر این‌که گناهان، ایمان انسان را نیز متزلزل می‌کند و لذا خداوند می‌فرماید: پس از توبه دو کار لازم است: ابتدا تجدید ایمان متزلزل شده و سپس انجام اعمال نیک و شایسته.

نکته آخر این‌که توبه نه تنها گناهان را می‌شوید، بلکه آن‌ها را تبدیل به حسنات می‌کند و این نهایت لطف خداست.

۳. حسنات: خداوند متعال در آیه ۱۱۴ سوره هود بار دیگر از تکفیر و پوشیدن گناهان به وسیله عبادات سخن به میان آورده است، می‌فرماید: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَرُفَاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلَّذَا كَرِهْنَ﴾؛ «در دو طرف

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

۲. سوره فرقان، آیه ۷۰.

روز و اوایل شب، نماز را برپا دار؛ چراکه حسنات، سیئات (و آثار آنها) را از بین می‌برند؛ این تذکری است برای کسانی که اهل تذکرند».

این‌که خداوند متعال در ماه مبارک رمضان هرشب تعدادی از روزه‌داران را مورد بخشش خود قرار داده و از آتش جهنم رهایی می‌بخشد به این علت است که روزه از جمله حسناتی است که سیئات انسان را نابود می‌کند.^۱

۴. بیماری: یکی دیگر از پوشندگان گناهان بیماری است. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عیادت سلمان فارسی رفت. خطاب به وی فرمود: «إِنَّ لَكَ فِي عِلَّتِكَ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَنْتَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِذِكْرٍ، وَدُعَائِكَ فِيهِ مُسْتَجَابٌ وَلَا تَدْعُ الْعِلَّةَ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّتْهُ؛ خداوند در برابر این بیماری سه چیز به تو می‌دهد: اول - به هنگام بیماری بیشتر به یاد خداوند هستی (برخلاف زمان سلامتی که انسان کمتر به یاد خداست).

دوم - دعای تو به هنگام بیماری مستجاب است (چون انسان در بستر بیماری استغفار کرده و از گذشته‌اش توبه می‌کند و رقیق‌القلب می‌شود).

سوم - بیماری گناهان تو را همچون بر درختان در فصل پاییز می‌ریزد.^۲ حقیقتاً چه روایت زیبا و امیدوارکننده‌ای!

۵. زیارت حضرات معصومین علیهم‌السلام: زیارت آن بزرگواران از جمله زیارت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام گناهان را از بین می‌برد،^۳ به شرط این‌که پس از آن گناه نکند.

* * *

۱. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۱، ح ۱۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۳۸، ح ۴.

۳. کامل‌الزیارات، ص ۱۶۵ و ۱۶۷، ح ۳-۸.

وحشت منافقان



در آیات بیستم و بیست و یکم می‌خوانیم: ﴿يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا * لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾؛ «آنها گمان می‌کنند هنوز لشکر احزاب نرفته‌اند؛ و اگر برگردند (آنان از ترس) دوست می‌دارند می‌توانستند در میان اعراب بادیه‌نشین پراکنده (و پنهان) شوند و از اخبار شما جويا گردند؛ و اگر در میان شما بودند جز اندکی پیکار نمی‌کردند. به یقین برای شما در زندگی پیامبر خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز بازپسین دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند».

آیه بیستم ادامه مباحث مربوط به منافقین پس از شکست احزاب است می‌فرماید: ﴿يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا﴾؛ «آنها (منافقان) گمان می‌کنند هنوز لشکر احزاب نرفته است».

منافقان آن‌قدر ترسو و بزدل بودند که حتی پس از پیروزی مسلمانان و هزیمت و شکست دشمنان اسلام و فرار احزاب، خیال می‌کردند دشمن عقب‌نشینی تاکتیکی کرده و در حال تجدید قوا و سازماندهی جدید است، تا دوباره به مسلمانان حمله کند. ولذا هرگاه صدای شیئه اسبی یا شتری را

می شنیدند ته دل آن‌ها خالی می شد و سخت و وحشت می کردند، و همه این خیالات و وحشت و اضطراب‌ها بر اثر نداشتن ایمان بود. آن‌ها شاید در خواب هم می دیدند که دشمن به آن‌ها حمله کرده و خانه‌هایشان را ویران ساخته و زن و بچه‌هایشان را به اسارت گرفته و ناگهان بر اثر این کابوس‌ها از خواب می پریدند. ﴿وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوْنَ لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَن آتِبَائِكُمْ﴾؛ «و اگر برگردند (آنان از ترس) دوست می دارند می توانستند در میان اعراب بادیه نشین پراکنده (و پنهان) شوند و از اخبار شما جو یا گردند».

آن قدر ترس و وحشت آن‌ها جدی و عمیق بود که به فکر خارج شدن از مدینه در صورت بازگشت مجدد دشمن بودند، تا از خطرات احتمالی در امان باشند. و در پایان آیه می فرماید: ﴿وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا﴾؛ «و اگر در میان شما بودند جز اندکی پیکار نمی کردند». چون همان‌گونه که گذشت، منافقان اهل جهاد و مبارزه نبوده و شهادت رودرویی با دشمن را ندارند. بنابراین، از این که آن‌ها در میادین جنگ حضور ندارند نگران نباشید. خداوند متعال در آیه بعد به مسئله الگوگیری اشاره کرده، می فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾؛ «به یقین برای شما در زندگی پیامبر خدا سرمشق نیکویی بود».

«اسوه» به معنای سرمشق گرفتن است نه سرمشق. به تعبیر دیگر، معنای مصدری دارد نه وصفی. به هر حال، همه مسلمانان از صدر اسلام تا قیام قیامت باید از زندگی پیامبر اسلام ﷺ سرمشق بگیرند و زندگانی سراسر نور و هدایت آن حضرت را الگوی خود قرار دهند. در قسمت دوم آیه به شرایط کسانی که می خواهند از زندگی آن حضرت الگو برداری کنند پرداخته، می فرماید: ﴿لَمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾؛ «برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز بازپسین دارند و خدا را بسیار یاد می کنند».

بنابراین، منافقان فاقد ایمان یا ضعیف‌الایمان، که امیدی به رحمت حضرت حق و جهان آخرت نداشته و به یاد خدا نیستند، پیامبر ﷺ را الگوی خود قرار نمی دهند.

شجاعت، زاییدهٔ ایمان

علت این که منافقین گرفتار ترس و اوهام و خیالات می شوند چیست؟ دلیل آن ضعف ایمان آن هاست؛ هرچه ایمان ضعیف تر شود انسان ترسو تر می گردد و هرچه ایمان قوی تر شود انسان شجاع تر می گردد و از مر نمی ترسد، بلکه مر را به ریشخند می گیرد و به قول آن شاعر، می گوید:

مر اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ

من از او عمری ستانم جاودان او ز من دلقی رباید رنگ رنگ^۱

انسان با ایمان می داند مر، جسم ناپایدار را از وی می گیرد؛ ولی او را به عالم ملکوت وصل کرده و به همسایگی فرشتگان می رساند و این ترسی ندارد. در نتیجه شجاعت پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام که مصداق کامل انسان مؤمن بودند در حد اعلی بوده است. اما شجاعت اصحاب و یاران آن حضرات نیز اعجاب انگیز است که می توانید شرح حال تعدادی از این بزرگواران را در کتاب ارزشمند منتهی الآمال مرحوم شیخ عباس قمی مطالعه فرمایید، در هر فصلی پس از شرح حال آن معصوم به شرح حال برخی از اصحابشان پرداخته است. یکی از این افراد، انسان فوق العاده شجاعی به نام عبدالله بن عقیف از اصحاب و یاران علی علیهم السلام است.

شجاعت فوق العادهٔ عبدالله بن عقیف

عبدالله بن عقیف از مردان بسیار شجاع به شمار می رفت. وی در جنگ صفین از فرماندهان لشکر حضرت امیرالمؤمنین علی بود و رشادت ها و دلآوری های زیادی از خود نشان داد، تا آن جا که یک چشمش را هم در آن جنگ به اسلام هدیه کرد. در جنگ جمل نیز از فرماندهان حضرت به شمار

۱. امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۵۳۰.

می‌رفت و چشم دیگرش را از دست داد و از هر دو چشم نابینا شد.^۱ وی روزها به مسجد کوفه می‌رفت و به رازونیا با خدایش می‌پرداخت و در ضمن مردم را نصیحت می‌کرد و از فضائل و ویژگی‌های حضرت علی علیه السلام برای آن‌ها می‌گفت. سال‌ها گذشت تا داستان غم‌بار عاشورا اتفاق افتاد و اهل بیت پیامبر علیهم السلام به اسارت رفتند و خبر دادند که ابن‌زیاد قصد دارد در مسجد کوفه سخنرانی کرده و از پیروزی ظاهری لشکریانش بهره‌برداری کند و همه مردم را بترساند. جمعیت در مسجد موج می‌زد. عبدالله بن عقیف نایب‌نای پیرمرد نیز در گوشه‌ای نشسته بود. عبدالله بر فراز منبر رفت و گفت: «حمد و سپاس شایسته خداوندی است که حق و اهل حق را نصرت داد و امیرالمؤمنین یزید بن معاویه را پیروز کرد!» سپس وقاحت و بی‌شرمی را به اوج خود رساند و گفت: «و (نعوذ بالله) دروغ‌گو پسر دروغ‌گو و پیروان او را کشت!»^۲ هنگامی که این جمله زشت بر زبان حاکم کوفه جاری شد عبدالله بن عقیف سکوت مجلس را شکست و فریاد زد: «دروغ‌گو تو و پدرت و یزید بن معاویه و پدرش هستید. ای پسر مرجانه! فرزندان پیامبر را می‌کشی و بر فراز منبر در جای صدیقین می‌نشینی و این سخنان زشت را بر زبان جاری می‌کنی!»^۳

ابن‌زیاد که انتظار نداشت کسی جرأت کند چنین با او سخن بگوید گفت: «کیست که این‌گونه سخن می‌گوید؟» عبدالله گفت: «من هستم، عبدالله بن عقیف! شرم کن و این سخنان زشت را بر زبان جاری مکن» عبدالله که به‌جای زهر چشم گرفتن از مردم کوفه، آبروی خود را در خطر می‌دید و کوس رسوایی‌اش به صدا درآمده بود، دستور داد ابن‌عقیف را دستگیر کنند. اما طایفه‌اش گرد او جمع شده و وی را به خانه‌اش رساندند. مجلس ابن‌زیاد به هم خورد و نتیجه معکوس شد.

۱. سفینه البحار، ج ۶، ص ۷۳.

۲. همان.

۳. همان.

عبیدالله به دارالاماره بازگشت و از خشم و غضب آرام و قرار نداشت و بدنش می‌لرزید. لشکری را برای دستگیری عبدالله فرستاد. لشکریان خانه او را محاصره کرده و بالأخره موفق شدند وارد خانه‌اش شوند. دختر ابن عفیف که زن شجاع و باایمانی بود خبر ورود دشمن را به پدر داد. عبدالله بن عفیف به دخترش گفت: شمشیر مرا بده و از هرسو دشمن حمله کرد به من بگو تا آن‌ها را تارومار کنم. ابن عفیف علی‌رغم پیری و نایبانی، مردانه با لشکر عبیدالله جنگید و در نهایت به دست آن‌ها اسیر شد. او را به دارالاماره بردند.

ابن زیاد به این پیرمرد شجاع که عشق به خداوند و امیرمؤمنان علیه السلام او را این چنین شجاع کرده بود گفت: «مجلس مرا به هم زدی و آبرویم را بردی، خیال می‌کنی رهایت می‌کنم؟!» عبدالله خندید و گفت: مرا از مر می‌ترسانی؟! من از جوانی آرزوی شهادت داشتم، اما هنگامی که چشمانم را در جنگ صفین و جمل از دست دادم، از فیض شهادت ناامید شدم. اما اکنون می‌بینم خداوند دعایم را مستجاب کرده و در آستانه شهادتم و برای دفاع از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله آماده جان دادم! ای ابن زیاد! این نکته را هم بدان که از خداوند خواسته بودم به دست شقی‌ترین مردم زمان کشته شوم و شقی‌تر از تو در زمان ما وجود ندارد! ابن زیاد دستور داد سر از بدنش جدا کرده و جسدش را به دار آویزند و سرش را در میان کوچه‌های کوفه بچرخانند.^۱

تاریخ زندگی عبدالله بن عفیف، که در سایه ایمان، به این مرحله از شجاعت رسیده بود، برای همه مسلمانان به‌ویژه جوانان و رزمندگان درس است. خوانندگان محترم! اگر می‌خواهید ترس و وحشت را از خود دور کرده و شجاع و نترس باشید، باید ایمانتان را تقویت کنید. اگر تاریخ اصحاب علی علیه السلام و حوادث زندگی آن‌ها جمع‌آوری شود، کتابی ارزشمند و خواندنی خواهد شد؛

۱. منتهی‌الآمال، ج ۱، ص ۷۶۵.

کسانی که وجودشان سرشار از علم و دانش و شجاعت و سخاوت و عشق به پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت ﷺ بود. سلام و درود خدا بر تو ای امیر مؤمنان ﷺ که مکتبت، چنین شاگردان غیور و ارزشمندی تربیت کرد.

پیامبر ﷺ الگوی ما در همه چیز

پیامبر اکرم ﷺ بهترین الگو برای همه مسلمانان در همه عصرها و از جهات مختلف است؛ که به بعضی از این جهات اشاره می‌کنیم:

الف) الگوی شجاعت: آن حضرت در میدان نبرد شجاعت عجیبی از خود بروز می‌داد، تا آن جاکه امیر شجاعان حضرت علی ﷺ فرمودند: «كُنَّا إِذَا أَحْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ؛ هر زمان آتش جنگ شعله‌ور می‌شده به رسول خدا پناه می‌بردیم». در ادامه فرمود: «به گونه‌ای که در آن ساعت هیچ‌یک از ما به دشمن نزدیک‌تر از او نبود».^۱ آری، رسول خدا ﷺ از هر کس به لشکر دشمن نزدیک‌تر بود و این، سربازان اسلام را دلگرم می‌کرد. در حالی که در دنیای مادی، فرماندهان، اتاق فرماندهی خود را در پشت جبهه مستقر می‌کنند.

در جنگ احد پیشانی و دندان رسول خدا ﷺ را شکسته و زخم‌های فراوانی بر بدن مبارکش وارد کردند^۲ و همه مسلمانان میدان را ترک گفتند، اما آن حضرت به اتفاق امام علی ﷺ در میدان ماند و به علی ﷺ فرمود: «علی جان! همین جا بمان و از من دفاع کن» علی ﷺ پروانه‌وار بر گرد شمع فروزان وجود مبارک رسول خدا ﷺ می‌چرخید و از آن حضرت دفاع می‌کرد و به این شکل، دشمن را در رسیدن به مقصود اصلی که گرفتن جان پیامبر اسلام ﷺ بود، ناکام گذاشت.^۳

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۲۲، غرائب کلامه، ح ۹.

۲. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳. همان، ص ۱۲۶.

پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام الگوهای شجاعت و شهامت اند و مسلمانان باید از آن بزرگواران پیروی کنند.

ب) ساده‌زیستی؛ دوری از تشریفات و زرق و برق دنیا و ساده‌زیستی آن حضرت نیز برای همه سرمشق است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مراسم عروسی دخترش، آن‌هم دختری چون فاطمه زهرا علیها السلام که جزء چهار زن برتر بهشتی است^۱ سفره بسیار ساده‌ای انداخت که با سفره‌های جشن عروسی عصر و زمان ما بسیار متفاوت بود. حضرت دستور داد مقداری خرما و روغن تهیه کردند سپس آستین‌ها را بالا زد و شخصاً آشپزی را به عهده گرفت و حلوائی تهیه کرد و دستور داد در میان حاضران در مجلس جشن تقسیم کردند.^۲

حالا بیا و سفره‌های جشن‌های عروسی عصر و زمان ما را تماشا کن. گاه این سفره‌ها آن‌قدر تشریفاتی و پرهزینه است که شب عروسی برای داماد و خانواده‌اش تبدیل به شب عزا می‌شود. هنگامی که از علت این ریخت‌وپاش‌ها سؤال می‌شود می‌گویند: «اگر چنین مراسمی نگیریم آبرویمان می‌رود!» در جوابشان باید گفت: «آبرویی که با ترک چنین جشن و مراسمی از بین می‌رود بهتر است از بین برود». متأسفانه یکی از موانع ازدواج جوانان همین تشریفات پرخرج و مجالس پرهزینه است. اگر این تشریفات برچیده شود و مهریه‌ها و جهیزیه‌ها سبک‌تر گردد و سختگیری‌ها کمتر شود و مردم در این مسائل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اسوه بگیرند و ساده‌زیستی را سرمشق خود قرار دهند، جوانان به راحتی ازدواج می‌کنند و بسیاری از مشکلات و گناهان کاهش می‌یابد.

ج) امر به معروف و نهی از منکر؛ چگونگی امر به معروف و نهی از منکر را نیز باید از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا بگیریم. روزی آن حضرت از یکی از کوه‌های مدینه عبور می‌کرد. عده‌ای از جوانان را دید که سنگ‌هایی در اندازه‌های مختلف آماده کرده و مسابقه

۱. مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۴۹۷.

۲. زهرا برترین بانوی جهان، ص ۳۹ و ۴۰.

می دهند. هنگامی که حضرت را دیدند از وی خواستند که داوری مسابقهٔ وزنه برداری را بپذیرد، حضرت قبول کرد. مسابقه برگزار شد و قهرمان مشخص گردید.

حضرت فرمود: قهرمان تر از قهرمان وزنه برداری را به شما معرفی کنم؟ او کسی است که در مقابل فحاشی و اهانت دیگران بردباری کرده و بر هوای نفس خود غلبه کند و شیطان و سوسه کنندهٔ خود و اهانت کننده را مغلوب سازد.^۱

حضرت رسول اکرم ﷺ با درایت خاصی که داشت مسابقهٔ سرگرمی را تبدیل به یک کلاس درس کرد و آن جوانان را به مسائل مهم تر هدایت و راهنمایی فرمود و این روایت از آن روز برای ما به یادگار ماند. اما امروز ورزش چه سرنوشتی پیدا کرده است؟ اگر ورزش به صورت حرفه ای نباشد و همهٔ مردم ورزش کنند بسیار کار شایسته ای است و سلامتی مردم را تضمین می کند. به ویژه که در عصر و زمان ما فعالیت بدنی و تحرکات جسمانی مردم کم شده است. اما هنگامی که حرفه ای می شود متأسفانه دچار غرب زدگی گردیده، اسوه ها و الگوها تغییر می یابد و چه پول های کلانی به بعضی از ورزشکاران حرفه ای می دهند.

حقوق دانشمند جوانی که عمرش را در آزمایشگاه ها صرف کرده تا داوری بیماری های لاعلاج را کشف کند و بیماران را از آلام و دردهایشان رها سازد با چنان ورزشکارانی قابل مقایسه نیست! ما نباید چشممان در ورزش به دنبال غربی ها باشد و تابع نظرات آن ها باشیم. ورزش های حرفه ای حداکثر سرگرمی است و اگر سرگرمی سالمی باشد اشکال ندارد؛ اما با این وضع اسفبار مشکل است.

صلاح کار کجا و من خراب کجا بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا^۲ به امید روزی که همهٔ مسلمانان در همه چیز از رسول خدا ﷺ سرمشق بگیرند.

* * *

۱. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۳۱۳، باب ۳۹۸۶، ح ۲۱۵۱۸. در حدیث دیگری از آن حضرت که در میزان الحکمه، ج ۶، ص ۴۲۲، باب ۳۰۲۹ ح ۱۵۱۵۶، آمده، می خوانیم: «شجاع ترین و قوی ترین شما کسی است که به هنگام خوشحالی، شادی، او را آلوده گناه نکند و به هنگام خشم، غضب او را از گفتار حق منحرف نسازد و به هنگام قدرت، آنچه را که حق او نیست تصاحب نکند».

۲. امثال و حکم، ج ۱، ص ۳۸۰.

مؤمنان ثابت‌قدم



خداوند متعال در دو آیه فوق می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا * مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾؛ «(اما مؤمنان وقتی لشکر احزاب را دیدند گفتند: «این همان چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده، و خدا و پیامبرش راست گفته‌اند.» و این (موضوع) جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود. در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هیچ‌گونه تغییری در پیمان خود ندادند».

خداوند متعال ابتدا به شرح حال منافقان بزدل و فراریان ترسو و پشت‌کنندگان به جبهه جنگ پرداخت و خطر آن گروه اقلیت را گوشزد کرد، سپس به سراغ مؤمنان پاک‌دل و مسلمانان ثابت‌قدم که اکثریت را تشکیل می‌دادند رفته و به شرح حال آنان می‌پردازد تا ارزش کار مؤمنان بیشتر نمایان گردد. توجه فرمایید: ﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾؛ «(اما مؤمنان وقتی لشکر احزاب را دیدند گفتند: «این همان چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده و خدا و رسولش راست گفته‌اند».

وعدۀ خدا چه بود؟

در مورد وعده‌ای که در این آیه شریفه به آن اشاره شده، در میان مفسران گفتگو و اختلاف نظر وجود دارد. سه تفسیر برای آن گفته‌اند که به نظر ما هر سه تفسیر صحیح است:

نظریۀ اول: قبل از رخداد جنگ احزاب، پیامبر ﷺ به مسلمانان خبر داده بود که گروه‌های عظیمی از کفار و دشمنان اسلام قصد دارند به سمت مدینه آمده و آخرین تیر ترکش خود را رها کرده و به زعم خود مسلمانان را شکست دهند و اسلام را نابود کنند، اما خود شکست خواهند خورد. هنگامی که لشکریان دشمن به مدینه نزدیک شدند و مسلمانان ثابت قدم آن‌ها را دیدند گفتند: «این همان وعده‌ای است که خدا و رسولش به ما دادند و طبق این وعده ما بر آن‌ها غلبه خواهیم کرد». ﴿وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾.

نظریۀ دوم: منظور از این وعده چیزی است که در آیه شریفه ۲۱۴ سوره بقره آمده است، که خداوند می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتُمُ الْبُأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾؛ «آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی آن‌که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که سختی‌ها و زیان‌ها به آن‌ها رسید، و آنچنان بی‌قرار شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!» (به آن‌ها گفته شد: آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!)).

آری، بهشتی شدن نیاز به زحمت و تلاش و عمل صالح دارد باید با هوای نفس مبارزه کرد، پنجه در پنجه شیطان انداخت، و در میدان نبرد با دشمنان خارجی نیز حضور داشت. باید اسیر شهوات نشد و از لذات گناه‌آلود و اموال حرام و اعمال ناشایست پرهیز کرد. خداوند به‌سادگی بهشت جاودان را در اختیار کسی قرار نمی‌دهد. این نعمت بی‌بدیل الهی بدون جهاد و مبارزه و رعایت

واجبات و محرمات و تحمل امتحانات و سختی‌ها حاصل نمی‌شود. انسان هنگامی که می‌خواهد گلی بچیند باید نیش خار آن را تحمل کند و زمانی که قصد دارد از عسل کندویی استفاده کند باید نیش چند زنبور عسل را به جان بخرد، چطور ممکن است بدون تلاش و کوشش به بهشت برود؟!.

به هر حال برخی از مفسران معتقدند منظور از وعده‌ای که مؤمنان صالح‌العمل در آیه شریفه ۲۲ سوره احزاب از آن سخن گفته‌اند، چیزی است که در آیه شریفه ۲۱۴ سوره بقره آمده است.

نظریه سوم: خداوند بارها به مؤمنان وعده پیروزی داده است. از جمله در آیه شریفه ۵۵ سوره نور می‌خوانیم: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ «خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده است که به یقین خلافت روی زمین را به آنان خواهد داد، همان‌گونه که به پیشینیان آن‌ها خلافت بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده برایشان پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، (به گونه‌ای) که فقط مرا می‌پرستند و چیزی را همتای من قرار نخواهند داد و کسانی که پس از آن کافر شوند، آن‌ها همان فاسقان‌اند».

یا در آیه شریفه ۱۰۵ سوره انبیاء می‌خوانیم: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛ «در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد».

البته این وعده به‌طور کامل در عصر ظهور حضرت مهدی (عج) محقق خواهد شد و سرتاسر کره زمین در اختیار مؤمنان قرار خواهد گرفت، اما قبل از آن به‌طور مقطعی در عصر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز محقق گردید، و آن حضرت موفق شد حکومت اسلامی قوی تشکیل دهد. در عصر و زمان ما هم حکومت اسلامی

در ایران اسلامی تشکیل شد، که هرچند مشکلاتی دارد ولی قابل مقایسه با حکومت‌های قبل از انقلاب اسلامی نیست.

خلاصه این‌که مؤمنان صالح‌العمل، در جنگ احزاب تحقق وعده الهی را دیدند همان وعده‌ای که منافقان ترسو و بزدل آن را دروغ می‌پنداشتند.

یک حادثه و دو نتیجه متناقض

﴿وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾؛ «و این (موضوع) جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود».^۱

سؤال: چگونه ممکن است یک حادثه سبب تقویت ایمان جمعی، و باعث تشدید کفر و نفاق جمع دیگری شود؟ چطور دیدن مناظر میدان احزاب سبب ترس و وحشت منافقان و عامل افزایش ایمان و تسلیم و آرامش و قوت و قدرت مؤمنان شد؟

جواب: قابلیت افراد متفاوت است. قطره‌های باران بر همه زمین‌ها می‌بارد، اما در زمین و باغ‌ها سبب رویش گل و گیاه و درختان میوه می‌شود اما در زمین شوره‌زار جز خس ثمری نمی‌دهد.

به قول شاعر:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس^۲

ولذا فلاسفه گفته‌اند: «برای رسیدن به مقصد، فاعلیت فاعل و قابلیت قابل هر دو شرط است» تنها قطرات باران کافی نیست، قابلیت محل و زمین نیز لازم است. قرآن مجید نیز همین‌طور است. نزول آیات قرآن، برای برخی سبب تقویت ایمان آن‌ها می‌شود چون قابلیت هدایت را دارند و برای عده‌ای سبب زیادتر

۱. سوره احزاب، آیه ۲۲.

۲. امثال و حکم، ج ۱، ص ۳۵۷.

شدن کفرشان می شود چون قابلیت هدایت ندارند. بنابراین باید قابلیت ها را اصلاح کنیم، باران فیض الهی چه در عالم ماده و چه در عالم معنا در حال بارش است، ما باید آمادگی وجود خود را فراهم کنیم تا بتوانیم از آن بهره بگیریم وگرنه نتیجه معکوس حاصل می شود.

به هر حال، خداوند در آیه بیست و دوم به شرح حال عموم مؤمنان حاضر در میدان جنگ احزاب پرداخته است که شرح آن گذشت، اما در آیه بعد به گروه خاصی از آنان اشاره می کند، توجه بفرمایید:

شهادت و منتظران شهادت

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾؛ «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدهی که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هیچ گونه تغییری در پیمان خود ندادند». «نحب» سه معنا دارد: ۱. مر و شهادت ۲. عهد و پیمان ۳. عزاداری با سرو صدا؛ که در آیه شریفه منظور معنای اول یا دوم است؛ یعنی رفتند و شهید شدند، یا بر سر پیمانشان وفادار ماندند و در راه خدا جان فشانی کردند.

شأن نزول

ابوالقاسم حسکانی یکی از علمای معتدل اهل سنت، در مورد شأن نزول های قرآن کتابی به نام شواهد التنزیل نوشته است. درباره شأن نزول آیه فوق می گوید: حضرت علی علیه السلام فرمود: «فَإِنَّا نَزَلَتْ ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ فَأَنَا وَاللَّهِ الْمُنتَظِرُ وَمَا بَدَّلْتُ تَبْدِيلًا؛ آیه شریفه ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ درباره ما نازل شده است، و به خدا قسم! من همان کسی هستم که انتظار (شهادت) را

می کشم (و قبلاً مردانی از ما همچون حمزه سیدالشهدا علیه السلام شربت شهادت نوشیدند) و من هرگز در روش خود تغییر نداده و بر سر پیمانم ایستاده‌ام.^۱

به نظر ما مفهوم آیه شریفه عام است؛ هرچند مصداق روشن آن، حضرت علی علیه السلام و خاندان پاکش می باشد و لذا در واقعه کربلا هر یک از یاران امام حسین علیه السلام که می خواست به میدان برود، با آن حضرت وداع می کرد و می گفت: «سلام بر تو ای پسر رسول خدا! (سلام وداع و خدا حافظی) امام علیه السلام نیز به آن ها پاسخ می گفت، سپس آیه شریفه ﴿فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ﴾ را تلاوت می فرمود.^۲

در عصر و زمان ما هم این آیه مصداق دارد، جمعی از مؤمنان صالح العمل در انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی شربت شهادت نوشیده و به ملکوت اعلی پیوستند و عده ای دیگر بر سر عهد و پیمان خود بوده و آماده جانبازی و جان فشانی هستند.

تغییر مسیر هرگز!

نکته ای که در پایان آیه مورد بحث به آن پرداخته شده، که مؤمنان ثابت قدم هرگز مسیرشان را عوض نمی کنند و بر سر عهد و پیمان خود هستند ﴿وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾، نکته قابل توجهی است.

پیروان راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از روز اول که دست بیعت با آن حضرت دادند تا آخر در همان مسیر پیروی از اسلام و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حرکت کرده و از آن منحرف نشدند.

اصحاب باوفای امام حسین علیه السلام نیز تا آخرین قطره خون خویش بر سر عهد و پیمان خود ایستادند و حتی پس از آن که حضرت سیدالشهدا علیه السلام بیعت خود را

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱، ح ۶۲۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۶۶ ذیل آیه مورد بحث.

از آنان برداشت، حاضر به ترک اردوگاه حسینی نشدند، بلکه آرزو کردند ای کاش به جای یک جان، جان‌ها داشتند و در راه آن حضرت می‌دادند.^۱ متأسفانه همه، توفیق ثبات قدم و ماندن در مسیر حق را تا پایان عمر ندارند و در مقابل وسوسه‌های اموال حرام و مقام‌های نامشروع می‌لرزند و از مسیر حق منحرف می‌شوند. باید دعا کنیم که خداوند متعال به همه ما توفیق ماندن در مسیر هدایت را عنایت فرماید تا عاقبت به خیر شویم.

* * *

۱. سخنان حسین بن علی علیه السلام، ص ۲۱۰.

نتیجه امتحان میدان احزاب



در آیه فوق می خوانیم: ﴿لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾؛ «هدف این است که خداوند راستگویان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هر گاه اراده کند عذاب نماید یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد؛ چرا که خداوند همواره آمرزنده و مهربان است». در این آیه شریفه خداوند در حقیقت نتیجه امتحان میدان احزاب را بیان می کند. در حالت معمولی ممکن است همه مردم مانند هم باشند و نتوان مؤمن ثابت قدم قوی الایمان صبور حلیم را از منافق ترسوی ضعیف الایمان و بزذل شناخت، اما در طوفان حوادث و کوران آزمون ها و میدان امتحانات، صفوف از هم جدا می شود.

درخت هایی هستند که در ظاهر سالم ولی از درون پوسیده اند، اما درخت هایی نیز هم در ظاهر سالم اند و هم از درون و داخل سلامت اند در حالت عادی نمی توان این ها را از هم تشخیص داد اما هنگامی که طوفان می شود قابل تشخیص اند. درختان به ظاهر سالم توان مقاومت ندارند و به راحتی در مقابل طوفان تسلیم شده و می شکنند، اما درختان واقعاً سالم مقاومت کرده و خم به ابرو نمی آورند. انسان ها نیز در طوفان حوادث عیار و مقدار مقاومتشان روشن

می شود. آیه شریفه بیست و چهارم سوره احزاب به نتیجه آزمایش و امتحان این دو گروه از انسان‌ها در جنگ احزاب اشاره می‌کند، توجه بفرمایید:

﴿لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ﴾؛ «هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش می‌دهد».

در جنگ احزاب راستگویان از دروغگویان جدا شده و هرکدام پاداش خود را گرفتند. خداوند در نامه اعمال صادقان پاداش‌های فوق‌العاده‌ای نوشت؛ چون اهل صداقت و راستی بوده و وعده خدا و پیامبرش را تصدیق کرده و زحمات و مشکلات جنگ احزاب را به جان خریدند. خداوند در جهان آخرت برای آن‌ها پاداش‌های متعددی در نظر گرفت و در دنیا آن‌ها را آبرومند و عزیز و سربلند کرد. خوشا به حال راستگویان که در دو جهان پاداش می‌گیرند.

﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِنِ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾؛ «و منافقان را هرگاه اراده کند، عذاب نماید یا (اگر توبه کنند) توبه آن‌ها را بپذیرد؛ چراکه خداوند همواره آمرزنده و مهربان است».

منافقان نیز هم در دنیا مجازات شدند و هم در آخرت می‌شوند. مجازات آن‌ها در دنیا همان ذلت و خواری و زبونی و بی‌آبرویی بود؛ ولی مجازاتشان در جهان آخرت به مراتب سخت‌تر است.

نکته جالبی که در ذیل این آیه شریفه به آن اشاره شده این است که اگر خداوند اراده کند، منافقان را عذاب و مجازات می‌کند و اگر بخواهد، توبه آن‌ها را می‌پذیرد! آن‌ها کسانی بودند که در داستان احزاب نسبت دروغ به خدا و رسولش دادند ولی در عین حال خداوند به آن‌ها چراغ سبز نشان داده و راه توبه را به رویشان می‌گشاید. به راستی چقدر خداوند رحمان و رحیم است که حتی به چنان افراد منافق و دوچهره‌ای که انسان‌های خطرناکی بوده و با آبروی اسلام ﷺ و پیامبر اسلام بازی کردند و کفر می‌گفتند، نه نگفت و راه بازگشت را نشانشان

داد. اگر این منافقان را به ما می سپردند دستور سر بریدنشان را صادر می کردیم، اما خدای مهربان در مورد چنین انسان هایی نیز امید بازگشت و توبه دارد.

درهای نجات

خداوند متعال سه در نجات به روی بندگانش گشوده است:

اول: باب توبه؛ اولین در، در توبه است. امام سجاد علیه السلام در مناجات تائبین در این باره چه زیبا فرموده است: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ، فَقُلْتُ: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً»^۱ فَمَا عُدْرٌ مِّنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ ای خدای من! تو همان کسی هستی که دری به سوی مغفرت و آمرزش برای بندگانت گشودی و نام آن را توبه گذاشتی و خطاب به همه فرمودی: «به سوی خدا توبه کنید، توبه ای خالص» پس آن ها که از این در استفاده نکرده و نجات پیدا نکنند، چه عذری خواهند داشت؟»^۲.

به قول شاعر:

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست؟^۳

دوم: باب شفاعت؛ خداوند متعال برای کسانی که گناہانی دارند و موفق به توبه نشده اند باب شفاعت را قرار داده تا از آن برای نجات خود استفاده کنند. البته شفاعت، بی حساب و کتاب نیست و باید حلقه اتصالی بین شفیع و متقاضی شفاعت وجود داشته باشد. بنابراین، اگر خدای ناکرده شخصی رابطه اش را به طور کامل با علی علیه السلام قطع کرده و هیچ حلقه اتصالی باقی نگذاشته، نباید توقع شفاعت داشته باشد. بنابراین، اگر آلوده گناه هم هست، تمام رابطه ها را قطع نکند. فراموش نمی کنم، در زمان های گذشته در هر محلی عده ای بزنبهادر و آلوده

۱. سوره تحریم، آیه ۸

۲. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۴۲.

۳. امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۰۰.

کارهای خلاف بودند؛ اما در ماه مبارک رمضان و ایام عزاداری سرور و سالار شهیدان کارهای خلاف خود را کنار می گذاشتند یعنی آن حلقه اتصال را نگه داشته و ارتباط خود را با ماه مبارک رمضان و امام حسین علیه السلام حفظ می کردند؛ چنین افرادی مستحق شفاعت اند. وهابی ها که در نجات شفاعت را به روی خود بسته اند می خواهند آن را به روی دیگران هم ببندند و لذا منکر شفاعت شده اند. راستی اگر شفاعت امکان نداشته باشد، چرا خداوند شفیعی قرار داده است؟! می گویند: این کار، کار بت پرستان است؛ زیرا خداوند متعال در آیه شریفه سوم سوره زمر از قول بت پرستان می فرماید: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾؛ «این ها (بت ها) را نمی پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند». بنابراین، موحدان و یکتاپرستان به سراغ شفاعت نمی روند.

در پاسخ آنان می گوئیم: شما بت های چوبی و سنگی بی شعور را با پیامبر و امام که اشرف انسان ها هستند مقایسه می کنید؟! علاوه بر این، آیات متعددی از قرآن مجید دلالت بر شفاعت دارد، که به سه مورد آن اشاره می کنیم:

۱. خداوند متعال در آیه شریفه سوم سوره یونس می فرماید: ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾؛ «هیچ شفاعت کننده ای، بی اذن او نیست» معنای آیه شریفه این است که شافعان با اذن و اجازه خداوند حق شفاعت دارند. اگر معتقد باشیم که عده ای از اولیا به اذن خداوند حق شفاعت دارند ولی شفیع هیچ کس نمی شوند، دچار تناقض شده ایم.

نتیجه این که آیه شریفه مذکور شفاعت را به صورت محدود و با اذن پروردگار ثابت می کند.

۲. در آیه شریفه ۱۰۹ سوره طه می خوانیم: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾؛ «در آن روز، شفاعت (هیچ کس) سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و از گفتار او راضی است».

این آیه شریفه نیز مقام شفاعت را برای برخی از اولیاء الله که از سوی پروردگار مأذون برای شفاعت هستند، ثابت می‌کند. ضمناً در این آیه به حلقهٔ اتصالی که قبلاً در مورد آن سخن گفته شد، اشاره شده است.

۳. آیهٔ الکرسی نیز در مورد شفاعت سخن گفته است. توجه فرمایید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ؟» («کیست که در نزد او، جز به فرمانش شفاعت کند؟!»)'. این آیه شریفه نیز شفاعت بدون اذن پروردگار را نفی کرده اما شفاعت با اذن الهی را ممکن می‌داند.

خلاصه این‌که آیات مذکور صراحت دارد که شفیعیانی در روز قیامت وجود دارند و به اذن پروردگار شفاعت می‌کنند و معنای این مطلب این است که می‌توان برای طلب شفاعت دست به دامان این شفیعیان شد.

بنابراین، دومین بابی که خداوند به روی بندگانش گشوده باب شفاعت است. سوم: باب عفو الهی؛ گاهی ممکن است بندهٔ خطاکار موفق به توبه نشود، و مشمول شفاعت شافعان مأذون درگاه الهی نیز نگردد، ولی خداوند رحمان و رحیم بنابر مصالحی بدون توبه و شفاعت او را مشمول عفو خود قرار دهد. البته این عفو الهی نیز حساب و کتاب دارد. خداوند متعال در این زمینه در آیه شریفه ۴۸ سورهٔ نساء می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا»؛ «خداوند (هرگز) شرک به او را نمی‌بخشد، و کمتر از آن را برای هرکس بخوهد (و شایسته بداند) می‌بخشد، و آن‌کس که برای خدا، همتایی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است».

از گناهانی که محال است بخشیده شود، شرک به خداست، اما غیر از آن را برای هرکس که صلاح بداند می‌بخشد.

نتیجه این که سه راه برای نجات بندگان گشوده شده است: توبه، شفاعت و عفو الهی.

امید بخش‌ترین آیه قرآن

در مورد توبه آیه‌ای در قرآن مجید وجود دارد که بعضی از دانشمندان معتقدند امیدبخش‌ترین آیه قرآن محسوب می‌شود و آن آیه شریفه ۵۳ سوره زمر است، که خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾؛ «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است».

در این آیه شریفه شش نکته مهم وجود دارد:

۱. خلاف کاران و خطاکاران و عاصیان را «بنده من» خطاب می‌کند ﴿يَا عِبَادِيَ﴾ در حالی که بنده خدا بودن و مقام عبودیت بسیار مهم است.
۲. می‌فرماید: گناهان شما برای خودتان ضرر دارد ﴿أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾ و هیچ ضرری برای من ندارد؛ همان‌گونه که عباداتتان فایده‌ای برای من ندارد.
۳. علی‌رغم همه گناهان و لغزش‌ها و خطاب‌ها، هرگز از رحمت خداوند مهربان مأیوس و ناامید نشوید ﴿لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ﴾ که نومی‌دی از رحمت خدا گناه بزرگی است.
۴. خداوند همه گناهان (جز گناه شرک) را می‌آمرزد ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ بنابراین، بندگان باید از این فرصت استفاده کرده و توبه کنند.
۵. تنها خداوند آمرزنده است و از گناهان درمی‌گذرد ﴿إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ﴾.
۶. خداوند مهربان است ﴿الرَّحِيمُ﴾.

ملاحظه می‌کنید که در این آیه شریفه چه نکات ارزشمندی نهفته است

و همین نکات سبب شده که آن را امیدبخش‌ترین آیه قرآن بنامند.^۱ بنابراین باید از فرصت‌ها استفاده کرد به‌ویژه در ماه مبارک رمضان که ماه توبه و شفاعت و عفو الهی است، تا مشمول لطف خداوند شویم.

دوست ابوبصیر

ابوبصیر، که از اصحاب و یاران امام صادق علیه السلام به شمار می‌رفت، دوست و همسایه‌ای داشت که در دستگاه بنی امیه مشغول به کار بود و اموال حرام زیادی جمع کرده بود. ابوبصیر می‌گوید: این همسایه به سفری رفته بود. هنگامی که از سفر بازگشت به دیدنش رفتم. دیدارکنندگان رفتند، من ماندم و به او گفتم: این همه گناه کردی، توبه کن. کارهای گذشته را رها کن و به سوی خدا بازگرد. ممکن است پایان عمرت نزدیک باشد!

نگاهی به من کرد و گفت: ابوبصیر! راست می‌گویی، اما متأسفانه اراده قوی و محکمی برای ترک گناه ندارم، اگر به مولایت امام صادق علیه السلام بگویی دعایم کند ممکن است نجات پیدا کنم.

ابوبصیر می‌گوید: آن سال به حج مشرف شدم و پس از انجام مراسم حج، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و داستان دوست و همسایه گناهکارم را برای آن حضرت بازگو کردم. امام نگاهی به من کرد و گفت: سلام مرا به او برسان و به او بگو: «اگر دست از این کارها بردارد بهشت را برایش ضمانت می‌کنم!». ابوبصیر می‌گوید: به وطن بازگشتم و پیام امام صادق را به دوست گناهکارم رساندم. دوستم با تعجب گفت: امام صادق علیه السلام به من سلام رساند و بهشت را تضمین کرد؟ گفتم: آری. گفت: اکنون می‌توانم گناهان را ترک و گذشته را جبران کنم. سپس از دستگاه بنی امیه کناره‌گیری کرد و تمام اموالی را که از راه حرام به دست آورده بود به نیت صاحبان اصلی به فقرا صدقه داد.

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۰۷.

اگر اموال حرام دست انسان باشد و صاحبان آن را نشناسد باید آن اموال را به نیت صاحبان اصلی به فقرا صدقه دهد و این همان ردّ مظالم است.

ابوبصیر می‌گوید: دوستم در ادامه زندگی به قدری فقیر و نیازمند شد که مجبور بودیم کمک‌هایی از دوستان و شیعیان جمع کنیم تا زندگی‌اش را بگذرانند. روزی کسی را دنبال من فرستاد، به دیدنش رفتم، دیدم آخرین ساعات عمرش را می‌گذرانند و می‌خواهد به جهان آخرت سفر کند. هنگامی که چشمش به من افتاد گفت: امام صادق علیه السلام به وعده‌اش عمل کرد! این جمله را گفت و چشمانش را بست و از دنیا رفت. گویا بهشتی را که امام صادق علیه السلام وعده داده بود دید و چشم از جهان بر بست.

همان سال دوباره به حج مشرف شدم و بعد از حج به خانه امام صادق علیه السلام رفتم. من در حیاط خانه بودم که امام صادق علیه السلام از داخل اطاق صدایش را بلند کرد و فرمود: «ابوبصیر! ما به وعده خود در مورد دوستت عمل کردیم!»^۱ آری! انسان اگر از در توبه استفاده کند به مقصود می‌رسد و رحمت و مغفرت الهی را برای خود می‌خرد.

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۴۵.

شکست دشمن و پیروزی مسلمانان



خداوند در آیه مذکور می‌فرماید: ﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا﴾؛ «و خدا کافران را با دلی پر از خشم (از میدان جنگ احزاب) بازگرداند بی آن‌که نتیجه مطلوبی (از کار خود) گرفته باشند؛ و خداوند (در این میدان)، مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت (و پیروزی را نصیبشان کرد)؛ و خدا توانا و شکست‌ناپذیر است».

این آیه، آخرین آیه‌ی مربوط به جنگ احزاب است؛ و به سه نکته اشاره می‌کند:
۱. می‌فرماید: ﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا﴾؛ «و خدا کافران را با دلی پر از خشم (از میدان جنگ احزاب) بازگرداند بی آن‌که نتیجه مطلوبی (از کار خود) گرفته باشند».

علت خشم و غیظ کفار این بود که با لشکر ده‌هزار نفری^۱ خود که برای بسیج آن تدارکات وسیعی دیده و تجهیزات فراوانی در اختیار آن‌ها گذاشته بودند، دست خالی بازگشتند و هیچ‌یک از اهداف آن‌ها تحقق نیافت و درحقیقت کاملاً شکست خوردند.

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۲۹.

۲. در ادامه آیه شریفه می خوانیم: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ»؛ «و خداوند (در این میدان) مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت (و پیروزی را نصیبشان کرد)». یعنی خداوند به جای لشکر اسلام میدان جنگ را اداره کرد به گونه ای که مسلمانان بدون درگیری با دشمن پیروز میدان شدند. جالب این که در این جنگ بسیار مهم و سرنوشت ساز جز تیراندازی محدودی^۱ که از سوی سپاه اسلام صورت گرفت و مبارزه تن به تن حضرت علی علیه السلام با عمر بن عبدود، درگیری دیگری به وجود نیامد و تنها مجروح جنگی سپاه اسلام حضرت علی علیه السلام بود. به تعبیر دیگر، مسلمانان بدون دادن حتی یک شهید در این جنگ پیروز شدند، در حالی که در جنگ های بدر و احد و مانند آن شهدا و مجروحین زیادی دادند.

۳. در پایان آیه شریفه می خوانیم: «وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا»؛ «و خداوند توانا و شکست ناپذیر است».

قوی بر دو گونه است: نخست شخصی که هرچند بر اکثر مردم غلبه می کند، اما گاه خود نیز مغلوب می شود و توسط قوی تر از خودش شکست می خورد. دوم، قوی شکست ناپذیری که مغلوب هیچ کس نمی شود. خداوند متعال قوی شکست ناپذیر است.

علل و عوامل پیروزی مسلمانان و شکست دشمنان اسلام

از مجموع مطالعات تاریخی جنگ احزاب، هفت عامل برای پیروزی سپاه اسلام و شکست مشرکان در این میدان، به دست می آید:

۱. حفر خندق

خندق که با پیشنهاد سلمان فارسی حفر شد،^۲ یکی از عوامل پیروزی

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۳۰.

۲. همان، ص ۱۲۶.

لشکریان اسلام بود. عجیب این‌که طول آن کانال شش کیلومتر بود و کندن خندقی به طول شش کیلومتر و به عمق و عرضی که سپاهیان دشمن نتوانند به راحتی از آن عبور کنند، آن‌هم در ظرف مدت کوتاه یک ماه، با آن وسایل و ابزار ابتدایی و ساده که عمدتاً بیل و کلنگ بود، کار ساده‌ای نبوده اما با تلاش شبانه‌روزی مسلمانان و لطف و عنایت خداوند در موعد مقرر انجام شد و دشمن را شگفت‌زده و زمین‌گیر کرد.^۱

۲. کمبود آذوقه سپاه کفر

قسمت مهم آذوقه مشرکان هزار نفر شتر بود^۲ که همراه خود آورده بودند تا به تدریج آن‌ها را ذبح کرده و از گوشت آن‌ها استفاده کنند. اما به لطف خداوند شترها هلاک شدند.^۳ این حادثه از یک سو و طولانی شدن مدت محاصره - که شرح آن خواهد آمد - از سوی دیگر سبب شد مشرکان با کمبود غذا و آذوقه مواجه شده و شکست بخورند.

۳. طولانی شدن زمان محاصره

طبق بعضی از تواریخ زمان محاصره بیست روز و طبق نقل دیگر بیست و چند روز طول کشید^۴ و نگهداری ده هزار نفر لشکر و تدارک دیدن برای آن‌ها در آن مدت طولانی کار سختی بود و این مسئله باعث ضعف روحیه سپاه دشمن شد.

۱. شرح این مطلب را در کتاب تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۷۱، ذیل آیات ۲۱-۲۵ سوره احزاب مطالعه فرمایید.

۲. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۴۰؛ البته در تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۷۰ ذیل آیه مورد بحث، تعداد شترها هزار و پانصد نفر ذکر شده است.

۳. السیرة النبویة، ج ۳، ص ۲۴۳.

۴. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰۲ و ۲۲۸.

۴. طوفان عجیب

یکی دیگر از عوامل شکست دشمنان طوفانی بود که خداوند بر آنها مسلط کرد. قرآن مجید در این باره می‌فرماید: ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا﴾؛ «ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم».^۱

کلمه «ریح» (طوفان) به صورت نکره، علامت بزرگی و سهمگین بودن آن است. عجیب این‌که طوفان مذکور محدود به یکی دو ساعت نبود، بلکه روزها وزید و خیمه‌های آنها را از جا کند و با خود برد و آتش آشپزخانه آنها را خاموش کرد و ظروف غذای آنها را واژگون ساخت و با خود برد و گردوغبار قدرت دیدن و شنیدن را از آنها گرفت.^۲

۵. سرمای شدید

علاوه بر طوفان، سرمای شدیدی نیز سربازان کفر را آزار می‌داد^۳ به خصوص که طوفان خیمه‌های آنها را با خود برده بود و پناهگاه نداشتند.

۶. رعب و وحشت

طولانی شدن مدت محاصره از یک‌سو، کمبود آذوقه از سوی دیگر و طوفان عجیب و سرمای شدید از طرف دیگر لشکریان کفر را کلافه کرده بود. علاوه بر این‌ها، فرشتگان الهی مأموریت یافتند که در دل آنها رعب و وحشت ایجاد کرده و دلشان را خالی کنند. جمله ﴿جُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا﴾ در آیه شریفه ۱۹ سوره احزاب اشاره به همین مطلب است.

۱. سوره احزاب، آیه ۹.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۳۵ و فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۱۹۸.

۷. پیروزی علی بن ابی طالب علیه السلام بر عمرو بن عبدود

یکی دیگر از عوامل پیروزی لشکریان اسلام بر سپاه مشرکان، پیروزی حضرت علی علیه السلام در جنگ تن به تن، بر عمرو بن عبدود بود. همان گونه که گذشت، پنج تن از قهرمانان عرب، سپاه مشرکان را همراهی می کردند که جزء شجاع ترین مردان زمان خود بودند. قوی ترین آن ها عمرو بن عبدود بود. نام او «فارس یلیل» یعنی یکه سوار میدان سرزمین یلیل بود که وجه تسمیه آن گذشت. این قهرمان عرب موفق شد از خندق عبور کرده و در مقابل سپاه اسلام قرار گیرد. در جنگ های آن زمان مرسوم بود که ابتدا قهرمانان دو سپاه به صورت تن به تن نبرد می کردند، سپس جنگ جمعی و گروهی شروع می شد، ولذا هنگامی که عمرو در مقابل مسلمانان قرار گرفت مبارز طلبید. اما همه مسلمانان سکوت کردند چون می دانستند به میدان رفتن همان و کشته شدن همان. و تنها کسی که آمادگی خود را برای مبارزه اعلام کرد علی بن ابی طالب علیه السلام بود. اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه نداد، تا در این میدان سخت مسلمانان را بیازماید.

عمرو وقتی جوابی نشنید گفت: شما مسلمانان معتقدید هر کس کشته شود به بهشت می رود. آیا هیچ کس از شما عاشق شهادت نیست تا او را بکشم و به بهشت برود؟ باز هم کسی جز حضرت علی علیه السلام اعلام آمادگی نکرد. پیامبر صلی الله علیه و آله این بار هم به علی علیه السلام اجازه نداد تا امتحان و آزمایش کامل گردد. عمرو بن عبدود که باز هم جوابی نشنید جسارت کرد و ضمن اشعاری چنین گفت:

وَلَقَدْ بَحَثْتُ مِنَ النَّدَاءِ	بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ!
وَوَقَفْتُ إِذْ جَبَنَ الْمُشَجَّعُ	مَوْقِفَ الْبَطْلِ الْمُنَاجِزِ!
إِنَّ السَّمَاخَةَ وَالشُّجَاعَةَ	فِي الْفَتَى خَيْرُ الْغَرَائِزِ!

«بس که در میان جمعیت شما فریاد کشیدم و مبارز طلبیدم صدایم گرفت! من هم اکنون در جایی ایستاده ام که شبه قهرمانان از ایستادن در موقف قهرمانان جنگجو واهمه دارند! آری، بزرگواری و شجاعت در جوانمردان، بهترین غریز است!».

در این جا علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! دیگر جای تأمل نیست، اجازه بده به میدان بروم و سرّ او را از سر مسلمانان کم کنم. حضرت اجازه داد. سپس عمامه‌ای بر سرش پیچید و شمشیر مخصوصش، ذوالفقار را به دستش داد و برای او چنین دعا کرد:

«اللَّهُمَّ احْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَمِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ؛ خداوندا! علی را از پیش رو و از پشت سر و از سمت راست و چپ و از بالا و پایین (از هر شش جهت) حفظ کن». و این گونه علی علیه السلام به میدان رفت، در حالی که اشعار زیر را در پاسخ اشعار «عمرو» می خواند:

لا تَعْجَلَنَّ فَقَدْ آتَاكَ	مُحِيبُ صَوْتِكَ غَيْرَ عَاجِز!
ذُو نَيْيَّةٍ وَبَصِيرَةٍ	وَالصَّدْقُ مُنْجِي كُلِّ فَائِز!
إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَقِيمَ	عَلَيْكَ نَائِحَةَ الْجَنَائِز!
مِنْ ضَرْبَةِ نَجْلَاءَ يَبْقَى	ذِكْرُهَا عِنْدَ الْهَذَا هِر!

«شتاب مکن که پاسخگوی نیرومند دعوت تو فرارسید! آن کس که نیتی پاک و بصیرتی شایسته دارد، و صداقت عامل نجات هر انسانی است. من امیدوارم که فریاد نوحه گران را بر کنار جنازه تو بلند کنم از ضربه آشکاری که صدای آن بعد از میدان‌های جنگ باقی می ماند و در همه جا می پیچد!».

این رجزخوانی و پاسخ قوی و محکم امیرمؤمنان علی علیه السلام دل عمرو بن عبدود را خالی کرد، گفت: این جوان کیست؟ چرا این طور سخن می گوید؟ سپس به حضرت گفت: تو جوانی، زود است که به دست من کشته شوی، برو بزر تر از خودت را به میدان بفرست. علی علیه السلام فرمود: من هستم و تو! هرکاری می خواهی بکن. عمرو عصبانی شد، شمشیرش را بالا برد و با تمام قدرت سر حضرت را نشانه گرفت. امام علی علیه السلام سپرش را بالا گرفت. شمشیر، سپر را درید و مقداری سر مبارک حضرت را مجروح کرد. امام علیه السلام هم بلافاصله ضربه‌ای محکم بر ران پای عمرو بن عبدود زد و او را نقش بر زمین کرد.

گردوغبار، میدان نبرد را فراگرفت و معلوم نبود چه کسی پیروز شد. مشرکان تصوّر می‌کردند فاتح میدان عمرو است و مسلمانان علی علیه السلام را پیروز نبرد تن‌به‌تن می‌دانستند، که ناگهان صدای تکبیر مولای متقیان به همه تردیدها پایان داد و خبر پیروزی آن حضرت را اعلام کرد. علی علیه السلام پیروزمندان از میدان برگشت و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید.^۱

مبارزه علی علیه السلام و عمرو در کلام اهل سنت

به سه نمونه از آنچه اهل سنت در مورد این نبرد سرنوشت‌ساز نقل کرده‌اند توجه بفرمایید:

۱. حاکم نیشابوری، از دانشمندان و محدّثان معروف اهل سنت در کتاب مستدرک الصحیحین چنین آورده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَمُبَارَزَةُ عَلِيٍّ بَيْنَ أَبِيطَالِبٍ لِعَمْرٍو بْنِ عَبْدِوَدٍ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ نبرد (تن‌به‌تن) علی ابن ابی‌طالب علیه السلام با عمرو بن عبدود در جنگ خندق ارزشمندتر از عبادت‌های همه امت من تا روز قیامت است!»^۲

چون اگر مسلمانان شکست می‌خوردند نامی از اسلام باقی نمی‌ماند، و اکنون تالو نام اسلام و گسترش آن در پهنه گیتی به برکت مبارزه جانانه و شجاعانه آن حضرت است و اعمال و عبادات مسلمانان در سایه آن فداکاری انجام شده و می‌شود و ثمره آن به شمار می‌رود. ولذا هنگامی که علی علیه السلام آهنگ میدان کرد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بَرَزَ الْإِيمَانَ كُلُّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلِّهِ؛ تمام ایمان درمقابل تمام شرک و کفر قرار گرفت»^۳ چرا که جنگ احزاب آخرین تلاش مشرکان برای محو اسلام بود و پیروزی مسلمانان بر آنان نیز پیروزی نهایی محسوب می‌شد ولذا پس از

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۷۳-۲۷۵ ذیل آیه مورد بحث؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰۳ به بعد.

۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۲.

۳. احقاق الحق، ج ۶، ص ۹.

آن دشمن حالت دفاعی به خود گرفت و جنگ دیگری علیه مسلمانان ترتیب نداد.
 ۲. آلوسی بغدادی، عالم معروف دیگر اهل سنت می گوید: عبدالله بن مسعود (از صحابه مورد قبول شیعه و اهل سنت) به هنگام قرائت سوره احزاب، زمانی که به آیه شریفه ﴿وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾^۱ می رسید می گفت: «وكفى الله المؤمنين القتال بعلي بن ابيطالب عليه السلام؛ و خداوند مؤمنان را در میدان احزاب به وسیله علی بن ابی طالب علیه السلام از جنگ بی نیاز ساخت (و پیروزی را نصیبتان کرد)». ^۲ البته کلمه «بعلی بن ابی طالب علیه السلام» به عنوان تفسیر ذکر شده، نه این که جزء آیه باشد.
 این جمله نیز نقش والای امیر مؤمنان علی علیه السلام را در پیروزی مسلمانان در جنگ احزاب نشان می دهد.

۳. ابوبکر عیاش، از دیگر علمای اهل سنت، می گوید: «با ارزش ترین ضربه در اسلام ضربه ای بود که علی علیه السلام بر عمرو بن عبدود وارد کرد و او را به قتل رساند و بدترین ضربه در اسلام ضربه ابن ملجم مرادی بر فرق مبارک علی بن ابی طالب علیه السلام بود!»^۳

به هر حال با غلبه حضرت علی علیه السلام بر عمرو بن عبدود، جنگ احزاب پایان گرفت و مسلمانان پیروز شدند. ما افتخار می کنیم که چنین امام و پیشوایی داریم و سر به سجده شکر می ساییم و می گویم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که ما را جزء چنگ زدگان به ولایت مولایمان حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان پاک و معصومش قرار داد.»^۴

خداوندا! ما را با عشق و علاقه این خاندان زنده بدار و با عشق و علاقه آن بزرگواران بمیران و با عشق و علاقه آنان در قیامت محشور فرما.

۱. سوره احزاب، آیه ۲۵.

۲. روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۷۵.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۳۳.

۴. المفاتیح الجدیده، ص ۵۹۵.

هنر نمایی خداوند متعال

هر زمان خداوند متعال اراده کند قدرت خود را به رخ بشر بکشد، این کار را با ابزار ساده‌ای انجام می‌دهد. طوفانی که در جنگ احزاب نقش مهمی در شکست دشمن داشت نمونه روشنی بر این ادعاست. اگر نسیم که همان حرکت هواست نوزد زندگی بشر با مشکلات زیادی مواجه می‌گردد، و اکسیژن که جزئی از هواست اگر دو سه دقیقه به انسان نرسد خفه می‌شود. خداوند در جنگ احزاب به همین عامل حیات و زندگی دستور داد سپاه مشرکان را از هم بپاشد. نسیم وزیدن گرفت و به فرمان خداوند تند و تندتر شد تا آن‌جا که تبدیل به طوفان عظیمی گشت و طومار لشکریان احزاب را در هم پیچید. خداوند برای هزیمت دشمنان اسلام، از سنگ‌های آسمان و مانند آن استفاده نکرد، بلکه همان چیزی را که عامل حیات مشرکان بود وسیله نابودی آن‌ها قرار داد.

آثار مهم جنگ احزاب

تفسیر آیات هفده‌گانه مربوط به جنگ احزاب گذشت. اینک به منظور جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مباحث گذشته، به آثار این جنگ می‌پردازیم. جنگ احزاب آثار مهم فراوانی داشت، که به هفت مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. به سنگ خوردن آخرین تیر دشمن

با توجه به این‌که دشمن در جنگ احزاب تمام توان و نیروی خود را به کار گرفت، و درحقیقت این جنگ آخرین تلاش دشمن برای مقابله با اسلام محسوب می‌شد و لذا پس از شکست در این جنگ، مشرکان حالت تدافعی به خود گرفتند و ابتکار عمل به دست مسلمانان افتاد و دیگر جنگی علیه پیامبر ﷺ ترتیب ندادند.

۲. جدایی مؤمنان از منافقان

فایده دیگری این میدان بزرگ آزمایش، جدایی صفوف منافقان از مؤمنان بود. مسلمانان دشمنان خارجی خود را خوب می شناختند، اما شناخت کاملی از دشمن داخلی نداشتند. در جنگ احزاب این مشکل هم حل شد و مسلمانان به ماهیت اصلی منافقان پی بردند؛ کسانی که به بهانه های مختلف از شرکت در جبهه جنگ خودداری کرده و حتی مانع حضور دیگران می شدند، و این ثمره بزرگی بود.

۳. دیدن معجزات الهی

مسلمانان در میدان احزاب معجزات الهی را به چشم خود دیدند. پیروزی لشکر سه هزار نفری مسلمانان با کمترین امکانات و سلاح های جنگی و حداقل تدارکات نظامی و مالی، بر سپاه ده هزار نفری مشرکان که بهترین امکانات و سلاح های جنگی و قوی ترین تدارکات نظامی و مالی را داشتند، خود معجزه بزرگی به شمار می رفت. علاوه بر این، طوفان عظیمی که سازمان آنها را به هم ریخت، و امدادهای غیبی که توسط فرشتگان صورت گرفت و رعب و وحشتی که در دل آنها پدید آمد، معجزات دیگری بود که هم پیروزی مسلمانان را رقم زد و هم بر قوت و قدرت ایمانشان افزود.

۴. تقویت ابهت پیامبر اسلام ﷺ

شکست مشرکان با آن همه امکانات و تبلیغات، بر ابهت پیامبر اکرم ﷺ بیش از پیش افزود، چراکه آن حضرت یک فرمانده نیرومند و باهوش و یک حاکم مسلط و غالب شناخته شد. و از این که تمام قبایل عرب مغلوب پیامبر مسلمانان شدند معلوم می شود که این پیامبر کارهایش بسیار حساب شده و از روی عقل و منطق است.

۵. دفع شر بنی قریظه

طایفه‌ای از یهودیان به نام بنی قریظه در مدینه سکونت داشتند که گروهی ثروتمند و نیرومند بوده و مزارع و دژهای محکم و بلندی داشتند. آن‌ها نه تنها با سپاه دشمن در ارتباط بودند، بلکه جنگ را آن‌ها آغاز کردند، زیرا مشرکان را علیه مسلمانان تحریک نمودند. هنگامی که احزاب شکست خورده و عقب‌نشینی کردند، مسلمانان به یهودیان بنی قریظه حمله‌ور شده و آن‌ها را مجبور به ترک مدینه کردند و بدین وسیله مدینه از لوٹ و وجود آن‌ها پاک‌سازی شد و مسلمانان از شرارت‌های این دشمن که در کنار آن‌ها زندگی می‌کرد نجات پیدا کردند. آیه ۲۷ سوره احزاب به همین مطلب اشاره کرده است.

۶. فزونی یافتن جمعیت مسلمانان

هنگامی که خبر پیروزی مسلمانان در جنگ احزاب در جزیره‌العرب پیچید مردم با خود گفتند: «این پیروزی نشانه حقانیت پیامبر اسلام است» و لذا عده زیادی مسلمان شدند^۱ و بدین شکل آهنگ رشد مسلمانان سرعت گرفت.

۷. شناخته شدن شخصیت حضرت علی علیه السلام

زمانی که عمرو بن عبدود از خندق عبور کرد و در برابر سپاه اسلام قرار گرفت و مبارز طلبید و کسی جز حضرت علی علیه السلام جرئت مقابله با او را پیدا نکرد و در نهایت منتهی به پیروزی آن حضرت شد و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جملاتی قبل از مبارزه حضرت علی علیه السلام و پس از پیروزی‌اش بیان کرد، شخصیت و مقام آن حضرت بیش از پیش بر همگان آشکار شد.

آنچه آن حضرت در مبارزه با عمرو بن عبدود از خود نشان داد و این مانع

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۸۳، ذیل آیات ۲۱-۲۵ سوره احزاب.

بزر را برداشت و این نگرانی مهم را از دل پیامبر ﷺ و مسلمانان برطرف کرد، برای اولین بار نبود، بلکه قبلاً نیز بارها انجام شده بود. در لیلۃ المیت، دشمن اطراف خانهٔ پیامبر ﷺ را محاصره کرده بود، حضرت علیؑ ایثارگری کرد و در بستر آن حضرت خوابید، تا رسول خدا ﷺ جان سالم به در برد، در حالی که چهل شمشیرزن اطراف خانهٔ آن حضرت را محاصره کرده بودند و هر لحظه ممکن بود وارد خانه شده و کسی را که در بستر خوابیده بود به قتل برسانند. اما حضرت علیؑ همهٔ این خطرات را به جان خرید و این افتخار را برای خود ثبت کرد.^۱ هر زمان مشکلی پیش می‌آمد، مشکل‌گشا امیرمؤمنان علیؑ بود؛ چه در عصر پیامبر ﷺ و چه پس از رحلت آن حضرت در زمان خلفای اول و دوم و سوم و در دوران تلخ سکوت. به عنوان مثال به داستان زیر توجه فرمایید:

شیر پسر سنگین‌تر است!

در زمان خلافت خلیفهٔ دوم دو زن به وی مراجعه کرده و گفتند: دیشب ما در یک اطاق خوابیده بودیم و بدون قابله هر دو زایمان کردیم. نتیجهٔ زایمان یک پسر و یک دختر بود. اکنون هر کدام مدعی هستیم پسر مال من است و دختر متعلق به دیگری، حکم شرع چیست؟

خلیفه هرچه کرد نتوانست جوابی بدهد. اصحاب پیامبر ﷺ را فراخواند و مسئله را از آن‌ها پرسید. گفتند: مسئلهٔ تازه‌ای است و در عصر پیامبر ﷺ چنین اتفاقی نیفتاده بود تا حکمش را از حضرت بپرسیم. خلیفه گفت: کسی را می‌شناسم که می‌تواند این مشکل را حل کند. گفتند: او کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. گفتند: کسی را بفرستیم تا او را به این مجلس فراخواند؟ گفت: نه، ما نزد او می‌رویم.

۱. شرح این مطلب را در کتاب آیات ولایت در قرآن، ص ۲۷۱ به بعد نوشته‌ایم.

خلیفه به همراه حاضران به سمت خانه مولی علی علیه السلام حرکت کردند. هنگامی که رسیدند سراغ حضرت را گرفتند. اهل خانه گفتند: در نخلستان مشغول کار است. به سمت نخلستان رفتند. نزدیک باغ حضرت که رسیدند صدای او را شنیدند که این آیه شریفه را زمزمه می‌کند: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»؛ «آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم» به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟»^۱. وارد باغ شده، به حضرت سلام کردند و مشکل را مطرح نمودند.

حضرت خم شد و مشتی خاک برداشت و سپس فرمود: «حلّ این مشکل از برداشتن این مشت خاک از روی زمین آسان‌تر است!».

سپس دستور داد یک ظرف و یک ترازو بیاورند. آنگاه از یکی از آن زن‌ها خواست که آن ظرف را از شیر پستانش پر کند، سپس دستور داد آن را وزن کرده و وزنش را یادداشت کنند، زن دوم نیز همین کار را کرد و وزن شیر او نیز یادداشت شد، سپس حضرت پرسید: وزن هر دو شیر یکسان است یا یکی سنگین‌تر از دیگری است؟ گفتند: یکسان نیست.

فرمود: پسر متعلق به زنی است که شیر او سنگین‌تر و دختر از آن زنی است که شیر او سبک‌تر است؛ چون شیر سنگین‌تر مربوط به پسر است که طبع خشن‌تری دارد و شیر سبک‌تر مربوط به دختر است که طبع لطیف‌تری دارد. پس از حلّ مشکل، خلیفه دوم دست به آسمان بلند کرد و گفت: «اللَّهُمَّ لَا تَبْقِيَنِي لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ؛ خدایا! روزی که مشکلی پیش آید و علی علیه السلام برای حل آن نباشد مرا زنده مگذار.»^۲.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۱۰، ح ۶ و قضاوت‌های حضرت علی علیه السلام ص ۱۵۰ به بعد.

علت رشد سریع اسلام در جهان

یکی از مباحثی که در میان مورخان شرق و غرب مطرح شده، دلایل رشد سریع اسلام در سراسر جهان است در حالی که هیچ دین و آیینی به این سرعت گسترش نیافت. در این باره بحث‌های مفصلی صورت گرفته و کتاب‌هایی نیز نوشته شده است.^۱

آیا اسلام در سایه شمشیر پیشرفت کرد؟

برخی از مخالفان، به ویژه مسیحیان گفته‌اند: پیشرفت اسلام متکی به شمشیر و در سایه زور و قدرت بوده است و گرنه اسلام به این سرعت کشورها را فتح نمی‌کرد. این سخن بسیار نادرست است و آن‌ها که چنین مطلبی می‌گویند از حقیقت جنگ‌های اسلامی و معارف قرآن در مورد نظام جنگ و صلح اطلاعی ندارند. برای اثبات بی‌پایه بودن این ادعا کافی است به نکات زیر با دقت توجه کنید: اولاً: تمام جنگ‌های مسلمانان جنبه دفاعی داشته، نه تهاجمی. به عنوان نمونه همین جنگ احزاب که موضوع بحث ماست و بزرگ‌ترین جنگ مشرکان علیه مسلمانان محسوب می‌شود جنبه دفاعی داشت، چراکه مشرکان از سراسر جزیره العرب جمع شده و به هم پیوستند و سپاه عظیمی را تشکیل داده، به مدینه حمله کردند و مسلمانان با حفر خندق در داخل شهر به دفاع از خود پرداختند. بقیه جنگ‌های اسلامی نیز جنبه دفاعی داشته است. بنابراین، اسلام در سایه شمشیر رشد نکرد، بلکه عامل آن چیزی دیگری بود.

ثانیاً: امروزه در تمام کشورهای اسلامی اقلیت‌های دینی در کنار مسلمانان در صلح و آرامش زندگی می‌کنند. یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و دیگر غیر مسلمان‌های ساکن کشورهای اسلامی به‌طور آزادانه دارای معابدی هستند و در

۱. از جمله می‌توان به کتاب «پیشرفت سریع اسلام» تألیف دکتر واکیا واگلیری با ترجمه سید غلامرضا سعیدی اشاره کرد.

معابدشان مطابق دستورات آیین خود عمل می‌کنند و حتی در کشور ما نمایندگانی از آن‌ها در مجلس شورای اسلامی هستند که به نسبت جمعیتشان از مسلمانان بیشترند. اگر اسلام با زور شمشیر مردم را مسلمان می‌کرد، نباید یک غیر مسلمان در کشورهای اسلامی وجود داشته باشد و بتواند آزادانه مطابق عقاید دینی‌اش عمل کند. این مطلب اختصاص به امروز ندارد، بلکه از صدر اسلام تاکنون به همین شکل بوده است.

فراموش نمی‌کنم هنگامی که در مجلس خبرگان قانون اساسی به اتفاق دیگر نمایندگان محترم آن مجلس، مشغول نوشتن قانون اساسی بودیم، کمیسیون مذهب به بنده و چند نفر دیگر از نمایندگان محترم سپرده شده بود. از برادران اهل سنت در آن کمیسیون حضور داشتند. نمایندگانی از زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان نیز بودند و حتی از دیگر اقلیت‌ها هم مراجعه کردند و در نهایت مذهب رسمی کشور مذهب شیعه معرفی شد؛ ولی دیگر مذاهب و ادیان هم به رسمیت شناخته شدند.

نتیجه این‌که زندگی مسالمت‌آمیز اقلیت‌های دینی در کشورهای اسلامی در کنار مسلمانان، دلیل روشنی بر بطلان ادعای رشد اسلام در سایه شمشیر است. **ثالثاً:** آیات متعددی از قرآن مجید بر خلاف ادعای مذکور دلالت دارد که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

۱. خداوند متعال در آیه شریفه هشتم سوره ممتحنه می‌فرماید:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾؛ «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت درباره کسانی که در امر دین با شما بی‌کار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند؛ چراکه خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد».

این آیه شریفه باصراحت می‌فرماید: نه تنها مزاحم آن‌هایی که با شما سر جنگ ندارند نشوید، بلکه به آن‌ها محبت داشته باشید.

در آیه بعد فقط درباره یک گروه از کفار دستور قطع رابطه داده شده است. توجه بفرمایید:

﴿إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛ «خداوند شما را تنها از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند و (کسانی که) به بیرون راندن شما کمک کردند و هرکس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ستمکار است».^۱

این آیات ما را با صراحت از درگیر شدن با غیر مسلمانانی که مزاحمتی برای مسلمانان ندارند منع می‌کند.

۲. خداوند متعال در آیه شریفه ۱۹۰ سوره بقره می‌فرماید:
﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾؛ «و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید؛ و از حد تجاوز نکنید، که خدا متجاوزان را دوست ندارد».

در این آیه شریفه نیز تنها اجازه پیکار با کفاری داده شده که به جنگ و مقاتله با مسلمانان پرداخته و برای آنان ایجاد مزاحمت کرده‌اند. البته در چنان مورد خاصی هم سفارش به عدالت شده و اجازه تجاوز و زیاده‌روی داده نشده است. یعنی خانه‌هایشان را خراب نکنید، آب آشامیدنی‌شان را مسموم نسازید، درختانشان را قطع نکنید و مزاحم پیرمردها و زنان و بچه‌هایشان نشوید.^۲

۳. در آیه ۱۹۳ سوره بقره می‌خوانیم: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾؛ «و با آنها پیکار کنید؛ تا فتنه (و بت پرستی و سلب آزادی مردم) باقی نماند؛ و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش

۱. سوره ممتحنه، آیه ۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۳ و ۲؛ شرح بیشتر را در کتاب آیین رحمت ص ۳۳ به بعد، نوشته‌ایم.

نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم آنها نشوید؛ زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست».

در این آیه شریفه هدف از جنگ‌های اسلامی رفع فتنه بیان شده است. بنابراین، تنها با فتنه‌گران می‌توان جنگید، نه غیر آنان.

۴. در آیات ۳۹ و ۴۰ سوره حج یکی دیگر از هدف‌های جنگ‌های اسلامی، حمایت از مظلومان بیان شده است. می‌فرماید: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ»؛ «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چراکه مورد ستم قرار گرفته‌اند؛ و به یقین خدا بر یاری آنها تواناست. همان‌ها که از خانه‌های خود (و شهر خود) به ناحق رانده شدند، (و گناهی نداشتند) جز این که می‌گفتند: «پروردگار ما، خدای یکتاست!»

در این آیات شریفه اجازه جهاد در صورتی به مسلمانان داده شده که مورد ظلم و هجوم متجاوزان قرار بگیرند و درحقیقت این آیات دلالت بر جهاد دفاعی دارد.

بنابراین، معارف دینی و آیات قرآن به مسلمانان اجازه نمی‌دهد که برای اجبار دیگران به پذیرش اسلام آتش جنگ را شعله‌ور کنند بلکه به صراحت می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»؛ «اکراهی در قبول دین نیست»^۱ و این آیه شریفه به یک قانون طبیعی اشاره می‌کند و آن این‌که: عقیده را با زور و اجبار نمی‌توان تغییر داد.

نتیجه این‌که پیشرفت سریع اسلام در مناطق مختلف جهان مرهون جنگ‌ها و درگیری‌های مسلمانان با غیرمسلمانان نبوده، بلکه علت آن فرهنگ انسان‌ساز اسلام و فرهنگ مبارزه با ظلم و ستم و یکسان دیدن فقیر و غنی، و سیاه و سفید، و برده و آزاد و مانند آن بوده است.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

خشونت طلبان، بیگانگان از اسلام

از آنچه در مباحث گذشته گفته شد، بیگانگی خشونت طلبان بی منطق، از اسلام و معارف اسلامی روشن می شود. به راستی کسانی که اسلحه به دست گرفته و فقط مسلمانان را به قتل می رسانند و از دشمنان اسلام غافل اند، چقدر از اسلام و قرآن دورند! وهابی های سنگ دل خشن بی منطقی که در ایران و عراق و پاکستان و افغانستان و سوریه و بحرین و دیگر کشورهای اسلامی دستشان را به خون مسلمانان مظلوم آلوده کرده و به راحتی آنان را به قتل می رسانند، چه بهره ای از اسلام برده اند؟

مسلمان نماهایی که مسلمانان را مانند گوسفند، سر بریده و با افتخار برای این کارشان تکبیر می گویند، و قلب شیطان و آمریکا و اسرائیل و دیگر دشمنان اسلام را شاد کرده و قلوب پیامبر اکرم ﷺ و امامان علیهم السلام و همه مسلمانان آزاده دنیا را جریحه دار می کنند، فردای قیامت چه پاسخی خواهند داشت؟ این مزدوران آمریکا و اسرائیل، چهره اسلام را در دنیا تیره و مکدر ساخته و تصویری زشت از آن به مردم دنیا ارائه کرده اند و جلوی رشد دین را گرفته اند.

بر علما و بزرگان دین لازم است بیش از این خاموش ننشینند و این جنایات را محکوم کنند. اشکال کار این است که اجازه مطالعه افکار دیگر - غیر وهابیت - به آنها داده نمی شود. کتابخانه های ما مملو از کتب اهل سنت است؛ اما در کتابخانه های آنان در عربستان یک کتاب شیعی یافت نمی شود.

به امید روزی که فکر آنها از این زندان خارج شود و افکار و ایده های دیگران را نیز ببینند و به اشتباهشان پی ببرند؛ همان گونه که عده ای از آنها به این توفیق دست یافته اند.

یهودیان پیمان شکن



خداوند متعال در آیات فوق که مربوط به یهودیان بنی قریظه است می فرماید:

﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا * وَأَوْرَثَكُم أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾؛ «و خداوند گروهی از اهل کتاب (= یهود) را که از آنان (= مشرکان عرب) حمایت کردند از قلعه‌های محکمشان پایین کشید و در دل‌هایشان وحشت افکند؛ (و کارشان به جایی رسید که) گروهی را به قتل می‌رساندید و گروهی را اسیر می‌کردید. و زمین‌ها و خانه‌ها و اموالشان را در اختیار شما گذاشت، و (همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام ننهاده بودید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست».

شأن نزول

گروهی از یهودیان ساکن مدینه، یعنی بنی قریظه، در جنگ احزاب دست در دست مشرکان و دشمنان اسلام گذاشته و پیمانشان با پیامبر اسلام ﷺ و مسلمانان را شکستند. شاید خیال می‌کردند احزاب به قدری قوی هستند که مسلمانان را درهم کوبیده و پیامبر اسلام ﷺ را به قتل می‌رسانند و بر مدینه مسلط می‌شوند

ولذا دلیلی ندارد به پیمانشان پایبند باشند. دو آیه مورد بحث، سرنوشت آنها را به صورت فشرده و کوتاه بیان کرده است. اما قبل از تفسیر آیات، تقدیم مقدمه‌ای کوتاه لازم است، که ان شاء الله برای این بحث و بحث‌های آینده مفید خواهد بود.

اقلیت‌ها در کشورهای اسلامی

همواره اقلیت‌هایی از مسیحیان و یهودیان در کشورهای اسلامی زندگی می‌کرده و می‌کنند، که به اهل ذمه معروف‌اند. یعنی کسانی که با مسلمانان هم پیمان‌اند و در کنار آنها زندگی مسالمت‌آمیزی دارند. در انجام مراسم مذهبی خود آزادند و مانعی برای کسب و کارشان در چهارچوب ضوابط شرعی و مقررات حکومت اسلامی نیست و جان و مال و ناموسشان محفوظ است. و اکنون این اقلیت‌ها و حتی دیگر اقلیت‌ها در کشور ما زندگی می‌کنند و برخلاف تبلیغات دشمنان هیچ‌گونه مشکلی با مسلمانان ندارند و نشنیده‌ایم مسلمانی مزاحم آنها شود. البته اهل ذمه شرایطی دارند که در کتاب الجهاد مفصل آمده، و به صورت مختصر به شرح زیر است:

۱. لازم است مالیاتی به حکومت اسلامی بپردازند، که می‌پردازند.
۲. نباید به دشمنان اسلام کمک کنند، که اهل کتاب کشورها کمک نمی‌کنند.
۳. به مسلمانان آزاری نرسانند و مزاحم نوامیس آنها نشوند، که نمی‌شوند.
۴. برای بیگانگان و اجانب جاسوسی نکنند، که نمی‌کنند.
۵. تظاهر به منکرات نکنند، مثلاً در ملاء عام بی‌حجاب نباشند، یا شرب خمر نکنند؛ هرچند از نظر آیین خودشان این کارها مجاز باشد.
۶. قوانین اسلام را محترم بشمارند، که می‌شمارند.
۷. به مقدّسات اسلام اهانت نکنند، همان‌گونه که مسلمانان به مقدّسات آنها اهانت نمی‌کنند.

و البته شرایط هفت‌گانه فوق شرایط سختی نیست و اهل کتاب ایران اسلامی

با رعایت آن، زندگی مسالمت آمیزی در کنار مسلمانان دارند. کسبه و تجار مسیحی و یهودی در بازار تهران و دیگر شهرها در کنار مسلمانان به کسب و کار خود مشغول اند و مشکلی ندارند، هرچند دشمنان به گونه‌ای دیگر تبلیغ می‌کنند. البته حساب این یهودی‌ها که پایبند به شرایط اهل ذمه هستند، از حساب صهیونیست‌ها که شمشیر را از رو بسته و به مقابله با اسلام و مسلمین پرداخته‌اند و سالیان درازی است که سرزمین‌های اسلامی را اشغال کرده‌اند، جداست. این‌ها که قبلاً اول مسلمانان را غصب کرده و سعی در متلاشی کردن کشورهای اسلامی دارند با آن‌ها قابل مقایسه نیستند. با توجه و عنایت به این مقدمه به اصل بحث بازمی‌گردیم.

طایفه بنی قریظه

بنی قریظه که ساکن مدینه بوده و با پیامبر اسلام ﷺ پیمان بسته بودند که بر علیه اسلام و مسلمانان فعالیتی نکنند، و دست در دست دشمنان اسلام نگذارند، پیمان خود را شکستند و با مشرکان و کفار حاضر در جنگ احزاب همکاری کردند. به لطف خدا و به صورت معجزه آسایی لشکر احزاب شکست خورد، بدون آن‌که مسلمانی کشته شود^۱ و مسلمانان جشن پیروزی گرفتند.

پس از فرار مشرکان و پیروزی مسلمانان، پیامبر اسلام ﷺ وارد مدینه شد و لباس کارزار را از تن خارج ساخت، که ناگهان جبرئیل نازل شد و خطاب به حضرت عرض کرد: چرا لباس رزم را از بدن خارج کردی، هنوز جنگ تمام

۱. در جنگ خندق بیشتر روزها طرفین به سوی یکدیگر تیراندازی می‌کردند و به دلیل خندقی که میان دو لشکر قرار داشت جنگ تن به تن و گلاویز شدن جنگجویان با همدیگر کمتر اتفاق می‌افتاد. از این رو مجروحان این جنگ، بیشتر به سبب تیرهایی بود که به سوی آن‌ها پرتاب می‌شد. از جمله کسانی که تیری به وی اصابت کرد و منتهی به شهادتش شد سعد بن معاذ رئیس قبیله اوس بود. شرح این مطلب را در کتاب زندگی حضرت محمد ﷺ پیامبر اسلام، ج ۲، ص ۱۶۶، مطالعه فرمایید.

نشده است؟! پیامبر ﷺ فرمود: چه کنم؟ گفت: به سراغ یهود بنی قریظه برو و کار آنها را یکسره کن که پیمان خود را شکستند». پیامبر اکرم ﷺ لباس جنگ را بر تن کرد و از مسلمانان نیز خواست لباس جنگ بپوشند، سپس دستور حرکت به سمت محله بنی قریظه را صادر کرد. قلعه‌های بلند بنی قریظه در محاصره مسلمانان قرار گرفت و حلقه محاصره کامل شد. محاصره ۲۵ روز ادامه یافت تا بنی قریظه تسلیم شدند. آن‌ها که از نظر آذوقه مشکل پیدا کرده بودند چاره‌ای جز تسلیم نداشتند. پیامبر ﷺ جنایت‌کاران جنگی را به قتل رساند و عده‌ای را اسیر کرد و غنایم فراوانی نصیب مسلمانان شد. بدین شکل شر بنی قریظه از سر مسلمانان کوتاه گشت.^۱

خداوند جنگ بنی قریظه را چنین گزارش می‌کند: ﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ﴾؛ «و خداوند گروهی از اهل کتاب (= یهود) را که از آنان (= مشرکان عرب) حمایت کردند از قلعه‌های محکمشان پایین کشید». از تعبیر «انزل» معلوم می‌شود که قلعه‌های بنی قریظه بر فراز بلندی قرار داشت و آن‌ها مسلط بر مسلمانان مدینه بودند.

﴿وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا﴾؛ «و (خداوند) در دل‌هایشان وحشت افکند؛ (و کارشان به جایی رسید که) گروهی را به قتل می‌رساندید و گروهی را اسیر می‌کردید!».^۲

آری، خداوند با لشکر ترس، این پیمان‌شکنان را از آن قلعه‌های مستحکم به زیر کشید و مجبور به تسلیم کرد.

﴿وَأَوْزَتْكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾؛ «و (خداوند) زمین‌ها و خانه‌ها و اموالشان را در اختیار شما

۱. زندگانی حضرت محمد ﷺ پیامبر اسلام، ج ۲، ص ۱۷۳ به بعد.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۶.

گذاشت، و (همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام نهاده بودید؛^۱ و خداوند بر همه چیز تواناست!^۲

و بدین شکل فتنه یهود بنی قریظه پایان گرفت و آن‌ها با ذلت و خواری مجبور شدند مدینه را ترک کرده و تمام اموال و خانه‌ها و زمین‌هایشان را در اختیار مسلمانان قرار دهند.

لشکر الهی رعب و وحشت

خداوند متعال در پنج جنگ از جنگ‌های اسلامی لشکر نامرئی ترس و وحشت را به یاری مسلمانان فرستاد؛ که در آیات قرآن به آن اشاره شده است:

۱. جنگ بدر

خداوند متعال در مورد تأثیر شگرف این نیروی پنهانی در جنگ بدر فرمود: ﴿إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَيَّنُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾؛ «و (به یاد آر) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: «من با شما هستم؛ کسانی را که ایمان آورده‌اند، تقویت کنید. به زودی در دل‌های کافران ترس و وحشت می‌افکنم؛ ضربه‌ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید؛ و همه انگشتانشان را قطع کنید!»^۳

طبق این آیه شریفه دو لشکر الهی، فرشتگان و لشکر ترس و وحشت، به یاری مسلمانان آمدند و سبب پیروزی مسلمانان شدند.

۱. در مورد این که «ارضالم تطئوها» کدام سرزمین است؟ در میان مفسران گفتگوست شرح آن را در تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۹۰ ذیل آیه مورد بحث، مطالعه فرمایید.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۷.

۳. سوره انفال، آیه ۱۲.

خوانندگان محترم! در جنگ بدر توازن قوا وجود نداشت. تعداد لشکریان اسلام ۳۱۳ نفر و نفرات دشمن بیش از هزار بود. سواره‌نظام سپاه اسلام انگشت‌شمار و تقریباً همه پیاده بودند، اما تعداد زیادی از دشمنان سواره نظام بودند. سلاح‌های جنگی مسلمانان، ابتدایی و سلاح‌های دشمن پیشرفته بود. اما چه شد که علی‌رغم عدم توازن قوا مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند؟

قرآن مجید سرّ آن را در آیه شریفه فوق بیان کرده است. خداوند، هم لشکر فرشتگان را به کمک مسلمانان فرستاد و هم به کمک لشکر ترس و وحشت قلب آن‌ها را مالمال از وحشت کرد و دشمن با هفتاد کشته و هفتاد اسیر شکست را پذیرفت و مسلمانان پیروز شدند.

۲. جنگ احد

در مورد جنگ احد در آیه شریفه ۱۵۱ سوره آل عمران می‌خوانیم:

﴿سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ﴾؛ «به‌زودی در دل‌های کافران، به‌سبب این‌که چیزهایی را برای خدا هم‌تا قرار دادند که (خداوند) هیچ‌گونه دلیلی برای آن نازل نکرده بود، رعب و وحشت می‌افکنیم؛ و جایگاه آن‌ها آتش است؛ و چه بد است جایگاه ستمکاران!».

داستان جنگ احد بسیار عجیب است؛ چون مسلمانان، به‌ظاهر شکست خورده بودند و طبق معمول لشکر پیروز باید به مدینه حمله کند و آن را به اشغال خود درآورد و رهبر مسلمانان را به قتل برساند و کار را تمام کند. به‌ویژه که حمزه سیدالشهدا، آن حامی بزرگ و ارزشمند پیامبر اسلام ﷺ و تعدادی دیگر از مسلمانان جان بر کف به شهادت رسیده و رسول اکرم ﷺ و حضرت علی علیه السلام به‌سختی مجروح شده بودند. دشمن باید کار را یکسره می‌کرد؛ اما چنین نکرد و وحشت‌زده بازگشت، علت این کار چه بود؟ علت آن همین رعب و وحشتی

بود که علی رغم پیروزی، در دل آنها افتاده بود و درحقیقت لشکر نامرئی ترس و رعب اجازه انجام کارهای فوق رابه آنها نداد و لذا فرار را بر قرار ترجیح دادند.

۳. جنگ بنی نضیر

آیه دوم سوره حشر، تأثیر سپاه رعب و وحشت را در جنگ بنی النضیر چنین بیان می کند: «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَدَفَتْ فِي قُلُوبِهِمُ الرَّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»؛ «او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد (با مسلمانان) از خانه‌هایشان بیرون راند. گمان نمی کردید آنان بیرون روند؛ و خودشان نیز گمان می کردند که دژهای محکمشان آنها را از عذاب الهی مانع می شود؛ اما خداوند از آن جا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد و در دل‌هایشان ترس و وحشت افکند، به گونه‌ای که خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می کردند؛ پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت!».

یهودیان بنی النضیر در اولین رویارویی با مسلمانان شکست را پذیرفتند؛ چون خداوند دل‌های آنها را مملو از ترس و وحشت کرد به گونه‌ای که حاضر شدند از آن جا مهاجرت کنند. آنها به قدری وحشت زده شده بودند که خانه‌هایشان را با دست خودشان خراب کردند.

۴. جنگ احزاب

اما تأثیر لشکریان نامرئی رعب و وحشت در جنگ خندق، در آیه شریفه نهم سوره احزاب به تصویر کشیده شده است. توجه فرمایید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ كُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت

خدا را بر خود به یاد آورید آنگاه که (در جنگ احزاب) لشکریانی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی را بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آن‌ها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آن‌ها را درهم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بیناست».

علی‌رغم این‌که جمعیت احزاب چندبرابر مسلمانان بود و آن‌ها همان‌گونه که گذشت از هر جهت بر مسلمانان برتری داشتند؛ اما به کمک لشکریان نامرئی الهی که از جمله آن‌ها ترس و وحشت بود لشکر احزاب شکست خورده و با خواری و ذلت میدان جنگ را ترک کرد.

۵. جنگ بنی‌قریظه

پنجمین موردی که خداوند لشکر نامرئی رعب و وحشت را به یاری مسلمانان فرستاد جنگ بنی‌قریظه بود که شرح آن گذشت.

امدادهای الهی در عصر و زمان ما

خوانندگان محترم! امدادهای الهی اختصاص به عصر رسول اکرم ﷺ ندارد، بلکه اگر دقت کنید خداوند متعال در عصر و زمان ما هم به اشکال مختلف به یاری مؤمنان آمده است و به‌عنوان مثال در جنگ تحمیلی هشت‌ساله حزب بعث عراق بر علیه ملت مظلوم ایران، تمام دشمنان اسلام دست به دست هم داده و سلاح‌های پیشرفته روز، هواپیماهای جنگی مدرن، پول کافی، و اطلاعات لازم را در اختیار صدام جنایت‌کار گذاشتند تا نظام اسلامی را ساقط کند.

اما علی‌رغم آشفتگی‌ای که در اوایل انقلاب در هر کشوری وجود دارد، و نبودن سازماندهی و آمادگی کافی ارتش، و نویا بودن نیروهای نظامی انقلابی، با لطف و عنایت و امدادهای الهی و همت و تلاش و ایثار ملت سرافراز ایران، دشمن پس از هشت سال مجبور به عقب‌نشینی شد. آیا این پیروزی از امدادهای

الهی نبود؟ هم اکنون نیز دشمنان ما را مکرر به جنگ تهدید می کنند، اما خداوند رعب و وحشتی در دل آنها انداخته که جرأت عملی کردن این تهدیدات را ندارند.

آثار لشکر نامرئی رعب و وحشت

این لشکر الهی دو اثر مهم دارد:

۱. پنهان و نامرئی است و دشمن آن را نمی بیند و لذا قابل دفاع نیست و نمی توان با آن مبارزه کرد.
۲. هر لشکری هزینه ای دارد و گاه هزینه آن بسیار سنگین است؛ اما این لشکر مخفی و پنهان هزینه ای ندارد و سبب می شود تلفات مسلمانان به حداقل برسد. چون هنگامی که ترس و وحشت بر دشمن مسلط شد دست از نبرد برداشته و عقب نشینی می کند.

پیام آیات پنج گانه

آیات پنج گانه ای که در مورد امدادهای الهی گذشت پیام دارد. پیام آن این است که اگر شما هم در مقابل دشمن بایستید و مقاومت کنید این لشکر نامرئی به کمکتان می شتابد. از جمله امدادهای غیبی ای که به کمک امام زمان علیه السلام خواهد آمد همین لشکر رعب و وحشت است و لذا در دعای ندبه می خوانیم: «ثُمَّ نَصْرَتُهُ بِالرُّعْبِ؛ سپس پیامبری را با لشکر نامرئی رعب کمک کردی»^۱ خداوند امام زمان علیه السلام را هم با همان لشکر کمک خواهد کرد.

* * *

۱. المفاتیح الجدیدة، ص ۱۲۲.

غنائم جنگی



در آیات فوق چنین آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِرُؤُوسِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَرَبِّهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتَّعَنَّكُمْ وَأُسْرَ حُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا * وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾؛ «ای پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیاید با هدیه ای شما را بهره مند ساخته و به نیکویی رها سازم. و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است».

پس از این که مسلمانان بر بنی قریظه پیروز شدند غنائم جنگی زیادی نصیب آنان گردید که بخشی از آن زیر نظر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تقسیم شد و بخش دیگر روانه بیت المال گردید. بعضی از زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که احساس کردند اموال نفیس و خوبی وارد بیت المال شده با خود گفتند: خدمت پیامبر برسیم و چیزی از آن اموال را تقاضا کنیم. برخی زر و زیور، برخی لباس های فاخر و برخی دیگر کنیز طلبیدند. خلاصه این که به فکر استفاده از غنائم و زرق و برق دنیا افتادند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این سخن بسیار ناراحت و نگران شد و یک ماه از همه آنها قطع رابطه کرد و در انتظار پیک وحی نشست. جبرئیل نازل شد و آیات مورد بحث را برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورد:

پیامبر ﷺ طبق فرمان خدا، آن‌ها را بین دو کار مخیر کرد: طلاق و جدایی از پیامبر ﷺ و رسیدن به زرق و برق دنیا، و جدایی از زرق و برق دنیا و بودن در کنار آن حضرت.

پیام‌ها و نکته‌ها:

پیام اول: وابستگی به دنیا با ایمان به خدا سازگار نیست

اولین پیام دو آیه مورد بحث این است که زندگی پر از تجملات و تشریفات و زرق و برق دنیا و وابستگی به آن، با ایمان به خدا و پیامبر ﷺ و سعادت جاویدان در جهان آخرت سازگار نیست و با هم جمع نمی‌شوند و انسان ناچار است یکی را انتخاب کند. علت این که این دو با هم جمع نمی‌شوند این است که زندگی مملو از تجمل و تشریفات حداقل سه عیب بزرگ دارد:

۱. تأمین هزینه گزاف زندگی تجملی و تشریفاتی از راه حلال کاری مشکل و گاه محال است. هم‌اکنون در تهران کسانی هستند که اتومبیل هشتصد میلیونی سوار می‌شوند و منزل مسکونی آن‌ها دو سه میلیارد تومان می‌ارزد و هزینه‌های دیگری هم دارند. برای به دست آوردن چنین پول‌هایی باید آلوده رباخواری، رشوه‌خواری، رانت‌خواری، ظلم به دیگران، تضییع حقوق مردم و مانند آن شد. به‌راستی به دست آوردن این پول‌های سنگین از راه حلال کاری بسیار مشکل و گاه غیر ممکن است و لذا آلوده خلاف شرع می‌شوند بدین علت چنین زندگی‌هایی با ایمان به خدا و جهان آخرت سازگاری ندارد.

۲. عیب دیگر وابستگی به دنیا و زندگی‌های پر زرق و برق این است که انسان را از یاد خدا غافل می‌کند. برای فراهم کردن چنان زندگی‌هایی با هزینه‌های سنگین و پول‌های فراوان و نگهداری آن، آنقدر فکرش مشغول می‌شود که دیگر جایی برای یاد خدا باقی نمی‌ماند.

کسی که شب و روز در پی فراهم کردن پول سنگین چنان ماشین‌هایی است

و دوست دارد تمام لوازم چنان خانه‌هایی از کشورهای اروپایی بیاید و به دنبال طلب‌های خود از این شهر به آن شهر و از این دادگاه به آن دادگاه می‌رود و همواره در فکر این است که مبدا شریک و وکیلش به او خیانت کند و مترصد اوضاع اقتصادی بازار و وضعیّت سیاسی کشور است که مبدا بر روی ثروت و دارایی‌اش تأثیر منفی بگذارد، جایی در قلبش برای خدا نمی‌ماند!

۳. عیب سوم این‌گونه زندگی‌ها این است که دل عده‌ای از محرومان را به درد می‌آورد. محرومان هنگامی که از کنار قصر او عبور می‌کنند، زمانی که اتومبیلش را می‌بینند، وقتی که کارخانه‌اش را مشاهده می‌کنند، هنگامی که در مجالس عروسی لباس‌های فاخرش را می‌بینند، محزون و غمگین می‌شوند. به خصوص که بسیاری از این افراد، همچون قارون، دوست دارند نمایش ثروت و قدرت دهند. خلاصه، این سه عیب مهم سبب می‌شود انسان نتواند هم زندگی تجملاتی و پرزرق و برق را داشته باشد، و هم ایمان به خدا و جهان آخرت را، و ناچار است یکی از آن‌ها را انتخاب کند. به همین دلیل پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طبق وحی الهی همسرانش را در انتخاب یکی از آن دو مخیر ساخت.

دنیای مذموم و دنیای مطلوب

زندگی دنیا بر دو قسم است: یکی مطلوب و مورد تشویق، و دیگری ملعون و مورد نهی. امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «الدُّنْيَا دُنْيَاءُ اِنْ دُنْيَا بِلَاغٍ وَدُنْيَا مَلْعُونَةٌ»^۱ شبیه این مطلب در برخی روایات دیگر نیز آمده است.^۲

دنیای بلاغ، زندگی ساده و آبرومندی است که انسان محتاج دیگران نباشد و با عزّت زندگی کند. علت این‌که آن را دنیای بلاغ می‌گویند این است که چنین انسانی به مقدار حاجت خود قناعت کرده، و اضافه بر آن را به نیازمندان و فقرا

۱. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۴۹، باب ۲۲۳، ح ۵۹۸۳.

۲. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۸، خطبه ۴۵.

می‌رساند. چنین دنیایی مزرعه آخرت^۱ و مطلوب و محبوب و مورد سفارش بزرگان دین است.

اما دنیای ملعون، زندگی‌های مملو از تشریفات و زرق و برق و اسراف و تبذیر است. روایاتی که دنیا را مدح می‌کند ناظر به قسم اول است، و روایاتی که دنیا را مذمت می‌کند ناظر به قسم دوم.

در روایت دیگری از وجود مقدس پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «لَا تَسْبُوا الدُّنْيَا فَنِعْمَتْ مَطِئَةُ الْمُؤْمِنِ؛ به دنیا فحش ندهید، زیرا دنیا مرکب راهواری برای افراد باایمان است».^۲

این دنیا که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن دفاع می‌کند همان دنیای بلاغ و کفاف است که مطلوب و محبوب می‌باشد و همانند مرکبی است که افراد باایمان سوار بر آن شده و به هر خیر و سعادت می‌رسند و از شرور و آفات و بدی‌ها نجات پیدا می‌کنند. حضرت علی عَلِيٌّ در حدیثی درباره دنیای ملعون سخن گفته و آثار منفی آن را بر شمرده است؛ می‌فرماید: «حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَيُصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَيُوجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ؛ حب (و وابستگی به) دنیا عقل انسان را فاسد می‌کند و مانع شنیدن سخنان حکمت‌آمیز می‌شود و عقاب دردناک در پی دارد».^۳

آری، طبق آنچه در حدیث فوق آمده، وابستگی به دنیا سه اثر منفی دارد:

۱. عقل انسان را از وی می‌گیرد؛ چون انسان وابسته به دنیا، برای رسیدن به آن به آب و آتش زده و آلوده هرکاری می‌شود و به سراغ کارهای احمقانه می‌رود. بنابراین، حفظ زندگی پر زرق و برق و مملو از تجمل عقل انسان را از بین می‌برد.
۲. گوش انسان را کر می‌کند؛ وابستگی به دنیا مانع شنیدن سخنان حکمت‌آمیز می‌شود. هنگامی که برای بعضی از مردم آیات قرآن و سخنان معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۴۷، باب ۱۲۲۱، ح ۵۹۶۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۸، ح ۱۰.

۳. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۵۶، باب ۱۲۳۱، ح ۶۰۵۱.

و کلمات حکمت‌آمیز خوانده می‌شود می‌گویند: حوصله شنیدن این سخنان را ندارم! این‌ها همان کسانی هستند که به تعبیر امام علی علیه السلام زرق و برق دنیا گوششان را کر کرده است.

۳. کيفری دردناک به ارمغان می‌آورد؛ وابستگی به دنیا نه تنها در جهان آخرت عذاب الیم به دنبال دارد، که در همین دنیا هم انسان را گرفتار و مبتلا می‌کند. در یکی از شهرهای آمریکا جنگلی وجود دارد که مخصوص ثروتمندان است. ثروتمندانی که به آخر خط می‌رسند و دنیاطلبی چشم و گوش آن‌ها را کور و کر ساخته به آن‌جا می‌روند و خودکشی می‌کنند! آری، وابستگان به دنیا در این جهان هم کيفر سختی می‌بینند و عاقبت خوشی در انتظارشان نیست.

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ: هُمْ لَا يَقْنِي وَ أَمَلٍ لَا يُدْرِكُ وَ رَجَاءٍ لَا يُنَالُ؛ کسی که دنیاپرست شود قلبش به سه چیز می‌چسبد: غم و غصه تمام نشدنی، آرزوهای دست نیافتنی و امیدهایی که هرگز به آن نمی‌رسد»^۱.
امام ششم علیه السلام طبق این حدیث، برای دنیای مذموم و ملعون که همان دنیای پرزرق و برق و چشم و هم‌چشمی و تجمل‌پرستی است سه نتیجه بد ذکر کرده که آرامش را از انسان می‌گیرد.

نتیجه این‌که دنیا بر دو قسم است: دنیای کفاف و بلاغ که همان زندگی ساده در حد گذران زندگی است که مطلوب می‌باشد و دنیای تجمل‌پرستی و شهوت‌رانی که ملعون و مطرود است.

عمومیت پیام آیه

آنچه خداوند متعال در آیات مورد بحث در مورد بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده که ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و جهان آخرت با دنیاپرستی و وابستگی به

۱. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۵۶، باب ۱۲۳۱، ح ۶۰۶۱.

دنیای پرزرق و برق سازگاری ندارد، مختص همسران پیامبر ﷺ نیست؛ بلکه این دوراهی برای همه وجود دارد و هرکس فقط حق دارد یکی از آن‌ها را انتخاب کند؛ یاراه خداپرستی و عبودیت و ایمان و تقوا را برگزیند و در آن مسیر حرکت کند و با زرق و برق دنیا وداع گوید، یا در مسیر دنیاپرستی گام بردارند و به زرق و برق دنیا بپردازد و با خداوند و پیامبر ﷺ و سعادت دارین خداحافظی کند.

مخالفان و موافقان پیامبران

قرآن مجید نکته جالبی درباره دعوت انبیا بیان می‌کند، می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»؛ «و ما در هیچ شهر و دیاری (پیامبر) بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر این‌که ثروتمندان آن‌ها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده‌اید کافریم».^۱

علت این‌که ثروتمندان و مترفین با پیامبران مخالفت می‌کردند این بود که پیامبران مزاحم درآمدهای حرام و هزینه‌ها و مخارج نامشروع آنان بودند. از نظر پیامبران، هم چگونگی تحصیل درآمد مهم بود و هم کیفیت هزینه آن. این‌ها اولین گروه مخالف پیامبران بودند که قرآن مجید نام آن‌ها مترفین یعنی ثروتمندان مست ثروت بی حساب و کتاب گذاشته است.

بسیاری از پیامبران الهی به دست همین گروه وابسته به دنیا و طرفداران زرق و برق و تجمل‌پرستی به شهادت رسیدند. از طرف دیگر اولین گروه ایمان‌آوردگان به پیامبران، جوانان فقیر و کم‌درآمد و غیر وابسته به دنیا بودند، که ثروتمندان بی‌ایمان به این جوانان پاک، ارذال می‌گفتند! همان‌گونه که در داستان حضرت نوح عليه السلام به این مطلب اشاره شده است.^۲

۱. سوره سبأ، آیه ۳۴.

۲. سوره هود، آیه ۲۷؛ سوره شعرا، آیه ۱۱۱.

به راستی آیا این جوانان پاک و مؤمن اراذل اند، یا آن ثروتمندان غرق در دنیا و آلوده به تجمل پرستی و هوی پرستی که برای رسیدن به دنیای خود حاضرند برترین انسان‌ها یعنی پیامبران را به قتل برسانند؟!

تبعات نامیون تجمل پرستی

متأسفانه بسیاری از زندگی‌ها در عصر و زمان ما آلوده به تجمل پرستی و اشرافی‌گری شده است. هنگامی که از دختران عقد کرده‌ای که چندین سال از عقد آن‌ها می‌گذرد پرسیده می‌شود چرا عروسی نمی‌کنید؟ می‌گویند: جهیزیۀ پرزرق و برق ما هنوز آماده نشده است. و هنگامی که از تأخیر مراسم عروسی پسران عقد کرده پرسیده می‌شود، می‌گویند: هزینه مراسم عروسی و تالار بسیار سنگین است! کار به جایی می‌رسد که عده‌ای از جوانان می‌ترسند ازدواج کنند. اگر جوانان به زندگی ساده روی آورند و خانواده‌ها دست از تجمل پرستی و رزق و برق دنیا بکشند و زندگی ساده و مراسم ازدواج آسان حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام را الگوی خود قرار دهند، این مشکلات و معضلات پایان یافته، و دختران و پسران عقد کرده راهی خانه بخت می‌شوند، و جوانان مجرد جرت ازدواج و تشکیل خانواده پیدا می‌کنند.

خلاصه، اولین پیام آیات مورد بحث این است که دنیا پرستی و تجمل پرستی و وابستگی به دنیا، با ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و جهان آخرت سازگار نیست.

پیام دوم: رانت خواری ممنوع

دومین پیام آیات ۲۸ و ۲۹ سوره احزاب، ممنوعیت رانت خواری است. امروزه مسئله رانت خواری در مطبوعات و رسانه‌ها زیاد مطرح شده، و کار زشت و ناپسند به شمار می‌رود.

منظور از رانت خواری این است که برای افراد مورد نظر امتیازات ویژه‌ای

قائل شویم. مثلاً دولت به فلان شخص که از حزب اوست و از وی حمایت کرده یک میلیون دلار ارز معاملاتی به قیمت هر دلار دو هزار و پانصد تومان بدهد تا آن شخص با آن ارز از خارج کشور کالاهایی وارد کند و به قیمت آزاد یعنی هر دلار سه هزار و پانصد تومان بفروشد که تنها از تفاوت قیمت ارز دولتی و آزاد یک میلیارد تومان نصیبش می‌شود. این کار نوعی رانت خواری محسوب می‌شود. یا سازمانی که قصد دارد کالایی تهیه کند آن را به مناقصه می‌گذارد تا آن را به ارزان‌ترین قیمت بخرد اگر در این جا آن سازمان بدون توجه به مناقصه آن کالا را از یکی از دوستان خود به قیمت بالایی بخرد رانت خواری اتفاق افتاده است. چون فروشنده با استفاده از امتیاز ویژه فروش کالایش به آن سازمان، سود سرشاری برده است. این مطلب ممکن است در مزایده‌ها نیز رخ دهد؛ زیرا دولت برای فروش ماشین‌آلات و کالاهای اضافه بر نیازش مزایده برگزار می‌کند تا آن‌ها را به بالاترین قیمت بفروشد. اما گاه بدون برگزاری مزایده کالای مذکور را با قیمت پایین به افراد خاصی واگذار می‌کند. اعطای چنین امتیازاتی به اشخاص معین رانت خواری و حرام است.

مثال دیگری که برای رانت خواری می‌توان زد سفرهای خارجی مسئولین دولتی است. چنانچه مسئولی، که می‌تواند سفر مورد نظر را با اعزام (مثلاً) پنج نفر به انجام برساند، موافقت کند که هر یک از آن‌ها به اتفاق اقوام و بستگان خود به سفر بروند و چنان سفری توسط یک گروه پنجاه نفری صورت پذیرد و هزینه آن بر بیت‌المال تحمیل گردد، دچار رانت خواری شده است.

مثال‌هایی که زده شد رانت خواری و امتیازات ویژه محسوب می‌شود و شرعاً حرام است و سند آن آیات مورد بحث است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه نداد بعضی از همسرانش با سوء استفاده از نسبتی که با آن حضرت داشتند، امتیاز خاصی گرفته و از غنائم جنگی استفاده ویژه‌ای ببرند. معنا ندارد که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله امتیاز ویژه‌ای داشته باشند معانداً به کسانی که به من رأی داده‌اند امتیاز خاصی داده شود.

مبارزه امیرالمؤمنین علیه السلام با رانت خواری

حضرت علی علیه السلام که جان به فدای سخنان ارزشمندش باد، روش مبارزه با رانت خواری را در خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه به ما آموخته است. حضرت در بخش دوم این خطبه داستان معروف «حدیده محماة» (آهن گداخته) را مطرح می‌کند؛ توجه بفرمایید: عقیل، برادر نابینای امیرمؤمنان علی علیه السلام بر اثر فقر و نداری توقع داشت برادرش سهم او را از بیت‌المال دو برابر کند و به جای یک من گندمی که به دیگران می‌دهد به او دو من بدهد. حضرت علی علیه السلام حاضر نشد این امتیاز کوچک را برای برادرش قائل شود.

بهرتر است داستان را از زبان خود حضرت بشنویم؛ می‌فرماید:

«وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكُمُ صَاعًا، وَرَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شُعْثَ الشُّعُورِ، غُبْرَ الْأَلْوَانِ، مِنْ فَقْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سُودَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعُظْمِ، وَعَاوَدَنِي مُوَكَّدًا. وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا، فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي، فَظَنُّ أَنْيَ أَبِيعُهُ دِينِي، وَأَتَّبَعُ قِبَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي، فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً، ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيُعْتَبِرَ بِهَا، فَضَجَّ ضَجِيحَ ذِي دَنْفٍ مِنْ أَلْمِهَا، وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مَيْسَمِهَا، فَقُلْتُ لَهُ: تَكَلِّتْكَ الثَّوَاكِلُ، يَا عَقِيلُ أَتِنَّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ، وَتَجْرُنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعَضْبِهِ! أَتِنَّ مِنَ الْأَدَى وَلَا أُنُّ مِنْ لُظَى؟!؛ به خدا سوگند! (برادرم) عقیل را دیدم که فقیر شده بود و از من درخواست کرد یک صاع (حدود سه کیلو) از گندم بیت‌المال شما را به او بیخشم (و این را به سهمیه او بیفزایم) کودکانش را دیدم که بر اثر فقر موهایشان پریشان و رنگ صورتشان دگرگون شده بود. گویی صورتشان را با نیل به رنگ تیره درآورده بودند. عقیل مکرر به من مراجعه و سخنش را چند بار تکرار کرد، من خاموش بودم و به سخنانش گوش فرامی‌دادم. گمان کرد من دینم را به او می‌فروشم و به دلخواه او گام برمی‌دارم و از راه‌ورسم خویش جدا می‌شوم. در این هنگام قطعه آهنی را برای او در آتش داغ کردم. سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم تا با آن آهن سوزان عبرت گیرد (و از آتش آخرت که با آن قابل مقایسه

نیست پرهیزد، همین که حرارت آهن داغ به دستش نزدیک شد) ناگهان همچون بیماری که از شدت درد به خود می پیچد و می نالد، ناله ای سرداد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد، به او گفتم: ای عقیل! عزاداران همچون مادران فرزندمرده، به عزای تو بنشینند و گریه سردهند، آیا از قطعه آهنی که انسانی آن را به صورت بازیچه داغ کرده ناله می کنی؛ اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار آن را با شعله خشم و غضبش برافروخته است؟ تو از این رنج مختصر می نالی، من چگونه از آن شعله های سوزان ننالم؟!».

در طول تاریخ بشریت کسی را نمی توان یافت که چنین با رانت خواری مبارزه کرده باشد. اسلام و تربیت یافتگان این مکتب والا به اطرافیان و نزدیکان و بستگان خویش اجازه رانت خواری، حتی در مقیاس بسیار کم و کوچک نمی دهند.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار داستانی در حاشیه این ماجرا نقل کرده که مکمل آن است. می گوید:

عقیل خدمت امام علیه السلام رسید، امام علیه السلام به فرزندش حسن دستور داد لباسی بر تن عمویش بپوشاند (شاید لباس مناسبی نداشت) امام حسن علیه السلام یکی از پیراهن های پدر و عبايي از عباهاي او را بر عمويش پوشاند، هنگام شام نان و نمکی بر سر سفره آوردند، عقیل گفت: چیزی غیر از این در بساط نیست؟ امام علیه السلام فرمود: مگر این از نعمت های خدا نیست؟ باید خدا را برای این نعمت، بسیار شکر گوئیم. عقیل گفت: کمکی به من کن که بدهی خود را ادا کنم و زودتر از این جا بروم. امام علیه السلام فرمود: بدهی تو چه اندازه است؟ عقیل گفت: صد هزار درهم.

امام علیه السلام فرمود: نه، والله! من چنین مبلغی ندارم که در اختیار تو بگذارم؛ ولی بگذار سهم من از بیت المال داده شود با تو نصف می کنم و اگر خانواده ام نیاز نداشته باشند تمام سهم خود را به تو می دهم. عقیل گفت: بیت المال در دست توست تو مرا حواله به سهمیه خود می کنی؟ مگر سهمیه تو چقدر است؟ همه آن

راهم که به من بدهی به جایی نمی‌رسد. امام علیه السلام فرمود: من و تو مانند سایر مردم هستیم (و سهم ما با آنها برابر است) و همان‌طور که با هم سخن می‌گفتند (و در آن حال، ظاهراً به علت گرما بر پشت بام نشسته بودند) امام علیه السلام از آن‌جا نگاهی به صندوق‌هایی که در بازار بود افکند و فرمود: اگر به آنچه گفتم قانع نیستی پایین برو و قفل بعضی از این صندوق‌ها را بشکن و هرچه در آن است بردار، عقیل گفت: در این صندوق‌ها چیست؟ امام علیه السلام فرمود: اموال تجار. عقیل گفت: به من امر می‌کنی که صندوق‌های کسانی را که توکل بر خدا کرده و اموالشان را در آن نهاده‌اند بشکنم (و سرقت کنم)؟

امام علیه السلام فرمود: آیا تو هم به من دستور می‌دهی که بیت‌المال مسلمین را بگشایم و اموالشان را به تو دهم در حالی که آنها توکل بر خدا کردند و قفل بر آنها نهادند (و کلید آن را به دست من سپردند)؟

سپس فرمود: راه دیگری به تو نشان می‌دهم. تو شمشیرت را بگیر و من هم شمشیر خود را برمی‌دارم. به منطقه حیره که در آن‌جا تجار ثروتمندی هستند وارد می‌شویم و اموالشان را به زور می‌گیریم. عقیل گفت: مگر من دزدم؟ امام علیه السلام فرمود: از یک نفر سرقت کنی بهتر از آن است که از همه مسلمین سرقت نمایی (عقیل فهمید که این دستورات جدی نیست و هدف، این است که نادرستی افکار او را به او بفهماند).^۱

به هر حال جهان اسلام باید افتخار کند که پیشوایی همچون علی علیه السلام دارد که با مسئله رانت خواری که در دنیای امروز رایج و معمولی شده به‌طور جدی مبارزه کرده است. متأسفانه این کار در کشورهای غربی بسیار عادی شده است. هنگامی که شخصی مثلاً برای ریاست جمهوری کاندید می‌شود و احتمال پیروزی‌اش زیاد است افراد ثروتمند حقیقی و حقوقی برایش تبلیغات وسیعی می‌کنند

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

و هزینه‌های سنگین تبلیغاتش را بر عهده می‌گیرند، هنگامی که پیروز شد به آن‌ها امتیازات خاصی داده می‌شود، که گاه چندین برابر هزینه‌هایی است که انجام داده‌اند. به همین علت دنیایی زشت و ناپسند پیش رو داریم و روزبه‌روز خراب‌تر می‌شود. اگر رانت‌خواری و مانند آن از زندگانی مسلمانان و غیر مسلمانان حذف گردد، نظم و عدالت و امنیت و آرامش حاکم می‌شود.

پیام سوم: جدایی زیبا!

یکی دیگر از پیام‌های آیات مورد بحث این است که اگر زن و شوهری به هر علتی تصمیم به طلاق و جدایی گرفته و خواستند به زندگی مشترک خویش پایان دهند، به زیبایی از هم جدا شوند. جالب این‌که خداوند متعال در این آیات از لفظ «طلاق» استفاده نکرده، بلکه تعبیر به «جدایی» فرموده است، آن‌هم جدایی زیبا (سراحاً جمیلاً) یعنی زن و شوهر باید با رعایت حقوق یکدیگر معاشرت به معروف داشته و به خوبی زندگی کنند یا به شکل زیبایی از هم جدا شوند، نه با ناراحتی و کتک‌کاری و فحاشی. و جدایی با محبت و انسانیت و خالی از کینه و بغض و عداوت، ممکن است.

برای روشن‌تر شدن بحث به نکاتی در مورد طلاق توجه فرمایید:

الف) طلاق، مبعوض‌ترین حلال‌ها!

طلاق یک ضرورت اجتماعی است. گاه کار زن و شوهر به جایی می‌رسد که چاره‌ای جز جدایی ندارند. تمام راه‌ها به بن‌بست رسیده است و هیچ کورسوی امیدی فرا روی آن‌ها نیست. در چنین مواردی اسلام اجازه طلاق می‌دهد. برخلاف برخی از ادیان که طلاق را مطلقاً ممنوع کرده‌اند،^۱ و پیروان آن‌ها

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۳۷، ذیل آیه ۱ سوره طلاق.

به صورت غیر قانونی از هم جدا شده، و هرکدام به صورت غیر رسمی با دیگری ازدواج می‌کند!

البته اسلام در عین حالی که در بن‌بست‌های زندگی مشترک اجازه طلاق داده، آن را منفورترین و زشت‌ترین مباحات و حلال‌ها شمرده است. در این زمینه به روایات زیر توجه بفرمایید:

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ مِمَّا أَحَلَّهُ اللَّهُ أَبْغَضُ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ؛ خداوند چیزی مبعوض‌تر از طلاق حلال نکرده است».^۱ یعنی طلاق مانند یک جراحی است، جراحی قلب، که تا ضرورت بسیار مهمی وجود نداشته باشد نباید به سراغ آن رفت.

۲. در روایات دیگری از آن حضرت می‌خوانیم:

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُخْرَبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفُرْقَةِ يَعْني الطَّلَاق؛ هیچ چیزی در نظر خداوند عزوجل مبعوض‌تر از خانه‌ای که با طلاق ویران شود نیست».^۲ معنای روایت این است که طلاق، خانه‌خراب‌کن است.

۳. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الْعُرْسُ، وَيُبْغِضُ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الطَّلَاقُ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ الطَّلَاقِ؛ خداوند عزوجل خانه‌ای را که در آن عروسی رخ می‌دهد دوست می‌دارد و از خانه‌ای که در آن طلاق و جدایی اتفاق می‌افتد متنفر و بیزار است و هیچ چیزی نزد خداوند متعال منفورتر از طلاق نیست».^۳

۴. امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از شخصی پرسید: از همسرت چه خبر؟ عرض کرد: یا رسول الله! طلاقش دادم، حضرت پرسید: بدون هیچ ایرادی؟ عرض کرد: بله، بدون هیچ دلیلی. امام باقر علیه السلام فرمود: آن مرد دوباره

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۷، ح ۵.

۲. همان، ص ۲۶۶، ح ۱.

۳. همان، ص ۲۶۷، ح ۲.

ازدواج کرد. سپس پیامبر ﷺ او را دید و پرسید: ازدواج کردی؟ عرض کرد: آری. بعد از مدتی از او پرسید: از همسرت چه خبر؟ عرض کرد: طلاقش دادم؛ فرمود بدون هیچ دلیلی؟ گفت: آری، بدون هیچ ایرادی. رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْغِضُ أَوْ يَلْعَنُ كُلَّ ذَوَّاقٍ مِنَ الرِّجَالِ وَكُلَّ ذَوَّاقَةٍ مِنَ النِّسَاءِ؛ خدای عزوجل مردان و زنانی را که همواره از همسرانشان جدا می‌شوند دشمن می‌دارد یا از رحمت خود دور می‌گرداند»^۱ طبق این روایت، مرد و زنی که بی‌جهت طلاق می‌گیرند، ملعون هستند. نتیجه این‌که طلاق یک ضرورت اجتماعی است که تنها به هنگام ضرورت و ناچاری باید انجام شود و لازم است به حدّ اقل برسد. نه این‌که روزبه‌روز آمار آن بالاتر رود. متأسفانه آمارها نشان می‌دهد که رشد سرعت طلاق‌ها بیش از ازدواج‌هاست. ازدواج به‌سختی صورت می‌گیرد ولی طلاق به‌سهولت. جامعه‌شناسان باید بنشینند و این معضل اجتماعی را کالبدشکافی کرده و تحلیل کنند که چرا آمار طلاق رو به افزایش است؟

ب) عوامل طلاق

طلاق‌ها و جدایی‌ها علل و عوامل بسیاری دارد؛ که به‌چند مورد آن اشاره می‌شود:

۱. توقّعات زیاد

متأسفانه گاه زن از شوهر توقّعات زیادی دارد که نمی‌تواند انجام دهد و یا بالعکس شوهر از همسرش توقّعات فراوانی دارد که زوجه قادر به انجام آن‌ها نیست. همین توقّعات گاه منتهی به طلاق و جدایی می‌شود. زن و شوهرها باید توقّعاتشان را کم کنند، آن‌هم درحد توان و قدرت طرف مقابل.

۲. نداشتن عفو و گذشت

عامل دیگر جدایی‌ها نداشتن روحیه عفو و گذشت است. هنگامی که زوجین

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۷، ح ۶

اهل گذشت نباشند و هر کدام بر خواسته و حرف خود پافشاری کند کار به طلاق می‌کشد. مثلاً خویشاوندان شوهر به منزل او آمده‌اند و زوجه به آن‌ها احترام لازم را نگذاشته است. پس از رفتن میهمانان، شوهر سروصدا و داد و فریاد می‌کند که چرا چنین رفتار زشتی کردی؟ اگر شوهر این مسئله را کش دهد و از خطای زن نگذرد ممکن است کار به طلاق منتهی شود. اما اگر زن عذرخواهی کند و شوهر هم عذرش را بپذیرد و از خطایش بگذرد، مشکل حل می‌شود.

این اختلافات جزئی شبیه بهمن است که در مراحل اولیّه قابل کنترل است اما اگر ادامه پیدا کند نمی‌توان آن را کنترل کرد. سنگ کوچکی که از بالای کوه جدا می‌شود و به سمت پایین حرکت می‌کند و در هر غلطیدن مقداری برف با خود برمی‌دارد، در ابتدای حرکت به راحتی قابل کنترل و متوقف شدن است اما هرچه به پایین کوه نزدیک‌تر می‌شود کنترل آن مشکل‌تر می‌گردد تا آن‌جا که تبدیل به کوهی از برف شده و ممکن است چندین اتوبوس در حال حرکت در جاده را دفن کند و سرنشینان آن را به کام مر بکشاند.

مشکلات زن و شوهر نیز چنین است. در مراحل اولیّه به راحتی قابل حل است گاه با یک عذرخواهی، یا مقداری عفو و گذشت کاملاً برطرف می‌شود اما هرچه ادامه پیدا کند حل آن سخت‌تر می‌شود تا جایی که آن مشکل کوچک تبدیل به کوهی از مشکلات شده و کانون گرم خانواده را از بین می‌برد و آن را سرد می‌کند. نه تنها زن و شوهر را از هم جدا می‌سازد، که گاه دو خانواده بلکه دو فامیل و دو قبیله را دشمن یکدیگر می‌کند!

۳. مهریه‌های سنگین

برخی تصوّر می‌کنند مهریه‌های سنگین عامل بقای خانواده است، در حالی که چنین نیست، بلکه گاه عامل جدایی می‌شود. زنی که مهریه‌اش هزار سکه بهار آزادی است شیطان او را تشویق به طلاق می‌کند تا مهریه سنگین را بگیرد و دوباره با مرد دیگری ازدواج کند؛ اما زنی که مهر خود را چهارده سکه قرار

داده، انگیزه‌ای برای طلاق و جدایی ندارد. این‌که شارع مقدس تأکید بر مهریه‌های سبک دارد^۱ سرّش همین مطلب است.

۴. بالا رفتن سن ازدواج

متأسفانه سن ازدواج پسران به ۳۰ تا ۳۵ سال، و سن ازدواج دختران به ۲۵ تا ۳۰ سال، افزایش پیدا کرده است و با توجه به این‌که در این سن و سال شخصیت افراد شکل گرفته، معمولاً زن و شوهرها به سختی باهم جوش می‌خورند و لذا بسیاری از این ازدواج‌ها منتهی به طلاق می‌شود. برخلاف ازدواج‌هایی که در سنین پایین‌تر صورت می‌گیرد که زن و مرد به راحتی باهم جوش می‌خورند و خروجی طلاق آن کمتر است. به همین علت ازدواج در سنین پایین‌تر توصیه شده است.^۲ علاوه بر این‌که فرزندان متولد شده در سنین پایین‌تر پدر و مادر، برومندتر هستند، اما فرزندان که در سنین بالای والدین به دنیا می‌آیند استعداد چندانی ندارند.

ج) آثار طلاق

طلاق آثار منفی فراوانی برای افراد مختلف دارد، که برخی از آن‌ها به شرح زیر است:

۱. برای فرزندان طلاق

اگر زن و مردی که ازهم جدا می‌شوند فرزند یا فرزندان داشته باشند، سرنوشت بدی در انتظار آن‌هاست، ممکن است عقده‌ای، انتقام‌جو، یا معتاد بار بیایند و خلاصه هزار گونه مشکل در کمین آن‌ها خواهد بود. چنین فرزندان‌ی انسان‌های خطرناکی هستند.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۹ به بعد، باب ۵، ح ۱-۱۲.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۳۸ به بعد، باب ۲۳، ح ۱-۱۲.

۲. آثار طلاق برای خود زن و شوهر

طلاق برای خود زن و مرد هم آثار بسیار بدی که به دنبال دارد: اولاً تشکیل زندگی مشترک دوباره برای آن‌ها مشکل است و هر کسی حاضر نیست با زن و مرد مطلقه ازدواج کند. ثانیاً اگر کسی حاضر به ازدواج با آن‌ها شود، نوعی بدبینی در او به وجود خواهد آمد چون با خود می‌گوید: «نکنند با من هم ناسازگاری کند و مجبور به جدایی شویم». خلاصه این که اعتمادی که زن و شوهرهای دیگر به هم دارند زن یا مردی که سابقه طلاق دارد نمی‌تواند به همسر جدید خود پیدا کند.

۳. آثار طلاق بر خویشاوندان

گاه طلاق آثار بدی روی فامیل زن و شوهر نیز گذاشته و سبب کینه و کدورت بین آن‌ها می‌شود، تا آن‌جا که ممکن است به قطع رابطه و حتی گاه درگیری بینجامد. بنابراین، باید تمام سعی و تلاشمان را به کار گیریم تا کانون گرم خانواده‌ها از هم نپاشد، همان‌گونه که اسلام به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده که این حلال مبعوض به حدّ اقل برسد.

د) تدابیر اسلام برای کاهش طلاق

اسلام برای اجرای مراسم طلاق تدابیری اندیشیده و مراحلی در نظر گرفته که زندگی‌های مشترک کمتر منتهی به جدایی شود و تدابیری که توجه به آن ما را با ظرایف تعالیم آسمانی و نجات‌بخش اسلام آشنا می‌سازد.

اول: احترام به زنان

اولین تدبیر اسلام، که درحقیقت جنبه پیشگیری دارد، معاشرت به معروف و زندگی خوب و شایسته و احترام متقابل است. حدود ۱۴۰۰ سال پیش که هیچ خبری از حقوق زنان نبود اسلام رعایت حقوق آنان را به مردان سفارش کرده و به آن‌ها دستور داده که با همسرانتان با اخلاق خوش زندگی کنید: ﴿وَعَاشِرُوهُنَّ﴾

بِالْمَعْرُوفِ»^۱ و در ادامه همین آیه به مطلب مهمی اشاره شده، که توجّه به آن جلوی بسیاری از طلاق‌ها را می‌گیرد، می‌فرماید:

﴿فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾؛ «و اگر از همسرانتان (به دلیلی) کراهت داشتید، (فوراً تصمیم به جدایی نگیرید)؛ چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می‌دهد».^۲ اگر در ابتدای ازدواج کدورتی پیش آمده نباید سریع به سراغ گزینه طلاق رفت، بلکه باید صبر کرد تا کم‌کم کدورت‌ها برطرف و محبت جانشین آن شود.

دوم: حکمت

اگر زن یا شوهر یا هر دو اصرار بر طلاق دارند و به نظر خودشان ادامه زندگی مشترک امکان‌پذیر نیست، اسلام سفارش به نوعی مشورت می‌کند. شخصی از اقوام زن که با خصوصیات و روحیات و فرهنگ و توقعات زن و خانواده‌اش آشناست و یک نفر از بستگان مرد که در مورد امور فوق درباره مرد و خانواده‌اش اطلاع دارد تعیین شوند و در مورد آن‌ها مشورت کرده و نظر دهند. خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾؛ «و اگر از جدایی میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند) اگر این دو (داور) تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند دل‌های آن دو را به هم نزدیک می‌سازد؛ زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیات همه باخبر است)».^۳

داورها باید سرچشمه ناراحتی‌ها و کدورت‌ها و اختلاف‌ها را بررسی کرده

۱. سوره نساء، آیه ۱۹.

۲. سوره نساء، آیه ۱۹.

۳. سوره نساء، آیه ۳۵.

و سعی کنند ضمن برطرف کردن آن‌ها، با محبت و نصیحت و پند و اندرز و کمک گرفتن از آیات قرآن و احادیث معصومین علیهم‌السلام مشکل را مرتفع سازند.

سوم: جدایی زیبا

معمولاً در دو گام نخست بسیاری از اختلافات برطرف می‌شود و بسیاری از زوجین فکر جدایی را از سر بیرون کرده، به زندگی مشترک ادامه می‌دهند، و به تدریج به خیر کثیری که در آیه ۱۹ سوره نساء به آن اشاره شده پی می‌برند، اما ممکن است اقلیتی همچنان اصرار بر جدایی داشته باشند. اسلام می‌گوید اگر تصمیم قطعی برای طلاق دارید تمام پل‌ها را پشت سر خود خراب نکنید و با درگیری و نزاع و کینه و نفرت از هم جدا نشوید، بلکه به طرز شایسته و با طلاقی زیبا به زندگی مشترک پایان دهید و هدیه‌ای هم به رسم یادبود زندگی مشترک بدهید. این مطلب در آیات مورد بحث آمده است که شرح آن گذشت «فَتَعَالَيْنَ أُمَتُّكُنَّ وَأُسْرُحُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا»^۱ در این نوع جدایی، آثار و تبعات منفی آن بسیار کم و امکان بازگشت به زندگی مجدد زیاد است.

چهارم: تدابیر پس از طلاق

اسلام برای پس از طلاق هم برنامه دارد، تا شاید زندگی مشترک از هم پاشیده شده را به حالت سابق بازگرداند. در طلاق رجعی، زوجه در ایام عدّه حق ندارد به منزل پدر، مادر یا جای دیگر کوچ کند، بلکه باید همچنان در منزل مشترک بماند. و در این مدت لازم نیست حجاب داشته باشد، بلکه باید همانند قبل از طلاق بدون حجاب در برابر شوهر ظاهر شود و حتی می‌تواند آرایش کند. چه بسا زن و شوهر از آن عصبانیت و جوش و خروش بیفتند و پی به خطای خود ببرند و آشتی کنند که در این صورت نیاز به هیچ عقدی نیست، بلکه کافی است شوهر به قصد رجوع به زوجیت، سخنی بگوید یا رفتاری کند که در این صورت دوباره زن و شوهر می‌شوند.

۱. سوره احزاب، آیه ۲۸.

خلاصه این که اسلام عزیز قرن‌ها پیش برنامه‌ریزی دقیقی کرده که حتی الامکان طلاق و جدایی رخ ندهد و از این ضرورت اجتماعی فقط و فقط در موارد ضروری و بن‌بست‌ها استفاده شود.

ای کاش این دستورات عالی و تدابیر حیات‌بخش موبه‌مو اجرا می‌شد و آمار طلاق‌ها روزبه‌روز پایین می‌آمد و ازدواج‌ها ساده و سالم و آسان می‌شد و آمار آن روزبه‌روز بالا می‌رفت، در نتیجه جامعه اسلامی از بسیاری از مشکلات رهایی پیدا می‌کرد.

پیام چهارم: ایمان و عمل صالح

چهارمین پیام آیات مورد بحث این است که ایمان به‌تنهایی کافی نیست و سبب نجات نمی‌شود، بلکه عمل صالح نیز لازم است، به‌منظور روشن‌تر شدن این مطلب مقدمه لازم است:

خداوند متعال در آیات ۲۴ تا ۲۶ سوره ابراهیم می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾؛ «آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (وگفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت، و شاخه آن در آسمان است؟ هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد، خداوند برای مردم مثال‌ها می‌زند، شاید متذکر شوند (و پند گیرند). «کلمه خبیثه» (و سخن ناپاک) را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از زمین ریشه‌کن شده و قرار و ثباتی ندارد».

تفسیر کلمه طیبه و خبیثه

دانشمندان و علما و مفسرین در مورد این که منظور از «کلمه طیبه» و «کلمه

خبیثه» در آیات فوق چیست؟ تفسیرهای مختلفی ذکر کرده‌اند^۱ ولی شاید بهترین آن‌ها تفسیر زیر باشد:

«کلمه طیبه» اشاره به اسلام و «کلمه خبیثه» اشاره به کفر است. اسلام مانند درخت تنومندی است که سه رکن اساسی دارد. ریشه‌های استوار و محکم آن همان عقاید اسلامی است که با آب وحی آبیاری شده است. ساقه و شاخه‌های آن که در آسمان بالا رفته احکام و فروع عملی اسلام است، و میوه‌های آن فضایل اخلاقی است. چراکه فضایل اخلاقی به دنبال اعتقادات قوی و صحیح و اجرای احکام عملی اسلام بر شاخسار شجره طیبه اسلام نمایان می‌گردد. اگر درختی را از ساقه قطع کنند به درد کاری نمی‌خورد و نیز اگر ساقه و شاخه داشته باشد اما ریشه‌های آن را قطع کنند باز هم ارزشی ندارد و فقط به درد سوزاندن می‌خورد. اسلام مرکب از عقاید، اعمال و اخلاق است. اگر هر سه به‌طور کامل وجود داشت اسلام کامل خواهد بود، اما اگر تنها بخشی از آن موجود باشد اسلام ناقص خواهد بود.

اگر مسلمانی فقط معتقد به عقاید اسلامی باشد و هیچ حکمی از احکام اسلام را عمل نکند و خویشان را به هیچ فضیلتی از فضایل اخلاقی نیازاید مسلمان نیست، همان‌گونه که اگر علاوه بر مسائل اعتقادی به رکن دوم یعنی احکام عملی نیز پایبند باشد اما اثری از اخلاق اسلامی در وی نباشد و آلوده به انواع رذایل اخلاقی از قبیل دروغ و تهمت و حسادت، حرص و بخل و طمع و انتقام‌جویی و مانند آن باشد، باز هم اسلامش ناقص است. جالب این‌که خداوند می‌فرماید: ﴿تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾ یعنی میوه‌های درخت اسلام فصلی نیست، بلکه همواره میوه می‌دهد. مسلمانی که درخت ایمان و عمل صالح او میوه داده، این میوه فضایل اخلاقی باید در تمام حالات بروز و ظهور داشته باشد. بنابراین

۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۳ به بعد.

کسانی که در مشکلات و گرفتاری‌ها متوسل به امام زمان (عج) شده و نذر کرده و به زیارت می‌روند اما پس از رفع مشکل توسل و نذر و دعا و زیارت را رها می‌کنند میوه درخت ایمان و عمل صالح آن‌ها فصلی است. کسانی که در مشکلات و سختی‌ها خدا را می‌خوانند؛ ولی پس از رفع مشکل او را به فراموشی می‌سپرنند ایمانشان کامل نیست. انسانی که در سختی و خوشی، به هنگام گرفتاری و پس از آن، در غم و شادی و خلاصه در همه لحظات به یاد خداست و وظایفش را انجام می‌دهد، درخت ایمانش همواره میوه دارد و فضایل اخلاقی بر شاخسار ایمانش نمایان است.

آیات مورد بحث نیز به همین مطلب اشاره کرده؛ می‌فرماید: «ای همسران پیامبر! اگر خدا و پیامبر را قبول دارید و بهشت برین را می‌خواهید باید عمل صالح انجام دهید، که خداوند تنها برای محسنین و نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است، نه هرکس که تنها ایمان به خدا و پیامبر داشته باشد؛ ولی محسن نباشد». یعنی اگر از نظر اعمال لنگ باشیم، خدای ناکرده نماز را ترک کنیم، به واجبات اهمیت ندهیم و محرّمات را مرتکب شویم، اجری در انتظار ما نیست. همان‌گونه که گذشت مخاطب این آیات تنها همسران پیامبر ﷺ نیستند، بلکه شامل همه مردان و زنان می‌شود. بنابراین، گفته نشود: «ما امام حسین ﷺ را داریم، نیاز به هیچ چیز دیگری نیست». اگر کسی ادعای عشق به امام حسین ﷺ داشته باشد، اما نعوذ بالله رباخواری کند، یا آلوده به رشوه‌خواری شود، یا مبتلا به غیبت گردد، یا زبان به شایعه‌پراکنی باز کند، فایده‌ای برایش ندارد چراکه ایمان باید همراه با اعمال صالح باشد و پرتو آن در اخلاق نمایان گردد.

نشانه‌های ایمان

مسلمانان انواع و اقسامی دارند: بعضی‌ها مسلمان جغرافیایی اند؛ یعنی چون در کشور اسلامی زندگی می‌کنند جزء مسلمانان محسوب می‌شوند؛ اما خبری از

اعتقادات و احکام و اخلاق اسلامی ندارند. برخی دیگر مسلمان نژادی هستند، بدین معنی که چون آبا و اجدادشان مسلمان بوده‌اند آن‌ها نیز مسلمان شده‌اند، ولی آثاری از اسلام در وجودشان نیست.

و عده‌ای نیز مسلمان شناسنامه‌ای‌اند، یعنی فقط در شناسنامه و مدارک شخصی دیگرشان، به‌عنوان مسلمان ثبت شده‌اند. اما گروه چهارم مسلمانان حقیقی و راستین هستند و دارای ایمان قوی می‌باشند. در این بخش توجه شما خوانندگان محترم را به روایاتی از حضرات معصومین علیهم‌السلام جلب می‌کنیم که به نشانه‌های ایمان پرداخته است؛ توجه بفرمایید:

۱. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالتَّحْلِیِّ وَلَا بِالتَّمَنِّيِّ وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ مَا خَلَصَ فِي الْقُلُوبِ وَصَدَقَهُ الْأَعْمَالُ؛ ایمان، تنها به پوشیدن لباس ایمان و متظاهر شدن به ظواهر اسلام و آرزوی اسلام و ایمان نیست، بلکه ایمان چیزی است که در قلب نفوذ کرده و اعمال انسان را تصدیق کند».^۱

بنابراین، یکی از نشانه‌های ایمان این است که آثارش در عمل ظاهر گردد و اگر در اعمال نمود و ظهوری نداشته باشد ایمان محسوب نمی‌شود. همان‌گونه که اگر شمعی را در خانه‌ای روشن کنیم نور آن از پنجره‌هایش ظاهر نمی‌شود؛ اما اگر نورافکنی وجود داشته باشد شعاع نور آن از پنجره‌ها به بیرون ساطع می‌شود. بنابراین، ایمان باید در تمام اعضا و جوارح انسان منعکس شود وگرنه ایمان نیست. ۲. در روایت دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «لَا يَحَقُّ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَغْضِبُ لِلَّهِ وَيَرْضَى لِلَّهِ؛ حقیقت ایمان حاصل نمی‌شود مگر این‌که بنده، برای خدا دوست داشته باشد و برای خدا دشمن بدارد».^۲

فلان‌مرد مسلمان، انسانی پاک، پرهیزکار، باصداقت و باحیاست و چنین شخصی را خدا دوست دارد پس من هم دوستش می‌دارم اما پناه بر خدا! برادرم

۱. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۸۴، باب ۲۶۶، ح ۱۳۰۳.

۲. همان، ص ۲۸۶، باب ۲۶۸، ح ۱۳۲۲.

فرد معتاد، تارک الصلاة، روزه خوار و اهل فسق و فجور است و خداوند چنین فردی را دوست ندارد من هم چون خدا از او بیزار است او را دوست ندارم.

البته باید روابط خویشاوندی را محترم شمرد و صلۀ رحم را به جا آورد، اما تا جایی که در مسیر رضای خدا باشد و نباید به هر قیمتی از فامیل حمایت کرد.

نقل می‌کنند که دو گروه، در حال نزاع و کشمکش و دعوا بودند که بستگان یکی از آنها از راه رسیدند. و بدون این که بپرسند اختلاف بر سر چیست به طرفداری از بستگان خود برخاسته و چند نفر از گروه مقابل را مجروح کردند، و یکی دو نفر را به قتل رساندند! هنگامی که درگیری پایان یافت، بر سر جوی آبی نشستند و مشغول شستشوی چاقوهای خونین خود شدند. در این هنگام یکی از آنها گفت: «ما که نفهمیدیم دعوا بر سر چه بود؟!».

نتیجه این که یکی از نشانه‌های ایمان آن است که حبّ و بغض‌ها تنها براساس رضایت خدا باشد نه رفاقت و فامیلی و هم‌حزب بودن و مانند آن.

۳. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «رَأْسُ الْإِيمَانِ الصِّدْقُ؛ اوج ایمان راستگویی است»^۱ به راستی اگر همین یک دستور عملی شود دنیا گلستان می‌شود. اگر همه به هم راست بگویند: فروشنده به مشتری و مشتری به فروشنده، دولت به ملت و ملت به دولت، طلبکار به بدهکار و بدهکار به طلبکار، و خلاصه همه اهل صداقت و راستگویی باشند چنان جامعه‌ای مؤمن حقیقی خواهد بود. باید ایمان خود را با این نشانه بسنجیم تا مشخص شود در چه درجه‌ای از ایمان هستیم.

۴. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤَثِّرَ الْحَقُّ وَإِنْ ضَرَّكَ عَلَى الْبَاطِلِ وَإِنْ نَفَعَكَ؛ از نشانه‌های ایمان این است که حقی را که به ضرر توست بر باطلی که به نفع توست ترجیح دهی»^۲ فروشنده‌ای که ادعای ایمان می‌کند اگر حقیقت را بگوید که جنسش فلان مارک را دارد ارزان تر می‌خرند اما اگر به دروغ

۱. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۸۵، باب ۲۶۷، ح ۱۳۱۸.

۲. همان، ص ۲۸۷، باب ۲۶۸، ح ۱۳۳۴.

بگوید تولید فلان کشور است گران تر می خرنند، اگر مؤمن واقعی باشد راست می گوید هرچند به ضررش باشد.

برادرم با کسی اختلاف دارد و می داند حق با برادرم نیست، اگر ایمان داشته باشم به نفع حق دار شهادت می دهم هرچند به ضرر برادرم تمام شود.

۵. امام علی علیه السلام فرمود: «الْإِيمَانُ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ؛ نشانه ایمان آن است که عملت را خالصانه برای خداوند انجام دهی»^۱ اگر نماز می خوانی فقط برای خدا بخوانی، اگر به ایتم کمک می کنی فقط به دنبال رضای خدا باشی. اگر به زیارت خانه خدا می روی، هدفت تنها جلب رضایت خدا باشد. خلاصه هرکاری می کنی خالصانه انجام دهی؛ چون اگر ذره ای ناخالصی داشته باشد پذیرفته نمی شود.^۲

آنچه در پنج روایت فوق آمد بخشی از نشانه های ایمان است اگر این نشانه ها در ما وجود دارد که خداوند را برای آن سپاس گوئیم و اگر تمام یا بخشی از آنها نیست تلاش کنیم خود را به آن بیاراییم به ویژه از ماه مبارک رمضان که ماه تهذیب نفس و خودسازی و اجابت دعاست برای این منظور بهره بگیریم.

* * *

۱. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۸۵، باب ۲۶۷، ح ۱۳۱۶.

۲. همان، ج ۳، ص ۷۲، باب ۱۰۴۵، ح ۵۰۰۱-۴۹۹۷.

تناسب مقامات با مجازات‌ها و پاداش‌ها



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَا تُمْنَنَّ يَا فَا حِشَةَ مُبِيَّتَهُ يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَنْ يَفْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا﴾؛ «ای همسران پیامبر! هرکس از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است. و هرکس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد دو بار به او پاداش خواهیم داد، و روزی پرارزش برای او آماده کرده‌ایم».

این دو آیه شریفه خطاب به همسران پیامبر ﷺ است، اما پیامی برای همه امت اسلامی دارد. برای روشن شدن تفسیر آیات فوق، تقدیم مقدمه کوتاهی ضروری است:

ملاک‌های ارزش امور

اهمیت و ارزش هرکاری بستگی به پنج چیز دارد و بدون توجه به این پنج چیز نمی‌توان ارزش واقعی آن را بیان کرد.

۱. کمیت: ابتدا باید کمیت آن مشخص شود. کسی که می‌خواهد مسجد کوچک

۱۵۰ متری بسازد با کسی که مسجد بزرگ هزار متری می‌سازد یکسان است؟ بنابراین، بدون شک کمیّت و مقدار در ارزش هرچیز اثر دارد.

۲. کیفیت؛ دومین امری که در ارزش‌گذاری نقش دارد کیفیت است؛ چه کیفیت معنوی و چه کیفیت مادی، ارزش مسجدی که با پول حلال ساخته می‌شود با مسجدی که با پول حرام ساخته شده یکسان نیست.

۳. مکان؛ مکانی که آن بنا در آن واقع می‌شود نیز در ارزش آن تأثیر دارد. اگر مسجد یا بیمارستان یا درمانگاه یا مدرسه‌ای در یک منطقه محروم که به شدت نیازمند چنان بنایی است ساخته شود، با مشابه آن بنا در منطقه‌ای که نیازی به آن ندارد، از نظر ارزش و اهمیت یکسان نیست.

۴. زمان؛ عنصر زمان از دیگر عناصر تأثیرگذار در ارزش یک چیز است اگر بخواهیم ارزش یک بنا را بفهمیم باید زمانی را که بنا در آن ساخته شده در نظر بگیریم. آیا در آن زمان مردم به آن بنا نیازمند بودند، یا نیاز چندانی نداشتند؟

۵. عامل؛ انجام‌دهنده کار نیز در ارزش‌گذاری آن مؤثر است گاه شخصی ثروتمند که دارای خانه مسکونی میلیاردری است می‌خواهد مسجد دویست متری بسازد، که هرچند کار خیری انجام می‌دهد اما با امکانات مالی او سازگار نیست؛ ولی اگر یک آدم زحمت‌کش معمولی که وضع مالی چندان خوبی هم ندارد، چنان مسجدی بسازد تحسین همگان را برمی‌انگیزد. هردو، کاری مشابه انجام داده‌اند، اما چون عامل دو کار متفاوت بوده، ارزش آن‌ها هم متفاوت است. اکنون که فهمیدیم ارزش هرکاری در گرو امور پنج‌گانه فوق است، به تفسیر آیات مورد بحث می‌پردازیم:

به دنبال دو آیه‌ای که در مورد برخی از همسران پیامبر ﷺ خطاب به حضرت رسول ﷺ نازل شد و آن‌ها را از تجمل‌پرستی و زندگی تشریفاتی نهی کرد، خداوند متعال می‌فرماید: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَا تُاتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا

العذاب»؛ «ای همسران پیامبر! هرکس از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود».

«فاحشه» در لغت عرب به هرکار زشتی گفته می‌شود؛ خواه آن کار زشت دروغ باشد یا غیبت یا تهمت، برخلاف زبان فارسی که فقط در معنای گناه جنسی استعمال می‌گردد. بنابراین، معنای آیه چنین می‌شود: ای همسران پیامبر! اگر یکی از شما کار زشت آشکاری انجام دهد، خداوند او را دو برابر، یا چند برابر مجازات می‌کند.

﴿وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾؛ «و این برای خدا آسان است». خیال نکنید چون همسر پیامبرید، خداوند از پیامبرش رودربایستی دارد. این طور نیست، اگر کار زشتی کنید نه تنها مجازات دارید، که دوچندان مجازات خواهید شد.

﴿وَمَنْ يَفْتُنْ مِنْكُمْ لَلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ﴾؛ «و هرکس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، دو بار به او پاداش خواهیم داد».

«یقنت» از ماده «قنوت» است و قنوت فقط در نماز نیست بلکه به معنای اطاعت از خداست که یکی از مصادیق آن قنوتی است که در نمازها انجام می‌شود. طبق این آیه شریفه هریک از همسران پیامبر ﷺ از خدا و پیامبرش اطاعت کند و عمل صالح انجام دهد خداوند پاداش دو برابر به او می‌دهد.

﴿وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا﴾؛ «و روزی پرارزشی برای او آماده کرده‌ایم». علاوه بر پاداش دو برابر، خداوند جایزه اضافه‌ای هم برای آن‌ها در نظر گرفته و آن رزق کریم است.

سؤال: چرا همسران پیامبر ﷺ برای کار بد دو برابر مجازات می‌شوند و اگر کار خوبی کنند پاداش مضاعف داده می‌شوند؟

جواب: چون آن‌ها الگوی زنان دیگر هستند زنان مسلمان هنگامی که عملی را از زنان پیامبر ﷺ ببینند آن را انجام می‌دهند. بنابراین، اگر کار خوب باشد یک

ثواب برای انجام کار خوب و یک ثواب برای این که دیگران را تشویق به آن کار کرده‌اند دریافت می‌کنند، و اگر کار بدی باشد یک عقاب برای انجام آن کار زشت، و یک عقاب برای این که الگوی دیگران در انجام آن کار زشت شده‌اند، به آن‌ها داده می‌شود.

الگوها مراقب باشند

به چند روایت که متناسب با آیات مورد بحث است توجه فرمایید:

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند: «يُعْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُعْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ؛ هفتاد گناه جاهل بخشیده می‌شود قبل از آن که یک گناه عالم مورد عفو قرار گیرد».^۱ معنای روایت این است که یک گناه عالم از هفتاد گناه شخص جاهل زشت‌تر و کیفرش شدیدتر است؛ چون گمراهی عالم سبب گمراهی افراد زیادی می‌شود. ولذا ممکن است خداوند از گناهان فراوان شخص جاهل بگذرد پیش از آن که از یک گناه عالم چشم‌پوشی کند.

۲. امام باقر علیه السلام در مورد چگونگی حساب و کتاب خداوند در روز قیامت، از جهت سخت‌گیری و آسان‌گیری بر خلائق فرمودند: «إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا؛ هر اندازه عقل خدادادی یک انسان بیشتر باشد حسابش هم در روز قیامت شدیدتر است».^۲

بنابراین، سختی و دقت حساب و کتاب بستگی به میزان علم و عقل صاحب آن دارد.

۳. شخصی خدمت امام سجاد علیه السلام رسید و گفت: خوشا به حال شما اهل بیت علیهم السلام که مشمول غفران الهی هستید. امام علیه السلام وقتی این سخن را شنید متأثر شد و فرمود: اشتباه می‌کنی! مگر درباره همسران پیامبر نخوانده‌ای که مجازات

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۷، باب لزوم الحجة على العالم، ح ۱.

۲. همان، ص ۱۱، کتاب العقل و الجهل، ح ۷.

آن‌ها دو برابر و ثوابشان هم دو برابر دیگران است و ما در این برنامه سزاوارتر از همسران پیامبر هستیم.^۱ یعنی من امام هستم و مردم به من نگاه می‌کنند. اگر من کار خلافی کنم - که نمی‌کنم - عقابش بسیار بیشتر است و اگر کار ثوابی کنم ثواب آن هم بسیار زیاد خواهد بود.

عوامل ایجاد تفاوت در ارزش اعمال انسان‌ها

اول: میزان علم

هراندازه علم بیشتر باشد مسئولیت سنگین‌تر، و اعمال متفاوت‌تر و کارهای خلاف گناهش بیشتر و کارهای خوب ثوابش افزون‌تر خواهد بود. علمی که در این جا از آن سخن می‌گوییم فقط علوم دینی نیست، بلکه شامل علوم دانشگاهی نیز می‌شود؛ چون هنگامی که یک استاد دانشگاه مرتکب عمل زشتی می‌شود مردم می‌گویند: «تو که استاد دانشگاهی چرا؟» اگر دانشجویی مرتکب عمل زشتی شود می‌گویند: «آقای دانشجو شما چرا؟ تو که درس خوانده‌ای چرا؟» یعنی هر مقدار علم بالاتر رود انتظارات هم به همان مقدار بالاتر می‌رود. همان‌گونه که در نزد مردم چنین است خداوند هم چنین انتظاری از آن‌ها دارد.

دوم: پست‌های اجتماعی و سیاسی

اگر رئیس جمهور کار خلافی کند، با یک فرد عادی بسیار تفاوت دارد. اگر وزیر یا یک مدیرکل مرتکب کار زشتی شود مردم با تعجب می‌گویند: «فلان وزیر، فلان مدیرکل مرتکب کار غیر اخلاقی شد!». اگر مجری صداوسیما، کسی که مسائل مذهبی را اجرا می‌کند مرتکب کار خلافی شود می‌گویند: «تو که مجری مسائل مذهبی هستی چرا؟» پس مسئولیت‌ها، به حسب پست‌ها و مناصب سیاسی و اجتماعی سنگین‌تر و بیشتر خواهد بود.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۰۸، ذیل آیه ۳۰ سوره احزاب.

سوم: سنّ و سال

اگر یک جوان نآزموده و کم تجربه مرتکب خلافی شود می‌گویند: «نفهمیده، جوانی کرده است»، اما اگر یک پیرکهن سال همان عمل را انجام دهد می‌گویند: «تو چرا؟» تویی که سنّ و سالی از تو گذشته چرا مرتکب چنین کار خلافی شدی؟ تو باید الگوی جوانان باشی! آیا این عمل تو شرم‌آور نیست؟ بنابراین، سنّ و سال مرتکب‌شونده خلاف نیز در میزان مسئولیت وی دخیل است.

چهارم: سطح دانش دینی

موقعیت مذهبی افراد هم در میزان مسئولیت آن‌ها تأثیر دارد. به‌عنوان مثال اگر دیده شود مبلغ دین، یا خطیب مذهبی، یا مدّاح اهل بیت علیهم‌السلام در خارج از منبر و محراب و خطابه و مجلس مدّاحی، کار خلاف می‌کند مردم تعجب می‌کنند و می‌گویند: «بیا و ببین این هم مدّاح اهل بیت! این هم خطیب و مبلغ دین» چراکه انتظار مردم از آن‌ها، انتظار خداوند از آن‌هاست.

همچنین افراد دیگر، مثلاً کسی که حج رفته در مقایسه با کسانی که هنوز موفق به این عبادت بسیار بزرگ نشده‌اند، مسئولیت بیشتری دارد. خلاصه این‌که هرچه موقعیت افراد بالاتر، انتظارات و مسئولیت‌ها بیشتر.

پنجم: مذهب

انتظاراتی که مردم جهان از شیعیان حضرت علی علیه‌السلام دارند از دیگر مسلمانان ندارند. ای شیعه! تو قدم جای پای مولای متقیان می‌گذاری. آن امام همام علیه‌السلام می‌فرماید: «اگر همه دنیا را به من بدهند تا پوست جویی را از دهان مورچه‌ای به‌ظلم خارج سازم، والله چنین کاری نمی‌کنم!». (وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ)^۱

۱. نهج البلاغه، ج ۲، خطبه ۲۲۴، ص ۴۲۸.

آیا کسی که اهل رشوه خواری، زیرمیزی، حَقّ و حساب، رباخواری، رانت خواری، جابه‌جا کردند پرونده با دریافت پول‌های کلان و مانند آن است سنخیتی با آن ابرمرد تاریخ دارد؟ آری، انتظار مردم از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام انتظار خاصی است، چون پیشوای آن‌ها امام علی بن ابی طالب علیه السلام است. در روایات معصومین علیهم السلام بر این مطلب تأکید شده است، به روایت زیر توجه بفرمایید:

یکی از دوستان امام صادق علیه السلام می‌گوید: خدمت امام علیه السلام بودیم که یکی از دوستان حضرت وارد شد. او مردی از شیعیان بود که از راه دور آمده بود. امام احوال شیعیان محلّ زندگی‌اش را از او پرسید، آن شخص شروع به توصیف و تمجید کرد. حضرت پرسید: آیا ثروتمندان آن‌جا به فکر شیعیان فقیر و نیازمند هستند؟ عرض کرد: کمی. فرمود: آیا کسانی که دستشان به دهانشان می‌رسد به فکر گرفتاران و قرض‌داران هستند؟ عرض کرد: اندکی. حضرت فرمود: این‌ها که گفتی اخلاق شیعیان ما نیست؛ من هرچه از تو می‌پرسم جواب مثبت نمی‌دهی. سپس فرمود: این‌ها چطور فکر می‌کنند از شیعیان ما هستند، در حالی که به فکر نیازمندان و دردمندان و بیچارگان نیستند؟!^۱

انتظارات مردم دنیا بعد از تشکیل حکومت اسلامی از کشور ما که اکثریت قاطع جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌دهند بیشتر شده است. مردم دنیا از ایرانیان انتظار ویژه‌ای دارند، از زنانشان، از مردانشان، از بازارشان، از مجالس جشنشان، از مجالس عزایشان، از اداره‌هایشان، از قوّه قضاییه آن‌ها، از صداوسیمایشان و خلاصه از همه شخصیت‌های حقیقی و حقوقی شیعیان ایران توقع خاصی دارند. چون حکومت اسلامی از آن شیعه‌هاست و این امر سبب می‌شود که هم ثواب کار بیشتر شود و هم کیفر تخلفات.

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۵۳، ح ۴۸؛ ص ۲۵۴، ح ۴۹.

مسئولیت قمی‌ها

نکته‌ای هم خطاب به برادران و خواهران عزیز اهل قم عرض کنم. شما هم مسئولیت سنگینی دارید؛ چون اهل و ساکن قم هستید. اگر مردم دیگر شهرها یا سایر کشورها به قم سفر کنند و ببینند رفتار مناسبی ندارید، یا بدحجاب هستید، یا کم‌فروشی می‌کنید، یا خشونت به خرج می‌دهید، یا با ادب سخن نمی‌گویید، یا روابط نادرستی دارید، می‌گویند: «این هم قم و اهل آن‌که مرکز اسلام و تشیع و انقلاب اسلامی است! قمی‌های عزیز! ثواب اعمالتان بیشتر و کیفر کردارتان نیز سنگین‌تر است؛ چون مشمول آیات مورد بحث هستید.

پروردگارا! به عظمت این ماه عزیز و قرآنی که در آن نازل شده، ما را در شناخت وظایفمان یاری بفرما.

* * *

دستورات هفت‌گانه



خداوند متعال در دو آیه مذکور می‌فرماید:

﴿ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾؛ «ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان (عادی) نیستید اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویید. و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

در سوره احزاب هفت آیه (از آیه ۲۸ تا ۳۴) در مورد همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و همان‌گونه که گذشت این آیات بعد از پیروزی مسلمانان در جنگ با یهودیان بنی قریظه و به دست آمدن غنائم جنگی فراوان و مطالبه کردن غنیمت بیشتر توسط بعضی از همسران آن حضرت نازل شد. در این هفت آیه نکات مهمی از مسائل اسلام مطرح شده که تفسیر چهار آیه آن گذشت. سه آیه باقی مانده هفت دستور به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله داده تا آن‌ها به‌عنوان سرمشق عمل کنند و دیگران از آن‌ها الگو بگیرند.

پرواز با بال تقوا

قبل از پرداختن به شرح و تفسیر هفت دستوری که خداوند متعال به همسران پیامبر ﷺ داده، لازم است به توضیح جمله شرطیه‌ای پردازیم که پیش از آن دستورات آمده و درخور تأمل است. می‌فرماید: «شما همچون هیچ‌یک از زنان عالم نیستید به شرط آن‌که تقوا را پیشه خود سازید» یعنی با پروبال تقوا می‌توانید به اوج پرواز کرده و از تمام زنان عالم برتر شوید! «تقوا» آن قدر مهم است که ردی از آن در همه برنامه‌های اسلامی وجود دارد.^۱ همسران پیامبر ﷺ تقاضای زر و زیور و لباس‌های فاخر کردند. قرآن مجید لباس تقوا را به آن‌ها توصیه کرد، که از زر و زیور و لباس‌های فاخر به مراتب بهتر است.

در آیه شریفه ۲۶ سوره اعراف نیز لباس تقوا بهتر و برتر شمرده شده است:

﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ﴾

برادران! خواهران! جوانان عزیز! لباس سه فایده مهم دارد:

۱. عیوب انسان را می‌پوشاند.
۲. زینت انسان شمرده می‌شود. انسان برهنه زشت و بدنماست، اما به وسیله لباس‌های مختلف که در حد اسراف نباشد می‌تواند خود را بیاراید و اساساً اسلام بر آراستن خویشتن تأکید دارد^۲ و قرآن مجید به مؤمنین سفارش می‌کند که به هنگام نماز جماعت لباس خوب بپوشند.^۳
۳. سپر محافظتی مناسبی است. اگر انسان لخت و برهنه باشد همه‌روزه بدنش

۱. به‌عنوان نمونه، توصیه به تقوا در خطبه‌های نماز جمعه لازم است و امام جماعت و جمعه و قاضی و مرجع تقلید و ولی فقیه باید عادل باشند. البته مراتب عدالت در هرکدام با دیگری متفاوت است. و در ازدواج بر ایمان زوجین تأکید شده است و در مسائل معامله نیز توصیه‌هایی در مورد رعایت مسائل اخلاقی دیده می‌شود.

۲. به کتاب حلیة المتقین، فصل اول ص ۶۵ به بعد، مراجعه فرمایید.

۳. منظور آیه ۳۱ سوره اعراف است. روایات مربوط به آن را در تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۸ - ۲۰ مطالعه فرمایید.

آسیب می‌بیند. اگر زمین بخورد، یا با دیوار، یا اتومبیلی برخورد داشته باشد بدنش مجروح می‌شود؛ اما هنگامی که لباس می‌پوشد جلوی بسیاری از این آسیب‌ها گرفته می‌شود. لباس تقوا نیز که یک لباس معنوی است، این آثار و فواید سه‌گانه را دارد: عیوب معنوی انسان را می‌پوشاند، انسان را زیبا کرده و می‌آراید، و از وی در برابر آسیب‌های اخلاقی محافظت می‌کند. بنابراین، همان فواید سه‌گانه لباس مادی در لباس معنوی تقوا نیز وجود دارد.

برکات مادی و معنوی تقوا

تقوا آثار و برکات مادی و معنوی متعددی دارد که به دو نمونه آن از قول قرآن بسنده می‌کنیم:

خداوند متعال در آیه ۹۶ سوره اعراف آثار مادی تقوا را چنین بیان کرده است: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، به یقین برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم؛ ولی (آن‌ها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم».

برکات آسمان، باران‌های فراوان، و برکات زمین، گل‌ها و گیاهان و انواع روزی‌ها و از جمله معادن مختلف است که به برکت تقوا نصیب انسان می‌شود. آری، اگر مردم تقوا را پیشه خود سازند، خداوند برکات آسمان و زمین را نصیب و روزی آن‌ها می‌کند.

و در آیه شریفه ۲۹ سوره انفال در مورد ثمرات معنوی تقوا چنین می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما (نورانیت درون و) وسیله تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد؛ و گناهانتان را می‌پوشاند؛ و شما را می‌آمرزد؛ و خداوند دارای فضل عظیم است».

علاقه‌مندان به سیر و سلوک و طالبان قرب الی الله و مشتاقان مقامات معنوی به مضمون این آیه شریفه دقت کنند که خداوند نعمت فرقان را در سایه تقوا و پرهیزکاری قابل وصول می‌داند.

معنای فرقان

سؤال: فرقان چیست؟

جواب: فرقان قدرت تشخیص حق از باطل، درست از نادرست و صحیح از غلط است. فرقان درک و آگاهی بالایی است که به انسان در دوراهی‌ها و سرگردانی‌ها قدرت تشخیص مسیر صحیح را می‌دهد و این حالت فرقان در سایه تقوی و پرهیزکاری به دست می‌آید.

صاحبان فرقان

۱. میثم تمّار

هنگامی که تاریخ را ورق می‌زنیم به افراد مؤمن و باتقوایی برمی‌خوریم که در سایه تقوا، روشن‌بینی‌ای داشتند که دیگران از آن محروم بودند. یکی از این افراد میثم تمّار، صحابی و یاور خاصّ حضرت علی علیه السلام است. میثم ابتدا برده‌ای بود که به دست امیرالمؤمنین علیه السلام آزاد شد. هنگامی که حضرت او را خرید و آزاد کرد از نامش پرسید عرض کرد: سالم. فرمود: نام واقعی‌ات چیست؟ گفت: میثم حضرت فرمود: همین را بگو! حضرت به میثم گفت: به سبب عشق به من، روزی تو را بر چوبه دار می‌آویزند و از تو می‌خواهند که از من بیزاری بجویی، چه می‌کنی؟ عرض کرد: محال است چنین کاری کنم. حضرت فرمود: اکنون که این قدر آمادگی داری، چوبه نخلی را که تو را بر آن به دار می‌آویزند به تو

۱. منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل، ج ۱، ص ۴۰۲.

نشان می‌دهم.^۱ سپس دست او را گرفت و به نخلستان برد و آن درخت خرما را به او نشان داد.

افراد عادی با شنیدن چنین خبری و دیدن محل اعدام خود، می‌لرزند و دچار استرس و بیماری روحی و افسردگی شده و خود را می‌بازند و حاضر نیستند در مورد آن خبر چیزی بگویند و بشنوند و به آن محل سر بزنند و حتی از کنار آن عبور کنند، اما این مرد باتقوا هر روز در کنار آن درخت دو رکعت نماز می‌خواند، سپس نگاهی به آن درخت می‌کرد و می‌گفت: «تو برای من آفریده شده‌ای و من برای تو، کی می‌شود که مرا به عشق مولایم علی بر چوبه تو بیاویزند!»^۲ یک غلام خرمافروش و این همه ایمان و عشق! این‌ها همه ثمرات تقواست.

روزی در شط فرات سوار بر کشتی شد، طوفانی شروع به وزیدن کرد، میثم به ناخدای کشتی گفت: طوفان سخت و خطرناکی است اقدام‌های پیشگیرانه و احتیاطی لازم را انجام بده تا در امان بمانیم، سپس گفت: صدایی شنیدم که گویی خبر از مر معاویه می‌دهد! گفتند: این‌جا نزدیک کوفه است و معاویه در شام زندگی می‌کند، چگونه چنین سخنی می‌گویی؟ پس از چند روزی که به کوفه رسیدند خبر مر معاویه را آوردند معلوم شد درست همان زمانی که میثم تمار خبر داده بود معاویه از دنیا رفته بود.^۳ آری، تقوا ثمرات و میوه‌هایی دارد که نمونه‌هایی از آن در زندگی میثم تمار بروز و ظهور کرد.

ابن عباس را «حبرالأمه» می‌گویند یعنی او دانشمند امت اسلامی است. وی مفسری بزرگ محسوب می‌شود. روزی میثم به او پیغام داد که بیا تا نکاتی از تفسیر قرآن به تو تعلیم دهم. شاید ابن عباس تعجب کرده باشد. میثم گفت:

۱. منتهی‌الأمال فی تواریخ النبی و الآل، ج ۱، ص ۴۰۲ و ۴۰۳.

۲. سفینه البحار، ج ۸، ص ۱۹.

۳. منتهی‌الأمال فی تواریخ النبی و الآل، ج ۱، ص ۴۰۱.

مولایم علی علیه السلام تنزیل قرآن را به تو تعلیم کرده و تأویل آن را به من.^۱ ابن عباس نزد میثم رفت و تأویل قرآن را از وی فراگرفت. میثم تمار در سایه تقوا به چنان مقامی رسید که «حبرالامه» شاگرد او شد.

۲. خدیجه کبری علیها السلام

نمونه دیگری که ثمرات تقوا را در زندگی او می توان مشاهده کرد حضرت خدیجه کبری علیها السلام است. این همسر بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله در سایه تقوا جزء چند زن نمونه و برتر جهان شد. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَرْبَعُ خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَفَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآسِيَةَ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةٌ فِرْعَوْنُ؛ برترین زنان بهشتی چهار نفرند: خدیجه بنت خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون».^۲

حضرت خدیجه بانوی اسلام در دوران سخت زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله همراه آن حضرت بود؛ چراکه زندگانی حضرت در مکه بسیار سخت و در مدینه نسبتاً راحت تر بود. آری، خدیجه فقط سختی ها را به جان خرید و همه جا در خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خواستگاری اش رفت و جواب مثبت گرفت مردم به خدیجه گفتند: با این همه ثروت و شخصیت می خواهی همسر جوان یتیم فقیری شوی؟ گفت: من چیزی در او می بینم که دیگران نمی بینند.^۳ آری، خدیجه با فرقان ناشی از تقوا حق را از باطل به درستی تشخیص می داد.

در روایت آمده است که پس از بعثت هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مأمور به تبلیغ علنی شد مشرکان و بت پرستان به اشکال مختلف آن حضرت را مورد آزار

۱. سفینه البحار، ج ۸، ص ۲۰.

۲. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۵۴۶، باب ۳۴۷۹، ح ۱۸۰۸۳.

۳. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۷۱.

قرار می‌دادند. حضرت خدیجه که این صحنه برایش بسیار سخت و ناگوار بود، همواره با آغوش باز از پیامبر اسلام ﷺ استقبال می‌کرد و آن حضرت را دل‌داری می‌داد.^۱ در سایه همین صبرها و تحمل‌ها و گذشتن از تعلقات دنیوی و مبارزه با نفس، به مقامات والایی دست یافت. پیامبر اکرم ﷺ نیز بسیار به او علاقه داشت و حتی پس از وفات خدیجه از او به نیکی یاد می‌کرد و همواره به یاد همسر وفادارش بود، تا آن‌جا که بعضی از همسران پیامبر ﷺ اعتراض کردند که اگر او را از دست دادی خداوند همسران جوان‌تری به تو عنایت کرد. می‌فرمود: هیچ زنی همچون خدیجه نمی‌شود!^۲

۳. حضرت آسیه رضی الله عنها

آسیه همسر فرعون از دیگر نمونه‌هایی است که آثار تقوا را به وضوح می‌توان در زندگی او مشاهده کرد. شیرزنی که به آن کاخ مجلل و پرزرق و برق پشت پا زد و برای حفظ ایمان و تقوایش به همه مظاهر دنیا نه گفت. آسیه تمام سختی‌ها را به جان خرید و در زیر شکنجه با خدایش چنین سخن گفت: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ؛ پروردگارا! نزد خود برای من خانه‌ای در بهشت بساز».^۳

آیا جز متقین می‌توانند این‌گونه از دنیا دل بکنند و شکنجه‌ها را تحمل کنند و فقط به قرب الی‌الله بیندیشند؟

خلاصه این‌که تقوا آثار و برکات مادی و معنوی فراوانی دارد.

۱. شرح آزارها و اذیت‌های مشرکان را در کتاب بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۳۹، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲ و فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۷۱ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۰۹، و بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۸، شرح بیشتر را در مورد همسر گرامی پیامبر اسلام ﷺ در کتاب «حضرت خدیجه، همسر پیامبر اسطوره ایثار و مقاومت» و «سرور زنان جهان ام المؤمنین خدیجه کبری» مطالعه فرمایید.

۳. سوره تحریم، آیه ۱۱.

تفسیر تقوا

برای پی بردن به حقیقت تقوا به احادیث زیر توجه فرماید:

۱. پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «تَمَامُ التَّقْوَى أَنْ تَتَعَلَّمَ مَا جِهَلْتَ وَتَعْمَلَ بِمَا عَلِمْتَ؛ کامل‌ترین تقوا آن است که آنچه از احکام خدا می‌دانی بدان عمل کنی و آنچه را نمی‌دانی فراگیری»^۱ در این حدیث ارزشمند تفسیر روشن و شفافی از تقوا آمده است.

۲. حضرت علی عَلِيٌّ در معرفی انسان باتقوا فرمود: «مَنْ مَلَكَ شَهْوَتَهُ كَانَ تَقِيًّا؛ هرکس بر شهوات نفسانی خویش مسلط شود انسان باتقوایی است».^۲ شهوت که در این روایت آمده اختصاص به شهوت جنسی ندارد، بلکه تمام انواع شهوت از جمله شهوت مقام و ثروت را نیز شامل می‌شود.

۳. پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث دیگری در مورد تقوا چنین می‌فرماید: «أَتْقَى النَّاسِ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَعَلَيْهِ؛ باتقواترین مردم کسی است که حق را بگوید؛ چه به نفعش باشد و چه به ضررش».^۳ طبق این روایت یکی از نشانه‌های تقوا گفتن حق در هر حال است؛ حتی اگر به زیان خودم، یا خانواده‌ام، یا بستگانم، یا حزب و گروهم باشد. اگر در مبارزه با هوای نفس به این مرحله رسیدی اوج قلّه تقوا را فتح کرده‌ای و با تقواترین مردم محسوب می‌شوی.

نتیجه این‌که برترین مردم شدن مشروط به تقواست و ماه رمضان هم ماه تقواست و فلسفه روزه هم رسیدن به تقوا می‌باشد. سعی کنیم به اصلاح و تهذیب نفس پرداخته و به‌ویژه در ماه مبارک رمضان به درجات بالاتری از تقوا برسیم تا ان‌شاءالله به ثمرات و برکات مادی و معنوی آن نائل شویم.

۱. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۵۱۵، باب ۴۱۱۰، ح ۲۲۴۴۶.

۲. همان، ص ۵۱۶، ح ۲۲۴۵۲.

۳. همان، ص ۵۳۰، باب ۴۱۲، ح ۲۲۴۶۱.

هفت فرمان

خداوند متعال در آیات سی و دوم تا سی و چهارم سوره احزاب هفت دستور به همسران پیامبر ﷺ داده که باید مورد توجه قرار گیرد. هرچند مخاطب این آیات همسران پیامبر ﷺ هستند، ولی این فرامین اختصاص به آنان نداشته، و شامل حال همه مسلمانان به خصوص زنان می‌شود.

قاعده اشتراک در تکلیف

علت این که معتقدیم فرامین هفت‌گانه اختصاص به همسران پیامبر ﷺ ندارد قاعده اشتراک در تکلیف است. خلاصه این قاعده فقهی این است که هر تکلیفی برای هرکسی در اسلام ثابت شود، همه مسلمانان مکلف به آن هستند. اگر پیامبر اکرم ﷺ مخاطب دستور جهاد شده^۱ این عبارت اختصاص به آن حضرت ندارد، بلکه دیگر مسلمانان هم در این تکلیف با آن حضرت مشترک‌اند.

اگر آن حضرت طبق آیه ۱۴۴ سوره بقره مکلف شد به هنگام نماز رو به سمت قبله کند، دیگر مسلمانان نیز به مقتضای قاعده اشتراک در تکلیف باید رو به قبله نماز بخوانند. اگر حکمی خطاب به حضرات معصومین علیهم‌السلام بیان شد نیز به مقتضای قاعده مذکور شامل همه مسلمانان می‌شود. فرامین هفت‌گانه‌ای هم که در آیات مورد بحث آمده از این قاعده مستثنی نیست و اختصاص به زنان پیامبر ﷺ ندارد. البته تعداد محدودی حکم مختص پیامبر اسلام ﷺ وجود دارد، که به آن خصائص النبی گفته می‌شود.^۲ مثلاً نماز شب بر پیامبر ﷺ واجب بود؛ ولی بر سایر مسلمانان واجب نیست. اما غیر از خصائص النبی، هر حکمی برای هریک از مسلمانان حتی پیامبر اسلام ﷺ ثابت شود، بقیه مسلمانان نیز مکلف به

۱. سوره توبه، آیه ۷۳.

۲. مرحوم صاحب جواهر در جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۱۱۹ به بعد، آن‌ها را پانزده چیز شمرده است.

آن هستند. نتیجه این که دستورات هفت گانه مورد بحث اختصاص به همسران پیامبر ﷺ ندارد.

فرمان اول: رعایت موازین عفت

خداوند متعال در اولین دستور می فرماید: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾؛ «به گونه ای هوس انگیز سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند»^۱.

سؤال: خضوع در قول به چه معناست؟

جواب: یعنی هنگامی که با نامحرم سخن می گوید طرز سخن گفتن شما هوس انگیز نباشد. صدای خود را نازک و همراه با ناز و عشوه نکنید. ممکن است طرز ادای سخن هوس انگیز نباشد، اما محتوای آن چنین باشد. مثلاً اگر زنی به مرد نامحرمی به صورت عادی بگوید: «دوستت دارم» هر چند طرز گفتن آن هوس انگیز نیست؛ اما محتوای آن هوس انگیز است و مصداق خضوع در قول به شمار می رود. بنابراین، خضوع در قول شامل طرز سخن گفتن و محتوای آن هر دو می شود.

خداوند متعال در ادامه فرمان اول حکمت و فلسفه آن را بیان می کند می فرماید: اگر خضوع در قول کنید و سخن تحریک آمیزی بگویید بیمار دلان به شما طمع می کنند یعنی تصوّر می کنند که شما حاضر به برقراری رابطه نامشروع با آن ها هستید. بنابراین، برای جلوگیری از چنین توهمی آن گونه سخن مگویید. سؤال: منظور از «الذی فی قلبه مرض؛ بیمار دل» چه کسی است؟ آیا منظور کسی است که ر های قلبش گرفته باشد، یا دچار فشار خون است، یا دریچه قلبش گشاد شده است؟

۱. سوره احزاب، آیه ۳۲.

جواب: منظور بیماری جسمی نیست، بلکه منظور آدم هوس‌بازی است که روحش بیمار است؛ زیرا کسی که بیمار دل نباشد در زنان نامحرم به دلیل طرز سخن گفتنشان طمع نمی‌کند. به هر حال اولین سفارش خداوند به زنان، دربارهٔ عفت است.

نکته مهم: هنگامی که اسلام طرز سخن گفتن زنان و دختران را تحت مطالعه قرار داده و به زنان هشدار می‌دهد که مراقب چگونگی سخن گفتن خود باشند تا راه نفوذ هوس‌بازان بسته شود آیا اجازه می‌دهد آنان سربرهنه و عریان یا نیمه‌عریان در جامعه حاضر شوند؟ بر فرض که هیچ آیه‌ای در مورد حجاب زنان وجود نداشته باشد (که آیات متعددی وجود دارد) همین آیه به طریق اولی پوشش اسلامی را واجب می‌کرد و برای وجوب حجاب کافی بود.

غریزه جنسی

خوانندگان محترم! خداوند غریزه‌ای به انسان داده به نام غریزه جنسی که سبب علاقه او به جنس مخالف می‌شود. این غریزه دارای دو مصلحت و ویژگی مهم است:

۱. نسل انسان در سایه آن دوام پیدا می‌کند. اگر این غریزه نبود نسل بشر قطع می‌شد و اکنون از آن اثری نبود، اما این غریزه سبب بقاء نسل بشر شده است. خداوند متعال در آیهٔ اول سورهٔ نساء در این باره می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾؛ «ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید. همان کسی که (همه) شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت».

۲. به مرد و زن آرامش می‌دهد. زن بدون مرد و مرد بدون زن ناقص است اما با هم کامل می‌شوند و به آرامش می‌رسند و لذا کسانی که مجردند آرامش ندارند.

آیه شریفه ۲۱ سوره روم در این زمینه می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «و از نشانه‌های او این است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان محبت و رحمت قرار داد؛ به یقین در این، نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند». بنابراین، از نظر معارف اسلامی به واسطه غریزه جنسی، هم نسل بشر ادامه پیدا می‌کند و هم زن و مرد به آرامش می‌رسند.

سنت ازدواج

حقیقتاً افراد مجرد آرامش ندارند، لذا اسلام بسیار تشویق به ازدواج می‌کند؛^۱ البته نه ازدواج‌هایی که امروز رایج و متداول است که منشأ ناآرامی‌هاست؛ چون هزینه‌های آن به قدری سنگین شده که گاه شب عروسی شب عزای زوجین می‌شود. آن قدر برای تشریفات عروسی و تجملات آن و جهیزیه‌های سنگین و مجالس پرهزینه و مانند آن وام می‌گیرند که آرامشی برای طرفین باقی نمی‌گذارد. اگر ازدواج‌ها اسلامی و ساده صورت گیرد و مهریه و جهیزیه و مراسم عروسی ساده باشد، بی‌شک سبب آرامش خواهد شد.

غریزه جنسی مهم‌ترین غریزه وجود انسان است، چراکه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تمام غرایز را یک طرف و غریزه جنسی را طرف دیگر قرار دادند. آن حضرت در حدیثی فرمودند: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَخْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النُّصْفِ الْبَاقِي؛ کسی که ازدواج می‌کند نصف دینش را حفظ می‌کند و باید در مورد نصف دیگر مراقب باشد و تقوا را مراعات کند».^۲

۱. مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۱۰۳، باب ۱، از ابواب النکاح، ص ۲۱۶ به بعد، ۴۲ حدیث در مورد کراهت تجرد و ترغیب به ازدواج ذکر کرده است.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۱۹، ح ۱۴.

معنای روایت این است که غریزه جنسی ۵۰٪ و تمام غرایز دیگر ۵۰٪ در سعادت و ایمان انسان نقش دارند. ولذا بزرگترین دام‌های شیطان هم از جنس همین غریزه است. اگر این غریزه روی حساب و کتاب مورد استفاده قرار گیرد رمز بقاست و گرنه عامل فنا خواهد بود. بیماری‌های خطرناکی بر اثر انحرافات جنسی پیدا شده که یک نمونه آن ایدز است و متأسفانه علی‌رغم تمام تلاش‌های دانشمندان هنوز درمان قطعی برای آن پیدا نشده است.

نگاه‌های آلوده

روایت بسیار پر معنایی از امام صادق علیه السلام داریم که می‌فرماید: «النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ؛ نگاه هوس‌آلود (چشم‌چرانی) تیری از تیرهای (مسموم) شیطان است». ^۱ شیطان تیری را رها می‌کند، که ممکن است به دست فرد مورد هدف بخورد یا به پایش اصابت کند و یا قلبش را هدف قرار دهد. به هر حال این نگاه‌های آلوده خطرناک است امکان دارد مسیر زندگی انسان را تغییر دهد.

اسلام با این احکام ظریف و دقیق نظیر حرمت نگاه آلوده، سخنان تحریک‌آمیز، اختلاط زن و مرد، و لزوم رعایت حجاب قصد دارد از سقوط انسان در ورطهٔ هلاکت و بی‌آبرویی جلوگیری کند. زنان عرب در گذشته خلخال به پای خود می‌بستند تا به هنگام حرکت در بیابان‌ها بر اثر صدای آن، خزندگان از جمله مارهای وحشی فرار کرده و آسیبی به آن‌ها نرسانند. به تدریج این ابزار تبدیل به زینت شد. قرآن مجید حتی به زنان سفارش می‌کند که پایشان را محکم بر زمین نکوبند ^۲ تا مبادا صدای آن به گوش مردان بیمار دل برسد و به آن‌ها طمع کنند. تمام این احکام برای جلوگیری از آثار مرگبار غریزه جنسی است.

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۴۰، ح ۴۶، قابل توجه این‌که مرحوم علامه مجلسی در همین جلد صفحه ۳۱ به بعد، باب ۳۳، پنجاه و هفت روایت در مورد «نگاه» نقل کرده است.

۲. سوره نور، آیه ۳۱.

تفکیک جنسیت ارزش است یا ضد ارزش؟

اخیراً مسئله تفکیک دختران و پسران دانشجو در دانشگاه‌ها مطرح شده و عکس‌العمل‌های متفاوتی به دنبال داشته، که بعضی از آن‌ها مایه تأسف است. بعضی از مسئولین گفته بودند: «سخن از تفکیک جنسیت برای ما تحقیرآمیز و سبب شرمندگی است!» من از این نوع عکس‌العمل‌ها که مخالف با احکام و تعالیم اسلامی است بسیار تأسف خوردم. طبق آنچه در برخی رسانه‌ها آمده بود آلمانی‌ها طرح تفکیک جنسیتی را در برخی دانشگاه‌ها و هتل‌ها و مانند آن انجام داده و از نتایج مثبت آن اظهار خرسندی کرده‌اند. اما برخی از غرب‌زده‌های کشور ما که فریفته فرهنگ فاسد غرب شده و خودباخته‌اند، این‌گونه چشم و گوش بسته به دنبال غربی‌ها حرکت می‌کنند.

به خاطر می‌آورم هنگامی که در شیراز در مدرسه دولتی تحصیل می‌کردم دبیری داشتیم که به دانش‌آموزان می‌گفت: «بدبختی من این است که در ایران متولد شده‌ام. اگر در اروپا به دنیا آمده بودم بسیار خوشبخت بودم!» چنین انسان‌هایی هویت و اصالت خود را از دست داده‌اند.

زمانی که ما سردمدار علم و دانش و تمدن بودیم آمریکایی وجود نداشت و اروپا در جهالت قرون وسطی به سر می‌برد. چرا افتخارات و شخصیت‌های خود و نقاط مثبت و فرهنگ قوی و پر بار خود را فراموش کرده‌ایم؟ چرا به مفسد و آمار طلاق‌ها و فرزندان نامشروع آن‌ها توجه نمی‌کنیم؟

فرمان دوم: گفتار پسندیده

دومین دستور خداوند به همسران پیامبر ﷺ در مورد محتوای سخن است. می‌فرماید: «وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا»؛ «و سخن شایسته بگویید».

اهمیت و ارزش زبان

قبل از پرداختن به تفسیر این بخش از آیه شریفه، مقدمه‌ای در مورد اهمیت

و خطر زبان لازم است. یکی از بزرگترین نعمت‌های خداوند بر انسان، نعمت زبان است، که به وسیله آن سخن می‌گوید. نعمت دیگری به این بزرگی در جنبه‌های مادی و جسمانی به انسان ارزانی نشده است.

خداوند متعال در مورد این نعمت در سوره الرحمن می‌فرماید:

﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾؛ «خداوند رحمان، قرآن را

تعلیم فرمود، انسان را آفرید، و به او سخن گفتن آموخت».

زبان و سخن گفتن آن قدر مهم است که خداوند پس از نعمت آفرینش انسان،

به‌عنوان اولین نعمت از آن یاد می‌کند.

آیا فکر کرده‌اید که اگر بشر از این نعمت محروم بود، صحنه زندگی‌اش چقدر دگرگون می‌شد؟ تمام علوم و دانش‌ها و اختراعات و مسائل مهم زندگی انسان از طریق همین زبان ردوبدل می‌شود. تمام انبیا و پیامبران و امامان علیهم‌السلام و اولیا و علما و دانشمندان به کمک همین عضو کوچک موفق به هدایت انسان‌ها شده‌اند. تمام مدارس و آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه به وسیله زبان توفیق انتقال دانش و تربیت دانش‌آموز و دانشجو پیدا می‌کنند. به‌راستی اگر زبان نبود چه می‌شد؟

افرادی هستند که بر اثر سکتۀ مغزی قادر به سخن گفتن نیستند. یعنی آن بخش از مغز که مربوط به حرکت زبان و قدرت تکلم است، از کار می‌افتد و نمی‌توانند سخن بگویند. چنین اشخاصی که قبلاً به‌راحتی تمام خواسته‌های خود را به اطرفیان‌شان منتقل می‌کردند اکنون در رنج و زحمت، و غم و درد عظیمی فرو رفته‌اند.

نعمت زبان حقیقتاً نعمت عجیبی است که چون عادی شده و همواره در اختیار ماست قدرش را نمی‌دانیم و اهمیتش را درک نمی‌کنیم. اگر تمام عمر به شکر این نعمت پردازیم باز هم موفق نمی‌شویم حق شکر آن را به‌جا آوریم. تازه شکر لفظی این نعمت هم باید با خود زبان صورت گیرد که خود آن شکر

دیگری می‌طلبد.^۱ به همین علت خداوند متعال این قدر به آن اهمیت داده و در سوره بیان نعمت‌ها (سوره الرحمن) پس از نعمت آفرینش به سراغ آن رفته است.

خطرات زبان

در کنار هر نعمتی خطراتی نیز وجود دارد؛ بلکه هرچه ارزش و اهمیت نعمت بیشتر باشد خطر آن نیز بیشتر است. ولذا در کنار کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده، دره‌های عمیق‌تر و خطرناک‌تری وجود دارد. مهم‌ترین گناهان با زبان انجام می‌شود، تا جایی که ۳۰ گناه کبیره و کار خلاف توسط زبان صورت می‌گیرد.^۲ بنابراین، همان قدر که این نعمت، عظیم و ارزشمند است، به همان نسبت خطرناک نیز هست. این جاست که می‌فهمیم چرا خداوند متعال پس از فرمان به رعایت مسائل مربوط به عفاف، از زبان سخن به میان آورده و خطاب به همسران پیامبر ﷺ فرموده است: «وَقُلْنَا قَوْلًا مَعْرُوفًا»؛ «و سخن شایسته بگویید».^۳ «معروف» در اصطلاح روزانه ما فارسی‌زبان‌ها به معنای چیز مشهور است اما در لغت عرب به معنای «شایسته» و «خوب» می‌باشد. این که گفته می‌شود: «امر به معروف کنید» یعنی دیگران را به کارهای شایسته و خوب سفارش کنید. بنابراین، «قول معروف» که در این آیه مورد تأکید قرار گرفته به معنای سخن خوب و شایسته و مؤدبانه است.

اگر در فرمان اول از خضوع در قول و سخنان تحریک‌کننده منع شد، تصور نشود معنایش این است که با دیگران با خشونت و سخنان درشت و غیرمنطقی

۱. ولذا در دعای بعد از نماز زیارت امام رضا علیه السلام می‌خوانیم: «و لا نشکر علی اصغر منه الا استوجب بها شکرًا» (بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۵۵).

۲. برای توضیح بیشتر به کتاب «اخلاق در قرآن» جلد اول، ص ۳۱۶ مراجعه فرمایید. ضمناً در کتاب «نقش زبان در سرنوشت انسانها» یک صد و نود گناه و آفت اخلاقی و شرعی و عقیدتی برای زبان ذکر شده است!

۳. سوره احزاب، آیه ۳۲.

برخورد کنید، بلکه نه تحریک‌آمیز و هوس‌انگیز، و نه بی‌ادبانه و غیرمنطقی، بلکه به‌طرز شایسته و منطقی سخن گفته، و از افراط و تفریط پرهیزید.

خداوند متعال در آیه شریفه ۷۰ سوره احزاب، که مخاطب آن همه مؤمنین هستند، می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید».

در آن‌جا سفارش به «قول معروف» شده و در این‌جا «قول سدید» مورد تأکید قرار گرفته است. «سدید» از ماده «سد» به معنای محکم است یعنی سخنانی حساب‌شده و محکم و منطقی بر زبان آورید، و از سخنان بی‌پایه‌و‌اساس و سست پرهیز کنید.

جالب این‌که در حدیثی که سهل بن سعد ساعدی نقل کرده، می‌خوانیم: «ما جلس رسول الله ﷺ على هذا المنبر قط الا تلا هذه الاية: يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديداً؛ هر زمان رسول خدا ﷺ به منبر می‌رفت در ابتدای سخن این آیه شریفه را تلاوت می‌کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید».^۱ طبق این حدیث شریف، آن‌حضرت در هر سخنرانی در مورد زبان سفارش می‌کرد.

اهمیت سخن گفتن در روایات

۱. در حدیثی از حضرت علی عليه السلام می‌خوانیم: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ سخن بگویید تا شناخته شوید؛ زیرا شخصیت انسان در سخنانش نهفته است».^۲ آری، سخن گفتن کلید تبیین شخصیت انسان است. شاعر در این زمینه می‌گوید:

۱. الدرالمشور، ج ۵، ص ۲۲۴.

۲. نهج البلاغه، ج ۳، حکمت ۳۹۲، ص ۳۷۲.

«تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد»^۱

بنابراین، هرکس را می‌خواهید بشناسید از طرز صحبتش شناسایی کنید. آدم‌هایی که از روی حساب و کتاب سخن می‌گویند انسان‌های باشخصیتی هستند؛ اما کسانی که هرچه بر زبانشان جاری شد می‌گویند و حساب و کتابی برای سخنان خود ندارند، انسان‌های باشخصیتی نیستند و نمی‌توان روی آن‌ها حساب کرد. با چنین انسان‌هایی نه می‌توان شریک شد و نه ارزش رفاقت دارند.

۲. در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَقَلْبُ الْأَخْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ؛ زبان آدم عاقل پشت قلب او، و قلب انسان احمق پشت زبان اوست».^۲

سؤال: می‌دانیم که قلب همه انسان‌ها داخل قفسه سینه آن‌ها و زبان همگی در دهانشان است و از این جهت تفاوتی میان عاقل و احمق نیست پس منظور امام علیه السلام از حدیث فوق چیست؟

جواب: منظور حضرت این است که عاقل اول فکر می‌کند و جوانب مختلف آنچه را که می‌خواهد بگوید می‌سنجد، سپس سخن می‌گوید؛ اما احمق ابتدا سخن می‌گوید، سپس به عواقب آن می‌اندیشد، که فایده‌ای ندارد و در نهایت از گفته‌اش پشیمان می‌شود و این ندامت سودی ندارد.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر روز صبح که اعضای بدن از خواب بیدار می‌شوند خطاب به زبان می‌گویند: «إِتَّقِ اللَّهَ فَبِنَا فَإِنَّكَ إِنْ اسْتَقَمْتَ اسْتَقَمْنَا وَإِنْ اغْوَجَجْتَ اغْوَجَجْنَا؛ تقوای الهی را در مورد ما رعایت کن، چراکه سرنوشت ما وابسته به عملکرد توست. اگر تو در مسیر صحیح حرکت کنی ما هم در مسیر صحیح گام می‌نهییم، و اگر تو در مسیر خلاف قدم‌گذاری ما هم در همان مسیر گام می‌گذاریم!».^۳

۱. امثال و حکم، ج ۱، ص ۵۳۷.

۲. نهج البلاغه، ج ۳، حکمت ۴۰، ص ۲۳۸.

۳. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۵۸۳، باب ۳۵۰۵، ح ۱۸۲۷۷.

همین روایت در برخی منابع به شکل زیر نقل شده است: هر روز صبح زبان خطاب به سایر اعضای بدن می‌گوید: حالتان چطور است؟ می‌گویند: اگر تو بگذاری حالمان خوب است!^۱

خوانندگان محترم! جوانان عزیز! بیایید به اصلاح زبان خویش بپردازیم و باور کنیم که زبان مهم‌ترین سرنوشت را برایمان رقم می‌زند. گاه ممکن است جمله‌ای بر زبان جاری سازیم که آبروی یک انسان را لکه‌دار کند و تا آخر عمر هرچه تلاش کنیم نتوانیم آن را جبران سازیم. گاه ممکن است کلامی، رابطه‌ی زن و شوهری را تیره‌وتار کرده و کانون گرم خانواده‌ای را به سردی کشاند و آن‌ها را از هم جدا ساخته، فرزندان‌شان را بی‌آشیانه کند! گاه ممکن است جمله‌ای گفته شود که آتش جنگی را شعله‌ور سازد و سبب از بین رفتن جان و مال و آبروی انسان‌های فراوانی گردد! همان‌گونه که امکان دارد با گفتگو و سخن گفتن آتش جنگی خاموش شود. بنابراین، باید به‌طور جدی و همیشگی مراقب زبان بود و در اصلاحش کوشید.

۴. شخصی خدمت پیامبر اسلام ﷺ رسید و از آن حضرت خواست که او را موعظه کند. حضرت فرمود: مراقب زبانت باش. آن شخص که گویا سخن گفتن را جزء اعمال انسان نمی‌دانست مجدداً درخواست نصیحت کرد. حضرت فرمود: مراقب زبانت باش. متقاضی نصیحت که به عمق این فرمایش پیامبر ﷺ توجه نکرده بود برای بار سوم از حضرت تقاضای موعظه کرد. حضرت فرمود: «أَحْفَظُ لِسَانَكَ وَيَحْكُ وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاحِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؛ مراقب زبانت باش! وای بر تو! آیا چیزی جز سخنان زشت و ناپسند انسان‌ها را به صورت وارد جهنم می‌کند؟!»^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ابواب احکام العشره، باب ۱۱۹، ح ۱. ضمناً این روایت از امام سجاده علیه السلام نیز نقل شده است.

۲. همان، ح ۸.

کسانی که مشتاق سیروسلوک هستند بدانند که اولین گام، اصلاح زبان است اگر زبان اصلاح شود بسیاری از مشکلات برطرف می‌گردد.

یکی از مشکلات زبان که گاه در کشورمان شاهد آن هستیم این است که شخصی به اتهام یا اتهاماتی دستگیر می‌شود. متأسفانه این اتهامات قبل از آن که ثابت شود در رسانه‌ها منعکس شده و زبان به زبان در جامعه پخش می‌شود. پس از آن که قوه قضاییه پرونده شخص متهم را بررسی می‌کند آن اتهامات به اثبات نمی‌رسد و یا در حدی که در جامعه پخش شده ثابت نمی‌شود. در این جا جمع کردن این پرونده برای قوه قضاییه بسیار مشکل است. لذا تا زمانی که اتهام متهمی با ادله معتبر ثابت نشده، نباید آن را رسانه‌ای کرد و به دیگران گفت.

سفارشی به پدرها و مادرها

پدران عزیز و مادران زحمت‌کش! خیال نکنید بچه‌ها کوچک‌اند و چیزی نمی‌فهمند و لذا هرچه بر زبان‌تان جاری می‌شود در حضور آن‌ها می‌گویید. آن‌ها از رفتار و کردار و گفتار شما درس می‌گیرند و نزاع‌ها و درگیری‌ها و کشمکش‌ها و توهین‌ها و تحقیرهای شما در روح آن منعکس شده و آینده آن‌ها را به خطر می‌اندازد.

می‌گویند: پدر و مادر و فرزند و پدربزرگی با هم زندگی می‌کردند. روزی ظرف چینی پدربزرگ از دستش افتاد و شکست. زن و مرد خانواده تصمیم گرفتند ظرفی چوبی که در شأن پدربزرگ نبود برای او تهیه کنند تا اگر از دستش افتاد نشکند. ناگهان دیدند فرزند کوچک آن‌ها چوبی پیدا کرده و مشغول گود کردن آن است تا آن را به شکل ظرفی درآورد. از او پرسیدند: چه می‌کنی؟ گفت: می‌خواهم کاسه‌ای چوبی درست کنم تا هر زمان شما پیر شدید از آن استفاده کنید تا اگر از دستتان افتاد نشکند!

خداوندا! به همه ما توفیق کنترل زبان، و سخن شایسته و منطقی و خوب عنایت فرما.

فرمان سوم: زن در خانه!

سومین فرمان خداوند به همسران پیامبر ﷺ به شرح زیر است:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾؛ «و در خانه‌های خود بمانید».^۱

سؤال: آیا زنان فقط باید در خانه بمانند و بچه‌داری کنند و نمی‌توانند در فعالیت‌های اجتماعی شریک شوند، یا می‌توانند در خارج از خانه مشغول به کار شده و اشتغال داشته باشند؟

جواب: متأسفانه در این مسئله افراط و تفریط‌هایی وجود دارد، که برای جلوگیری از آن توجه به توضیحات زیر لازم است:

اشتغال زنان در خارج از خانه

در جامعه کارهایی وجود دارد که انجام آن توسط زنان اولویت دارد. برای زنان حامله‌ای که نیاز به سزارین پیدا می‌کنند، طیب جراح زن که عمل سزارین را بر عهده بگیرد و به‌خوبی از عهده آن برآید بدون شک اولویت دارد. همان‌گونه که شکی نیست که برای زایمان، قابلۀ زن مقدم است. پزشکان زن هم برای طبابت و معالجه بیماران زن و رسیدگی به آنان مقدم بر اطباء مرد هستند. در مدارس دخترانه معلم‌ها و دبیران زن اولویت دارند.

خلاصه این‌که در چنین مشاغلی زنان بر مردان مقدم هستند، بلکه به‌عنوان واجب کفایی بر عده‌ای از زنان واجب است تحصیل کرده، و در این امور متخصص شده، و کارهای فوق را بر عهده بگیرند.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

نتیجه این‌که کار بیرون از خانه، در موارد فوق برای زنان جایز، بلکه واجب است تا زنان بیمار مجبور نشوند به طبیب غیر همجنس و نامحرم مراجعه کنند، و دختران و زنان پای درس معلم نامحرم بنشینند، و هیچ‌کس منکر اولویت زنان در این‌گونه مناصب اجتماعی نیست. اما آیا اضافه بر آنچه گفته شد، اشتغال زنان در خارج از خانه جایز است، مانند این‌که خانمی در اداره‌ای مشغول به کار شود؟ در صورتی که آن کار نه مزاحمتی با اداره خانه داشته باشد، و نه خللی در تربیت فرزندان ایجاد کند مانعی ندارد و مجاز خواهد بود. اما اگر در اداره خانه خلل ایجاد کند یا مزاحم تربیت فرزندان باشد اشکال پیدا می‌کند. زن و شوهری که دو سه فرزند قد و نیم‌قد دارند و هر دو به سر کار می‌روند و بچه شیرخوار خود را به شیرخوارگاه و فرزند دیگر خود را به مهدکودک و فرزند سوم را به پیش‌دبستانی می‌سپارند و پس از فراغت از کار خسته و کوفته به خانه برمی‌گردند و حوصله سروکله زدن با بچه‌ها را نداشته و نمی‌توانند به آن‌ها مهر و محبت بورزند، چنین خانواده‌ای در خطر است و اشتغال چنین زنانی در خارج از منزل خالی از اشکال نیست. چون فرزندان چنین خانواده‌ای به مقدار کافی از والدین خود، به‌ویژه مادرشان، محبت نمی‌بینند و سلامت روحی کامل ندارند و فردا که بزرگ شوند و پدر و مادرشان به سن پیری برسند، حوصله حفظ و نگهداری آنان را نخواهند داشت و فوراً آن‌ها را به خانه سالمندان می‌برند. بنابراین، اشتغال در خارج از منزل گاه واجب و گاه جایز و گاه مشکل است، و ما نباید در همه مسائل چشم و گوش بسته دنباله‌رو غربی‌ها باشیم و علی‌رغم این‌که مشکلات و مفاسد کارهای آن‌ها از جمله آزادی مطلق زنان در اشتغال خارج از خانه را می‌بینیم، باز پا جای پای آن‌ها بگذاریم.

اهمیت خانه‌داری و تربیت فرزند

بانوان محترمی که به اداره منزل پرداخته و تربیت فرزندان را بر عهده دارند

احساس کمبود شخصیت نکنند؛ چراکه شخصیت آن‌ها بسیار بالاست. چنین زنانی به‌نوعی مشغول جهاد در راه خدا هستند (جهاد المرئیه حسن التبعل)^۱. آیا کسی که به کاری همسان با جهاد اشتغال دارد کم‌شخصیت است؟ علاوه بر این، شخصیت‌های برجسته جهان از دامان همین مادران باشخصیت برمی‌خیزند ولذا گفته‌اند: «مادر با یک دست گهواره و با دست دیگر جهان را تکان می‌دهد»^۲. باتوجه به توضیحات مذکور معلوم شد که اسلام با اشتغال زنان نه به‌صورت مطلق موافق است و نه مخالف، بلکه در برخی موارد آن را واجب و در پاره‌ای موارد آن را جایز و در مواردی حرام می‌داند.

فرمان چهارم: تبرج جاهلیت ممنوع

چهارمین دستور خداوند به همسران پیامبرش ﷺ در مورد چگونگی پوشش است؛ می‌فرماید: «وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»؛ «و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید»^۳.

سؤال: تبرج جاهلیت چیست؟ مگر زنان قبل از ظهور اسلام چگونه در جامعه ظاهر می‌شدند که خداوند از آن نهی کرده است؟

جواب: زنان عصر جاهلیت روسری داشتند اما به‌جای آن‌که لبه‌های آن را به دور گردن ببندند به پشت سر می‌انداختند که در نتیجه گوش‌ها و گوشواره‌ها و گردن و گردنبند و مقداری از سینه‌هایشان معلوم بود. قرآن مجید چنین پوششی را تبرج جاهلیت خوانده و همسران پیامبر ﷺ را از آن نهی کرده است. آیه مذکور علاوه بر حرمت «تبرج جاهلیت» دلالت بر وجوب حجاب

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۵، ح ۲۳، ص ۲۴۷، ح ۲۸، ص ۲۵۲، ح ۵۲، ص ۲۵۵، ح ۱.
 ۲. طبق آنچه در کتاب «با طلا باید نوشت» ص ۲۷۰، کلام شماره ۲۶۶۸ آمده، سخن مذکور به «ناپلئون بناپارت» نسبت داده شده است.
 ۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.

و پوشش اسلامی هم دارد. یعنی اگر آیات متعدد قرآن^۱ در مورد حجاب وجود نداشت، می توانستیم حکم حجاب را از آیه مورد بحث به دست آوریم.

جاهلیت ثانویه!

سؤال: قید «الاولی» که در آیه شریفه برای جاهلیت ذکر شده به چه معناست؟ مگر جاهلیت دو قسم است؟ جاهلیت دوم کدام است؟
جواب: بسیاری از مفسران معاصر^۲ معتقدند که آیه شریفه نظر به عصر و زمان ما دارد و درحقیقت نوعی پیشگویی و خبر غیبی محسوب می شود. آری، عصر و زمان ما عصر جاهلیت دوم است!

ولذا یکی از دانشمندان کتابی به نام «جاهلیة القرن العشرين»^۳ نوشته است.
سؤال: چگونه ممکن است عصر و زمان ما عصر جاهلیت دوم باشد در حالی که عصر علم و دانش است و از نظر کتاب و کتابخانه و دانشگاه و مدارس این قدر پیشرفت کرده است؟

جواب: عصر جاهلیت اولی پنج ویژگی داشت که تمام آن ویژگی ها در زمان ما وجود دارد، بلکه متأسفانه در مقیاس وسیع تر و بیشتر خودنمایی می کند. به این ویژگی ها توجه فرمایید:

ویژگی های عصر جاهلیت

۱. سفاکی و خونریزی

مردم عصر جاهلیت اولی سفاک و خونریز بودند. آن ها به بهانه ای کوچک

۱. از جمله می توان به آیات ۳۰ و ۳۱ سوره نور و ۵۳ و ۵۹ سوره احزاب اشاره کرد.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۲۸، ذیل آیه ۶، و فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۵۸۴.

۳. این کتاب به قلم سید بن ابراهیم قطب است و در سال ۱۹۶۴ توسط انتشارات وهبه، در قاهره مصر منتشر شده است.

و ناچیز به جان هم افتاده و خون یکدیگر را می‌ریختند. جنگ‌های عکاظ آن دوران معروف است.^۱ این ویژگی در عصر و زمان ما نیز وجود دارد. جاهلیت امروز نیز سفاک و خونریز است، بلکه خونریزی امروز بسیار وسیع‌تر و بیشتر است. در جنگ جهانی اول ۲۰ میلیون و در جنگ جهانی دوم ۳۰ میلیون انسان کشته شدند و به همین تعداد ناقص‌العضو به‌جای ماند!^۲ آیا جاهلیت اولی این قدر کشته و ناقص‌العضو داشته است؟

هم‌اکنون شاهد جنگ و کشتار و خونریزی در کشور سوریه هستیم. خبرها حاکی از آن است که درگیری‌های سوریه تاکنون ۱۰۰ هزار کشته داشته است متأسفانه در بسیاری از کشورهای اسلامی درگیری وجود دارد، و همه‌روز تعدادی از مسلمانان کشته می‌شوند. اگر در جاهلیت اولی جنگ و خونریزی بود هم‌اکنون نیز متأسفانه در مقیاس وسیع‌تر وجود دارد.

یقین بدانید خونریزی‌هایی که به‌وسیله سلفی‌ها و وهابیت تندرو در عصر و زمان ما رخ می‌دهد از خونریزی‌های جاهلیت اولی بدتر است چراکه آن‌ها کاری به زنان و کودکان و بیماران و سالمندان نداشتند، اما این‌ها به هیچ‌کس رحم نکرده و همه را به قتل می‌رسانند.

جنگ و خونریزی اختصاص به کشورهای اسلامی ندارد، در کشورهای غربی نیز این خوی و خصلت جاهلیت اولی خودنمایی می‌کند.

۲. برهنگی و بدحجابی

یکی دیگر از ویژگی‌های عصر جاهلیت بدحجابی و بی‌حجابی زنان آن زمان بود، که آیه شریفه به بخشی از آن اشاره کرده است.

۱. شرح اجمالی این جنگ‌ها را که نام دیگرش «فجار» است، در فروغ‌ابدیت، ج ۱، ص ۱۸۱ مطالعه فرمایید.
 ۲. هانری میشل، نویسنده کتاب «تاریخ جنگ جهانی دوم» در ص ۲۰۲ کتابش چنین نوشته است: «تعیین آمار تلفات جنگ غیر ممکن است؛ ولی می‌توان آن را به ۵۰ میلیون نفر، یعنی دو برابر جنگ بین‌المللی اول، تخمین زد. نصف این عده را غیر نظامیان تشکیل می‌دادند. در شوروی ۲۰ میلیون نفر کشته شدند و این رقم معادل ده درصد جمعیت آن کشور بود. در لهستان ۱۵ درصد اهالی کشته شدند. آلمان ۵ میلیون کشته داد...».

آیا بدحجابی و بی حجابی و برهنگی در آن زمان بیشتر بوده یا در عصر ما بیشتر است؟ اگر نشنیده‌اید بشنوید که در بعضی از کشورهای اروپایی مکان‌هایی وجود دارد که زن و مرد به صورت لخت مادرزاد در آن شرکت می‌کنند! آیا در عصر جاهلیت اولی چنین چیزی وجود داشت؟ پس جای تعجب نیست اگر عصر و زمان ما عصر جاهلیت دوم نامیده شود.

۳. فحشا و منکرات

از جمله نشانه‌های دیگر عصر جاهلیت، آلودگی جامعه به فحشا و منکرات به خصوص در زمینه جنسی بود. به گونه‌ای که زنان آلوده پرچمی بر بالای خانه خود نصب می‌کردند و به «ذوات الاعلام»^۱ معروف شده بودند. متأسفانه در زمان ما هم آلودگی‌های جنسی و دیگر منکرات در سطح وسیع‌تر و به شکل فجیع‌تر غوغا می‌کند. در برخی کشورها مجلاتی منتشر می‌شود که زنان آلوده خود را برای انحرافات جنسی معرفی می‌کنند! این‌ها همان «ذوات الاعلام» عصر جاهلیت‌اند.

۴. زنده به گور کردن دختران

در عصر جاهلیت دختران زنده زنده در قبر نهاده شده و دفن می‌شدند.^۲ عرب جاهلی این کار را با قساوت تمام انجام می‌داد و گاه به آن افتخار هم می‌کرد.^۳ در عصر و زمان ما این کار به شکل دیگری صورت می‌گیرد.

سقط جنین که جامعه بشری زمان ما مبتلا به آن است با زنده به گور کردن دختران چه تفاوتی دارد؟ عرب جاهلی اجازه می‌داد جنین متولد شود، اگر دختر بود او را از بین می‌برد، اما جاهلیت مدرن زمان ما اجازه تولد به جنین نمی‌دهد و آن را پیش از تولد از بین می‌برد؛ چه پسر باشد و چه دختر! متأسفانه سقط جنین در برخی از کشورها قانونی است. اگر آمار سقط جنین کشورهای را که این کار

۱. نشوة الطرب فی تاریخ جاهلیة العرب، ج ۱، ص ۷۹۱ و لغت‌نامه دهخدا، واژه ذات رایة.

۲. در آیه شریفه ۵۹ سوره نحل به این مطلب اشاره شده است.

۳. شرح این مطلب را در تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۹۸ به بعد، ذیل آیه ۵۹ سوره نحل مطالعه بفرمایید.

را به صورت غیر قانونی انجام می‌دهند به آن اضافه کنیم رقم تکان‌دهنده‌ای می‌شود. بنابراین، این وجه اشتراک نیز بین جاهلیت اولی و ثانویه وجود دارد.

۵. خرافات

یکی از ویژگی‌های عصر جاهلیت عرب خرافی بودن آن‌هاست. آن‌ها مرتکب کارهای خرافی عجیبی می‌شدند. یکی از کارهای خرافی و بی‌پایه آنان این بود که بت‌هایی را با خرما ساخته و آن‌ها را عبادت می‌کردند؛ همچنین در برابرشان قربانی کرده و به هنگام قحطی و گرسنگی آن بت را می‌خوردند!^۱ اکنون نیز خرافات غوغا می‌کند. یک نمونه شرم‌آور آن برنامه شیطان‌پرست‌هاست که از غرب شروع شده و متأسفانه در محیط ما نیز رخنه کرده است. شیطان‌پرست‌ها برنامه‌هایی دارند که انسان خجالت می‌کشد آن‌ها را بیان کند.

بنابراین، اگر عصر و زمان ما را جاهلیت ثانویه بنامیم گزاره نگفته‌ایم. مردم عصر و زمان ما از نظر صنعتی متمدن هستند، اما از نظر ارزش‌های انسانی متمدن نیستند. آیا با این همه خرافات، سقط جنین‌ها، فحشا و منکرات و آلودگی‌های جنسی، بدحجابی‌ها و بی‌حجابی‌ها و برهنگی‌ها و کشت‌وکشتارها می‌توان انسان‌های امروزی را متمدن توصیف کرد؟!

نتیجه این‌که آیه مورد بحث پیشگویی خوبی درباره عصر و زمان ما کرده، و از معجزات علمی قرآن به شمار می‌رود.

خوانندگان محترم! ما صنعت و علم و دانش و اختراعات و اکتشافات را از غربی‌ها می‌گیریم، اما مجبور نیستیم از فرهنگ فاسد آنان نیز تبعیت کنیم باید این دو را از هم جدا کرده و اجازه ندهیم فرهنگ فاسدشان همراه علوم و صنعت و پیشرفت‌های علمی‌شان وارد فرهنگ ما شود.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۰۰.

فرمان پنجم و ششم: اقامه نماز و اعطای زکات

پنجمین دستور خداوند به همسران پیامبر ﷺ اقامه نماز و ششمین فرمان اعطای زکات است. می فرماید: «وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ»؛ «و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید»^۱.

رابطه‌ها

انسان‌ها چهار نوع رابطه دارند:

۱. رابطه با خدا؛ ما همه مخلوق خداوندیم و او خالق ماست. هر چه داریم از اوست و هر چه می‌خواهیم باید از او بخواهیم و امیدمان فقط به او باشد. ولذا باید رابطه خود را با او محکم کنیم.

۲. رابطه با خلق خدا؛ دومین نوع رابطه، رابطه با خلق خداست. همه ما در جامعه زندگی می‌کنیم و با مردم ارتباط داریم و باید رابطه‌ای صحیح داشته باشیم. اگر غنی و ثروتمندیم باید به یاد فقرا و نیازمندان باشیم، و اگر عالم و دانشمند هستیم باید در برابر جاهلان و نادان‌ها احساس مسئولیت کنیم، و چنانچه قوی هستیم باید دست ضعفا را بگیریم.

۳. رابطه با محیط زیست؛ خداوند متعال در محیط زندگی ما نعمت‌هایی آفریده که محدود و تمام‌شدنی است؛ اگر تخریب گردد چیزی جایگزین آن نمی‌شود. حتی نعمت‌هایی مثل اکسیژن، آب‌های روزمینی، معادن زیرزمینی، زمین‌های قابل کشت و مانند آن محدود است.

نسل‌های آینده هم در این نعمت‌ها سهیم‌اند و ما نباید در همه آن‌ها تصرف کرده و آیندگان را محروم کنیم. ما حق نداریم درختان جنگل‌ها را قطع کرده و آن را تبدیل به بیابانی سوزان کنیم، چراکه جنگل‌ها فواید زیادی دارند. جلوگیری از سیلاب‌ها، طوفان‌ها، گردوغبار و تلطیف هوا از جمله فواید آن‌هاست.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا * إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا»؛ «و هرگز اسراف و تبذیر مکن، چراکه تبذیرکنندگان برادران شیطان‌اند؛ و شیطان در برابر پروردگارش بسیار ناسپاس بود».^۱

کار شیطان تخریب است اگر ما هم تخریب (اسراف و تبذیر) کنیم همکار شیطان و برادر او خواهیم بود! بنابراین در استفاده از محیط زیست نهایت دقت را کرده و از هرگونه اسراف و تبذیر بپرهیزیم.

۴. **رابطه با خود**؛ انسان با خودش هم رابطه‌ای دارد، باید مراقب ارتباط با خویشتن باشد، برای اصلاح و تربیت و تعلیم خویش قیام کند و در تهذیب نفس و تزکیه درون بکوشد.

رابطه پنجمی هم هست و آن رابطه با حکومت است. ملت باید با حکومت صالح رابطه داشته باشد و حکومت نیز با ملت، این رابطه‌ای جداگانه غیر از آن چهار رابطه است که هم در قرآن بر آن تأکید شده و هم در روایات.^۲ در آیه مورد بحث به دو رابطه از روابط چهارگانه اشاره شده است؛ «رابطه انسان با خدا» و «رابطه انسان با جامعه و انسان‌های دیگر» که نشان‌دهنده اهمیت فراوان این دو رابطه از دیدگاه قرآن است.

رابطه انسان با خدا

برادران عزیز! خواهران محترم! جوانان پرشور! نماز در معارف دینی ما اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. از این پل ارتباطی قوی و مؤثر و پرفایده غافل نشوید. هنگامی که گفته می‌شود «نماز ستون دین است»^۳ آن را جدی بگیریم.

اگر گفته شده است: «نماز اولین پرونده‌ای است که در دادگاه عدل الهی در

۱. سوره اسراء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲. شرح این مطلب را در پیام قرآن، ج ۱۰ که درباره حکومت اسلامی در قرآن است مطالعه فرمایید.

۳. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۰۹، باب ۲۲۳۷، ح ۱۰۷۰۴.

روز قیامت مورد داوری قرار می‌گیرد. اگر مکلف در این پروند سربلند بیرون آمد بقیه پرونده‌ها را آسان می‌گیرند و چنانچه در آن پرونده، سربلند نبود، بقیه پرونده‌ها را هم سخت می‌گیرند^۱ این مطلب را باور کنیم و به نماز اهمیت بدهیم. هنگامی که گفته می‌شود: «نماز عامل تقرب مؤمن است»^۲ معنایش این است که باید نماز به گونه‌ای اقامه شود که انسان را به خداوند نزدیک‌تر کند. اگر در روایات می‌خوانیم: «نماز همچون نهر آب جلوی در خانه شماست که روزی پنج بار بدنتان را در آن شستشو می‌دهید»^۳ باور کنیم که پنج بار شستشوی روح و روان در روز، همه کدورت‌ها و زنگارها و تاریکی‌ها را می‌زداید و قلب انسان را صیقل می‌دهد.

آخرین سفارش امام صادق علیه السلام

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار روایتی را از همسر امام صادق علیه السلام نقل کرده که اهمیت فوق‌العاده نماز را می‌رساند. می‌گوید:

آخرین لحظات عمر امام ششم علیه السلام بود امام فرمود: تمام بستگان را خبر کنید. همه آمدند؛ فرزندان، نوه‌ها، برادران، خواهران، برادرزاده‌ها، خواهرزاده‌ها، عموها، عمه‌ها، دایی‌ها، خاله‌ها و خلاصه همه بستگان بر بالین امام صادق علیه السلام حاضر شدند. معمولاً محضر در چنین لحظاتی درباره مهم‌ترین چیزها سفارش می‌کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَنْ تَنَالَ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ؛ شفاعت ما شامل حال کسانی که نماز را سبک بشمارند نمی‌شود».^۴

همه ما مشتاق شفاعت حضرات معصومین علیهم السلام هستیم. امام صادق علیه السلام

۱. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۱۰۸، باب ۲۲۴، ح ۱۰۷۲۱ تا ۱۰۷۲۴.

۲. همان، باب ۲۲۳۴، ح ۱۰۶۹۱.

۳. همان، ص ۱۱۱، باب ۲۲۳۹، ح ۱۰۷۱۵ تا ۱۰۷۱۹.

۴. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲، ح ۵.

شفاعت را منوط به سبک نشمردن نماز کرده است. جالب این‌که نمی‌فرماید: «شفاعت شامل تارک الصلاة نمی‌شود» بلکه می‌فرماید: «شامل کسی نمی‌شود که نماز می‌خواند؛ اما آن را سبک می‌شمرد!» مثل این‌که همه کارهایش را انجام می‌دهد و نماز را به آخر وقت موکول می‌کند، یا بسیار با سرعت نماز می‌خواند، یا به هنگام نماز به همه چیز فکر می‌کند جز خدا. خوانندگان محترم! وقت مرده را برای نماز نگذارید. به هنگام نماز حضور قلب داشته باشید. در وقت ارتباط با خدا غیر از خدا همه چیز را فراموش کنید، تا آثار و ثمرات نماز را دریابید. اگر به نماز اهمیت دهیم ما را دگرگون کرده و از گناهان و وسوسه‌های شیطان و هوای نفس دور می‌سازد و لذا خداوند به همسران پیامبر ﷺ سفارش می‌کند که نماز را اقامه کنند.

رابطه انسان با جامعه

انسان مؤمن همان‌گونه که در فکر رابطه خویش با خدای خود است، باید به فکر رابطه خود با جامعه نیز باشد و به انسان‌های دیگر نیز بیندیشد و چنانچه نیاز مالی داشتند به آن‌ها کمک کند.

امام صادق علیه السلام در مورد فلسفه زکات فرمود:

«أَنَّما وَضِعَتِ الزَّكَاةُ اخْتِبَاراً لِلْأَغْنِيَاءِ وَمَعُونَةً لِلْفُقَرَاءِ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيْرًا مُحْتَاجًا وَلَا سَتَعْنَى بِمَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ وَإِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَلَا احْتَاَجُوا وَلَا جَاعُوا وَلَا عَرُّوا إِلَّا بِذُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ؛ علت و جوب زکات و فلسفه آن، امتحان کردن ثروتمندان و کمک کردن به فقرا و نیازمندان است. و اگر مردم زکات اموالشان را بدهند یک مسلمان فقیر و محتاج باقی نخواهد ماند و همگان در سایه این فریضه الهی بی‌نیاز شوند و مردم، فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نمی‌شوند مگر این‌که ثروتمندان در مورد فریضه زکات کوتاهی کنند»^۱.
طبق این حدیث نورانی، در جامعه اسلامی یک فقیر هم نباید باشد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ابواب ما تجب فیہ الزکاة، باب ۱، ح ۶.

حق معلوم

مطالب زیادی در مورد زکات و خمس و کفاره و ردّ مظالم و صدقه شنیده‌ایم؛ اما چیز دیگری به نام «حق معلوم» وجود دارد که خداوند متعال در آیات شریفه ۲۴ و ۲۵ سوره معارج به آن پرداخته است. در توصیف مصلین می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾؛ «و کسانی که در اموالشان حقّ معینی است، برای سائل و محروم».^۱

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مذکور فرمود: «و لکنّ الله عزّ و جلّ فرض فی أموال الأغنیاء حقوقاً غیر الزّکاة، فقال عزّ و جلّ: وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلسَّائِلِ فالحقّ المعلوم غیر الزّکاة، و هو شیء یفرضه الرّجل علی نفسه فی ماله... ان شاء فی کلّ یوم، و ان شاء فی کلّ جمعة، و ان شاء فی کلّ شهر؛ ولی خداوند متعال در اموال ثروتمندان حقوقی غیر از زکات قرار داده است، پس فرموده است: «در اموال آنها حقّ معلوم برای سائل و محروم است. بنابراین «حق معلوم» غیر از زکات است، و آن چیزی است که انسان شخصاً بر خود لازم می‌کند که از مالش بپردازد... برای هر روز، و یا اگر بخواهد در هر جمعه یا در هر ماه...».^۲

چرا امام صادق علیه السلام می‌فرماید حقّ معلوم غیر از زکات است؟ چون مقدار زکات و خمس و مانند آن را خداوند تعیین کرده، اما مقدار حقّ معلوم را تعیین نفرموده، بلکه خود انسان آن را مطابق توان مالی‌اش تعیین می‌کند؛ همه‌روز، یا هفته‌ای یک‌بار یا ماهانه یا سالانه؛ این کار نشانه ایمان است. البته سزاوار است خویشاوندان و همسایگان و دوستان را مقدّم بدارد. ان شاء الله سعی کنیم این کار را انجام دهیم، که برکات زیادی در زندگی به‌جای خواهد گذاشت.

۱. شبیه این مضمون در آیه ۱۹ سوره ذاریات نیز آمده است.

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ابواب ما تجب فیهِ الزکاة، باب ۷، ح ۲.

نمونه‌ای روشن از رابطه با مردم

آثار پیربرکتی از زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام باقی مانده و آن حضرت حقّ زیادی بر مسلمانان و جامعه اسلامی دارد. امام دوم شیعیان جهان بسیار به فکر مردم و هموعان خویش، به‌ویژه فقرا و مستمندان بود و به آن‌ها درحدّ توان کمک می‌کرد که یک نمونه آن به شرح زیر است: نیازمندی خدمت آن حضرت رسید و با خواندن دو بیت زیر، هم تقاضایش را مطرح کرد و هم گزارشی از وضع مالی اش ارائه داد؛ گفت:

لم یبق لی شیءٌ یباع بدرهم یکفیک منظر حالتی عن مخبری
الّا بقایا ماءً وجهی صُتُّهُ الّا یباع و قد و جدتک مشتری

ای فرزند رسول خدا! هیچ چیزی برایم باقی نمانده که آن را به درهمی بفروشم (و گذران زندگی کنم). و چهره و وضع ظاهری‌ام سخنانم را تصدیق کرده و شهادت به فقر و نیازم می‌دهد. البتّه اندک آبرویی دارم، که آن را ذخیره کرده‌ام (تا مشتری مناسبی بیابم) و اکنون که تو مشتری خوبی هستی، آن را به تو عرضه می‌کنم!.

امام مجتبی علیه السلام صندوقدار خویش را طلبید و فرمود: چقدر پول داریم؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم. فرمود: تمام آن را بیاور و به این شخص نیازمند بده! صندوقدار گفت: این مبلغ برای هزینه‌های یک سال است امام علیه السلام فرمود: توکل بر خدا کن و پول را به ایشان بده.

به هر حال امام علیه السلام مبلغ مذکور را به آن شخص داد و عذرخواهی کرد و فرمود: ما حق تو را ادا نکردیم! ولی آنچه را داشتیم دادیم. سپس جمله‌ای در قالب یک بیت شعر فرمود که از اصل آن کمک مهم‌تر بود، فرمود:

خذاقلیل و کن کائنک لم تبع ما صنته و کاننا لم نشتر^۱

۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۱۷ و ۴۱۸.

این مال اندک را بگیر و فرض کن که تو آبرویت را نفروخته‌ای و ما نیز چیزی نخریده‌ایم (یعنی من به چهره‌ات نگاه نمی‌کنم، تا آبرویت محفوظ بماند). چنین سخاوت و دستگیری‌ای به همراه حفظ آبرو و رعایت ادب، اوج رابطه با خلق خداست.

خداوندا! به همه ما توفیق دستگیری از خلقت را به بهترین وجه عنایت بفرما.

فرمان هفتم: اطاعت از خدا و رسولش

هفتمین و آخرین دستور خداوند به همسران پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اطاعت از خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. می‌فرماید: ﴿وَأَطِيعَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾؛ «و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید».^۱

سؤال: چرا در این قسمت از آیه سخن اطاعت از خداوند و رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به میان آمده است؟

جواب: بعید نیست به این علت باشد که تصوّر نشود اطاعت از خدا و رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اختصاص به امور شش‌گانه گذشته دارد؛ بلکه بر هر مسلمان لازم است در همه کارها و تمام برنامه‌ها از خداوند و پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اطاعت کنند؛ در مسائل خانوادگی، اجتماعی، کسب‌وکار، مسائل سیاسی، اخلاقی و خلاصه همه چیز تبعیت از خدا و رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لازم است.

نکات قابل توجه

نکته اول: عدم خلأ قانونی

شیعه معتقد است که در احکام اسلام خلأ قانونی وجود ندارد؛ برخلاف اهل سنت که خلأ قانونی را در برخی موارد پذیرفته‌اند.^۲ ما معتقدیم هیچ حادثه‌ای در

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. شرح این مطلب را در کتاب دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۲۲۹ به بعد، مطالعه فرماید.

زندگی بشر وجود ندارد که حکم آن در اسلام پیش‌بینی نشده باشد. آری، حکم تمام حوادث مورد نیاز بشر در قرآن و سنت آمده است؛ بعضی به صورت قوانین کلی و برخی به صورت جزئی. سخن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حجة‌الوداع، که سخن بسیار پرمعنایی است شاهد خوبی بر این مدعاست؛ آن‌جا که فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقْرَبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ عَنِ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُقْرَبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ؛ ای مردم! هر چیزی که شما را به (قرب الی الله و) بهشت نزدیک و از آتش جهنم دور می‌کند، شما را به آن امر کردم و هر آنچه شما را از (قرب الی الله و) بهشت دور و به آتش جهنم نزدیک می‌کند، شما از آن بر حذر داشتیم»^۱.

یعنی تمام آنچه را که برای سعادت بشر در تمام زمینه‌ها لازم است گفته‌ام. معنای آیه شریفه اکمال دین^۲ هم همین است. اگر خلأ قانونی وجود داشته باشد که دین کامل نیست. در روایت دیگری از وجود مقدس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «الْإِيمَانُ بَضْعٌ وَ سَبْعُونَ شُعْبَةً، فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ؛ اسلام و ایمان هفتاد و چند شعبة دارد. مهم‌ترین آن‌ها توحید و کوچک‌ترین آن‌ها کنار زدن چیز مزاحم از سر راه مسلمانان است»^۳.

طبق این روایت اگر پوست میوه‌ای در کوچه یا خیابان افتاده باشد اسلام به مسلمانان سفارش می‌کند آن را به کناری هدایت کنند؛ چون ممکن است مسلمانی آن را نبیند و قدم بر روی آن بگذارد و لغزیده، به زمین بخورد و ضربه مغزی شده، از دنیا برود.

اگر یک انسان بی‌مسئولیت آن را در کوچه و خیابان انداخت شما که دیدید مسئولیت دارید بردارید تا حادثه‌ای برای مسلمانی رخ ندهد. اگر راننده

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۹۶.

۲. سوره مائده، آیه ۳.

۳. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۹۷، باب ۲۷۹، ح ۱۳۸۶.

بی‌مسئولیتی پس از رفع اشکال اتومبیلش، سنگ‌هایی را که به‌عنوان هشدار به ماشین‌های در حال عبور در جاده قرار داده بود به کناری نزد و رفت، شما که از آن‌جا عبور می‌کنی و متوجه آن‌ها می‌شوی ترمز کن و آن‌ها را از جاده بیرون بینداز تا مبادا بر اثر برخورد اتومبیلی با آن، حادثه غیر قابل جبرانی رخ دهد.

آفرین بر دینی که برای جزئی‌ترین مسائل دستور دارد. آیا کلام و دین و آئین و مکتب دیگری را پیدا می‌کنید که برای این‌گونه موضوعات حکم داشته باشد؟ مرحوم علامه مجلسی در کتاب ارزشمند بحار الانوار بابی را تحت عنوان «ثواب اماطة الاذی عن الطریق و اصلاحه و الدلالة علی الطریق» آورده و روایات مربوط به این موضوع را در آن جمع‌آوری کرده است.^۱

وقتی اسلام برای چنین مسائل ساده و جزئی و پیش پا افتاده‌ای دستور دارد، مگر ممکن است برای سایر نیازهای بشر قانون نداشته باشد؟ نتیجه این‌که به عقیده شیعیان خلأ قانونی در اسلام وجود ندارد.

نکته دوم: جایگاه تقلید

سؤال: طبق آنچه در آیه مورد بحث و برخی دیگر از آیات قرآن^۲ آمده، ما به‌منظور اطاعت از خدا و پیامبرش ﷺ به سراغ قرآن مجید و روایات رفته و مطابق آن عمل می‌کنیم. در این صورت چه نیازی به مرجع تقلید و پیروی از فتاوی او داریم؟

جواب: متأسفانه گاه این شبهه در گوشه‌وکنار مطرح می‌شود و ممکن است بعضی از جوانان را در تقلید متزلزل کند و لذا لازم است به آن پاسخ داده شود.

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۹، ح ۱-۴؛ مرحوم شیخ حرعاملی در وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۸۵، بابی تحت عنوان «باب استحباب اماطة الاذی عن طریق مکه...» تشکیل داده است.

۲. از جمله می‌توان به آیات ۳۲ و ۱۳۲ سوره آل عمران، و ۵۹ سوره نساء، و ۹۲ سوره مائده و ۱ و ۲۰ و ۴۶ سوره انفال اشاره کرد.

توجه بفرمایید: می‌دانیم که قرآن و حدیث به زبان عربی است و کسی که بخواهد آن را درک کند در گام اول به سه علم نیاز دارد: علم «صرف» و «نحو» و «لغت». باید معنای لغاتی را که در قرآن به کار رفته و در احادیث معصومین علیهم‌السلام مورد استفاده قرار گرفته بداند تا بفهمد معنای آیه و حدیث چیست. علاوه بر این باید به علم صرف نیز مسلط باشد. اگر نداند فعلی که در جمله به کار گرفته شده «ماضی است» یا «مضارع» یا «امر» یا «نهی» یا «نفی» یا «استفهام» یا صیغه‌های دیگر، نمی‌تواند به ترجمه صحیح برسد. اضافه بر این باید با علم نحو نیز آشنایی داشته باشد و اعراب کلمات و جمله و جایگاه آن‌ها را به خوبی بشناسد. اگر این سه علم را به خوبی فراگرفت و در آن‌ها صاحب نظر شد و قصد داشت به روایتی در مورد احکام عمل کند، برای این‌که مطمئن شود روایت مورد نظر واقعاً از حضرات معصومین علیهم‌السلام است یا از روایات جعلی به شمار می‌رود، باید به سراغ علم دیگری به نام علم «رجال» برود و در مورد وثاقت و عدم وثاقت تک‌تک راویان روایت تحقیق کند. چنانچه این مرحله را هم پشت سر گذاشت و بر علم رجال هم مسلط شد، باید با دو علم دیگر به نام علم «اصول» و «قواعد الفقهیه» نیز آشنا شود که نیاز به زمان طولانی دارد تا انسان در این علوم صاحب نظر شود. اگر همه این علوم را فراگرفت و در آن متخصص شد مجتهد است و تقلید بر او حرام خواهد بود و باید به فتوای خود عمل کند. اما بدون فراگیری این علوم، عمل به آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام در احکام ممکن نیست.

آیا بیمار قلبی به خود اجازه می‌دهد با مطالعه چند کتاب پزشکی چاقوی جراحی به دست گرفته و شکمش را پاره کند، یا به طیب حاذق با تجربه‌ای رجوع می‌کند که سالیان درازی درس خوانده و کوله‌باری از تجربه به همراه دارد؟ بنابراین، جوانان عزیز نباید به این وسوسه‌ها توجه کنند.

نکته سوم: آیه تطهیر

جمله آخر آیه شریفه ۳۳ سوره احزاب آیه تطهیر نامیده شده است. خداوند متعال در این آیه می فرماید:

﴿أَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً﴾؛ «خداوند فقط می خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

آیه تطهیر از سرمایه های شیعه محسوب می شود، و روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت در تفسیر آن وارد شده است.^۱ این آیه شریفه مربوط به پنج تن آل عباست و مقام عصمت آن بزرگواران را ثابت می کند.

معنای رجس

در ابتدا باید معنای رجس روشن شود تا بتوان تفسیر صحیحی از آیه ارائه داد. بدون شک «رجس» به معنای نجاست بدن و لباس نیست، چون تطهیر آن بر عهده خود انسان است و خداوند عهده دار تطهیر بدن و لباس هیچ کسی نمی شود؛ بلکه رجس به معنای تمام گناهان باطنی و انحرافات درونی است. در حقیقت خداوند متعال اراده کرده است که تمام این پلیدی ها را از اهل بیت علیهم السلام دور سازد و آن ها را به طهارت مطلقه که همان عصمت است نائل کند. بنابراین، آیه شریفه دلالت بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دارد.

اهل البیت چه کسانی هستند؟

با توجه به وجود کلمه «أَمَّا» در صدر آیه تطهیر، که در ادبیات عرب دلالت بر حصر دارد، خداوند متعال تنها و تنها رجس و پلیدی و گناهان باطنی و انحرافات درونی را از اهل بیت علیهم السلام دور کرده و آن ها را به مقام عصمت رسانده است. اکنون باید بدانیم این گروه خاص، که مخاطب آیه تطهیرند، چه کسانی هستند؟ بعضی معتقدند که آن ها همسران پیامبرند^۲ و خداوند اراده کرده است که

۱. شرح آیات فوق و منابع آن را در کتاب آیات ولایت در قرآن، ص ۱۵۵ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. «قرطبی» در تفسیرش، ج ۸، ص ۵۲۶۴، این نظریه را از «زجاج» نقل کرده است.

فقط آن‌ها را از رجس تطهیر کند؛ زیرا آیات قبل و آیه بعد در مورد آنان سخن می‌گوید. ولی این عقیده صحیح نیست؛ چون در آیات قبل و بعد از آیه تطهیر، که خطاب به همسران پیامبر ﷺ است، حدود ۲۰ ضمیر وجود دارد که همگی جمع مؤنث‌اند، یعنی «شما ای همسران پیامبر!» اما در آیه تطهیر دو ضمیر وجود دارد که جمع مذکر است و آن دو عبارت است از «عنکم» و «یطهرکم» یعنی «شما مردان» یا «شما مردان و زنان». بنابراین، قطعاً مخاطب آیه شریفه زنان پیامبر ﷺ به تنهایی نیستند. راستی مخاطب آیه تطهیر کیست؟

برای رسیدن به پاسخ سؤال فوق به سراغ روایات شیعه نمی‌رویم، بلکه جواب را در روایات موجود در منابع اهل سنت می‌جوئیم که شاعر فرمود: خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران.^۱ یکی از علمای اهل سنت می‌گفت: «شما شیعیان می‌توانید تما عقاید خود را با استفاده از کتب و منابع ما اثبات کنید».^۲

به پنج نکته در این زمینه توجه فرمایید:

۱. روایات فراوانی در منابع اهل سنت، به‌ویژه کتاب شواهد التنزیل حاکم حسکانی نیشابوری که شأن نزول آیات قرآن را جمع‌آوری کرده وجود دارد؛^۳ یک نمونه آن به شرح زیر است:

«پیامبر اکرم ﷺ دستور داد عبایی حاضر کردند. سپس علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را صدا زد، همه در زیر عبا قرار گرفتند. آنگاه حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دست به آسمان بلند کرد و خطاب به خداوند عرض کرد: «اللَّهُمَّ هَاؤُلَاءِ أَهْلَ بَيْتِي وَعِزَّتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرُّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً؛ خدایا! این افراد (که زیر عبا جمع شده‌اند) اهل بیت و جزء خواص من هستند. رجس و پلیدی را از آن‌ها دور کن

۱. امثال و حکم، ج ۲، ص ۷۶۱.

۲. آیات ولایت در قرآن، ص ۲۹۹.

۳. حاکم حسکانی ۱۳۷ روایت در مورد آیه تطهیر نقل کرده است!

و آن‌ها را پاکیزه گردان». در این هنگام آیه تطهیر بر قلب پاک پیامبر ﷺ نازل شد.^۱ بنابراین، منظور از اهل بیت در آیه تطهیر پنج تن آل عبا علیهم‌السلام هستند. ولذا برخی معتقدند که آیه تطهیر همراه آیات قبل و بعد از آن نازل نشده، بلکه جدای از آن‌ها نازل گشته، و توسط رسول خدا ﷺ در کنار آن‌ها گذاشته شده است.^۲ ما افتخار می‌کنیم که پیشوایانمان معصوم‌اند و گردوغبار خطا و انحراف و گناه، در تمام عمر بر دامنشان ننشسته است. شیعیان آن بزرگواران نیز باید قدم جای پای آن‌ها گذاشته و خود را از گناه و معصیت دور کنند.

۲. انس بن مالک، ابوسعید خدری و ابن عباس، سه تن از شخصیت‌های معروف صحابه پیامبر ﷺ روایاتی نقل کرده‌اند، که طبق برخی از آن روایات، پیامبر اکرم ﷺ پس از نزول آیه تطهیر تا شش ماه،^۳ هر روز به هنگام نماز صبح کنار خانه علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهما‌السلام می‌ایستاد و با صدای بلند می‌فرمود:

«الصَّلَاةَ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛ یعنی آن حضرت ۱۸۰ مرتبه به مردم اعلام کرد که منظور از اهل بیت در آیه تطهیر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام هستند».^۴

طبق برخی روایات این کار ۸ ماه طول کشید.^۵

آیا بهتر از این می‌توان مطلبی را بیان کرد؟ آیا ۲۴۰ بار بیان تفسیر اهل بیت با صدای رسا کم است؟

۳. روایات متعددی تا سرحد تواتر در کتب اهل سنت آمده که آیه تطهیر در مورد پنج نفر نازل شده است و آن‌ها عبارت‌اند از پیامبر اسلام ﷺ، علی،

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۷، ح ۶۴۹.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۱۲.

۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۱، ح ۶۳۷-۶۴۴.

۴. همان.

۵. همان، ص ۲۸، ح ۶۶۷.

فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام، و عده‌ای از علمای اهل سنت این مطلب را به‌عنوان روایت در کتب خود نقل کرده‌اند.^۱

۴. هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام در زیر عبا قرار گرفتند، یکی از همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض کرد: ای رسول خدا! من جزء اهل بیت نیستم؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «تو انسان خوبی هستی، اما جزء اهل بیت نیستی!»^۲ از این روایت استفاده می‌شود که منظور از اهل بیت، همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست و گرنه آن حضرت اجازه می‌داد او هم زیر عبا برود.

۵. مرحوم آیت‌الله نجفی رحمته‌الله، احیاگر کتاب گران‌سنگ احقاق الحق، که تمام روایات وارد شده در مورد اهل بیت علیهم‌السلام را از کتاب‌های اهل سنت جمع‌آوری کرده هنگامی که به آیه تطهیر می‌رسد، از هفتاد و پنج منبع معروف اهل سنت روایت نقل می‌کند که منظور از اهل بیت پنج تن آل عباست.^۳ فراتر از آن، حاکم حسکانی نیشابوری در کتاب شواهد التنزیل حدود صد و سی روایت در هشتاد و سه صفحه نقل کرده که اهل بیت، خمس طیه هستند.^۴ از نکات پنج‌گانه فوق به خوبی استفاده می‌شود که منظور از اهل بیت در آیه تطهیر، همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیستند، بلکه منظور پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام هستند.

عصمت پیامبران و امامان در ترازوی عقل و استدلال

علاوه بر آیات و روایات، مقتضای ادله عقلی نیز عصمت انبیا و ائمه علیهم‌السلام در تمام مدت عمر آن بزرگواران است. به سه دلیل عقلی توجّه فرمایید:

۱. طبق آنچه در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام آمده ما موظفیم بدون

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۶ به بعد، ح ۶۴۵-۶۴۸؛ در احادیث بعدی نیز این مطلب تصریح شده است.

۲. همان، ص ۵۵، ح ۷۰۶.

۳. احقاق الحق، ج ۲، ص ۵۰۲-۵۶۲.

۴. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۱-۹۸ (ح ۶۳۷-۷۷۸).

قید و شرط تابع پیامبران و امامان علیهم السلام باشیم. به چند نمونه از این آیات و روایات توجه فرمایید:

الف) خداوند متعال در آیه شریفه ۵۹ سوره نساء می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر (خدا) و پیشوایان (معصوم) خود را».

ب) در آیه شریفه ۵۱ سوره نور می خوانیم: ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ «سخن مؤمنان، هنگامی که به سوی خدا و پیامبرش دعوت شوند تا میان آن‌ها داوری کند، تنها (و در هر حال) این است که می‌گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم.» و این‌ها همان رستگاران (واقعی) هستند».

ج) در حدیث گران سنگ ثقلین می خوانیم که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا؛ در میان شما دو چیز گران بها قرار دادم: قرآن و عترتم؛ اگر به این دو چنگ بزنید و به آن عمل کنید هرگز گمراه نخواهید شد».^۱

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید در آیات مذکور و این روایت نبوی و آیات و روایات دیگر ما مأمور شده‌ایم پیرو پیامبر و امامان علیهم السلام باشیم و همان‌گونه که از خداوند و کتاب آسمانی‌اش اطاعت می‌کنیم، بدون هیچ قید و شرطی مطیع پیامبر و جانشینانش علیهم السلام نیز باشیم. آیا امکان دارد خداوند ما را مکلف کند مطیع بی‌قید و شرط شخصی باشیم که خطا و اشتباه و گناه می‌کند؟ چنین چیزی امکان ندارد. پس این‌که به پیروی بی‌قید و شرط از آن بزرگواران مأمور شده‌ایم، نشان می‌دهد آن عزیزان معصوم‌اند. نه گناهی می‌کنند و نه خطایی از آن‌ها سر می‌زند.

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۳، شرح این روایت ارزشمند و منابع آن در کتب اهل سنت را در کتاب پیام قرآن، ج ۹، ص ۶۲ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. در صورتی می‌توان تابع پیامبر و امام بود که اطمینان حاصل شود خطا و گناهی از آنان سر نمی‌زند. اگر نعوذ بالله امام یا پیامبر دچار خطا یا معصیت گردد اعتماد انسان از وی سلب می‌شود. بنابراین، اعتماد و اطمینان تنها در سایه عصمت از گناه و خطا و اشتباه حاصل می‌شود.

۳. معرفت و شناخت پیامبر و جانشینانش علیهم‌السلام بسیار بالاست. کسی که در این سطح از معرفت باشد محال است گناه کند. پیامبر و امام می‌دانند که گناه چه آثار شومی به دنبال دارد و لذا هرگز گناه نمی‌کنند.

نتیجه این‌که منهای آیات و روایات، با ادله عقلی هم می‌توان عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام را ثابت کرد.

محدوده عصمت انبیا و امامان علیهم‌السلام

شیعه معتقد است که پیامبر و امام باید هم قبل از نبوت و امامت و هم بعد از آن، معصوم باشد و آلوده هیچ‌گونه خطا و اشتباهی چه در بیان احکام و چه در مسائل عادی روزمره خویش نگردد و خلاصه گردوغبار عصیان و خطا و اشتباه در تمام طول عمر بر دامانش ننشیند. این عقیده شیعه است و هیچ‌یک از مذاهب اسلامی چنین عقیده‌ای درباره امام و پیامبر ندارد. بعضی از آن‌ها فقط معتقد به عصمت بعد از نبوت هستند، و آلودگی به خطا و اشتباه و گناه قبل از نبوت را آسیب زننده به عصمت نمی‌دانند.^۱ چگونه انسان می‌تواند به پیامبری که سوء پیشینه دارد و در کارنامه اعمالش عصیان و خطا و اشتباه دیده می‌شود، هرچند مربوط به قبل از بعثت باشد، اعتماد کند؟ بنابراین، قبل از نبوت هم باید معصوم باشد.

برخی دیگر می‌گویند: عصمت در بیان احکام کافی است و در غیر آن لازم نیست. بنابراین، ممکن است پیامبر در غیر احکام خطایی بکند؟ مثلاً امکان دارد راه خانه‌اش را گم کند و این‌ها به عصمت ضرر نمی‌زند.^۲ این عقیده هم صحیح

۱. پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۷۸.

۲. همان، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

نیست؛ چون اگر پیامبری در کارهای دیگر خطا کند انسان اطمینانی به صحت بیان احکامش نیز نخواهد داشت. وقتی در نمازش شک می‌کند و یا راه خانه‌اش را گم می‌نماید، چه تضمینی است که در بیان احکام دچار خطا نشود؟! آنچه شیعه با الهام گرفتن از دلیل عقل و آیات و روایات متعدد به آن رسیده این است که: «پیامبر و امام باید در تمام طول عمر و در همه چیز از خطا و اشتباه و گناه معصوم باشد» و این بهترین و عالی‌ترین نظریه در بحث عصمت پیامبران^۱ و امامان علیهم‌السلام است.

شکرانه شیعه بودن

ما باید شب و روز شاکر نعمت شیعه بودن با این نظریات رفیع و معارف بلند و شخصیت‌های بی‌بدیل باشیم و برای پدران و مادرانمان دعا کنیم که ما را با عشق و محبت اهل بیت علیهم‌السلام تربیت کردند. خوشا به حال کسانی که چنین افتخاری نصیب آن‌ها شده است. ولی توجه داشته باشید که این افتخار، هزینه سنگینی دارد. قدم گذاشتن جای قدم‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علی علیه‌السلام و دیگر ائمه علیهم‌السلام کار آسانی نیست. اکنون که خداوند متعال این نعمت عظیم را در اختیار ما گذاشته، به‌عنوان شکرانه آن باید تلاش کنیم که حتی الامکان به اصلاح خویش و خانواده و فرزندان و بستگان و دوستان و همکاران و جامعه پردازیم و در آنچه خارج از قدرت و توانمان است از خداوند کمک بگیریم.

مقام رفیع عصمت

سؤال: طبق آنچه گذشت، پیامبر و امام معصوم‌اند؛ یعنی نمی‌توانند گناه کنند. اگر عصمت به معنای عدم توانایی بر گناه باشد، معصوم کار مهم و بزرگی انجام نداده است. همان‌طور که اگر کسی که شهوت جنسی ندارد گناه نکند مرتکب کار مهمی نشده است.

۱. مشروح مباحث مربوط به عصمت انبیا را در پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۷۵ به بعد؛ و بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۷۲ به بعد، مطالعه فرمایید.

جواب: امامان و پیامبران علیهم‌السلام می‌توانند گناه کنند ولی نمی‌کنند. قادر بر انجام خطا و اشتباه هستند ولی در آن راه گام نمی‌نهند. برای روشن‌تر شدن پاسخ مذکور به چند مثال توجه فرمایید:

(الف) فرض کنید غذایی برای گروهی تهیه شده که در میان آن‌ها پزشکی وجود دارد. طبیب به غذا مشکوک می‌شود، آن را آزمایش کرده، سم خطرناکی در آن پیدا می‌کند و لذا از آن نمی‌خورد.

پزشک قادر بر خوردن آن غذا هست؛ اما علم و دانش او اجازه خوردن از آن را نمی‌دهد، ولی مردم عادی که اطلاعی از مسموم بودن آن ندارند، غذا را می‌خورند. بنابراین، اجتناب و خودداری طبیب از خوردن غذای مسموم فضیلت و امتیازی برای او به شمار می‌رود.

(ب) امکان ندارد امام جماعتی ظرف شرابی را در دست گرفته و در محراب مسجد آن را بنوشد. امام جماعت قادر بر این کار هست، اما علم و دانش و تقوایش اجازه چنین کاری را به او نمی‌دهد.

درحقیقت ما انسان‌ها نیز درمقابل برخی گناهان بیمه هستیم؛ اما معصومین علیهم‌السلام دربرابر همه گناهان بیمه‌اند.

(ج) هیچ انسان عاقلی، پیر باشد یا جوان، بزر باشد یا کوچک، زن باشد یا مرد، به خود اجازه نمی‌دهد لخت مادرزاد در جلوی چشم مردم ظاهر شود. انسان می‌تواند این کار را انجام دهد، ولی آن قدر قبح و زشتی این کار روشن است که درباره آن معصوم است. درحقیقت ما درمقابل چنین گناهانی معصوم هستیم، با این تفاوت که عصمت ما جزئی و دربرابر گناهان و کارهای زشت محدود و معدودی است؛ اما عصمت پیامبران و امامان علیهم‌السلام کلی و دربرابر همه خطاها و گناهان است. نتیجه این‌که مقام عصمت برای پیامبران و امامان علیهم‌السلام افتخار و فضیلت است، همان‌گونه که عصمت جزئی برای انسان‌های عادی فضیلت و افتخار محسوب می‌شود.

باطن اشیا

نقل شده که فرشی را برای عارفی هدیه بردند. عارف نگاهی به آن فرش کرد و گفت: «دودی از آن بلند می‌شود» گفتند: نه آقا، فرش کاملاً سالم است. گفت: باطن آن را می‌گویم، فرش غصبی است و صاحب آن راضی نیست! چنین بصیرتی، هم افتخار است و هم امتیاز.

خداوند متعال در آیه شریفه ۱۰ سوره نساء می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾؛ «کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، (درحقیقت) تنها آتش می‌خورند، و به‌زودی در شعله‌های آتش (دوزخ) می‌سوزند».

ممکن است یک شخص عادی مال یتیم را بخورد و برایش گوارا هم باشد؛ اما یک عالم ربانی دست به‌سوی آن دراز نمی‌کند همان‌گونه که دست به‌سوی شعله آتش دراز نمی‌کند.

نتیجه این‌که کسانی که به مقام عصمت رسیده‌اند، چه عصمت جزئی و چه عصمت کلی، از نظر عقلی محال نیست گناه کنند هرچند عادتاً آلودگی آن‌ها به گناه محال است چون درک فوق‌العاده و بصیرت والا و شناخت بسیار زیادی دارند که مانع آلودگی آن‌ها می‌شوند. شاهد این مطلب داستانی از امیر مؤمنان علی علیه السلام است، که سطح بالایی معرفت مولی علی علیه السلام مانع آلوده شدن آن‌حضرت به گناه شده است. حضرت این ماجرا را در خطبه ۲۲۴ نهج‌البلاغه پس از داستان عجیب حدیده محماده آورده است. با توجه به این‌که مخاطب حضرت در این داستان اشعث بن قیس است، ابتدا به شرح کوتاهی از زندگی این مرد منافق توجه کنید: نام او معدیکرب بود؛ ولی به‌مناسبت موهای ژولیده‌ای که داشت او را اشعث نامیدند، تا حدی که نام اصلی‌اش به فراموشی سپرده شد. او در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمان، و بعد از رحلت آن‌حضرت مرتد شد و به حمایت از طایفه بنی‌ولیع که راه ارتداد را پیش گرفته بودند برخاست. زیاد بن لبید از سوی ابوبکر مأمور جنگ با

آنان شد و اشعث در این میان اسیر گردید (این اسارت او در اسلام بود). در زمان جاهلیت نیز هنگامی که پدرش قیس کشته شد، برای گرفتن انتقام خون او به همراه قبیله‌اش حرکت کرد و به‌جای حمله به قبیله قاتل (قبیله بنی مراد) اشتباهاً به قبیله دیگری (قبیله بنی حارث) حمله کرد و چون در این جنگ شکست خورد و اسیر گشت برای آزادی او صدها شتر فدیة دادند (و این اسارت او در حال کفر بود). به هر حال، هنگامی که او را نزد ابوبکر بردند (و اظهار ندامت کرد) او اشعث را بخشید و خواهر خود، ام فروه را که نابینا بود به وی تزویج کرد. اشعث از این زن صاحب چهار پسر و یک دختر شد. یکی از پسرهایش محمد بود که با امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا به مقابله برخاست و دخترش جعدہ نام داشت که امام مجتبی علیه السلام را مسموم کرد. اشعث از کسانی بود که با عمرو بن عاص در مسئله ایجاد نفاق در صفوف یاران علی علیه السلام در جنگ صفین همکاری کرد.^۱

ابن ابی الحدید و محمد بن عبده در یک کلام کوتاه اشعث را چنین معرفی کرده‌اند: «او از منافقین در عصر علی علیه السلام بود و در میان اصحاب آن حضرت، مانند عبدالله بن ابی بن سلول در میان یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که هرکدام در زمان خود از رؤسای منافقین بودند و در بسیاری از توطئه‌ها و مفسده‌ها شرکت داشتند».^۲ به هر حال حضرت علی علیه السلام داستان پیشنهاد رشوة اشعث بن قیس منافق را چنین بیان می‌کند:

«وَأَعْجَبَ مِنْ ذَلِكَ طَارِقُ طَرْقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا وَمَعْجُونَةٍ شَنِئْتُهَا، كَأَنَّمَا عَجِزَتْ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْبِهَا فَقُلْتُ أَصِلَةَ أَمْ زَكَاةَ أَمْ صَدَقَةَ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ لَا ذَا وَلَا ذَاكَ وَلَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ فَقُلْتُ هِبَلْتِكَ الْهَبُولُ أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي أَمْ خَطَبْتَ أَنْتَ أَمْ دُوجِيَّةٌ أَمْ تَهْجُرُ وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا

۱. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۶۴۴ به بعد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۹؛ شرح نهج البلاغه عبده، ص ۱۰۹.

مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَنْنَىٰ وَذَلَّةً لَا تَبْقَىٰ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَقُحِ الزَّلَلِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ؛
 از این (داستان عقیل) شگفت‌انگیزتر داستان کسی است (اشعث بن قیس منافق) که نیمه‌شب در خانه را زد و ظرف سرپوشیده‌ای (پر از حلوائی خوش‌طعم و شیرین) برای من هدیه آورد. معجونی بود که من از آن متنفر شدم گویی با آب دهان مار یا استفراغ او خمیر شده بود. به او گفتم: آیا این هدیه است، یا زکات، یا صدقه؟ که این (زکات یا صدقه) بر ما اهل بیت حرام است. او گفت: نه این است و نه آن بلکه هدیه است! گفتم: زنان بچه‌مرده بر تو گریه کنند. آیا از طریق آیین خدا به سراغ من آمده‌ای تا مرا بفریبی؟ آیا تعادل فکری خود را از دست داده‌ای یا جن‌زده‌ای یا بر اثر شدت بیماری هذیان می‌گویی؟ به خدا سوگند! اگر اقلیم‌های هفت‌گانه (ی روی زمین) با آنچه در زیر آسمان‌هایش قرار دارد به من داده شود که خدا را با گرفتن پوست جویی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد. به یقین دنیای شما نزد من، از بر درختی که در دهان ملخی در حال جویدن باشد پست‌تر و بی‌ارزش‌تر است. علی را با نعمت‌های فانی دنیا و لذت‌های ناپایدار آن چه کار؟! به خدا پناه می‌بریم از خواب رفتن عقل و لغزش‌های قبیح و زشت و در این راه از او یاری می‌طلبیم».

به چند نکته در مورد داستان مذکور توجه فرمایید:

۱. حلوائی که رئیس منافقان مدینه قصد داشت نیمه‌شب به مولای متقیان ﷺ هدیه کند، ظاهراً حلوائی سالم و خوشمزه‌ای بود، اما چون جنبه رشوه داشت حضرت باطن آن را مشاهده کرد که گویا با سم کشنده مار یا استفراغ آن حیوان آمیخته شده بود، که هر عاقلی به این موضوع پی ببرد هرگز لب به آن نخواهد زد.
۲. «صله» دو معنا دارد: یکی به معنای رشوه است که در بحث رشوه قاضی از آن به عنوان «صلة القضاة» تعبیر می‌شود، و از این جهت به آن صله می‌گویند که رشوه‌دهنده آن را وسیله‌ای برای وصول به مقصد نادرست خود قرار می‌دهد. و ممکن است به معنای «هدیه» یا «جایزه» باشد همان‌گونه که در مورد جایزه

شاعر «صله شاعر» گفته می‌شود، و در این جا معنای اول مراد است.

۳. گاه چیزهای نامشروع با عنوان‌های مشروع عرضه می‌شود. در این جا نیز اشعث بن قیس منافق، رشوه حرام را با عنوان هدیه مشروع آورد تا به‌زعم خود حضرت علی علیه السلام را بفریبد. متأسفانه در زمان ما نیز این کار حرام را با عنوان‌های «حق و حساب»، «شیرینی»، «پول صبحانه» و مانند آن انجام می‌دهند.

۴. به یقین زکات بر تمام بنی‌هاشم (سادات) حرام است، اما صدقه که اشاره به انفاق‌های مستحبی است و بنابر قولی مشهور بر بنی‌هاشم حرام نیست، ممکن است تنها براهل بیت علیهم السلام حرام بوده است. بعضی نیز احتمال داده‌اند که صدقه اشاره به کفارات و صدقات واجبه غیر از زکات باشد که آن هم بر بنی‌هاشم حرام است.^۱

۵. حضرت در جملات پایانی، به علت نپذیرفتن رشوه و تن ندادن به ظلم اشاره کرده است، می‌فرماید: «به یقین دنیای شما نزد من از بر درختی در دهان یک ملخ که در حال جویدن آن می‌باشد پست‌تر و بی‌ارزش‌تر است. علی را با نعمت‌های فانی دنیا و لذت‌های ناپایدار آن چه کار؟!».

وقتی دنیا در نظر علی علیه السلام این قدر حقیر و پست و بی‌ارزش باشد، چگونه ممکن است برای رسیدن به آن گناه کند؟ این عرفان بلند، آن فکر عالی، و آن روح پر ظرفیت، اجازه ظلم و ستم و گناهان دیگر را نمی‌دهد.

کسانی که پول و دنیا برایشان اهمیت و اصالت دارد، برای رسیدن به آن آلوده می‌شوند. اگر تمام عالم را جستجو کنید چنین فرمانروایانی نخواهید یافت. این، دلیل عصمت پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام است. ما هم اگر بخواهیم آلوده گناه نشویم باید روحمان بلند و دنیا در نظرمان کوچک شود. هرچقدر به وسعت روحمان افزوده و دنیا در نظرمان حقیر و بی‌ارزش شود به همان نسبت از ظلم و معصیت دور می‌شویم.

* * *

۱. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۸، ص ۴۱۷ و ۴۱۸.

یادآوری آیات خدا و حکمت و دانش



خداوند متعال در آیه فوق، که همچون آیات قبل خطاب به همسران پیامبر ﷺ است، می فرماید:

﴿وَإِذْ كُنَّا مَا يَتْلُو فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾؛ «آنچه را که در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یادآور شوید؛ خداوند به اسرار دقیق آگاه و داناست».

توقعات از همه یکسان نیست

برای روشن شدن تفسیر آیه شریفه توجه به این نکته لازم است که توقعاتی که انسان‌ها از یکدیگر دارند، همه در یک سطح و یکسان نیست؛ بلکه از برخی افراد بیشتر از دیگران است. به چند مثال توجه فرمایید: توقعی که از یک فرد تحصیل کرده داریم همچون توقع از یک انسان بی‌سواد نیست و لذا هنگامی که هر دو مرتکب خلافی مشابه می‌شوند مردم به تحصیل کرده می‌گویند: «آن شخص مرتکب این کار خلاف شد، تو چرا؟» یعنی از تو توقع بیشتری داریم. کسی که در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شده، با شخصی که در خانواده غیر مذهبی رشد کرده مساوی نیست، لذا وقتی هر دو مرتکب کار خلافی می‌شوند مردم به

عضو خانواده مذهبی می‌گویند: «تو که در خانواده مذهبی بودی چرا آلوده این کار شدی؟» یعنی توقع مردم از تو بیشتر است؛ هرچند کار خلاف و اشتباه در هر حال، خلاف است.

اگر فرزند عالم معروفی گناهی کند مردم بسیار تعجب می‌کنند، در حالی که اگر همان گناه را فرزند خانواده‌ای عادی و معمولی انجام دهد آن‌قدر متعجب نمی‌شوند. این نشان می‌دهد که توقع مردم از فرزند عالم بیشتر است. مردم گناه ساکنان شهرهای مذهبی و غیر مذهبی را یکسان نمی‌دانند؛ چون توقع بیشتری از اهالی شهرهای مذهبی دارند. همچنین انتظاری که از نظام اسلامی دارند غیر از انتظاری است که از نظام طاغوت داشتند؛ به‌ویژه اگر مسئولی در نظام اسلامی دارای مقامات بالا باشد.

خلاصه این‌که توقع ما از اشخاص به‌حسب زمان، مکان، خانه و خانواده، معلومات و تحصیلات و نوع حکومت و مقام و موقعیت، متفاوت است. با توجه به این مقدمه تفسیر آیه شریفه روشن می‌شود. خداوند خطاب به همسران پیامبر ﷺ می‌فرماید: شما درخانه پیامبر زندگی می‌کنید و همسر آن حضرت هستید. وحی در خانه شما نازل شده است. سنت رسول خدا ابتدا در منازل شما مطرح می‌شود، ولذا با دیگران تفاوت دارید و انتظاری که از شما وجود دارد غیر از دیگر مسلمانان است. شما باید مرتب آیات قرآن را تلاوت کرده و به پیام‌های آن عمل کنید.

تفاوت حکمت و آیات

برای واژه‌های «آیات» و «حکمت» و تفاوت این دو، تفاسیر متعددی گفته شده، که دو تفسیر ذیل مناسب‌تر به نظر می‌رسد:

۱. منظور از «آیات الله» تلاوت و قرائت متن آیات قرآن، و منظور از «حکمت» عمل به محتوا و مفهوم آن آیات است.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۱۹، ذیل آیه ۳۴ سوره احزاب.

هم آیات حجاب را تلاوت کنید و هم به حجاب پایبند باشید. هم آیات حرمت ربا را بخوانید و هم از رباخواری اجتناب ورزید. هم آیات مربوط به نماز و زکات و روزه و خمس را قرائت کنید و هم به آن‌ها عمل نمایید.

۲. «آیات الله» اشاره به آیات قرآن و «حکمت» اشاره به کلام و احادیث رسول خدا ﷺ است.^۱ هم مفاهیم و معارف قرآن را مورد توجه قرار دهید و هم از سنت پیامبر اکرم غفلت نورزید.

تفسیر لطیف و خبیر

خداوند متعال در پایان آیه مورد بحث می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾؛ «خداوند به اسرار دقیق آگاه و داناست».

«لطیف» از ماده «لطف» به معنای کسی است که در کارهایش بسیار دقیق است و به اصطلاح مردم «مو را از ماست می‌کشد»^۲ بنابراین خداوند لطیف است یعنی دقیق و باریک‌بین است و همه چیز نزد او ثبت و ضبط است و حساب همه چیز را دارد. در دو آیه دیگر از قرآن مجید نیز بر این مطلب تأکید شده است:

۱. خداوند متعال در آیات هفتم و هشتم سوره زلزله می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾؛ «پس هرکس

هم وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند. و هرکس هم وزن ذره‌ای کار بد کرده آن را (نیز) می‌بیند».

«ذره» غباری است که به دلیل وزن بسیار کم، در فضا منتشر شده و به راحتی دیده نمی‌شود؛ اما هنگامی که در اطاق تاریکی قرار می‌گیریم و از روزه‌ای نوری به داخل اطاق می‌افتد در امتداد خط نور، آن غبارهای معلق دیده می‌شود.

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۵۸.

۲. امثال و حکم دهخدا، ج ۳، ص ۱۴۹۱؛ ج ۴، ص ۱۷۵۷.

طبق آنچه در آیات فوق آمده اگر کمترین کار خوب یا بدی انجام دهیم از چشم ریزبین و باریک بین خدا مخفی نمانده و در روز قیامت مورد حساب قرار می گیرد.

۲. حضرت لقمان خطاب به پسرش می گوید: «بَابُنِّي إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»؛ «پسر! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه ای از) آسمان ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند از اسرار دقیق باخبر و آگاه است».^۱

خوانندگان عزیز! بسیار مراقب باشیم و به دقت به حساب خود برسیم قبل از آن که خدای لطیف و ریزبین و باریک بین، کوچک ترین اعمال نیک و بد ما را محاسبه کند.

گناهان کوچک، خطرات بزرگ!

امام صادق علیه السلام فرمود: «اتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ؛ از گناهان کوچک (صغیره) بپرهیزید».^۲

سؤال: چرا حضرات معصومین علیهم السلام این قدر بر ترک گناهان صغیره اصرار کرده^۳ و مسلمانان را بر حذر داشته اند؟

جواب: این کار علل مختلفی دارد:

۱. مردم درباره گناهان کبیره حساس اند و به راحتی به سراغ آن نمی روند؛ اما چون به گناهان کوچک اهمیت نمی دهند به راحتی آلوده آن ها می شوند و لذا گاه که کسی مرتکب گناه صغیره ای می شود می گوید: «ای کاش گناهم همین باشد!»^۴

۱. سوره لقمان، آیه ۱۶.

۲. میزان الحکمه، ج ۳، باب ۱۳۷۷، ح ۶۸۱۰، ص ۳۷۷.

۳. نمونه هایی از روایات مذکور را در میزان الحکمه، ج ۳، ص ۳۷۶، باب ۱۳۷۷ ملاحظه فرمایید.

۴. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۳۷۴، باب ۱۳۷۲، ح ۶۷۸۷.

ولذا امامان معصوم علیهم السلام درباره این‌گونه معاصی هشدار می‌دادند تا مردم، آلوده آن‌ها نشوند.

۲. اگر به گناهان کوچک اهمیت داده نشود به تدریج روی هم انباشته شده، و تبدیل به کوهی از معاصی می‌گردد و لذا باید بسیار مراقب بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابش در مسافرتی بودند. هنگام خوردن غذا شد و خواستند مقدمات پخت غذا را فراهم کنند؛ اما در بیابان اثری از هیزم نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحابش دستور داد که در آن بیابان پخش شوند و هرکس قدری هیزم هرچند کم باشد جمع کند و همراه خود بیاورد. اصحاب پراکنده شدند و بعد از لحظاتی هرکس با مقدار کمی هیزم برگشت، اما وقتی هیزم‌های اندک را روی هم ریختند مقدار زیادی شد و تبدیل به آتش سوزانی گردید.

پیامبر صلی الله علیه و آله که از هیچ فرصتی برای بیان معارف دین و تربیت اصحابش غفلت نمی‌کرد فرمود: «هَكَذَا تُجْمَعُ الذُّنُوبُ، ثُمَّ قَالَ: أَيَّاكُمْ وَالْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ طَالِبًا، أَلَا وَإِنَّ طَالِبَهَا يَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَأَثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ؛ گناهان نیز به همین شکل جمع می‌شود. سپس فرمود: از گناهان کوچک (نیز) بپرهیزید زیرا هرچیزی طالبی دارد و طالب گناهان کوچک، آنچه را که از پیش فرستاده‌اند و آنچه را که از خود باقی گذاشته‌اند می‌نویسد؛ و همه چیز را در کتاب روشنگری احصا کرده‌ایم».^۲

۳. ارتکاب گناهان صغیره بی‌اعتنایی به فرامین الهی است و فرمان خدا کوچک و بزرگ ندارد؛ تمامی دستورات خداوند باید اجرا گردد و هیچ‌کدام زیر پا نهاده نشود. باید از تمام گناهان خواه کبیره باشد یا صغیره اجتناب کرد، که در هر حال چیزی که مخالف فرمان خداوند است امر عادی و کم‌اهمیتی نمی‌باشد.

* * *

۱. سوره یس، آیه ۱۲.

۲. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۳۷۶، باب ۱۳۷۶، ح ۶۸۰۱.

زنان، هم‌دوش مردان



خداوند متعال پس از این‌که در تعدادی از آیات سوره احزاب خطاب به رسول خدا ﷺ و مردان سخن گفت و سپس در چند آیه همسران پیامبر ﷺ را مخاطب قرار داد، در آیه سی و پنجم، مردان و زنان، هر دو را مخاطب قرار داده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾؛ «به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان باایمان و زنان باایمان، مردان مطیع (فرمان خدا) و زنان مطیع (فرمان خدا)، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان باخشوع و زنان باخشوع، مردان انفاق‌کننده و زنان انفاق‌کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاک‌دامن و زنان پاک‌دامن، و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که (بسیار خدا را) یاد می‌کنند، خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداش عظیمی فراهم ساخته است».

در این آیه شریفه ده گروه از زنان و مردان، با فضیلت معرفی شده‌اند. به تعبیر

دیگر، خداوند متعال در آیه مورد بحث، ده فضیلت برای زنان و مردان بافضیلت ذکر کرده و در آخر فرموده است: «کسانی که دارای این فضیلت‌ها هستند مغفرت و اجر عظیمی دارند».

تساوی مرد و زن در ارزش‌های اخلاقی

این آیه شریفه پاسخ دندان‌شکنی است به نسبت ناروایی که دشمنان اسلام به اسلام می‌دهند، مبنی بر این که اسلام برای جنس زن ارزش والایی قائل نشده، و آنان را در جایگاه مردان نمی‌بیند! در حالی که آیین ما حدود هزار و چهارصد سال قبل بالاترین ارزش‌ها را برای زنان قائل شده است. برای پی بردن به جایگاه واقعی زنان در اسلام و ارزش فوق‌العاده‌ای که برای آنان در نظر گرفته شده نگاهی به وضع زنان در عصر جاهلیت لازم است.

زنان در عصر جاهلیت

در آن دوران زن جزء بشر محسوب نمی‌شد و از تمام حقوق اجتماعی محروم بود. به زنان ارث نمی‌دادند و اموال پدر را مختص پسران می‌دانستند؛^۱ چون پسران بودند که شمشیر به دست گرفته و به غارتگری می‌پرداختند و دختران قادر بر این کار نبودند. بالاتر و بدتر از همه این‌ها این بود که تولد دختر عیب مهمی محسوب می‌شد و با شنیدن خبر آن احساس ننگ و عار می‌کردند. خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ»؛ «و هنگامی که به یکی از آن‌ها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از ناراحتی) سیاه و به شدت خشمگین می‌گردد».^۲

۱. رساله نوین، ج ۳، ص ۲۶۲.

۲. سوره نحل، آیه ۵۸.

از شنیدن خبر تولد نوزاد دختر، هم بسیار عصبانی می‌شدند و هم فوق‌العاده شرمنده و خجالت‌زده به‌گونه‌ای که از شدت شرم صورتشان سیاه می‌شد. در آیه بعد عکس‌العمل آن‌ها در مقابل این خبر، چنین بیان شده است:

﴿يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُّسِكُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾؛

(به دلیل بشارت بدی که به او داده شده از قوم و قبیله خود پنهان می‌شود؛ او نمی‌داند آیا آن (دختر) را با قبول ننگ نگهدارد، یا (زنده) در خاک پنهانش کند؟!)^۱.
آن‌قدر از شنیدن خبر دختردار شدن عصبانی و خجالت‌زده می‌شدند که سر به بیابان می‌گذاشتند تا با مردم مواجه نشوند و پس از چندی به خانه بازمی‌گشتند. اما متحیر و سرگردان بودند که آن دختر را نگهدارند و (به‌زعم خودشان) ننگ نگهداری آن را به جان بخرند، یا او را زنده‌زنده در گور کنند تا آن ننگ از دام‌نشان پاک گردد؟! خداوند در پایان می‌فرماید: چه بد حکم می‌کنند!

دیدگاه اسلام در مورد دختران

اکنون ببینیم اسلام در مورد تولد دختر چه می‌گوید؟ بدین منظور به چند حدیث در این زمینه توجه بفرمایید، تا بدانید این احادیث در آن فضای مسموم، فوق‌العاده و ارزشمند، بلکه نوعی معجزه محسوب می‌شود. در ضمن، عنوان بایی که روایات را از آن نقل می‌کنیم باب «استحباب طلب البنات و اکرامهن» است یعنی از نظر اسلام نه تنها دختر سبب شرمندگی و خشم و غضب نیست، بلکه مستحب است انسان از خداوند بخواهد دختری نصیب او کند همان‌گونه که اکرام و احترام به فرزندان دختر سفارش شده است. اما روایات به شرح زیر است.

۱. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «مَنْ عَالَ ثَلَاثَ بَنَاتٍ أَوْ ثَلَاثَ أَخَوَاتٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ؛ هر کس (خداوند سه دختر به او بدهد و) هزینه سه دختر یا سه خواهر را

۱. سوره نحل، آیه ۵۹.

پیردازد و از ایشان نگهداری کند(و به آنها احترام بگذارد و عروسشان کند) بهشت برای او واجب می شود»^۱.

۲. در حدیث دیگری از پیامبر اسلام ﷺ می خوانیم: «مَنْ عَالَ ثَلَاثَ بَنَاتٍ أَوْ مِثْلَهُنَّ مِنَ الْأَخْوَاتِ وَصَبَرَ عَلَى لَأْوَائِهِنَّ حَتَّى يَبْنَ إِلَى أَرْوَاجِهِنَّ أَوْ يَمْتَنَ فَيَصِرْنَ إِلَى الْقُبُورِ كُنْتُ أَنَا وَهُوَ فِي الْجَنَّةِ كَهَاتَيْنِ وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى؛ هرکس سرپرستی سه دختر یا سه خواهرش را بر عهده بگیرد و در برابر مشکلات آن صبر کند تا به خانه بخت بروند یا تا پایان عمر در خانه از آنها مراقبت کند، من و چنان شخصی مانند انگشت سبابه و وسطی در بهشت در کنار هم هستیم»^۲.

آیا چنین روایاتی در آن فضا و محیط و با آن عقاید و تفکرات معجزه به شمار نمی رود؟!

۳. یکی از یاران امام صادق علیه السلام می گوید: در مدینه ازدواج کردم. روزی امام صادق علیه السلام پرسید: همسرت چطور است؟ راضی هستی؟ گفتم: هر آنچه هر شوهری از همسرش توقع دارد در همسر من هست ولی او به من خیانت کرده است! امام علیه السلام فرمود: خیانتش چیست؟ گفتم: دختری برایم به دنیا آورده است! امام علیه السلام فرمود: «لَعَلَّكَ كَرِهْتَهَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا؛ شاید تو از دختر خوشت نیاید ولی خداوند می فرماید: شما نمی دانید پدران و مادران و فرزندان کدام یک برای شما سودمندترند!»^۳.

یعنی برخلاف قرآن حرف نزن و به آنچه خداوند به تو هدیه کرده راضی باش.

۴. مردی خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که به او خبر دادند خانمت دختری به دنیا آورده است. آن مرد از شنیدن این خبر رنگش پرید و ناراحت شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الْأَرْضُ تُقْلَبُهَا، وَالسَّمَاءُ تُظَلُّهَا، وَاللَّهُ يَرْزُقُهَا، وَهِيَ رِيحَانَةٌ

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ابواب احکام الاولاد، باب ۴، ح ۳.

۲. همان، ح ۷.

۳. همان، باب ۵، ح ۱. آیه مورد اشاره آیه ۱۱ سوره نساء است.

تَشْمَهَا؟ (چرا ناراحتی؟) زمین گهواره‌اش و آسمان سایبانش و خداوند روزی‌اش را می‌دهد. و دختر گل خوشبویی است که خداوند به تو داده است».^۱
 اگر کسی دست گلی به تو دهد که عطر و بویش فضای خانه‌ات را معطر کند ناراحت می‌شوی یا از او تشکر می‌کنی؟!

۵. امام صادق علیه السلام فرمود: «الْبَيِّنَاتُ حَسَنَاتُ وَالْبُتُونُ نِعْمَةٌ فَالْحَسَنَاتُ يُثَابُ عَلَيْهَا وَالنِّعْمَةُ يُسْأَلُ عَنْهَا؛ دختران، حسنه و پسران نعمت‌اند. خداوند در برابر حسنات ثواب می‌دهد ولی (نعمت‌ها مسئولیت دارد و) خداوند از نعمت‌ها سؤال می‌کند».^۲
 روایات مذکور، که به‌عنوان نمونه ذکر شد جایگاه والای دختران را در اسلام نشان می‌دهد. جایگاهی که اسلام حدود هزار و چهارصد سال قبل برای زنان و دختران در نظر گرفت و آنان را در قلّه کرامت و انسانیت قرار داد، حتی دنیای امروز هم به آن اعتقادی ندارد.

غربی‌ها زن را ابزاری برای رسیدن به هوس‌ها و وسیله‌ای برای تبلیغ کالاهایشان کرده‌اند. آن‌ها برای جلب مشتری بیشتر، منشی‌های خود را از میان زنان زیبای آرایش‌کرده انتخاب می‌کنند؛ هرچند پایبند به هیچ اصلی از اصول اخلاقی نباشند. اسلام چه می‌گوید و دنیای امروز چه می‌گوید! بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

رسوبات تفکرات جاهلی

متأسفانه رسوبات تفکرات جاهلی در مورد زنان، هنوز هم در میان بعضی از مسلمانان به چشم می‌خورد و لذا در پی مر پدر سهم‌الارثی به دختران داده نمی‌شود و تمام مال فقط در میان پسران تقسیم می‌گردد در حالی که قرآن مجید

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ابواب احکام الاولاد، باب ۵، ح ۲.

۲. همان، ح ۷.

دختران را هم وارث پدران خود می‌داند.^۱ بنابراین محروم کردن دختران از ارث، از تفکرات عصر جاهلیت است.

یا به هنگام تولد دختر، بعضی خانواده‌ها اظهار نگرانی می‌کنند. این هم نمونه دیگری از تفکرات جاهلی است که هنوز در گوشه‌وکنار به چشم می‌خورد. هنگامی که فاطمه زهرا علیها السلام به محضر پدر بزرگوارش حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌رفت، پدر به او خوشامد می‌گفت و دست‌هایش را می‌بوسید و او را در جای خود می‌نشاند!^۲ حضرت، هم به دلیل مقام والای فاطمه علیها السلام این‌گونه به وی احترام می‌گذاشت و هم به منظور مبارزه با افکار زشت جاهلیت در مورد دختران و زنان. خلاصه این‌که خداوند متعال زنان را در صفات و فضایل ارزشمند مذکور، که برخی جنبه اعتقادی دارد، برخی جنبه اخلاقی و برخی جنبه عملی، و بعضی واجب است و بعضی مستحب، در کنار مردان قرار داده و هیچ تفاوتی بین آن‌ها قائل نشده است.

آنچه گذشت یک نمونه از آیات قرآن بود که درباره زن و مرد به صورت یکسان سخن گفت و به روشنی دلالت دارد که از نظر فضایل انسانی تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد.

تفاوت در مسئولیت‌ها

البته در برخی مسئولیت‌ها تفاوت‌هایی وجود دارد که نشأت گرفته از اختلاف موجود در ساختمان روح و جسم این دو جنس است. زن نمی‌تواند فرمانده لشکر شود، همان‌گونه که نمی‌تواند عهده‌دار پست قضاوت شود و حکم صادر کند؛^۳ چون دارای روحیه‌ای لطیف است که با خشونت موجود در کارهای جنگی و قضایی سازگار نیست.

۱. از جمله آیاتی که دلالت بر این مطلب دارد آیه شریفه ۱۱ سوره نساء است.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵، ح ۲۲.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶، باب ۲، ح ۱.

این‌که خداوند متناسب با ساختمان روح و جسم هرکدام از مرد و زن مسؤولیت‌هایی را به آن‌ها واگذار کرده بی‌عدالتی نیست، بلکه اگر برخلاف این عمل می‌شد ظلم به‌شمار می‌رفت. در ساختمان بدن انسان مغز مسؤولیتی دارد و قلب مسؤولیتی سنگین‌تر. مغز کنترل تمام اعصاب بدن انسان را برعهده دارد و قلب موظف است به تمام اعضای بدن از فرق سر تا نوک پا آب و غذا برساند و آن‌ها را شستشو دهد. آیا می‌توان گفت چون وظیفه مغز به قلب و وظیفه قلب به مغز سپرده نشده خلاف عدالت انجام شده است؟

بنابراین، تفاوت مسؤولیت‌ها، که نشأت گرفته از تفاوت ساختمان روح و جسم انسان است، خلاف عدالت محسوب نمی‌شود و مشکلی ایجاد نمی‌کند.

سوده همدانی نمونه‌ای از زن قرآنی

مطالعه شخصیت زنان قبل از اسلام و پس از آن نشان می‌دهد که برخی از زنان در سایه عمل کردن به معارف دین به مقامات رفیع و بلندی رسیده‌اند، تا آن‌جا که توانسته‌اند در مقابل جباران بایستند و در تاریخ تأثیرگذار باشند، که یک نمونه آن سوده همدانی است. همدان نام منطقه‌ای در جنوب یمن است که اهالی آن‌جا از شیعیان خالص حضرت علی علیه السلام به‌شمار می‌رفتند.

معاویة بن ابوسفیان برای تحت فشار قرار دادن مردم آن منطقه یکی از خشن‌ترین یاران خود به نام بسر بن ارطاة را فرماندار آن‌جا کرد که آن‌ها را بسیار اذیت و آزار می‌کرد. سوده گفت: من به‌تنهایی از یمن به شام رفته و حکم عزل این فرماندار ظالم و ستمگر را می‌گیرم. گفتند: سوده! معاویه انسان خشنی است ممکن است آسیبی به تو برساند. گفت: با توسل به مولایم علی علیه السلام به‌دنبال این کار می‌روم.

سوده به شام رفت و از معاویه وقت ملاقات گرفت. پسر ابوسفیان او را شناخت. گفت: برای چه به شام آمده‌ای؟ سوده گفت: فرمانداری که برای ما

فرستاده‌ای انسان خشن و ظالمی است. ما می‌توانیم جلوی او را بگیریم، ولی نمی‌خواهیم نظم جامعه را برهم بزنیم. او را خلع کن! معاویه که سخنان سوده را تهدیدی برای حکومتش تلقی کرد گفت: مرا تهدید می‌کنی؟ می‌خواهی دستور دهم تو را دستگیر کرده و در میان قوم و قبیله‌ات سر از بدنت جدا کنند؟!

سوده که دید معاویه بسیار خشن و عصبانی است نگاهش را از او برداشت و اشعار زیر را زمزمه کرد:

صَلَّى اللهُ عَلَى رُوحِ تَضَمَّنَهَا قَبْرُ فَاصِيحٍ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونَا
 قَد حَالَفَ الْحَقُّ لَا يَبِغِي بِهِ بَدَلًا فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونَا

درود خداوند بر آن بدنی که در قبر آرام گرفت و تمام عدالت با او دفن شد. همان آقایی که با حق پیمان بست که نه او از حق جدا شود و نه حق از او. معاویه گفت: منظورت کیست؟ گفت: مولایم علی بن ابی طالب عليه السلام گفت: چگونه؟ سوده گفت: در دوران حکومتش فرمانداری برای ما فرستاد که در ابتدای کار خوب بود ولی پست و مقام به تدریج او را دگرگون ساخت و او ظلم و ستم را آغاز کرد. من برای گزارش ظلم‌هایش به کوفه رفتم. مولایم از خانه‌اش بیرون آمده بود و به سمت مسجد می‌رفت، فرمود: سوده! برای چه به کوفه آمده‌ای؟ گفتم: فرمانداری که برای ما فرستاده‌ای به مردم ستم می‌کند. علی عليه السلام سر به آسمان بلند کرد و خطاب به خداوند عرضه داشت: خداوند! من او را نفرستادم که به بندگان ظلم کند. من از کارهای ناروای او بیزارم! سپس در همان جا، وسط کوچه، قلم و دوات را از جیبش بیرون آورد و حکم عزل او را نوشت. ای معاویه! علی این‌گونه بود! معاویه از برخوردی که با سوده داشت شرمند شد و فرمان عزل فرماندارش را نوشت و به دست سوده داد.^۱ جان‌ها به فدای آن آقایی که نامش هم عدالت را زنده می‌کند!

* * *

۱. سفینة البحار، ج ۴، ص ۳۲۸-۳۲۹.

مخالفت با فرمان خدا و رسولش ممنوع



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾؛ «هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر کنند، اختیاری (دربرابر فرمان خدا) در کار خود داشته باشد؛ و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است».

مقام تسلیم

یکی از مقامات مهم مؤمنان و عارفان واقعی، مقام تسلیم دربرابر خداست، که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است.

مخالفت با فرمان خدا و رسولش، یا تردید در آن، نشانه تزلزل ایمان است. ما باید دربرابر اوامر و فرامین الهی تسلیم باشیم؛ هم دستورات تشریحی و هم فرامین تکوینی.

تسلیم بودن دربرابر اوامر تشریحی

اوامر و دستوراتی که در شرع آمده و واجباتی که به آن امر شده همه را باید

پذیرفته و به جا آوریم و از منہیات و محرّمات الهی دوری گزینیم نه این که گزینشی عمل کرده و آنچه را که به نفعمان است پذیرا باشیم و از آنچه به ضررمان است روی گردان شویم که در این صورت ایمان ما ناقص خواهد بود. خداوند متعال در آیه شریفه ۶۵ سوره نساء می فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛ «به پروردگارت سوگند! که آن ها ایمان نخواهند آورد، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری بطلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند».

یعنی نه تنها اعتراض خود را به زبان نیاورند، بلکه در دل نیز ناراضی نباشند. اگر ما در برابر حکم خدا و رسولش نه نق زده، نه اعتراض کرده و نه در دل ناراضی باشیم به مقام تسلیم که مقام اولیاء الله و عارفان و مؤمنان واقعی است رسیده ایم.

تسلیم بودن در برابر اوامر تکوینی

مؤمنان حقیقی نه تنها در برابر اوامر تشریحی پروردگار، بلکه در مقابل اوامر و حوادث تکوینی الهی نیز تسلیم هستند. گاه حوادثی رخ می دهد که از دایره اختیار ما خارج و ظاهرش به ضرر ماست. ما باید در مقابل چنین حوادثی نیز تسلیم بوده و آن را بپذیریم؛ زیرا معتقدیم: اولاً: خداوند عالم است و از همه چیز اطلاع دارد؛ ثانیاً: حکیم است و از روی حساب کار می کند، و ثالثاً: رحمان و رحیم است. حال اگر این خدای عالم حکیم رحمان و رحیم حادثه ای برای ما رقم زد چرا تسلیم نباشیم؟ حتماً مصلحتی در کار بوده که او می داند و ما نمی دانیم. به چند مثال توجّه کنید، تا این مسئله کاملاً روشن شود:

ازدواج

جووانی به دختری علاقه مند شده و تمام تلاش خود را برای رسیدن به او به کار گرفته و از همه راه های ممکن استفاده کرده، ولی موفق به ازدواج با وی نشده

است. چنین شخصی باید راضی به رضای خداوند باشد. شاید اگر با آن دختر ازدواج می‌کرد فرزند ناقص‌الخلقه‌ای نصیب آن‌ها می‌شد که تا آخر عمر آن‌ها را گرفتار می‌کرد! یا فرزند معتادی روزی‌شان می‌شد که زندگی را به کامشان تلخ می‌کرد! خداوندی که آن‌ها را دوست داشته و از آینده آن‌ها مطلع بوده، برای جلوگیری از این مشکلات و سختی‌ها مقدمات ازدواجشان را فراهم نکرده است.

تحصیلات

یا جوانی به تحصیل در فلان رشته دانشگاهی علاقه‌مند بوده ولی هرچه تلاش و کوشش کرده نتوانسته در آن رشته تحصیل کند و به‌ناچار رشته دیگری انتخاب کرده است.

او نیز باید تسلیم خواست خداوند باشد. شاید اگر در آن رشته موفق می‌شد باید برای ادامه تحصیل به خارج از کشور می‌رفت و چنین سفری دین و دنیای امثال او را به باد می‌داد ولذا خداوند در آن رشته او را موفق نکرد. بنابراین، باید درمقابل فرامین تشریعی و تکوینی الهی تسلیم باشیم.

خضر و موسی علیه السلام

نمونه دیگر تسلیم بودن درمقابل اوامر و فرامین تکوینی، مربوط به داستان حضرت موسی و حضرت خضر علیه السلام است. موسای پیامبر علیه السلام مأمور می‌شود در محضر حضرت خضر علیه السلام آموزش ببیند. آن دو بزرگوار سفر آموزشی را آغاز می‌کنند. در ابتدای سفر، حضرت خضر علیه السلام به شاگردش گوشزد می‌کند که به کارهایش اعتراض نکند تا به‌موقع سر آن را برایش بگوید.

پس از مدتی حرکت، حضرت موسی علیه السلام با صحنه عجیبی روبه‌رو می‌شود. مشاهده می‌کند استادش در گوشه‌ای از کشتی نشسته و مشغول سوراخ کردن کشتی است. موسی علیه السلام طاقت نیاورد و به‌عنوان اعتراض به حضرت خضر علیه السلام گفت: چه می‌کنی؟ قصد داری مسافران کشتی را غرق کنی؟ حضرت خضر علیه السلام

گفت: مگر نگفتم اعتراض نکن تا به موقع فلسفه اقداماتم را برایت شرح دهم؟! موسی علیه السلام گفت: چشم؛ تکرار نمی‌کنم.

سپس دو حادثه دیگر اتفاق افتاد و حضرت موسی علیه السلام اعتراض کرد. حضرت خضر علیه السلام دیگر اجازه همراهی را به وی نداد، ولی قبل از جدایی به شرح کارهایی که انجام داده بود پرداخت: علت سوراخ کردن آن کشتی این بود که کشتی مذکور متعلق به عده‌ای از مردم زحمت‌کش بود که از طریق آن خرج خانواده خود را تأمین می‌کردند و پادشاه آن منطقه دستور داده بود تمام کشتی‌های سالم را برای شرکت در جنگ یا کار دیگری توقیف کنند. من با سوراخ کردن آن سبب شدم کشتی مزبور توقیف نشود و رزق و روزی صاحبان آن قطع نگردد. مثال‌هایی که ذکر شد ظاهرش ناپسند اما باطن آن حکیمانه است.

بنابراین، برای رسیدن به مقصود و مطلوب باید تلاش و کوشش کرد؛ اما اگر علی‌رغم همه تلاش‌ها به آن نرسیدیم، از خدا قهر نکنیم که او عالم و حکیم و رحمان و رحیم است و مصلحت ما را از خود ما بهتر تشخیص می‌دهد. متأسفانه بعضی از مردم کم‌ظرفیت‌اند. اگر چیزی را از خدا بخواهند و خداوند متعال روی مصالحی به آن‌ها ندهد از خدا دین و مذهب و پیامبر و امام قهر کرده و نماز و روزه را ترک می‌کنند، در حالی که نمی‌دانند اگر آن خواسته اجابت می‌شد ممکن بود بدبخت و بیچاره شوند.

شأن نزول: داستان زید و زینب

آیه مورد بحث مربوط به داستان زید و زینب است؛ همان داستان جنجالی و مهمی که برخی از دشمنان اسلام از آن سوء استفاده کردند.

توضیح این‌که: هنگامی که خدیجه کبری علیها السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد زید را از بازار عکاظ خرید و زمانی که شوهرش به پیامبری مبعوث شد او را به همسرش بخشید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زید را آزاد کرد و به فرزندخواندگی پذیرفت.

عرب^۱ به این کار «تَبَنی» می‌گوید. پس از بعثت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زید اسلام را پذیرفت و پیشرفت زیادی کرد، تا آن‌جا که یکی از فرماندهان لشکر اسلام در جنگ موته شد و در همان جنگ به شهادت رسید. خلاصه این‌که رشد و ترقی قابل ملاحظه‌ای کرد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روزگار جوانی زید دختر عمه خود زینب را برای او در نظر گرفت. بدین منظور از زینب خواستگاری کرد. زینب خیال کرد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای خودش خواستگاری می‌کند؛ اما هنگامی که متوجه شد او را برای فرزندخوانده‌اش زید می‌خواهد ناراحت شد و نپذیرفت. گویا با خود گفت: «من نوّه عبدالمطلب و دختر عمه پیامبر اسلام با یک برده آزاد شده ازدواج کنم؟!» در این‌جا بود که آیه شریفه نازل شد و زینب را به این دلیل که برخلاف دستور پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمل کرده توبیخ کرد. هنگامی که زینب آیه شریفه را شنید از کار خود پشیمان شد و با زید ازدواج کرد.^۲

معنای کفو و هم‌تراز بودن در ازدواج

سؤال: زوج و زوجه باید کفو و هم‌تراز باشند. معنای هم‌تراز بودن چیست؟ زوجین در چه چیزهای باید کفو یکدیگر باشند؟ آیا در همه چیز هم‌تراز بودن شرط است؟ اگر زوجه لیسانس دارد زوج هم باید لیسانس داشته باشد؟ اگر سرمایه زوجه فلان مبلغ است زوج هم باید همان مقدار سرمایه داشته باشد؟ اگر سن زوجه فلان مقدار است زوج هم باید همان مقدار سن داشته باشد؟ آیا از نظر رنگ پوست هم باید مثل هم باشند؟ یا این امور مهم نیست و هم‌تراز بودن در امور دیگری مورد توجه اسلام است؟

جواب: از روایات اسلامی استفاده می‌شود که اگر طرف مقابل، مؤمن و عفیف و درستکار بود کفو محسوب می‌شود و هم‌ترازی در بقیه امور شرط نیست. مشکل ازدواج‌های امروز معیارهای ساختگی کفایت و هم‌تراز بودن است. یک

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۷۲؛ تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۳۹؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۴، ح ۱۴.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۶۱.

نفر می‌گفت: «دختری می‌خواهم که در سه چیز از من پایین‌تر باشد؛ قدش، سوادش و سنش!» آیا به‌راستی این امور اعتباری دارد؟ اگر آنچه را که در روایات به‌عنوان معیار کفایت آمده قبول ندارید، لااقل این قدر افراط و تفریط نکنید. به دو روایت در مورد تفسیر کفو بودن توجه فرمایید:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْمُؤْمِنُ كُفُوُ الْمُؤْمِنَةِ، وَالْمُسْلِمُ كُفُوُ الْمُسْلِمَةِ؛ مرد باایمان کفو زن باایمان و مرد مسلمانی کفو زن مسلمانی است».^۱
طبق این روایت، هر مرد مؤمن مسلمانی کفو هر زن مسلمانی محسوب می‌شود و مسئله سن و سال و مال و ثروت و زیبایی و جمال و رنگ و چهره و اندازه قامت و سطح تحصیلات و مانند آن معیار کفایت نیست.

۲. یکی از خوارج، هشام را ملاقات کرد. پرسید: به نظر تو ازدواج غیر عرب با عرب جایز است؟ هشام گفت: آری. دوباره پرسید: عرب‌های غیر قریشی می‌توانند با قریشی‌ها ازدواج کنند؟ گفت: اشکالی ندارد، گفت: (با توجه به جایگاه والای بنی‌هاشم) آیا قریشی‌های غیر بنی‌هاشم حق دارند با بنی‌هاشم ازدواج کنند؟ گفت: مانعی ندارد. پرسید: این احکام را از چه کسی فرا گرفته‌ای؟ گفت: از امام صادق علیه السلام، آن حضرت می‌فرمود:

«أَتَتَكَافَى دِمَاؤُكُمْ وَلَا تَتَكَافَى فُرُوجُكُمْ؛ آیا همه شما مسلمانان در خون با هم هم‌طرازید (و دیه همه مسلمانان یک‌اندازه است). اما در مسئله ازدواج (که اهمیت آن در حد خون مسلمانان نیست) هم‌طراز نیستید؟!».^۲

۳. نتیجه این‌که معیار هم‌طراز بودن در ازدواج، ایمان و اسلام است. بنابراین، خانواده‌ها سخت‌گیری نکنند و هنگامی که جوان مسلمان مؤمن پاک‌دامن به خواستگاری دخترشان آمد تحصیلات و پول و ثروت و مقام و مانند آن را بهانه نکنند و مانع ازدواجشان نشوند.

* * *

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ابواب مقدمات النکاح، باب ۲۵، ح ۱.

۲. همان، باب ۲۶، ح ۳.

مبارزه با سنت‌های غلط



خداوند متعال در ادامه داستان زید و زینب می‌فرماید:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾؛ «(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی (به فرزندخوانده‌ات زید) می‌گفتی: «همسرت را برای خود نگهدار و از خدا پرهیز» و در دل خود چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده‌هایشان هنگامی که از آنها بی‌نیاز شدند (و آنها را طلاق دادند) نباشد؛ و فرمان خدا انجام‌شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود)».

همان‌گونه که گذشت پیامبر اسلام ﷺ دختر عمه‌اش زینب را برای برده آزادشده‌اش، که وی را به پسرخواندگی پذیرفته بود، خواستگاری کرد. زینب

تمایلی به این ازدواج نداشت چون او را هم طراز خود نمی دانست. زید برده‌ای آزادشده بود و زینب از نواده‌های عبدالمطلب و از طایفه بنی‌هاشم و دختر عمه پیامبر اسلام ﷺ و لذا به خواستگاری جواب منفی داد. اسلام برای از بین بردن این سنت غلط و این که هم‌طرازی قبیله‌ای در مسئله ازدواج اعتباری ندارد، به زینب دستور داد به ازدواج با زید رضایت دهد و این ازدواج سرگرفت.

زینب و زید زندگی مشترک را آغاز کردند؛ اما نتوانستند باهم کنار آیند و ناسازگاری‌ها آغاز شد. علت اصلی اختلافات آن‌ها در تاریخ ذکر نشده، شاید عامل آن عدم تفاهم اخلاقی بوده است.

زینب از پیامبر ﷺ اجازه طلاق گرفت، اما آن حضرت با جدایی‌شان موافقت نکرد. زینب اصرار کرد و هنگامی که رسول خدا ﷺ مشاهده کرد ادامه زندگی مشترک آن‌ها امکان‌پذیر نیست صیغه طلاق آن‌ها را جاری کرد و آن‌ها از هم جدا شدند. پس از طلاق، زینب احساس شکست کرد. چون:

اولاً: با برده‌ی آزادشده‌ای ازدواج کرده بود که او را در شأن خود نمی دانست و صرفاً به خاطر فرمان خدا و رسولش موافقت کرده بود.

ثانیاً: این زندگی مشترک دوامی نداشت و به جدایی منتهی شد. بدین علت پیامبر اسلام ﷺ برای جبران شکست روحی زینب از او خواستگاری کرد و او را به عقد خود درآورد.

این ازدواج در حالی صورت گرفت که عرب پسرخوانده را همچون پسر خود می دانست و ازدواج با همسرش را جایز نمی شمرد. خداوند به منظور مبارزه با این سنت غلط از یک سو، و جبران شکست روحی زینب از سوی دیگر، فرمان ازدواج پیامبر اکرم ﷺ را با آن زن صادر کرد. آیه ۳۷ سوره احزاب در پی همین ماجرا نازل شد. به شرح و تفسیر این آیه توجه فرمایید:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ﴾؛ «(و به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او

نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی (به فرزندخوانده‌ات زید) می‌گفتی: «همسرت را برای خود نگهدار و از خدا بپرهیز» و در دل خود چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند».

منظور از نعمتی که خداوند به زید ارزانی داشت، نعمت اسلام و ایمان بود که از مهم‌ترین نعم الهی است. و منظور از نعمتی که پیامبر اسلام ﷺ به زید داد نعمت آزادی او از بردگی بود. ﴿وَتَخَشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾؛ «و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی».

پیامبر اکرم ﷺ از این نمی‌ترسید که مردم او را اذیت و آزار کنند؛ بلکه از این وحشت داشت که منافقان با سم‌پاشی‌های خود در مورد این ازدواج، پایه‌های اسلام را سست کنند. ﴿فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾؛ «هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده‌هایشان هنگامی که از آن‌ها بی‌نیاز شدند (و آن‌ها را طلاق دادند) نباشد؛ و فرمان خدا انجام‌شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود)».

زینب از این که خداوند فرمان ازدواجش را با پیامبر اکرم ﷺ صادر کرد بسیار خوشحال بود و در این مورد در برابر سایر همسران پیامبر افتخار می‌کرد.^۱

سم‌پاشی دشمنان

همان‌گونه که پیامبر اکرم ﷺ پیش‌بینی می‌کرد، دشمنان اسلام از داستان ساده زینب و پیامبر ﷺ سوء استفاده کرده و سم‌پاشی کردند، از جمله این که نوشته‌اند: «هنگامی که پیامبر ﷺ برای احوالپرسی زید به خانه او آمد، همین که در را گشود،

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۶۴.

چشمش به جمال زینب افتاد، و گفت: «سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ النُّورِ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ؛ منزّه است خداوندی که خالق نور است و جاوید و پربرت است خدایی که احسن الخالقین است»^۱ و این جمله را دلیل بر علاقه پیامبر ﷺ به زینب گرفته‌اند و گفته‌اند: «پیامبر منتظر بود زید زینب را طلاق دهد تا با او ازدواج کند!» در حالی که این داستان از اساس دروغ است؛ زیرا:

اولاً: پیامبر ﷺ اولین باری نبود که زینب را می‌دید، بلکه دخترعمه و پسر دایی همچنین دخترعمو و پسرعمو با هم بزرگ می‌شوند و در طول عمر بارها همدیگر را می‌بینند.

ثانیاً: هنگامی که پیامبر ﷺ از زینب برای زید خواستگاری کرد، زینب خیال کرد پیامبر ﷺ برای خودش خواستگاری کرده است و خوشحال شد و تمایلش را برای ازدواج با پیامبر ﷺ نشان داد. اگر آن حضرت مایل به ازدواج با او بود، همان موقع اقدام می‌کرد.

ثالثاً: هنگامی که اختلاف بین زید و زینب آشکار شد و زید تصمیم گرفت زینب را طلاق دهد، به شهادت قرآن مجید پیامبر ﷺ با طلاق موافقت نکرد و به زید سفارش فرمود که در طلاق شتاب نکند؛ در حالی که اگر مایل به ازدواج با زینب بود باید او را تشویق به طلاق می‌کرد. بنابراین، شکی در مجعول بودن داستان فوق باقی نمی‌ماند.

فرزندخوانده فرزند نیست!

کسانی که فرزندی را به فرزندخواندگی می‌پذیرند توجه داشته باشند که فرزندخوانده فرزندی محسوب نمی‌شود و از یکدیگر ارث نمی‌برند، مگر

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۴۸، ذیل آیه ۳۷ سوره احزاب؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۱۱، ح ۸۵۲۱؛ تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۷۲ و ۱۷۳، ذیل آیات ۴ و ۵ سوره احزاب.

این که از ثلث مالشان برای یکدیگر وصیت کنند، و به یکدیگر محرم نیستند، مگر این که از طریق شرعی ایجاد محرمیت شود.^۱

سنت‌های عصر جاهلیت و چگونگی برخورد اسلام با آنها

در عصر جاهلیت سنت‌های فراوانی وجود داشت که اسلام با آنها برخوردی متفاوتی کرد که این سنت‌ها از این جهت به سه بخش تقسیم می‌شوند:

۱. سنت‌های خوب و قابل پذیرش که اسلام آنها را پذیرفت.
۲. سنت‌های بد قابل اصلاح که اسلام آنها را اصلاح کرد.
۳. سنت‌های بد غیر قابل اصلاح که اسلام آنها را حذف کرد.

سنت‌های شایسته

از جمله سنت‌های خوبی که اسلام آنها را پذیرفت پنج سنتی بود که حضرت عبدالمطلب^۲ آنها را تأسیس کرد و در میان عرب رواج داد. امام رضا^{علیه السلام} از قول پدران بزرگوارش سنت‌های مذکور را چنین نقل کرده است:

۱. «حَرَمَ نِسَاءَ الْأَبَاءِ عَلَيَّ الْأَبْنَاءِ؛ ازدواج انسان با زن پدرش را حرام کرد» یعنی

۱. چنانچه فرزندخوانده دختر باشد اگر پدر پدرخوانده در حیات باشد می‌تواند عقد موقت آن دختر را با اجازه حاکم شرع، برای پدر خویش بخواند تا حکم زن پدر را پیدا کند و بر تمام پسران و نوه‌ها و نتیجه‌های پدرش محرم شود. و اگر خواهر، یا مادر، یا زن برادر، یا برادرزاده‌ها، یا خواهرزاده‌های پدرخوانده شیر داشته باشند، و آن بچه شیرخوار باشد و از شیر آنها (با شرایط لازم) بخورد حکم خواهرزاده، یا خواهر یا برادرزاده یا خواهرزاده رضاعی اش را پیدا می‌کند و محرم می‌شود. و اگر پسر باشد راه محرمیت آن است که شیر خواهر، یا مادر، یا زن برادر، یا خواهرزاده‌ها، یا برادرزاده‌های آن زن فاقد فرزند را بخورد تا آن زن، خاله یا خواهر یا عمه یا خاله رضاعی آن پسر شود و محرم گردد. و اگر دوران شیرخوارگی پسر بچه گذشته باشد راهی برای محرمیت او نیست.
۲. عبدالمطلب جد بزرگوار پیامبر اسلام^{صلی الله علیه و آله} مرد صالح و محترمی بود، تمام مردم مکه و عرب برایش احترام خاصی قائل بودند و برخی معتقدند وی جزء اوصیای حضرت عیسی^{علیه السلام} بود. شرح حال نیاکان پیامبر^{صلی الله علیه و آله}، از جمله حضرت عبدالمطلب را در فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۸۹ به بعد مطالعه فرمایید.

اگر پدری فوت کرد یا همسرش را طلاق داد، پسرش حق ندارد با زن سابق پدرش ازدواج کند. این حکم در آیه شریفه ۲۲ سوره نساء نیز آمده است «وَلَا تَنْكِحُوا...».

۲. «وَسَنَّ الدِّيَةَ فِي الْقَتْلِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ؛ دِيَةٌ قَتْلٍ رَا صَد شتر قرار داد». در عصر جاهلیت کشتن انسان مهم نبود، لذا عبدالمطلب برای جلوگیری از ریختن خون انسان‌ها دیه آن را یکصد شتر قرار داد که دیه سنگینی بود.

۳. «وَكَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ؛ عبدالمطلب (به هنگام طواف) هفت دور بر گرد خانه خدا می‌چرخید». ظاهراً طواف در آن زمان عدد خاصی نداشت و لذا جد بزرگوار پیامبر ﷺ هفت دور را برای آن انتخاب کرد، که مورد پذیرش اسلام قرار گرفت.

۴. «وَوَجَدَ كَنْزًا فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ؛ آن حضرت گنجی پیدا کرد و خمس آن را پرداخت» شاید گنج مذکور به هنگام حفر چاه زمزم پیدا شد.

۵. «وَسَمَّى زَمْزَمَ حِينَ حَفَرَهَا سِقَايَةَ الْحَاجِّ؛ نام زمزم را سقایه الحاج گذاشت»^۱ یعنی چاه زمزم وسیله سیراب کردن حجاج خانه خداست. به این مطلب نیز در آیه شریفه ۱۹ سوره توبه اشاره شده است.

نتیجه این که اسلام سنت‌های خوب به جا مانده از عصر جاهلیت را، نظیر آنچه از حضرت عبدالمطلب نقل شده، امضا کرد.

سنت‌های قابل اصلاح

و اما از نوع دوم سنت‌ها، یعنی سنت‌های بد قابل اصلاح، می‌توان به سنت بدقدمی زنان اشاره کرد. در میان عرب جاهلی مشهور بود که زنان شوم و بدقدم‌اند! پیامبر اکرم ﷺ برای اصلاح این سنت ناپسند فرمود:

«فَأَمَّا الْمَرْءَةُ فَشَوْمُهَا غَلَاءٌ مَهْرُهَا؛ زنانی بدقدم هستند که مهریه آن‌ها بسیار

۱. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۹، ح ۶۹.

سنگین باشد»^۱ و در ادامه همان روایت فرمود: «وَمِنْ شُومِهَا شِدَّةٌ مَّوْنَتِهَا؛ بدقدمی و شومی زنان در هزینه‌های زیاد آنان است».

طبق فرمایش پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه زنان شوم نیستند، بلکه زنانی که مهریه‌ای سنگین دارند و بسیار پرخرج‌اند و اهل بریز و بیاش هستند، زنان بدقدمی محسوب می‌شوند.

اسلام با اصلاح یک سنت غلط و بد عصر جاهلی، آن را در قالب نو و تغییر یافته به جامعه عرضه کرد.

سنت‌های ناشایست

و اما سنت‌های نوع سوم، یعنی سنت بد غیر قابل اصلاح فراوان است؛ از جمله می‌توان به ننگ شمردن فرزند دختر و زنده به گور کردن وی اشاره کرد، که در مباحث گذشته به‌طور مفصل در مورد آن بحث شد.

از دیگر سنت‌های گروه سوم - که شرح آن نیز گذشت - عدم جواز ازدواج با همسر پسرخوانده و لزوم هم‌طرازی قبیله‌گی در ازدواج بود که اسلام به شدت با آن نیز مقابله کرد. متأسفانه این سنت غلط هنوز در گوشه و کنار به چشم می‌خورد: در مقدمه ابن خلدون خواندم: «فلان عجم ایرانی با فلان عرب ازدواج کرد و آن عرب ذلت ازدواج با یک عجم را پذیرفت!»^۲ گاهی یک سنت غلط در جامعه‌ای آن قدر رسوخ می‌کند که برخی از دانشمندان آن جامعه نیز آن را ارزش می‌پندارند!

سنت‌های نیاکان و پیشینیان

سؤال: سنت‌های نیاکان و پیشینیان در همه جا اهمیت دارد. آیا باید همه آن‌ها را چشم و گوش بسته بپذیریم، یا همه آن‌ها را انکار کنیم؟

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ابواب المهور، باب ۵، ح ۱۰.

۲. تاریخ العلامه ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۳.

جواب: همان‌گونه که گذشت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با سنت‌ها سه‌گونه برخورد می‌کرد. ما هم در برخورد با سنت‌های نیاکان و پیشینیان باید همین‌گونه رفتار کنیم؛ سنت‌های خوب را بپذیریم، سنت‌های بد قابل اصلاح را اصلاح کنیم و سنت‌های غلط غیر قابل اصلاح را حذف سازیم، و به صرف این‌که سنت گذشته‌گان است چشم و گوش بسته آن‌ها را نپذیریم. به‌عنوان مثال، سنت‌های خوب عید نوروز از قبیل خانه‌تکانی و نظافت و دیدوبازدید را که مطابق عقل و شرع و فطرت است می‌پذیریم و سنت‌هایی مانند سیزده به‌در را که سنت غلطی است، اصلاح کرده و آن را تبدیل به روز طبیعت می‌کنیم تا مردم با رفتن به دل طبیعت آثار خدا را دیده، بر ایمان و معرفتشان بیفزایند و شکر نعمت‌های خدا را به‌جا آورند. و سنت‌های خرافی مانند مراسم چهارشنبه‌سوری را که با هیچ عقل سلیم و فطرت پاکی سازگاری ندارد و قابل اصلاح نیست حذف می‌کنیم. به‌راستی این مراسم خرافی هر ساله چقدر خسارت به بار می‌آورد، و منتهی به از بین رفتن برخی از انسان‌ها و ناقص‌العضو شدن تعداد دیگر می‌گردد. آیا به‌صرف این‌که گذشته‌گان چنین کاری می‌کردند می‌توان به آن پایبند بود؟

سنت‌های مذهبی!

در مسائل مذهبی مراسمی به نام عاشورای حسینی داریم که سنت‌های بسیار خوبی در آن وجود دارد؛ مانند اقامه مجالس عزای حسینی، راه‌اندازی دسته‌های عزاداری، تعطیلی روز تاسوعا و عاشورا، جذب جوانان و نوجوانان به مجالس امام حسین علیه السلام، اقامه نماز ظهر عاشورا به جماعت در خیابان‌ها و کوچه‌ها و مساجد و مانند آن، که باید روزبه‌روز با قدرت و قوت بیشتر انجام شده و توسعه یابد، که بحمدالله چنین است و خواهد بود. اما متأسفانه سنت‌های غلطی هم وجود دارد که هیچ مجوز شرعی و عقلی ندارد و ما نباید صرف این‌که در گذشته انجام می‌شده، آن را انجام دهیم. به دو نمونه آن توجه بفرمایید:

۱. بعضی از عزادارها در برخی مناطق در مراسم عزاداری شیشه بزرگی را خرد و الک کرده، روی زمین پهن می‌کنند، سپس لخت می‌شوند و روی آن غلط می‌زنند و حتی بچه‌های کوچک خود را وادار به این کار می‌کنند! متأسفانه در یک مورد، بچه‌ای که مجبور به این کار شده بود بدنش عفونت کرد و از دنیا رفت!

۲. بعضی افراد هنگامی که به زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام مشرف می‌شوند صورت خود را بر زمین کشیده و به سمت قبر مطهر آن حضرت حرکت می‌کنند که در نتیجه تمام پوست صورتشان از بین می‌رود! چه کسی مجوز این گونه کارها را داده است؟ بدون شک این کارها حرام است. بنابراین، ما نباید تمام سنت‌ها را چشم و گوش بسته پذیرفته و بدان عمل کنیم، بلکه آنچه خوب و عاقلانه است پذیرا باشیم و از غیر آن رو برگردانیم.

سنت‌های ازدواج

برخی از سنت‌های ازدواج سنت‌های بسیار خوبی است؛ مانند این که موقع اجرای صیغه عقد عروس خانم باید بر روی سجاده‌ای که رو به قبله پهن شده بنشیند و قرآنی هم به دست گیرد و آن را تلاوت کند. یا در بعضی مناطق رسم است که به هنگام رفتن عروس به منزل شوهر ظرف غذایی شامل مقداری نان و سبزی و پنیر همراه او می‌فرستند، که به معنای غذای ساده و پرهیز از زندگی پرزرق و برق است. این قبیل سنت‌های ازدواج سنت‌های خوبی است. اما سنت‌هایی از قبیل مهریه‌های بسیار سنگین، جهیزیه‌های کمرشکن، برپایی مراسم جشن عروسی به همراه اسراف و تبذیر و اختلاط زن و مرد و گناه و معصیت، سنت‌های ناشایست و حرامی است و باید از آن‌ها پرهیز کرد. متأسفانه گاه به بهانه حفظ آبرو، آلوده این سنت‌ها می‌شوند.

آبرویی که در سایه گناه و معصیت، یا زیر بار قرض رفتن و مانند آن به دست می‌آید، چه ارزشی دارد؟! نتیجه این که ما به تبعیت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در هر

زمینه‌ای باید سنت‌های خوب و موافق عقل و شرع را احیا کرده، سنت‌های بد قابل اصلاح را اصلاح نموده و از سنت‌های بد غیر قابل اصلاح پرهیز کنیم.

خطر پایه‌گذاری سنت‌های ناپسند

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَمِثْلَ أُجُورِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئاً، وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهُ وَمِثْلَ أَوْزَارِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئاً؛ هرکس سنت خوبی بگذارد تمام کسانی که به آن سنت عمل کنند ثوابش را در نامه عمل پایه‌گذار آن سنت می‌نویسند بدون این‌که چیزی از ثواب عاملین به آن سنت کسر شود. و هرکس سنت زشتی را پایه‌گذاری کند و پس از او به آن سنت عمل شود گناه تمام کسانی که به آن عمل کرده‌اند در نامه عمل پایه‌گذار آن سنت نیز ضبط می‌شود، بدون آن‌که چیزی از گناه عاملان آن کم شود».^۱

کسی که سنت نیکوی نماز جماعت ظهر عاشورا را پایه‌گذاری کرده، ثواب تمام کسانی که به این سنت عمل کنند در نامه او نوشته می‌شود، بدون این‌که ذره‌ای از ثواب آنان کسر شود و اما کسی که سنت زشت غلطیدن روی خرده‌شیشه‌ها را پایه‌گذاری کرده گناه تمام کسانی که پس از او به آن عمل کرده‌اند برای پایه‌گذار آن نیز نوشته می‌شود، بدون این‌که چیزی از گناهان عاملان آن کسر شود. سعی کنیم مؤسس سنت‌های بد و ناپسند نباشیم که مسئولیت آن سنگین است و تا زمانی که به آن عمل می‌شود در گناه آن شریک خواهیم بود.

اطعام میهمانان در مجالس ختم

یکی از سنت‌های غلط، دعوت گسترده بازماندگان متوفی از مردم برای اطعام

۱. میزان الحکمة، ج ۴، ص ۳۱۶، باب ۱۸۹۶، ح ۹۱۱۳.

در مراسم سوم و هفتم و چهلم و مانند آن است؛ در صورتی که دستور داده شده تا مدتی^۱ برای صاحبان عزا غذا برده شود تا آن‌ها به مراسم خود بپردازند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«لَا وَليمةَ إِلَّا فِي حَمْسٍ فِي عُرْسٍ أَوْ حُرْسٍ أَوْ عِدَارٍ أَوْ وَكَارٍ أَوْ رِكَازٍ فَأَمَّا الْعُرْسُ
التَّزْوِيجُ وَالْحُرْسُ النَّقَاسُ بِالْوَلَدِ وَالْعِدَارُ الْخِتَانُ وَالْوِكَارُ الرَّجْلُ يَشْتَرِي الدَّارَ وَالْوِكَازُ
الَّذِي يَقْدُمُ مِنْ مَكَّةَ؛ سور دادن فقط در پنج مورد مناسب است: ۱. مراسم ازدواج
۲. تولد فرزند ۳. مراسم ختنه ۴. خرید خانه ۵. بازگشت از سفر مکه»^۲ در غیر این
پنج مورد ولیمه نیست و اطعام در مجالس ختم جزء آن نمی‌باشد.

* * *

۱. رساله توضیح المسائل، م ۵۸۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۵۷، باب ۲۹، ح ۱.

نگران سمپاشی‌ها مباش



به این آیه شریفه توجه فرمایید:

«مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا»؛ «هیچ‌گونه منعی بر پیامبر در آنچه خدا برای او مقرر داشته نیست؛ این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده‌اند نیز جاری بوده؛ و فرمان خداوند روی حساب و تدبیر کاملی است».

ظاهراً این آیه، دنباله همان داستان زید و زینب است، که پیامبر ﷺ با شکستن سنتی، با زن مطلقه پسرخوانده‌اش ازدواج کرد. چنین وصلتی در آن عصر و زمان دو ایراد داشت:

اولاً: در شأن پیامبر ﷺ نبود که با زن مطلقه برده آزادشده‌اش ازدواج کند.
ثانیاً: مردم جاهلیت همسر پسرخوانده را عروس انسان می‌دانستند و ازدواج با عروس را حرام. پیامبر ﷺ به فرمان خداوند متعال با زینب ازدواج کرد و هر دو سنت را شکست.

دل‌داری خداوند به پیامبر اسلام ﷺ

پس از ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با همسر مطلقه پسرخوانده‌اش و سنت شکنی‌های

آن حضرت، سم‌پاشی‌های متعددی علیه آن حضرت صورت گرفت. خداوند متعال در آیه مورد بحث به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دل‌داری می‌دهد و از او می‌خواهد که فقط به فکر اجرای فرامین الهی باشد و نگران عکس‌العمل‌های منافقان و دشمنان اسلام نباشد. چون آن‌ها همواره به دنبال بهانه‌جویی هستند و نمی‌توان احکام الهی را به علت بدگویی و عیب‌جویی آن‌ها رها کرد. خداوند در ادامه این مطلب را به پیامبرش گوشزد می‌کند که تنها تو نیستی که بدخواهان و منافقان از او عیب‌جویی می‌کنند، بلکه انبیای پیشین نیز گرفتار چنین افرادی بودند.

مبارزه انبیای پیشین با سنت‌های غلط

آری! هر پیامبری که به مبارزه با خرافات و سنت‌های غلط می‌پرداخت از او عیب‌جویی کرده و عکس‌العمل‌های نامناسبی درباره او نشان می‌دادند. بدترین سنت اقوام پیشین بت‌پرستی بود و همه پیامبران با این سنت غلط مبارزه کردند و لذا مورد هجوم بت‌پرستان و مشرکان قرار گرفتند.

عکس‌العمل قوم شعیب عَلَيْهِ السَّلَام درباره آن پیامبر الهی

قوم شعیب عَلَيْهِ السَّلَام علاوه بر بت‌پرستی، در مسیر اقتصادی نیز بی‌بندوبار بودند. حضرت شعیب عَلَيْهِ السَّلَام، هم با سنت غلط بت‌پرستی آن‌ها مبارزه کرد و هم در مقابل بی‌بندوباری‌های اقتصادی آن‌ها ایستاد. آن قوم مشرک خطاب به حضرت شعیب عَلَيْهِ السَّلَام گفتند: «قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ»؛ «ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند، ترک کنیم؛ یا آنچه را می‌خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟! تو که مرد بردبار و فهمیده‌ای هستی!»^۱

۱. سوره هود، آیه ۸۷

این قوم لجوج و عنود و نادان، جسارت را به حدی رساندند که نعوذ بالله کار پیامبران را بی‌عقلی و کار خود را عاقلانه می‌پنداشتند!

عکس‌العمل قوم حضرت ابراهیم علیه السلام در برابر آن حضرت

حضرت ابراهیم علیه السلام با دلایل مختلف ثابت کرد که بت پرستی کار غلطی است. ابتدا بت‌ها را شکست و با این عمل به بت پرستان پیام داد که اگر بت‌ها خدا هستند چگونه یک بشر قادر است آن‌ها را درهم بشکند و آن‌ها هیچ دفاعی از خود نمی‌کنند؟ در مرحله بعد که آن حضرت را محاکمه کردند فرمود: «از بت بزر که سالم مانده پیرسید چه کسی بت‌ها را شکسته است؟»^۱ حضرت با طرح این سؤال، از بت پرستان اقرار گرفت که بت‌ها نمی‌توانند سخن بگویند و قادر به دفاع از خود نیستند. بت‌هایی که قادر به محافظت از خود نیستند چگونه می‌خواهند از پرستندگان خود در سفر و حضر مراقبت کنند؟ بدین شکل حضرت ابراهیم علیه السلام ثابت کرد که بت پرستی کار غلطی است. اما کسانی که چشم و گوش بسته دنبال سنت‌های غلط آبا و اجداد و نیاکان خود بودند گفتند: «او را آتش بزیند!»^۲ هنگامی که انسان چشم و گوش بسته دنبال سنت‌های نادرست و غلط بیفتد، تا این اندازه بی‌منطق می‌شود و در برابر حق مواضع غیر عاقلانه‌ای می‌گیرد.

بهت و حیرت بت پرستان مکه مکرمه

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با عزت و سرافرازی مکه را فتح کرد و وارد شهرش شد و بر مشرکان و بت پرستان مسلط گردید، تصمیم گرفت خانه توحید را که مرکز بت‌های رنگارنگ شده بود، پاک‌سازی کند. به علی علیه السلام فرمود: «بر دوش من

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۳.

۲. سوره انبیاء، آیه ۶۸.

بالا برو و بت‌ها را پایین بریز»^۱ این افتخاری بود که تنها نصیب امیر مؤمنان علی علیه السلام شد و هیچ‌کسی دیگری به آن نائل نشد. حضرت علی علیه السلام با بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت و بت‌ها را یکی پس از دیگری به پایین انداخت و شکست. بت پرستان که شاهد این صحنه تلخ و دردناک بودند با خود می‌گفتند: «هم‌اکنون زلزله‌ای رخ می‌دهد»، «بی‌درنگ صاعقه‌ای نازل خواهد شد و همه چیز را نابود می‌کند!»، «در این لحظه آسمان به زمین خواهد ریخت» ولی آب از آب تکان نخورد و فهمیدند که بت پرستی خرافه‌ای از نیاکانشان بوده و نباید به آن توجه می‌کردند. بنابراین، نباید چشم و گوش بسته به دنبال هر رسم و عادت و سنتی برویم، بلکه تنها باید سنت‌های خوب را که هماهنگ با عقل و شرع است گرفته و غیر آن را رها کنیم.

سنت‌های بد و خوب عصر و زمان ما

در عصر و زمان ما نیز هم سنت‌های پسندیده وجود دارد و هم سنت‌های ناپسند که باید سنت‌های ناپسند را رها کرده و به سنت‌های پسندیده عمل کنیم. به چند نمونه از هر یک توجه فرمایید:

سنت‌های ناپسند

۱. قربانی‌هایی که در مسیر دستجات عزاداری انجام می‌شود و عزاداران از روی خون‌ها عبور کرده و با همان کفش‌ها وارد مسجد و حسینیه می‌شوند و همه جا را آلوده می‌کنند، از جمله سنت‌های ناپسند است. می‌دانیم که خون مرکز آلودگی‌هاست به همین دلیل هنگامی که پزشک می‌خواهد به علت بیماری بیمار پی ببرد خون او را آزمایش می‌کند. علاوه بر این که نجس است و پخش و نشر آن

۱. تفسیر اثنی عشری، ج ۱۴، ص ۳۷۳؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۶۸.

سبب سرایت نجاست به همه جا می‌شود. بنابراین لازم است قربانی‌ها را در گوشه‌ای، که محل عبور و مرور نیست ذبح کنند، سپس خون ریخته‌شده را بشویند و از گوشت آن طبق ضوابط شرعی استفاده کنند.

۲. هنگامی که عملیات ساختمانی آغاز می‌گردد و سقف آن زده می‌شود، حیوانی را ذبح کرده، خونش را به سقف می‌پاشند، سپس روی همان خون‌ها گچ‌کاری کرده و بدین وسیله تمام ساختمان را نجس می‌کنند و متأسفانه گاه، این کار را در موقع بنای مساجد نیز انجام می‌دهند!

اصل قربانی کار خوبی است، اما مالیدن خون آن به ساختمان، به شکلی که گفته شد، سنت غلطی است که باید از آن پرهیز گردد.

۳. در بعضی از مراسم عزاداری، که توسط مداحان کم‌تجربه اداره می‌شود، عزاداران هنگام عزاداری و نوحه‌خوانی بالا و پایین می‌پرند! این کارها اهانت به عزاداری امام حسین علیه السلام است در حالی که مجالس آن حضرت باید وزین و سنگین باشد و بر همگان، به خصوص مداحان پیشکسوت و باتجربه لازم است که چنین افرادی را با زبان خوش توأم با ادب و احترام ارشاد کنند.

۴. برخی از مردم هنگام مواجهه با مشکلات به سراغ رَمال‌ها و جن‌گیرها می‌روند. عده‌ای حقّه‌باز و سودجو به نام جن‌گیر و فال‌گیر از جهل مردم سوءاستفاده کرده و پول زیادی از آن‌ها می‌گیرند و گاه سوء استفاده‌های دیگری نیز می‌کنند. در حالی که نه جن‌ها با ما کاری دارند و نه ما با آن‌ها کار داریم و بهترین کار برای حلّ چنین مشکلاتی این است که پنج مرتبه آیه‌الکرسی را بخوانیم و به خود و اطرافیان خود بدمیم و صدقه‌ای هرچند کم بپردازیم؛ تا به لطف خدا مشکلات حل شود.

۵. اجاره دادن آشپزخانه مساجد، که متأسفانه اخیراً در بعضی مناطق رایج شده، سنتی زشت است و شرعاً جایز نیست. و گاه به هنگام نوسازی مساجد بخشی از آن را تبدیل به مغازه می‌کنند تا محل درآمدی برای مسجد باشد در

حالی که نمی توان چیزی از مسجد را تبدیل به مغازه کرد. البته اگر واقف به هنگام وقف زمین مسجد، بخشی از آن را برای مغازه در نظر بگیرد، یا شرط کند که آشپزخانه مسجد را برای رفع نیازهای آن اجازه دهند اشکالی ندارد؛ اما پس از تحقق وقف، این کار حتی با اجازه و رضایت واقف جایز نیست. متولیان مساجد باید توکل بر خدا کرده، و هزینه های مسجد را از طریق کمک های مردمی و دیگر راه های مشروع تأمین کنند و مرتکب این کارهای نامشروع نشوند.

سنت های پسندیده

۱. گروهی به نام «جمعیت آزادی زندانیان» تشکیل شده که برای آزادی زندانیان بی گناه تلاش می کنند. عده ای از زندانیان مرتکب جرمی نشده اند و فقط به دلیل بدهی در زندان هستند و گاه بدهی آنان مبلغ زیادی نیست، به گونه ای که می توان با صد میلیون تومان سی زندانی را آزاد کرد. این سنت، سنت بسیار خوبی است و با توجه به این که در عصر و زمان ما موضوع آزاد کردن برده، که مورد تأکید و سفارش حضرات معصومین علیهم السلام است، از بین رفته، امید است که آزاد کردن زندانیان ثواب آزاد کردن بنده را داشته باشد.

۲. گروه دیگری برای کمک به بیماران کلیوی تشکیل شده است. برخی از بیماران از ناراحتی های کلیوی رنج برده و گرفتار دیالیز هستند. این اشخاص هفته ای دو مرتبه و هر بار حدود شش ساعت زیر دستگاه دیالیز قرار می گیرند که درحقیقت هر بار جان می دهند و تا زمانی که کلیه جدیدی به آنها پیوند زده نشود این کار طاقت فرسا ادامه دارد. جمعیت بیماران کلیوی با استفاده از کمک های مردمی کلیه هایی را تهیه کرده و به این افراد نیازمند که در نوبت پیوند کلیه هستند اهدا می کند. آنها نه یک کلیه، که درحقیقت یک زندگی جدید را به این بیماران هدیه می کنند و خود سالیان طولانی با یک کلیه به زندگی خود ادامه می دهند. این سنت هم سنت بسیار خوب و پسندیده ای است.

۳. یکی دیگر از سنّت‌های پسندیده وصیت برای اهدای عضو است، که اخیراً مرسوم شده است. بعضی از مردم مؤمن وصیت می‌کنند که اگر خدای ناکرده مبتلا به مر مغزی شدند یا در کما فرو رفتند و برگشت آن‌ها به زندگی امکان‌پذیر نبود، اعضای بدنشان را به نیازمندان پیوند، اهدا کنند. این کار از نظر شرعی نیز اشکالی ندارد؛ چون مشکل مهم مسلمانی حل می‌شود.^۱

۴. مجالس جشن ازدواج گروهی، از دیگر سنّت‌های حسنه است. گاه ۵۰ تا ۱۰۰ زوج جوان در یک مجلس جشن، زندگی مشترک خود را آغاز می‌کنند، و هزینه‌ای که برای یکی دو عروسی پرهزینه می‌شود، در آن مجلس خرج شده و بین تمام آن زوج‌ها تقسیم می‌گردد و با این کار از اسراف و تبذیر جلوگیری می‌شود.

۵. «خیرین مدرسه‌ساز» گروه دیگری هستند که سنّت پسندیده ساختن مدرسه را در پیش گرفته‌اند. ما هم در سال امیرالمؤمنین علی علیه السلام تصمیم گرفتیم ۱۱۰ مسجد در مناطق محروم، به‌ویژه مناطقی که اهل سنّت مسجد داشتند و شیعیان نداشتند، بسازیم و بحمدالله این کار انجام شد و دوستان ما این کار را همچنان انجام می‌دهند و مؤسسه ۱۱۰ مسجد تاکنون بیش از ۱۱۰ مسجد ساخته است. اخیراً خیرینی برای ساخت حوزه‌های علمیه تشکیل شده و در مناطق مورد نیاز مدارس دینی ساخته و تحویل حوزه علمیه آن منطقه می‌دهند. این سنّت نیز از سنّت‌های خوب و ماندگار خواهد بود.

خداوندا! به همه ما توفیق عمل به سنّت‌های خوب و ترویج آن و ترک سنّت‌های بد و حذف آن را عنایت فرما.

* * *

۱. شرح این مطلب را در کتاب احکام پزشکی، ص ۱۲۴ نوشته‌ایم.

تبلیغ دین



خداوند متعال در آیه فوق، که دنباله داستان زید و زینب است، می فرماید:
﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾؛
«پیامبران پیشین) کسانی بودند که رسالت‌های الهی را تبلیغ می کردند و از او بیم داشتند، و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند؛ و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آنها است)».

منظور از «رسالات الله» مجموعه تعلیمات دینی اعم از اصول عقاید و فروع دین و احکام و اخلاق و انذارها و تبشیرهاست. پیامبران الهی همه این‌ها را ابلاغ کرده و در این مسیر از هیچ کوششی فروگذار نمی کردند.

شرایط تبلیغ

از آیه شریفه استفاده می شود که سه شرط برای تبلیغ پیامبران لازم است. دو شرط دیگر هم از روایات استفاده می شود، که مجموع آن، پنج شرط به شرح زیر می باشد:

۱. احساس مسئولیت

اولین شرط که از عبارت «يَخْشَوْنَهُ» استفاده می شود این است که پیامبر احساس مسئولیت کند و نگران انجام مأموریت خود باشد.

سؤال: سرچشمه ترس پیامبران در تبلیغات چه بود؟

جواب: دو گروه منشأ نگرانی انبیای الهی در انجام مسئولیت‌های آن‌ها بودند. گروه اول: افراد نادان و متعصب و لجوجی که اگر عادت و سنتی از نیاکان خود داشتند که مخالف تعالیم پیامبران بود لجاجت کرده و درباره آن واکنش نشان داده و به راحتی از آن دست بر نمی‌داشتند و به استدلال‌ها و براهین انبیا توجهی نمی‌کردند. گروه دوم: گردن‌کلفت‌ها، نامداران، ثروتمندان و صاحب‌منصب‌هایی که از طریق ظلم و ستم به مردم به جایی رسیده بودند و برنامه انبیا را مخالف منافع مادی خود می‌دیدند، چون پیامبران طرفدار عدالت بوده و با ظلم مبارزه می‌کردند و اگر عدالت اجرامی شد منافع این گروه در خطر قرار می‌گرفت و لذا در مقابل پیامبران می‌ایستادند. پیامبران به مبارزه با هر دو گروه پرداخته و به مأموریت خود عمل می‌کردند و پیام‌های الهی را به مردم می‌رساندند.

۲. شجاعت

دومین شرط برای تبلیغ رسالات الهی شجاعت است. این شرط از جمله «لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» استفاده می‌شود، و پیامبران الهی از غیر خدا نمی‌ترسیدند و شجاعتشان بی‌نظیر بود. به عنوان مثال، حضرت ابراهیم عليه السلام تک‌وتنها قیام کرد و تمام مشرکان و بت‌پرستان متعصب و لجوج و در رأس آن‌ها نمرود سرکش و طغیانگر با او مخالفت کردند. حتی آذر، عموی ابراهیم عليه السلام هم با او هماهنگ نبود. آذر بت‌ساز بود. هر روز بت‌هایی را می‌ساخت و به برادرزاده‌اش می‌داد که آن‌ها را به بازار برده و بفروشد. ابراهیم عليه السلام طنابی به پای بت‌ها می‌بست و آن‌ها را روی زمین می‌کشاند و فریاد می‌زد: «چه کسی این خدایانی را که حرف نمی‌زنند و چیزی نمی‌شنوند و متوجه چیزی نمی‌شوند می‌خرد؟»^۱ با این تبلیغات منفی

۱. تاریخ انبیاء، ص ۱۵.

حضرت ابراهیم علیه السلام هیچ کس بت‌ها را نمی‌خرید و لذا بدون این که بتی به فروش رود به مغازهٔ عمو برمی‌گشت. آذر بسیار متعجب می‌شد که چطور بتی به فروش نرفته است. بعداً فهمید که تبلیغات منفی حضرت ابراهیم علیه السلام علت آن بوده است و لذا برادرزاده‌اش را تهدید کرد؛ به وی گفت:

﴿قَالَ أَرَأِغِبُّ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ لِأَزْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا﴾؛ «ای ابراهیم! آیا تو از معبودهای من روی‌گردانی؟ اگر (از این کار) دست برنداری، تو را سنگسار می‌کنم. و برای مدت طولانی از من دور شو!»^۱

اما ابراهیم قهرمان و شجاع از این تهدیدات نهراسید و در ادامهٔ مبارزه‌اش با شرک و بت‌پرستی به بت‌خانه رفت. همهٔ بت‌ها را، جز بت بزرگ، درهم شکست و پس از آن نه فرار کرد و نه مخفی شد، بلکه دردادگاه نمرودیان حاضر شد و با دفاعیات مستدل و منطقی خود تفکر بت‌پرستی را محکوم کرد. اما آن‌ها او را محکوم به اعدام، آن‌هم از بدترین نوعش یعنی سوختن در آتش، کردند، ولی بازهم نترسید.^۲ به‌راستی شجاعت پیامبران مثال‌زدنی است.

ما باید از داستان مبارزهٔ ابراهیم علیه السلام و دیگر پیامبران الهی علیهم السلام درس گرفته، و هنگامی که در محیطی قرار می‌گیریم که کسی هم‌فکر و هم‌رنگ ما نیست نهراسیده و با شجاعت به وظایف دینی خود عمل کنیم. اگر دختر مؤمن محجبه‌ای در میان عده‌ای بی‌حجاب و بدحجاب قرار گرفت، از حجاب خود شرم‌منده نشود. اگر دانشجوی مسلمانی به کشور غیر اسلامی رفت و در میان عده‌ای بی‌نماز قرار گرفت، از نماز خواندن خود احساس شرم نکند.

اگر جوان مؤمنی در مجلس عروسی آلوده به انواع گناهان قرار گرفت بدون واهمه آن‌ها را نهی از منکر کرده، و اگر تأثیر نکرد مجلس را ترک کند و از این کار

۱. سورهٔ مریم، آیهٔ ۴۶.

۲. شرح بیشتر را در کتاب «قهرمان توحید» مطالعه فرمایید.

خود احساس شرم ننماید. خلاصه این که دومین شرط تبلیغ رسالات الله شجاعت و شهامت است.

۳. مزد خود را از خدا بخواهد

سومین شرط تبلیغ رسالات الله آن است که چشم به دست مردم ندوزد. این شرط از جمله «وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» استفاده می شود. اگر پیامبر، خود را مستغنی از مردم بداند و اجر و مزدش را تنها از خدا طلب کند، در کار خود موفق خواهد شد. علاوه بر این شرایط سه گانه، که در آیه مورد بحث آمده، شرایط دیگری نیز وجود دارد که در روایات اسلامی^۱ به آن اشاره شده است. به دو مورد آن توجه فرمایید:

۴. اخلاص داشته باشد

کسی که می خواهد عهده دار تبلیغ رسالات الله شود باید اخلاص داشته باشد و تنها برای رضای او قدم بردارد، که در این صورت مبلغ الهی خواهد بود.

۵. گفتار و کردارش هماهنگ باشد

آخرین شرط این است که آنچه را که می گوید و مردم را به آن می خواند اول خودش عمل کند و آنچه را که نهی می کند و مردم را از آن بر حذر می دارد ابتدا خود ترک نماید. حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید: «إِيَّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنُهَاكُمُ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَأَتَنَاهَا قَبْلَكُمْ عَنْهَا؛ ای مردم! به خدا سوگند! من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی کنم مگر این که پیش از

۱. مشروح این روایات را که در حدود بیست عنوان تنظیم شده در کتاب «تبلیغ بر پایه قرآن و حدیث»، فصل چهارم: ویژگی های مبلغ، ص ۱۷۰-۲۵۷ مطالعه فرمایید.

شما، خود به آن عمل می‌کنم و شما را از معصیتی نهی نمی‌کنم مگر این که خودم پیش از شما، از آن کناره‌گیری می‌نمایم»^۱.

آری، هماهنگی گفتار و کردار از مهم‌ترین شرایط تأثیر تبلیغات است. نتیجه این که پنج شرط برای تبلیغ رسالات الله وجود دارد که سه شرط از قرآن و دو شرط دیگر از روایات استفاده می‌شود، و مهم‌ترین آن‌ها شهادت و شجاعت است.

تبلیغ، وظیفه‌ای همگانی

سؤال: آیا ما هم در مورد تبلیغ دین وظیفه‌ای داریم؟

جواب: دو کار است که همه مأموریت دارند آن را تبلیغ کرده و انجام دهند؛ البته هرکس در حدّ توان و قدرتش:

۱. ارشاد جاهل؛ یعنی اگر کسی درباره مسائل اعتقادی یا اخلاقی یا احکام جاهل بود، او را آگاه کنیم. این وظیفه به پیامبران اختصاص ندارد، بلکه وظیفه‌ای همگانی است.

۲. تنبیه غافل؛ اگر شخصی به حکمی عالم و آگاه باشد مثلاً می‌داند شرب خمر حرام است، اما خودش را به نادانی زده و آلوده آن می‌شود، وظیفه داریم او را نهی از منکر کنیم. همه مردم در برابر منکراتی که آگاهانه صورت می‌گیرد مسئول‌اند. والدین درباره فرزندان، اساتید درباره دانشجویان، معلمان درباره دانش‌آموزان، رسانه‌ها اعم از صداوسیما و دیگر رسانه‌ها درباره مخاطبین خود و خلاصه همه مردم باید در برابر ترک واجبات و انجام محرّمات حسّاسیت نشان داده و فریضه امر به معروف و نهی از منکر را فراموش نکنند.

در مقام تبلیغ باید شجاع و آگاه باشیم و احساس مسئولیت کنیم و مزدمان را فقط از خدا بخواهیم، تنها بر خداوند توکل کنیم و اعمالمان مؤید گفتارمان باشد، تا در کارمان موفق باشیم.

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳۴، خطبه ۱۷۵.

حجت‌های الهی

گاه نامه‌هایی به دست ما می‌رسد که از مضمون آن لذت می‌بریم. جوانی نامه نوشته بود که پدر و مادر و بستگان من در مسیر دین نیستند و به احکام الهی عمل نمی‌کنند، اما من ایستاده‌ام و وظایف خود را انجام می‌دهم. نماز و روزه و دیگر واجبات را به جا آورده و محرمات را ترک می‌کنم. گاه این‌گونه جوانان کم‌سن و سال سبب هدایت پدر و مادر و اقوام می‌شوند.

یا جوان مؤمنی که در بین هم‌کلاسی‌های بی‌ایمان یا ضعیف‌الایمانی قرار گرفته و شجاعانه به وظایفش عمل کرده و احساس شرم و خجالت نمی‌کند، چراکه انجام وظیفه شرم ندارد، بلکه ترک وظیفه شرعی خجالت دارد. این‌گونه جوانان برای دیگران حجت‌اند و باید سرمشق آنان قرار گیرند.

آثار عمل به معارف دینی در دنیا

خوانندگان محترم! اگر به‌طور صحیح به دستورات دینی عمل شود امنیت جامعه تضمین می‌گردد. در یکی از شهرهای خراسان، دادگستری تعطیل یا نیمه‌تعطیل بود؛ چون مردم آن‌جا بسیار مذهبی بودند، ولذا کمتر سراغ جرم و جنایت می‌رفتند و سروکارشان به دادگاه نمی‌افتاد.

به داستان زیر توجه کنید تا بیشتر به آثار دین در همین جهان پی ببرید: در زمان مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمته‌الله‌علیه عده‌ای از ایران قصد سفر مکه داشتند. آن‌ها باید از طریق کویت به مکه می‌رفتند. آن زمان جاده‌ها آسفالت نبود و گاه در وسط جاده‌های شنی گودال‌هایی به وجود می‌آمد که اگر چرخ ماشین در آن می‌افتاد درآوردن آن کار بسیار دشواری بود. کاروان ایرانی حرکت کرد. کویت را پشت سر گذاشت. در بیابان‌های کویت چرخ ماشین داخل یکی از همان گودال‌ها افتاد، مسافران پیاده شده و به هر زحمتی بود چرخ ماشین را خارج کرده و به راه خود ادامه دادند. چیزی نگذشت که دوباره همان مشکل

اتفاق افتاد. راننده گفت: «اگر می‌خواهید صحیح و سالم به مقصد برسید پول و وسایل ضروری خود را برداشته و بقیه وسایل را بیرون بریزید تا ماشین سبک‌تر شود و سریع‌تر حرکت کنیم» مسافران همین کار را کرده و به سلامت به مقصد رسیدند. اثاثیه به جا مانده توجه کاروان بعدی را جلب کرد. وقتی اثاثیه را واری کردند چهار هزار تومان پول در یکی از چمدان‌ها یافتند که به پول امروز شاید حدود چهل میلیون تومان می‌شود. آن را برداشتند تا به صاحبش برسانند. با توجه به این‌که پول ایرانی بود سراغ کاروان‌های ایرانی را گرفتند، ولی هرچه جستجو کردند صاحبش را نیافتند. یابنده پول به درگاه الهی متوسل شد: «خدایا! این پول دینی است بر گردن من، کمک کن تا صاحبش را بیابم!» به وی گفتند: کاروان‌های ایرانی پس از حج به زیارت عتبات عالیات عراق می‌روند، به آن‌جا برو شاید صاحبش را بیابی. آن شخص بار سفر را بست و به سمت کربلا حرکت کرد. آن‌جا به امام حسین علیه السلام متوسل شد. پس از نماز جماعت اعلام کرد: «مبلغی پول ایرانی در مسیر کویت به مکه پیدا کرده‌ام. اگر کسی گم کرده نشانه‌اش را بدهد تا به او بدهم» کسی جوابی نداد عربی پرسید: این مرد چه می‌گوید؟ داستان را برایش گفتند. گفت: صاحبش را می‌شناسم و بدین شکل صاحب پول پیدا شد. یابنده پول خدا را شکر کرد که پول به صاحبش رسید و او از زیر این دین راحت شد.

اگر این اخلاق در جامعه حاکم شود، چقدر مردم احساس امنیت می‌کنند. بنابراین، احکام اسلام تنها برای جهان آخرت و روز قیامت نیست؛ بلکه در دنیا هم اگر بخواهیم زندگی سالم داشته باشیم باید به دستورات الهی عمل کنیم. علت این‌که دنیای امروز مملو از ناامنی است و در گوشه گوشه جهان، آتش جنگ شعله می‌کشد، این است که دین بر جهان حاکم نیست.

مسئله خاتمیت



خداوند متعال در آیه شریفه ۴۰ سوره احزاب می فرماید:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾؛ «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده است، ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است؛ و خداوند به همه چیز داناست».

صدر این آیه در مورد داستان زید و زینب است؛ ولی ذیل آن مربوط به خاتمیت می باشد؛ بلکه روشن ترین آیه خاتمیت به شمار می رود.

منظور از خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ این است که پس از آن حضرت پیامبری از سوی خداوند فرستاده نمی شود و آیین او جاودانی است و تا پایان دنیا برقرار خواهد بود. آیات متعددی در مورد خاتمیت دین اسلام وجود دارد؛ ولی آیه مورد بحث شفاف ترین و صریح ترین آن هاست.

سؤال: چه ارتباطی بین رابطه پدری و فرزندی و فرزندخواندگی از یک سو و خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ از سوی دیگر وجود دارد که این دو در آیه مذکور جمع شده است؟

جواب: پسران پیامبر اکرم ﷺ همگی در دوران کودکی و نوجوانی از دنیا رفتند و پسری از آن حضرت نماند که به سن رشد و مردانگی برسد. اگر پیامبر ﷺ

چنین پسری داشت ممکن بود بعضی خیال کنند آن پسر جانشین پدر و در واقع پیامبر پس از او خواهد شد. برای برطرف شدن این توهم، مسئله خاتمیت^۱ در این آیه شریفه مطرح شده است.

تفسیر خاتم

«خاتم» در ادبیات عرب به «ما یختم به» تفسیر شده است. یعنی چیزی که به وسیله آن به مطلب خاتمه و پایان داده می‌شود. به آخرین کسی که از سالن اجتماعات خارج می‌شود خاتم می‌گویند. اگر در مراسمی چندین نفر سخنرانی کنند، آخرین سخنران خاتم سخنرانان خواهد بود. بنابراین، خاتم در هر چیزی آخرین است.

سؤال: چرا عرب به انگشتر خاتم می‌گوید؟

جواب: زیرا در گذشته مهر اسمشان بر روی انگشترشان حک شده بود و هنگامی که نامه‌ای برای کسی می‌نوشتند با آن انگشتر نامه را مهر می‌کردند و چون انگشتر، ختم‌کننده نامه بود به آن خاتم گفته می‌شد.

بنابراین، «خاتم النبیین» به معنای پایان‌بخش پیامبران است. «نبی» و «رسول» هر دو به معنای پیامبر است با این تفاوت که به نبی وحی می‌شود اما مأمور ابلاغ به مردم نیست، بلکه همانند طبیعی است که مردم به سراغ او می‌روند؛ ولی رسول، پیامبری است که هم به او وحی می‌شود و هم مأمور ابلاغ آن به مردم است. بنابراین، هر رسولی نبی هست چون به او وحی می‌شود، اما هر نبیی رسول نیست. به دو روایت در این زمینه توجه فرمایید:

۱. مرحوم کلینی در کتاب ارزشمند کافی، که از معتبرترین کتاب‌های شیعه محسوب می‌شود، چنین نقل کرده است: «انگشتر رسول خدا ﷺ از نقره بود

۱. مشروح مباحث مربوط به خاتمیت را در پیام قرآن، ج ۸، ص ۳۹۹ به بعد مطالعه فرمایید.

و نقش و نگین آن جمله «محمد رسول الله» بود.^۱ علت این که پیامبر اسلام ﷺ نام مبارک خویش را بر روی نگین انگشترش حک کرده بود این بود که با آن نامه‌هایش را مهر می‌کرد. روایت فوق در کتاب السنن الکبریٰ بیهقی نیز، که از علمای معروف اهل سنت به شمار می‌رود، آمده است.^۲

۲. مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب ارزشمند سفینه البحار به نقل از کازرونی در حوادث سال ششم هجری نقل کرده که پیامبر اکرم ﷺ تصمیم گرفت به پادشاهان و ملوک جهان نامه بنویسد. به حضرت گفتند: پادشاهان به نامه‌های بدون مهر توجهی نمی‌کنند. حضرت دستور داد انگشتری برایش تهیه کردند که نام او در نگینش حک شده بود و با آن پایان نامه‌هایش را مهر کرد.^۳

شبهه‌های فرقه ضاله

فرقه ضاله دست پرورده استعمار انگلستان است و لذا مرکز عبادی آن‌ها در آمریکا و اسرائیل است و القاب خاص سرانشان توسط انگلستان اعطا می‌شود. آن‌ها اسلام و قرآن را قبول دارند، اما معتقدند بعد از پیامبر اسلام ﷺ پیامبر دیگری با کتاب آسمانی دیگری آمده است. آن‌ها در توجیه آیه مورد بحث گفته‌اند: «این آیه شریفه که پیامبر اسلام را خاتم الانبیا معرفی کرده به معنای آخرین پیامبران نیست، بلکه خاتم در این جا به معنای انگشتر است و خاتم النبیین به معنای زینت پیامبران می‌باشد!»^۴

جواب این سخن روشن است؛ زیرا خاتم به معنای انگشتر نیز همان گونه که گذشت به معنای پایان دهنده است نه زینت. بنابراین، پیامبری پس از پیامبر اسلام ﷺ نخواهد آمد.

۱. الکافی، ج ۶ ص ۴۷۴، ح ۷ و ۸

۲. السنن الکبریٰ، ج ۱۰، ص ۱۲۸.

۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۵۷.

۴. پیام قرآن، ج ۸، ص ۴۰۵.

توجیه دیگری که فرقه ضالّه برای آیه شریفه ذکر کرده‌اند این است که «طبق آیه شریفه، پیامبر اسلام خاتم النبیین است، اما خاتم الرسل نیست. بنابراین، پس از او رسول یا رسولانی خواهند آمد». ^۱ این سخن نیز اشتباه بزرگی است، چراکه اگر کسی خاتم انبیا شد به طریق اولی خاتم رسولان نیز هست، زیرا مرحله «رسالت» فراتر از مرحله «نبوت» است (دقت کنید).

این سخن درست به این می‌ماند که بگوییم: «فلان کس در سرزمین حجاز نیست» چنین کسی مسلماً در مکه نخواهد بود. اما اگر بگوییم در مکه نیست، ممکن است در نقطه دیگری از حجاز باشد. بنابراین، اگر قرآن پیامبر را «خاتم المرسلین» می‌نامید ممکن بود «خاتم انبیاء» نباشد، اما وقتی می‌گوید او «خاتم انبیاء» است، مسلماً «خاتم رسولان» نیز خواهد بود.

فلسفه تعدد و تکرار انبیاء

سؤال: همه پیامبران، از زمان حضرت آدم و نوح علیهم‌السلام گرفته، تا خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همگی به یک حقیقت دعوت کرده‌اند. پس چرا خداوند پیامبری بعد از پیامبر دیگر فرستاد و در مجموع ۱۲۴ هزار پیامبر ^۲ مبعوث کرد؟

جواب: آری، همه پیامبران به یک حقیقت دعوت می‌کردند، اما هرچه بشر کامل تر می‌شد انبیا نیز مرحله کامل تری از آن حقیقت را مطرح می‌کردند. در یک تمثیل زیبا، حضرت نوح علیه‌السلام، که اولین پیامبر اولوالعزم بود، همانند معلم دوران دبستان بشر، و دومین پیامبر اولوالعزم حضرت ابراهیم علیه‌السلام همچون معلم دوران راهنمایی، و حضرت موسی علیه‌السلام که سومین پیامبر اولوالعزم محسوب می‌شود بسان دبیر دوران دبیرستان، و چهارمین پیامبر اولوالعزم حضرت عیسی علیه‌السلام

۱. پیام قرآن، ج ۸، ص ۴۰۷.

۲. میزان الحکمة، ج ۸، ص ۲۸۹، باب ۳۷۱۶، ح ۱۹۵۷۵.

همچون استاد دانشگاه و آخرین پیامبر اولوالعزم حضرت محمد ﷺ همانند استاد دوران تخصصی دانشگاه و فارغ التحصیلی انسان، محسوب می‌شوند. کار تمام این معلّم‌ها و اساتید انتقال علم و دانش است، اما مرحله به مرحله پیش می‌رود تا شاگردهای این کلاس‌ها فارغ التحصیل شوند که پس از آن دیگر انسان‌ها نیازی به پیامبر جدید ندارند و می‌توانند با استفاده از سنت پیامبر خاتم و کتاب آسمانی‌اش و راهنمایی جانشینان بر حق او تا پایان جهان راه سعادت و خوشبختی را یافته و با طی آن سعادت‌مند گردند.

ولذا ما به همه پیامبران الهی ایمان داریم و در میان هیچ‌یک از آنان، فرق نمی‌گذاریم ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾^۱.

طراوت و تازگی همیشگی قرآن مجید

از جمله مسائلی که توجه به آن بسیار لازم و ضروری است، این است که قرآنی که کتاب آسمانی پیامبر خاتم ﷺ می‌باشد و تا پایان عمر جهان نسخه‌آلام و دردهای همه انسان‌ها خواهد بود، با گذشت زمان مسائل جدیدی از آن کشف می‌شود، که در گذشته بشر به آن پی نبرده بود. به تعبیر دیگر، قرآن مجید برای هر عصر و زمانی مطلبی جدید و پیامی نو دارد. به چند نمونه از آنچه گفته شد توجه بفرمایید:

۱. خداوند متعال در آیه شریفه ۴۷ سوره ذاریات می‌فرماید: ﴿وَالسَّمَاءَ بَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾؛ «و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم». در گذشته بشر تفسیر وسعت دادن آسمان را نمی‌فهمید، اما اکنون دانشمندان با استفاده از تلسکوپ‌های بسیار قوی می‌گویند: «برای ما ثابت شده که عالم هستی در حال توسعه و کهنکشان‌ها و ستارگان در حال فاصله گرفتن از یکدیگرند».

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

این مطلب تازه‌ای است که بر اثر پیشرفت علم و دانش کشف شده و به وسیله آن تفسیر آیه روشن شده است و بشر در گذشته به آن پی نبرده بود.

۲. در آیه شریفه ۵۷ سوره غافر می‌فرماید: ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ «آفرینش آسمان‌ها و زمین از آفرینش انسان‌ها عظیم‌تر است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

انسان موجود ناشناخته و بسیار پیچیده و اسرارآمیز است، اما اسرار آسمان‌ها از انسان‌ها بیشتر است. بشر در گذشته تصوّر می‌کرد آسمان همچون سقفی است که بر روی کره زمین زده شده و ستارگان همچون میخ‌های نورانی هستند که بر این سقف کوبیده شده است، و ماه و خورشید همراه این سقف می‌چرخند؛ و اطلاعی از عظمت و وسعت آن نداشت. اما اکنون با محاسبه‌های دقیق فهمیده‌اند که کهکشان‌هایی وجود دارد که یازده میلیارد سال نوری از ما فاصله دارند! البته این، به مقدار پیشرفت فعلی علم بشر است، تا در آینده به چیزهای دیگری دست یابند. و می‌دانیم که نور در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر را طی می‌کند حال حساب کنید یک دقیقه چقدر می‌شود، یک ساعت، یک روز، یک ماه، یک سال، صد سال، یک میلیون سال، یک میلیارد سال و یازده میلیارد سال نوری چقدر می‌شود؟! ما در گذشته معنای آیه شریفه فوق را به درستی درک نمی‌کردیم، اما امروزه در سایه اکتشافات علمی خیره‌کننده، به آن پی برده‌ایم.

۳. اخیراً یک پروفیسور سنی نوشته بود: به عقیده من به هنگام سجده باید پیشانی را بر مهر گذاشت و من در این مسئله از اهل سنت جدا شده، مطابق نظر شیعیان عمل می‌کنم، زیرا خداوند متعال در آیه شریفه ۲۹ سوره فتح در توصیف پیروان پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»؛ نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است». چون اگر همانند اهل سنت بر روی فرش سجده شود اثری از سجده بر پیشانی باقی نمی‌ماند اما اثر سجده بر مهر، روی پیشانی باقی می‌ماند. بنابراین در عصر پیامبر ﷺ بر چیزی شبیه مهر سجده می‌کردند، نه فرش.

خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ در دیگر آیات قرآن

یکی از اعتقادات قطعی ما مسلمانان که جزء ضروریات اسلام محسوب می‌شود، این است که پیامبر اسلام ﷺ آخرین پیامبر الهی و دین اسلام تا دامنۀ قیامت دین رسمی جهان بشری خواهد بود. دلایل زیادی برای این عقیده وجود دارد که آیهٔ چهلّم سورهٔ احزاب یکی از آنهاست. به آیات دیگری نیز می‌توان برای خاتمیت استدلال کرد. به سه نمونهٔ آن توجه فرمایید:

۱. در آیهٔ ۱۹ سورهٔ انعام می‌خوانیم:

﴿قُلْ أُمِّي شَاءَ أَكْبَرُ شَهَادَةٌ قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾؛ «بگو: «بالاترین گواهی، گواهی کیست؟» (سپس) بگو: «خداوند، گواه میان من و شماست؛ و (بهترین دلیل این است که) این قرآن بر من وحی شده، تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) به آنها می‌رسد، با آن بیم دهم».

تعبیر «من بلغ» در آیهٔ شریفهٔ فوق، شامل مردم دنیای آن روز تاکنون و امروز و آینده، همگی می‌شود. تمام کسانی که از رسانه‌های دنیا صدای قرآن را شنیده‌اند مورد بیم و انذار پیامبر ﷺ قرار گرفته‌اند.

۲. خداوند متعال در آیهٔ اوّل سورهٔ فرقان فرموده است: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْقُرْآنَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾؛ «زوال‌ناپذیر و پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهندهٔ جهانیان باشد».

واژهٔ «عالمین» تمام انسان‌ها را در طول تاریخ تا دامنۀ قیامت شامل می‌شود. یعنی دعوت پیامبر اسلام ﷺ شامل تمام جهانیان می‌شود و مقید به زمان و مکان خاصی نیست. بنابراین، آیهٔ فوق دلیل دیگری بر خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ به‌شمار می‌رود.

۳. در آیهٔ شریفهٔ ۲۸ سورهٔ سبأ آمده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ «و ما تو را جز برای همهٔ مردم نفرستادیم تا (آنها را به پاداش‌های الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

طبق این آیه شریفه همه انسان‌ها، چه آن‌ها که در زمان پیامبر ﷺ بودند و چه کسانی که بعد از رحلت آن حضرت آمدند و چه کسانی که تا دامنه قیامت خواهند آمد، مشمول آیه شریفه هستند.

نتیجه این‌که غیر از آیه چهلّم سوره احزاب آیات دیگری از قرآن مجید نیز دلالت بر خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ دارد.

خاتمیت در روایات اسلامی

در روایات متعدّدی به خاتمیت اشاره شده که به ذکر دو نمونه قناعت می‌کنیم:

۱. در روایت معروفی، که مرحوم علامه مجلسی^۱ و دیگران^۲ آورده‌اند، می‌خوانیم: «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ؛ حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرام او همیشه تا روز قیامت حرام خواهد بود. غیر آن نخواهد بود و غیر آن نخواهد آمد».

۲. حدیث معروف منزلت، که در کتب مختلف شیعه^۳ و اهل سنت^۴ آمده و به هنگام جنگ تبوک گفته شده، شاهد دیگری بر خاتمیت است.

توضیح این‌که: پیامبر اکرم ﷺ هنگام عزیمت به جنگ تبوک به علی عليه السلام فرمود: در این جنگ همراه ما باش و در مدینه بمان. حضرت علی عليه السلام در تمام غزوات همراه پیامبر ﷺ بود و این تنها جنگی بود که از آن حضرت جدا می‌شد و در مدینه می‌ماند.

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۰، ح ۱۷.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹؛ کتاب المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۳۵۹؛ الام، ج ۱، جزء دوم، ص ۲۶۳.

۳. این روایت از ۱۷۰ طریق (یک صد طریق آن از اهل سنت، و هفتاد طریق آن از اهل بیت عليهم السلام) نقل شده است. از جمله کتاب‌هایی که این حدیث در آن نقل شده، صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن ابن ماجه، مستدرک حاکم، مسند احمد حنبل، ذخائر العقبی، الصواعق المعرفه، کنز العمال، ینابیع الموده و مانند آن است. برای توضیح بیشتر به «المراجعات» نامه ۲۸ مراجعه فرمایید. (پیام قرآن، ج ۸، ص ۴۱۵).

۴. همان.

منافقین از این جریان سوء استفاده کرده و گفتند: «حتماً مشکلی بین پیامبر و علی اتفاق افتاده که او را در مدینه گذاشته و همراهش به جنگ نبرده است!» هنگامی که حضرت علی علیه السلام این سخنان را شنید خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و از علت ماندنش در مدینه پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا النَّبُوءَ فَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ بی شک جایگاه تو نسبت به من، همچون هارون نسبت به موسی است، با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد»^۱.

یعنی همان‌گونه که در نبودن موسی خطراتی پیروان او را تهدید می‌کرد و موسی با نصب هارون جلوی آن خطرات را گرفت، در نبود من نیز خطراتی جامعه اسلامی را تهدید می‌کند و ممکن است منافقان مشکلاتی ایجاد کنند، که با نصب تو (علی) قصد دارم جلوی این خطرات را بگیرم. این روایت ارزشمند، هم مقام والای امیرمؤمنان علی علیه السلام را نشان می‌دهد و هم در خاتمیت صراحت دارد.

نتیجه این که آیات مختلف و روایات متعددی دلالت بر خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دارد و آیین اسلام جاودانه است و تا دامنه قیامت آیین همه بشر خواهد بود.

دورنمای جنگ تبوک

با توجه به این که ذکری از جنگ تبوک به میان آمد، شایسته است دورنمایی از این غزوه برای شما خوانندگان محترم ترسیم شود، تا بدانید اسلام عزیز با چه خون دل خوردن‌هایی به دست ما رسیده است. توضیح این‌که: به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خبر رسید که پادشاه روم لشکر عظیمی آماده کرده و قصد حمله به مدینه را دارد. سال نهم هجرت و یک سال قبل از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و مسلمانان بر همه جزیره العرب مسلط شده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دریافت خبر فوق به مسلمانان دستور داد برای رویارویی با دشمن آماده شوند تا به استقبال او بروند.

۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۴۹، ح ۴۲۱.

حضرت علی علیه السلام در خطبه جهاد می فرماید: «نباید در خانه بنشینید که دشمن بر شما یورش ببرد». هوا بسیار گرم و هنگام برداشت محصولات محصولاتی نظیر خرما و گندم و مانند آن رسیده بود و انبارهای ذخیره مواد غذایی خالی بود و مشکلات دیگری نیز وجود داشت. علی رغم همه مشکلات، لشکر سی هزار نفری ارتش اسلام به سمت تبوک حرکت کرد. این لشکر به قدری مشکل داشت که نام آن را جیش العشرة گذاشتند. در برخی مواقع سهمیه غذای هر سربازی تنها نصف خرما بود! و هر ده نفر یک شتر داشتند؛ یعنی باید نه کیلومتر پیاده بروند تا بتوانند یک کیلومتر سوار بر شتر شوند.

بعضی از سربازان اسلام با پای برهنه حرکت کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد نعلین هایتان را همراهتان بیاورید. مسلمانان با چنان مشکلات طاقت فرسایی به استقبال دشمن شتافته و در میدان نبرد حاضر شدند، اما از دشمن خبری نبود.^۱ شاید هنگامی که خبر حرکت سپاه عظیم مسلمانان را علی رغم آن مشکلات بزرگ، ولی با شور و شوق، شنیدند عقب نشینی کردند. ما در هشت سال دفاع مقدس مشکلات زیادی داشتیم و رزمندگان جان برکف ما جان فشانی های وصف نشدنی فراوانی کردند که اجر همه آن عزیزان با خدا باد و خداوند آن ها را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام محشور کند، اما مشکلات آن ها قابل مقایسه با مشکلات مسلمانان در غزوه تبوک نبود.

خوانندگان محترم! اسلام عزیز با چنین مشکلات و جان فشانی هایی به دست ما رسیده است. ما باید به خوبی از آن پاسداری کرده و این امانت الهی را سالم به نسل های بعدی منتقل کنیم. به امید آن که همه مسلمانان از خواب غفلت بیدار شده و قدر اسلام را بدانند، و به احکام نورانی اش عمل کنند.

۱. منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۷۶ به بعد.

دین ثابت و جامعه در حال تغییر و تحوّل

سؤال: آیات و روایات مربوط به خاتمیت، که در مباحث پیشین گذشت، دلالت دارد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است و پس از او هرکس ادّعی نبوت کند شیاد و کذاب و دروغ‌گوست، و حلال او تا قیامت حلال و حرامش نیز تا قیامت حرام و غیر قابل تغییر است. از طرفی جامعه بشری در حال تغییر و تحوّل است؛ مسائل جدید، نیازهای تازه، حوادث نو. چگونه امکان دارد جامعه در حال تغییر و تحوّل باشد اما دین، ثابت و غیر متغیّر؟ چگونه دین ثابت و غیر متغیّر می‌تواند با جامعه غیر ثابت و متغیّر هماهنگ باشد؟

جواب: همه چیز جامعه متغیّر نیست، بلکه چیزهایی وجود دارد که لایستغیّر است. نیاز انسان به غذا ثابت و غیر قابل تغییر است؛ هرچند هرروز غذاها تغییر می‌کند و روزبه‌روز انواع غذاهای جدید و تازه، وارد بازار می‌شود. انسان از ابتدای خلقت تاکنون و تا دامنه قیامت نیازمند لباس است و این نیاز قابل تغییر نیست؛ هرچند نوع لباس‌ها در اعصار مختلف متفاوت است. بشر نیازمند همسر و مونس است که نیازهایش را برطرف کرده و تنهایی‌اش را پر کند و این نیاز همواره وجود دارد؛ هرچند هزینه‌های ازدواج، آداب مراسم آن از قبیل مهریه و جهیزیه و مجالس عقد و عروسی ثابت نیست.

نیاز انسان به خانه و کاشانه و سرپناه همیشه وجود دارد؛ هرچند سرپناه در عصر و زمان ما با گذشته تفاوت دارد و در آینده نیز تفاوت خواهد داشت. انسان دیروز و امروز و فردا همه نیاز به علم و دانش داشته و دارد ولی مدارس و دانشگاه‌ها و کتاب‌ها و ابزار تحصیلی در حال دگرگونی و نو شدن است. بنابراین، در کنار متغیّرهای زندگی بشر، چیزهای ثابتی نیز وجود دارد. احکام اسلامی نیز چنین است. اصول ثابت و غیر متغیّری دارد ولی مصداق‌های آن قابل تغییر و تبدیل می‌باشد.

به تعبیر دیگر، اگر تمام قوانین اسلام جنبه جزئی داشت و برای هر موضوعی

حکم کاملاً مشخص و جزئی تعیین کرده بود جای این اشکال بود، اما با توجه به این که در دستورات اسلام یک سلسله اصول کلی و بسیار وسیع و گسترده وجود دارد که می تواند بر نیازهای متغیر منطبق شود و پاسخگوی آن ها باشد، جایی برای این ایراد باقی نمی ماند. به چند مثال توجه فرمایید:

۱. در عصر و زمان ما انواع و اقسام شرکت ها به وجود آمده و معاملات تازه ای پیدا شده است. حتی کار به جایی رسیده که در شهرهای زیارتی یا سیاحتی مانند مشهد مقدس یک خانه را به دوازده نفر می فروشند و هرکدام از آن ها فقط در یک ماه از سال مالک آن خانه است که به آن بیع زمانی گفته می شود. یعنی این دوازده نفر مالک مشاع آن ملک هستند به حسب زمان؛ نه به حسب ملک.^۱ اصول اصلی معاملات در اسلام، نظیر «اوفوا بالعقود»^۲ و «المؤمنون عند شروطهم»^۳ و «تجارة عن تراض»^۴ و مانند آن لایتغیر است، اما در هر زمانی ممکن است مصداق تازه و جدیدی داشته باشد که آن اصول کلی قابل تطبیق بر آن خواهد بود.

۲. یکی از قوانین و اصول کلی لایتغیر اسلام قاعده لاضرر است.^۵ یعنی هیچ کس حق ندارد به دیگران ضرر برساند. ضرر رساندن به دیگران از جمله اموری است که تا دامنه قیامت حرام است.

در صدر اسلام یکی از انصار باغ خرمایی داشت که اتاقکی هم کنار در ورودی آن بنا کرده بود و زن و بچه اش در آن زندگی می کردند. شخصی به نام ثمره بن جندب نیز درخت خرمایی در آن باغ داشت. ثمره هر زمان می خواست

۱. شرح این مطلب را در کتاب استفتانات، ج ۳، ص ۱۹۱، سؤال ۵۳۸ مطالعه فرمایید.

۲. سوره مائده، آیه ۱.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۶، ح ۱۸.

۴. سوره نساء، آیه ۲۹.

۵. شرح این قاعده را در کتاب «القواعد الفقهیه»، ج ۱، ص ۲۳ به بعد، و کتاب «قاعده لاضرر» مطالعه فرمایید.

به درختش سرکشی کند بدون اطلاع قبلی و گفتن یا الله وارد باغ می‌شد و از این طریق برای آن مرد انصاری ایجاد مزاحمت می‌کرد. صاحب باغ به ثمره گفت: شما حق داری به درخت سرکشی کرده و به آن رسیدگی کنی، ولی یا الله بگو تا همسر من اگر لباس مناسبی بر تن ندارد حجاب خود را حفظ کند. ثمره قبول نکرد و باز هم بدون گفتن یا الله وارد باغ می‌شد.

مرد انصاری شکایت ثمره را پیش رسول خدا ﷺ برد. پیامبر ﷺ او را خواست و به وی سفارش کرد که بدون اطلاع قبلی وارد باغ انصاری نشود. ثمره نپذیرفت. پیامبر ﷺ فرمود: درخت را به من بده تا در جای دیگر یک درخت خرما به تو بدهم، نپذیرفت. پیامبر ﷺ عدد درخت‌های معوض را تا ده اصل نخل بالا برد، اما باز هم نپذیرفت. پیامبر ﷺ دستور داد درختش را قطع کرده و جلویش بیندازند، سپس فرمود: «لا ضرر و لا ضرار»^۱ در جامعه اسلامی کسی حق ندارد به دیگری ضرر بزند. حضرت رسول ﷺ این‌گونه، ماده فساد را قلع و قمع کرد و جلوی ضرر را گرفت.

اصل این قاعده از صدر اسلام بوده و تا قیام قیامت هم خواهد بود؛ مصادیق آن در زمان‌های مختلف متفاوت است. در آن زمان ورود بدون اجازه به باغ انصاری مصداق ضرر بود، امروز پارک نامناسب اتومبیل، بوق زدن بی جا، و مانند آن ضرر محسوب می‌شود.

آری، قانون کلی تغییر نمی‌کند و تا دامنه قیامت حاکم است، اما مصادیق آن عوض می‌شود. بازار سیاه درست کردن، احتکار کردن کالاهای اساسی مردم، معاملات فارکس و امثال آن که ضرری محسوب می‌شود حرام است.

۳. حفظ نظم جامعه لازم است. این قانون غیر قابل تغییر است و کهنه نمی‌شود. اما در هر عصر و زمانی مصادیق جدیدی دارد. مقررات راهنمایی

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۲۷ و ۲۸.

ورانندگی، مانند عدم جواز عبور از چراغ قرمز، پارک ممنوع، عدم جواز عبور از خط ویژه و مانند آن، مصادیق امروزی رعایت نظم و انضباط است و لذا آن را واجب می‌دانیم و متخلف از آن مستحق جریمه است چون مرتکب کار حرامی شده و باید تعزیر شود و یکی از انواع تعزیر، جریمه مالی است.

بنابراین، قوانین کلی، ثابت و لایتغیر است و حلال پیامبر اسلام ﷺ تا روز قیامت حلال و حرامش نیز تا پایان جهان حرام خواهد بود؛ هرچند مصادیق آن ممکن است تغییر کند.

نتیجه این‌که خاتمیت دین اسلام منافاتی با تغییرات و تحولات زندگی بشر در طول قرون و اعصار ندارد.

* * *

فهرست منابع و مآخذ

۱. القرآن الکریم؛ ترجمه آیه الله العظمی مکارم، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۸۹ هـ.ش.
۲. آیین رحمت؛ آیه الله العظمی مکارم، گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۵ هـ.ش.
۳. آیات ولایت در قرآن؛ آیت الله العظمی مکارم، تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۱ هـ.ش.
۴. احقاق الحق و ازهاق الباطل؛ قاضی نورالله تستری، المطبعة الاسلامیة، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۲ هـ.ق.
۵. احکام پزشکی؛ آیت الله العظمی مکارم، گردآوری: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ سوم، سال ۱۳۹۱ هـ.ش.
۶. اخلاق در قرآن؛ آیت الله العظمی مکارم، با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ سوم، سال ۱۳۸۱ هـ.ش.
۷. الاستیعاب فی اسماء الاصحاب؛ یوسف بن عبدالبر، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۲۳ هـ.ق.
۸. استفتائات جدید؛ آیت الله العظمی مکارم، گردآوری: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ هفتم، سال ۱۳۹۰ هـ.ش.

۹. الاقبال بالاعمال الحسنة؛ سيد رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۸ هـ.ق.
۱۰. امثال و حکم؛ علی اکبر دهخدا، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ پانزدهم، سال ۱۳۸۸ هـ.ش.
۱۱. الامم؛ محمد بن ادريس شافعی، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۲۲ هـ.ق.
۱۲. انوار الاصول تقریراً لابیحات آیت الله العظمی مکارم؛ احمد قدسی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۶ هـ.ق.
۱۳. با طلا باید نوشت؛ حسین خرمی، مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج)، قم، چاپ چهارم، سال ۱۳۹۰ هـ.ش.
۱۴. بحار الانوار؛ علامه محمد باقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، سال ۱۴۰۳ هـ.ق.
۱۵. البرهان فی تفسیر القرآن؛ سید هاشم بحرانی، مرکز الطباعة والنشر فی مؤسسه البعثة، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۷ هـ.ق.
۱۶. پیام امام امیر المؤمنین علیه السلام؛ آیه الله العظمی مکارم و همکاران، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۷۵ هـ.ش.
۱۷. پیام قرآن؛ آیه الله العظمی مکارم و همکاران، مدرسه الامام علی بن ابی طالب، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۷۵ هـ.ش.
۱۸. پیشرفت سریع اسلام؛ دکتر لرا واکسن و انگلیری، ترجمه: سید غلامرضا سعیدی، نشر حر، قم، چاپ اول، بی تا.
۱۹. تاریخ انبیاء (قصص قرآن)؛ سید نبی الدین اولیائی، نشر محمد و نشر گنجینه، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳ هـ.ش.
۲۰. تاریخ جنگ جهانی دوم؛ هانری میشل، ترجمه: اسحاق لاله زاری، انتشارات خورشید نو، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۵۱ هـ.ش.

۲۱. تاریخ العلامة ابن خلدون؛ عبدالرحمان ابن خلدون المغربي، دارالکتب اللبنانی و مكتبة المدرسة، بيروت، چاپ اول، بی تا.
۲۲. تبلیغ بر پایه قرآن و حدیث؛ محمّدی ری شهری، دارالحدیث، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۰ هـ.ش.
۲۳. تحریر الوسیله؛ امام خمینی، مطبعة الاداب، النجف الاشرف، چاپ سوم، سال ۱۳۹۰ هـ.ش.
۲۴. تفسیر اثنی عشری؛ حسین بن احمد الحسینی الشاه عبدالعظیمی، انتشارات میقات، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۴ هـ.ش.
۲۵. تفسیر التبیان؛ شیخ طوسی، مكتبة الامین، نجف، چاپ اول، سال ۱۳۸۸ هـ.ق.
۲۶. تفسیر سوره احزاب و فتنه یهود؛ صادق احسان بخش، نشر صادقین، رشت، چاپ اول، سال ۱۳۷۵ هـ.ش.
۲۷. تفسیر القمی؛ علی بن ابراهیم القمی، مؤسسه دارالکتاب للطباعة و النشر، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۷ هـ.ق.
۲۸. التفسیر الکبیر؛ فخر رازی، دارالکتب العلمیّه، تهران، چاپ دوم، بی تا.
۲۹. تفسیر نمونه؛ آیت الله العظمی مکارم و همکاران، دارالکتب الاسلامیّه، تهران، چاپ بیست و هشتم، سال ۱۳۸۶ هـ.ش.
۳۰. تفسیر نورالثقلین؛ شیخ جمعة العروسی الحویزی، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۵ هـ.ش.
۳۱. جامع احادیث الشیعه؛ اسماعیل معزّی ملایری زیر نظر آیت الله العظمی بروجردی، مؤسسه دارالکتاب، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۱ هـ.ش.
۳۲. الجامع لاحکام القرآن؛ محمد بن احمد الانصاری القرطبی، دارالشعب، قاهره، چاپ اول، بی تا.
۳۳. جاهلیة القرن العشرين؛ سیّد قطب، انتشارات وهبة، مصر، چاپ اول، سال ۱۹۶۴ م.

۳۴. جواهر الکلام؛ محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، سال ۱۹۸۱ م.
۳۵. چهره منافقان در قرآن؛ بانوج فراز مند، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۹۲ هـ.ش.
۳۶. حضرت خدیجه، همسر پیامبر، اسطوره ایثار و مقاومت؛ محمد محمدی اشتهاردی، مؤسسه انتشارات نبوی، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۸۴ هـ.ش.
۳۷. حلیة المتقین؛ علامه مجلسی، بازنگری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات امام علی بن ابی طالب، قم، چاپ اول، سال ۱۳۹۲ هـ.ش.
۳۸. خاطراتی از استاد؛ ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۹۰ هـ.ش.
۳۹. دائرة المعارف فقه مقارن؛ آیت الله العظمی مکارم و همکاران، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۸۷ هـ.ش.
۴۰. الدرّ المنثور؛ عبدالرحمان سیوطی، مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۰۴ هـ.ق.
۴۱. دیوان حافظ، تصحیح: سید علی محمد رفیعی، مؤسسه انتشارات قدیانی، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷ هـ.ش.
۴۱. رساله توضیح المسایل؛ آیت الله العظمی مکارم، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ چهل و هفتم، سال ۱۳۹۱ هـ.ش.
۴۲. رساله نوین؛ عبدالکریم بی آزار شیرازی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۴ هـ.ش.
۴۳. رمز و راز قلب؛ دکتر پال پیرسال، ترجمه: علی بروجردیان، انتشارات عطار، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۹ هـ.ش.
۴۴. روح المعانی؛ سید محمود آلوسی بغدادی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ چهارم، سال ۱۴۰۵ هـ.ق.

۴۵. زندگانی حضرت محمد ﷺ پیامبر اسلام؛ سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات کتابچی، تهران، چاپ هشتم، سال ۱۳۸۰ ه.ش.
۴۶. زهرا برترین بانوی جهان؛ آیه الله العظمی مکارم، انتشارات هدف، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۶۹ ه.ش.
۴۷. سخنان حسین بن علی علیه السلام از مدینه تا شهادت؛ محمد صادق نجمی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، بی تا.
۴۸. سرور زنان جهان امّ المؤمنین خدیجه کبری؛ اکرم السادات هاشمی نژاد، نشر نوآور، تهران، چاپ چهارم، سال ۱۳۸۹ ه.ش.
۴۹. سفینه البحار؛ شیخ عباس قمی، دارالاسوة للطباعة والنشر، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۱۴ ه.ق.
۵۰. السنن الكبرى؛ احمد بن الحسين ابن علی البیهقی، مجلس دائرة المعارف عثمانیّه، حیدرآباد هند، چاپ اول، سال ۱۳۵۵ ه.ش.
۵۱. السیرة النبویّة؛ ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، بی تا.
۵۲. شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید معتزلی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ ه.ق.
۵۳. شرح نهج البلاغه؛ محمد عبده، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۱ ه.ق.
۵۴. شرح نهج البلاغه؛ میثم بن علی بن میثم البحرانی، مؤسسه النصر، تهران، چاپ اول، بی تا.
۵۵. شواهد التنزیل؛ حاکم حسکانی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، سال ۱۳۹۳ ه.ش.
۵۶. فرازهایی از تاریخ اسلام؛ جعفر سبحانی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۱ ه.ش.
۵۷. فروغ ابدیت؛ جعفر سبحانی، نشر دانش اسلامی، قم، چاپ اول، سال ۱۳۶۳ ه.ش.

۵۸. فروغ ولایت؛ جعفر سبحانی، انتشارات صحیفه، قم، چاپ اول، سال ۱۳۶۸ هـ ش.
۵۹. فی ظلال القرآن؛ سید قطب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ پنجم، سال ۱۳۸۶ هـ ق.
۶۰. قاعده لاضرر؛ آیه الله العظمی مکارم، ترجمه و تحقیق: سید محمد جواد بنی سعید، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۹۱ هـ ش.
۶۱. قاموس کتاب مقدس؛ مستر هاکس، مطبعه آمریکایی، بیروت، چاپ اول، سال ۱۹۲۸ م.
۶۲. قضاوت های حضرت علی اعلم اصحاب پیامبر خدا؛ محمد محمدی اشتهاردی، انتشارات کتاب یوسف، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۸۶ هـ ش.
۶۳. القواعد الفقهیه؛ آیه الله العظمی مکارم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۴۲۵ هـ ق.
۶۴. قهرمان توحید؛ آیه الله العظمی مکارم، گردآوری: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۸ هـ ش.
۶۵. الکافی؛ ثقة السلام کلینی، دار صعب و دارالتعارف، بیروت، چاپ چهارم، سال ۱۴۰۱ هـ ق.
۶۶. کامل الزیارات؛ جعفر بن محمد بن قولویه، نشر صدوق، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۵ هـ ش.
۶۷. کتاب المحاسن؛ احمد بن محمد بن خالد البرقی، دارالکتب الاسلامیه، قم، چاپ دوم، بی تا.
۶۸. الکشف؛ محمود بن عمر الزمخشری، دارالکتب العربی، بیروت، چاپ اول، بی تا.
۶۹. لغت نامه؛ علی اکبر دهخدا، چاپ سیروس، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۳۵ هـ ش.

۷۰. مثنوی معنوی؛ جلال‌الدین محمد بلخی رومی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هشتم، سال ۱۳۶۱ هـ.ش.
۷۱. مجله بشارت؛ نشریه قرآنی ویژه جوانان، سال دهم، شماره ۶۱، مهر و آبان ۱۳۸۶ هـ.ش.
۷۲. مجمع البیان؛ فضل بن الحسن الطبرسی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ هـ.ق.
۷۳. مجموعه قصه‌های شیرین؛ حسن مصطفوی، مرکز نشر کتاب، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۸۰ هـ.ش.
۷۴. المستدرک علی الصحیحین؛ حاکم نیشابوری، دارالمعرفة، بیروت، چاپ اول، بی تا.
۷۵. مستدرک الوسائل؛ میرزا حسین نوری، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، قم، چاپ اول، سال ۱۴۰۷ هـ.ق.
۷۶. مصطلحات الفقه؛ میرزا علی مشکینی، نشر الهادی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۹ هـ.ق.
۷۷. المفاتیح الجديدة؛ آیه الله العظمی مکارم، بمساعدة: احمد قدسی و سعید داوودی، مدرسة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۴۳۱ هـ.ق.
۷۸. مفاهیم یجب ان تصح؛ محمد بن علوی المالکی، دارجوامع الکلم، قاهره، چاپ اول، بی تا.
۷۹. میزان الحکمة؛ محمد ری شهری، دارالحديث للطباعة والنشر، بیروت، چاپ ششم، سال ۱۴۳۳ هـ.ق.
۸۰. المیزان فی تفسیر القرآن؛ سید محمد حسین طباطبائی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۳۹۳ هـ.ق.
۸۱. منتخب التواریخ؛ محمد هاشم خراسانی، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران، چاپ اول، بی تا.

۸۲. منتهی الآمال؛ شیخ عباس قمی، انتشارات هجرت، قم، چاپ هشتم، سال ۱۳۷۴ هـ.ش.
۸۳. منهج الصادقین؛ ملافتح الله کاشانی، نوید اسلام، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۸۹ هـ.ش.
۸۴. نشوة الطرب فی تاریخ جاهلیة العرب؛ ابن سعید الاندلسی، تحقیق: دکتر نصرت عبدالرحمان، مکتبة الاقصی، عمان، چاپ اول، بی تا.
۸۵. نظریة العدالة الصحابة؛ احمد حسین یعقوب، دارالمحجة البيضاء، بیروت، چاپ هفتم، سال ۱۴۲۹ هـ.ق.
۸۶. نقش زبان در سرنوشت انسانها؛ مهدی فقیه ایمانی، اسماعیلیان، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۰ هـ.ق.
۸۷. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده؛ محمد جعفر امامی و محمد رضا آشتیانی، زیر نظر آیه الله العظمی مکارم شیرازی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ سیزدهم، سال ۱۳۸۱ هـ.ش.
۸۸. وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه؛ شیخ حرّعاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ چهارم، سال ۱۳۹۱ هـ.ق.